

واقعیت‌ها در نوشتارهای طنزی

نویسنده: امین الله مفکر امینی

شاعر و نویسنده

مختصر بیوگرافی این قلم بدست:

- ۱- اسم امین الله تخلص فامیلی امینی و متخلص به مفکرو به یک عبارت کل (امین الله مفکر امینی). تاریخ تولد ۴ سنبله ۱۳۲۶ در شوربازار کابل.
- ۲- حالت مدنی متاهل و دارای هشت فرزند تحصیل کرده.
- ۳- اسم قبله‌گاه مرحومی محمد امین سربازقبلا کارمند نشرات خارجی ریاست عمومی مستقل مطبوعات وقت و اولین نطق خبری اردو و دری را دیو افغانستان در وقت تصدی محترم صطلاح الدین خان سلجوقی. تفصیل بیشتر در سایت اصالت در بخش مسایل اجتماعی آن سایت (بنام خاطرات زنده گی زنده نام محمد امین سرباز) که در وقت حیات شان بقلم خود مرحومی تحریر شده بود و بتوسط من بمسئولین محترم آن سایت ارسال گردیده وجود دارد.
- ۴- تحصیلاتم تا درجه لیسانس در رشته ای خدمات بشری دریکی از کالج های مشهور ایالت منی سوتای امریکا بنام:

Minneapolis Community and Technical College

- ۵- همچنان تحصیلات در یونیورسیتی دهلی ومدتی تحصیل در رشتهء سیاست در شهر تاشکند اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سابق در مکتب پارتشکول
- ۶- تاریخ شمول در امور دولتی شروع از برج میزان ۱۳۴۴ تا اوایل سال ۱۳۶۹ در بر میگیرد. که شامل اداراتی چون وزارت عدلیه در وقت تصدی سید شمس الدین خان مجروح وزیر عدلیه ومحترم موسی شفیق معین عدلی بدوا بحیث دستیار سکرتر محترم موسی شفیق، آمر اداری ریاست عمومی جمعیت العلمای وزارت عدلیه در وقت تصدی محترم محمد صدیق کباری، کارمند ستره قضایی تولنه در وقت عبدالقدیر خان تره کی، کارمند ریاست عمومی تحریرات صدارت عظمی وقت در وقت تصدی محترم عظیم الصایر کاظمی، کارمند ترافیک ریاست عمومی داریانا افغان هوایی شرکت در وقت تصدی اسدالله خان شرزه، کارمند مقام عالی ستره محکمه ای وقت در وقت تصدی محترم پوهاند عبدالحکیم ضیایی قاضی القضاات، ابتدابه حیث کارمند تحریرات ومراقبت آنمقام در وقت تصدی محترم عبدالرشید خان راشد، آمراداری دیوان جرایم ترافیک استیناف ریاست عمومی استیناف مرکزی در وقت تصدی محترم معراج الدین خان خروتی ومحترم محمدانور خان واحدی ریس عمومی استیناف مرکزی.
- همچنان آموزگار کورس های تالیستی واحصائیه قضایی برای محررین محاکم عدلی در وقت تصدی محترم محمدنبی غروال امر کدر های قضایی آنمقام.

کارمند شرکت کود کیمیاوی و خدمات زراعتی افغان در وقت تصدی محترم دکترمحمد ظریف سالم و روسای بعدی آنریاست، بدوا بحیث سکرتر آمریت عمومی ادویه زراعتی ووترینری ووسایل زراعتی، و متعاقبا بحیث مدیر عمومی اداری آن شرکت .

من در بخش های نظامی در موقعیت های مختلف اوپراتیفی، سیاسی واداری نیز وظایف صادقانه و میهن پرستانه را از سطوح پایانی تا بالایی به اتمام رسانیده ام تا اینکه بعلت جنگ های تحمیل شده از طرف دشمنان داخلی و خارجی، خاصتا دستگاه آی اس آی پاکستان، ایران، عربستان و کشورهای عربی در راس عربستان سعودی و قرار گرفتن یک برادر همخون و هم میهن با یکدیگر بنابر تعلقات سیاسی، فرهنگی، مذهبی، سمتی و منطقوی از یکطرف واز طرفی بنابر وفات همسر، در اواخر برج حمل سال ۱۳۶۹ بعد از رفع مسئولیت ها وگرفتن علم و خبر خود را از وظایف سبکدوش و بعد از اخذ پاسپورت و اجازه مقامات ذیصلاح ابتدا به هند و بعداً بتاریخ ۳۱ جولای ۱۹۹۱ بامریکا با تمام اعضای فامیل ساکن شدم.

من در طول ماموریت های رسمی بشمول دوره ای نظامی به اخذ مدالها بخششی ها، تحسین نامه ها به اثر خدمات صادقانه ووطنپرستانه نیز نایل گردیده ام. قابل تذکر است که من در بخش سازمانهای اجتماعی هم وظایف اجرا کرده ام که البته در وقتیکه محترم محمد نبی غروال و محترم عبدالواحد فیضی مسئولین جبهه ای ملی پدروطن بودند، در ناحیه ۱۱ حزبی شهر کابل بحیث منشی انتخابی جبهه ملی پدروطن بخش اول خیرخانه هم وظایفی را به پیش برده ام و در بخش سهم گیری در وظایف انقلابی بحیث یک سپاهی صادق بخاطر تامین آزادی و دیموکراسی، حفظ استقلال تمامیت ارضی از آغاز سنین جوانی فعالیت داشته ام و بخاطر این عقیده پاک ووطنپرستانه در سوم و چارم جوزای سال ۱۳۴۸ بخاطر دفاع از حقوق حقهء محصلین دارالمعلمین کابل در زمره ای سایر مبارزین وجوانان مدتی در تویف ولایت کابل نیز به سر برده که بعدا در وقت عبدالحکیم کتوازی قوماندان عمومی امنیه ولایت کابل وامریه سردار محمد حارنوال وقت ولایت کابل از حبس رها شدم ولی بادامهء تحصیل در رشته ای حقوق برابم از طرف داکتر محمد اکرم وزیر معارف وقت اجازه داه نشد.

۷- تاریخ نویسنده گی به شکل جسته وگریخته از سالهای ۱۳۴۴ تا تاریخ ترک میهن حمل سال ۱۳۶۹ بمجلات ژوندون، پیام حق، روزنامهء کاروان روزنامه های اصلاح و انیس صورت گرفته و شامل مضامین اخلاقی فرهنگی و سیاسی بوده اند و باید گفت بعد از ساکن شدن در ایالات متحده امریکا ودست یابی به سایت های انترنتی چون (اصالت، مشعل، سپیده دم پندار، صلح و آزادی و دیموکراسی و عدالت اجتماعی، وطندار، پیام وطن،

سایت نادیه انجمن، سایت آریایی، سایت نهضت آینده،سایت همایون غازی زاده در ایالات متحده امریکا، سایت خاوران، روزنامهء شفقنا و صفحات فیس بوکم و غیره وجود داشته که شامل مضامین و تبصره ها تحلیلی، طنز ها، اشعار و غیره میباشند .

از من دو مجموعهء شعر ی بنام (برگه های یاس و امید) قبلا بچاپ رسیده که اولی درسال ۲۰۰۳ و دومی درسال ۲۰۰۵ در ایالت منی سوتای امریکا بوده اند . کنون هم مجموعه نوشتار های طنزی ام که تقریبا از شروع سال عیسوی ۲۰۱۱ همه درمحل مسکونی ام در ایالات متحدهء امریکا آغاز آخرین نوشتار طنزی تا ماه می سال ۲۰۲۰ ادامه پیدا کرده اند که کنون بشکل دیجتال نشر گردید و به همین ترتیب بعضی از سرود های معاصر م نیز جداگانه طور دیجتال تهیه و خدمت علاقمندان و فرهنگیان و هم میهنان عزیزم تقدیم خواهد شد. البته قابل یاد آوری میدانم که قبلا تمام این نوشتارهای طنزی از طریق سایتهای انترنتی که تفصیل آن در اخیر این مجموعه ای طنزی با تفکیک سایت و تاریخ نشر هر یک آن، بشکل یک فهرست ذکر شده نیز وجود دارند . اینرا هم با غنیمت از این فرصت یاد آوری میکنم که تعداد بسیار زیار از نوشتار ها و مضامین و خاصتا سرود های شعری مندرج صفحات دوجلد دیوان اشعار با سروده های جدید دیگرم نیز از طریق همین سایت های ذکر شده ای انترنتی و دیگر منابع نشراتی باسم (امین الله مفکر امینی) به نشر رسیده اند که من قبلا از همکاری مسئولین و گرداننده گان محترم چنین سایتهای اظهار سپاس نموده و موفقیت های شانرا در امور مربوط از خداوند متعال استدعا میدارم . شاد و موفق و رستگار باشید.

تعریف خیلی مختصری از طنز!

طنز به معنی طعنه زدن و یا کتره گفتن است . واژه ء انگلیسی آن :

Satire است که از واژه ء لاتین گرفته شده است . به یک عبارت مختصر دیگر میتوانیم

طنز را مسخره کردن شخصی به شیوه ئ کمیدی آن تلقی کرد. طنز معمولا در همه موارد سیاسی- فرهنگی ، مذهبی، اخلاقی، هنری موارد استعمال داشته که هدف یا اهداف آن به خاطر اصلاحات و رفع نقیصه ها میباشد که اشخاص و یا مراجع را در قالب خنده ولسی به باد استهزار گرفتن، متوجه عمل کرد ها خلاف اخلاق، خلاف آداب علم و فرهنگ و هنر میدارد و اثرات آن هم مثبت و قابل قبول میباشد .

طنز برخلاف هجو مستقیما داخل عمل نشده و مطالب را طوریکه در بالا تذکر رفت روحیه و قالب خنده و کمیدی میبخشد در حالیکه هجو کم زدن و بیان کردن جهات منفی بوده و اگر بگویم تحقیر کردن شخص ، اشخاص و مسئولین سیاسی، فرهنگی، وادبی و غیره میباشد متاسفانه بعضی های اند که بدون دانستن دقیق واژه طنز ، بعضا و یا اکثرا هجو را طنز گفته به نگارش می آورند که مفهوم اصلی طنز را به نحوی جریحه دار ساخته و ماهیت آنرا طور دیگر جلوه میدهند .

لذا ضروری است که کسانی که به طنز و طنز نویسی علاقه دارند پیش از همه حد اقل بدانند که طنز و هجو چه بوده و چه موارد استعمال دارند که در اینصورت از ابهامات از یکطرف جلوگیری شده از طرف دیگر هر کدام را در موقعیت خودش میتوانند استعمال کنند .

علاقه مندان و شخصیت های محترم که میخواهند در باره تاریخ طنز و طنزنویسان قداما و عصر حاضر بدانند میتوانند معلومات شانرا از صفحات انترنتی ، مطالعه آثار طنز نویسان و غیره را در همه عرصه ها بدست آرند .

فهرست

- طنز: او هم نتوانست! ۱
- طنز: کاکا نصرو جان عقل گُل! ۴
- طنز: منتقد آزرده خاطر! ۸
- در قالب طنز: ۱۴
- طنز: میخواهم رهبر شوم! ۱۷
- طنز گروه هنری خوش صدا: ۲۱
- طنز: جان آغای اقتصاد دان ۲۵
- طنز: میروم که به حزب ثبت نام کنم ۲۹
- طنز: میروم که گل بخرم: ۳۶
- طنز: ملا صاحب درگوش این طفلک آذان بتین! ۴۰
- سروده ای طنزی: طالب آمده ۴۳
- طنز: قانون جنگل ۴۴
- بخش دوم: آخرین قسمت ۴۸
- طنز: طرز دید خردمندانء اخیر طالبان و دسته های راستگرا های افراطی درباره رهایی زنان از خشونت و تامین حقوق مساوی آنها بامردان ۵۴
- طنز: او بیدار چه رقم زمانه شده! ۵۷
- طنز: چارهء بیکاری ۶۳
- طنز: دریخ نوشته کن و درافتو بان! ۶۷
- طنز: جلسهء خران! ۷۲
- طنز: بیداد ز مجاهد و طالب ۷۸
- طنز: کاکا جگر خون و سرخوش! ۸۰
- طنز: اگر بگویم در غم بمانم و گرنگویم چطور کنم ۸۴
- طنز: برو بیدار صدای دهل از دور خوش است ۸۸
- طنز: خدایا شکر، که خواب های مردم تحقق یافت: ۹۳
- طنز: سید مراد درمانگر ۹۹
- طنز: ملا محمد مجاهد و طالب خدانشناس ۱۰۴

- سروده ای طنز: امید های بسته بر سر آب! ۱۰۹
- طنز: جلسهء میراث خوران دین و مذهب ۱۱۲
- طنز: چطور کنم که مشهور شوم ! ۱۱۹
- طنز: مصاحبه ء تیلیفونی آغا بلی جان با دوستش مردم دوست. ۱۲۴
- طنز: مناظرهء وطنپرستان با گروه چپاولگران جهادی. ۱۳۰
- طنز: لفاظی های رهبران و دارودسته های جهادی ۸ ثور ۱۳۷۱ نسبت پرده ۱۳۷
- پوشی بر جنایات شان که طی بیش از دوده ه حاکمیت شان مرتکب شده اند ۱۳۷
- در تالار لویه جرگه در یک نشست دوستانه و غیر رسمی با رهبران حزب دیموکراتیک خلق افغانستان
- ۱۳۷
- طنز: باید صبر و حوصله کرد. ۱۴۹
- طنز: گفتگوی دو مجاهد ۱۵۶
- سروده ای طنزی: گرمی بازار ۱۶۲
- طنز: هموخرک و همو درک! ۱۶۳
- طنز: شکر خدا که بازارم چوک است ! ۱۶۷
- طنز: دلم زن شده! ۱۷۰
- طنز: آتش مرد ها دیرپخته میشه ! ۱۷۵
- طنز: ساختار یک وزارت جدید (بنام وزارت گپ بتی و گپ بخور) در تشکیل ۱۷۹
- حکومت وحدت ملی ع و غ ! ۱۷۹
- طنز: وای دلم کفیدا! ۱۸۶
- طنز: دیر آید خوش آید! ۱۹۰
- طنز: در شهر کور ها یک چشمه پاچاست! ۱۹۴
- طنز : پابندی به وظیفه! ۱۹۹
- طنز: گوشهای شنوا، دیده های تیز بین و زبان حق گو! ۲۰۴
- طنز: چیزیکه ما داریم، حق ما است و ما را خدا داده! ۲۰۹
- طنز: بی روزگاری گروه دزدان! ۲۱۶
- طنز: شنیده، کی بود مانند دیده! ۲۲۰

- طنز: برو بیادر هرچه میکنی بکن، جای ما مسلمانها در بهشت است! ۲۲۹
- طنز: بیا که، زور آزمایی کنیم! ۲۳۷
- طنز: از زیرپلو مُلی برآمد! ۲۴۳
- طنز: نظر انتقادی رهبران جهادی نسبت به کار کرده هایشان! ۲۵۰
- طنز: سنگی که زورتان نرسید، ماچش کنید و در جایش بمانید! ۲۵۷
- سروده ای طنزی: دوست دارم این وطن را! ۲۶۳
- طنز: گفتگوی داکتر اشرف غنی و عبدالله عبدالله به خاطر بهبود امور ۲۶۵
- بین خود شان! ۲۶۵
- طنز: والله راه گم شده ام! ۲۷۱
- سروده ای طنزی : اعلامیهء حکومت وحدت ملی ۲۷۶
- سروده ای طنزی: تیم اشرف غنی و عبدالله ۲۷۷
- طنز خدایی خدمتگار! ۲۷۸
- چقدر شیرین است ۲۸۳
- طنز : از ساز ها کدام ساز خوب و از چنگها ، کدام جنگ خوب اند ! ۲۸۵
- سروده ای طنزی برای رهبران جهادی بنام! ۲۸۷

طنز: او هم نتوانست!

روزی از روزگاری پادشاهی با چند نفر از وزیران و درباری یانش خواستند از امور اکمال ساختمانی جاده ها دیدن نمایند. به عزم این کارنیک، شروع کردند از دیدن اولین جاده ای در طراف شهر. در حالیکه پادشاه و اعضای کابینه اش با محافظینش به طرف محل مورد نظر رفتند و بآن نزدیک شدند، از قضا سنگی نسبتا بزرگ با دیگر جغله ها و پارچه های خورد و ریزه سنگ فراموش کارگران شهر داری شده بود که آنرا از آنجا بردارند. به مجرد نزدیک شدن هیئت با صلاحیت و بازدید از کار ساختمانی آن منطقه، چشم پادشاه و اعضای معیتی اش به آن سنگ و خورد و ریزه هایش افتاد که در کنار جاده بود.

شهردار شهر که سخت از این وضعیت برآشفته شده بود ولی ظاهرا زهر خندی بلب داشت با بسیار متانت پیش شد و گفت: این نخسین باریست که عمله و فعله ای شهر داری چنین فراموش کاری کرده اند. به هر ترتیب، آستینش را بالا زد و دستانش را به دور آن سنگ حلقه نموده و شروع به برداشتن سنگ و کنار گذاشتن آن از محل عبور و مرور هیئت نمود. ولی به هر اندازه ای که تلاش به خرج داد و زور زد سنگ را نتوانست از جایش تکان دهد.

وزیر خدمات اجتماعی جلو آمد و گفت: آقای شهردار! اجرای هر کاری یک مهارت خاص میخواید که چطور آنرا انجام داد و من به عنوان وزیر خدمات اجتماعی بادانشی مهندسی که فرا گرفته ام این سنگ را از کنار جاده می بردارم. او آستین هایش را بالا زد و به بلند کردن سنگ اقدام نمود اما او هم موفق نشد.

به همین ترتیب هیئت معیتی هر یک از بلند نمودن آن سنگ عاجز ماندند. این بار ریس مجلس کشور که جز هیئت معیتی به حیث نماینده مردم و نفر اول پارلمان بود جلو آمد و با خنده رو به پادشاه کرده و به شوخی گفت: اعلی حضرت! حالا می بینید که من چگونه

این سنگ را هر قدر برداشتنتش مشکل هم باشد، با آسانی بلندش میکنم. در پشتتیا نی و حمایت از من میلیونها مردم میهن رای داده اند و برایم شرم است که این سنگ کوچک را از سر عبور گاه مردم نتوانم بر دارم او با این گفته و غرور به مجردی که دستان مبارکش را به دو طرف سنگ حلقه نموده خواست بلندش کند او هم نتوانست .

پادشاه که سخت از این وضع و ناتوانی و عاجز ماندن هیئت معیتی اش در برداشتن سنگ نا خوشنود بود همه را با عصبانیت کنار زد و گفت: شرم به شما که یک سنگی که آنقدر به نظرم بزرگ و سنگین هم نمیباشد را نتوانستید از عبور گاه عامه بلند کنید و کنار بگذارید همه سرها به پایین خم شد. خودش دست به کار شد و آستین ها را بالا زد و با غرور دستان مبارکش را به سنگ حلقه زد و به مجردی که سنگ را از جایش بلند نماید، هاهاهها او هم نتوانست .

فلمبرداری که کامرهء ویدیویی روی شانه داشت و از ابتدا تا انتها جریان را می دید با صدای بلند شروع بخندیدن نمود که بر اعصاب پادشاه و اعضای معیتی اش خوش نخورد. پادشاه رو به آن فلمبردار کرده گفت: چرا خنده کردی؟ به عوض اینکه دست به کار می شدی و در بلند کردن این سنگ کمک میکردی یک خنده ای دیگر هم میکنی. فلمبردار در حالیکه به خنده اش ادامه و کلمه ای " خیلی معذرت میخواهم" را تکرار می گفت بجواب پادشاه چنین گفت :

اعلی حضرت! بسیار ببخشید، من اصلا بر شما نی، بلکه بر خودم خنده کردم. پادشاه گفت بر خودت چطور خنده کردی؟

فلمبردار گفت: من قبل از شما با چند تنی دیگر غرض تدابیر امنیتی و وضع منطقه و فراهم کردن تسهیلات فلمبرداری اینجا بودم. من بار اول پیش از آمدن جناب شما خواستم سنگ را از جایش بردارم و کنار بگذارم ولی من هم نتوانستم . هیئت معینی به شمول پادشاه گفت که این همه خنده نداشت . گفت : نخیر عالی جنابان، شما صرف آنرا از جایش بر داشته

نتوانستید، ولی من متاسفانه نه تنها این سنگ را از جایش برداشته نتوانستم، بلکه حین برداشتن، بیش از حد بالای خود فشار آوردم که دل دردم گرفت و تا کنون از دردش نا راحتم .

رهنگزان که همه جمع بودند یکی آنها زمزمه کنان و با تکان سر چنین گفت :
پادشاه، ریس مجلس و این همه اعضای کابینه و دربار که نتوانند یک سنگ عادی را از عبورگاه مردم بردارند، پس چطور خواهند توانست کارهای مشکل و عدیده مردم را حل کنند و این را زمزمه کرده و از جمعیت به دور رفت .

طنز: کاکا نصر و جان عقل گل!

کاکا نصر در بین اعضای فامیلش و محیط خانواده، اقارب و دوستان و اهل گذر شخصی با دانش و چیز فهم در همه امور زنده گی بود گویا او خود را عقل گل میپنداشت. در محافلی که او صحبت میکرد از خودو بیگانه دستهای هر یک شان زیر الاشه میبود و به بسیار دقت و دلچسپی به کاکا نصر و گفته هایش گوش میدادند تا باشد به غنای فکری شان، تاره هایی افزوده شود.

روزی در خانه ی کاکا نصر که همه جمع بودند و همه به صحبت ها و گفتگو ها از اینطرف و آنطرف مشغول بودند، جریان صحبت شکل بحث ادبی بخود گرفت و تقریباً محفل شکل مشاعره را اختیار نمود.

هر یکی به سروده های بعضا از خود شان و بعضا از دیگر شعرا شروع به تقریر و بیان نمودند. نوبت به کاکا نصر رسید و کاکا نصر هم شعری را سرود یکی از دوستانش که به هر گفته ای کاکا نصر به علامه ای تایید سر می جنباند این بار طرز برخوردش کمی تغییر داشت. بمجردیکه شعر کاکا نصر را شنید به کاکا نصر، رویش را نموده و به بسیار مزاح و شوخی گفت:

کاکا نصر! توهم بلا میکنی، اینبار این شعرت بنظرم قافیه نداشت و در اوزان هم غلطی هایی بود. کاکا نصر که اولین بار به چنین انتقاد بر خورده بود رویش را بطرف دوستش نموده و گفت:

برو بیا در! آسمان خو در زمین نیامد که شعرم وزن نداشت. امروز در کجا وزن است و در کجا رنگ.

رفیق شفیقش پرسید، کاکا نصر و جان من نفهمیدم کمی زیاد تر بگو که مقصد از نبودن رنگ و وزن که در هیچ جاه وجود ندارد چیست؟

کاکا نصر با بسیار جدیت و قاطعیت گفت. بیا می برمت دوکان آغه میرزا یک یک پاویا دو پاو ماست بخر، بیار در خانه تولش کن اگر یکنیم پاو نیامد من ملامت و شما سلامت.

رفیقش گفت، این چطور امکان دارد که دو پاو یکنیم پاو برآید؟ **کاکا نصر گفت که** **بیا در جان گل!** گپ در همین جاست که تو نمی بینی و من هم و این بخاطری است که ما همه مسلمان صادق و ساده لوح هستیم و بمجردیکه یک کس یک چیزی را بگوید زود

باور میکنیم و کنج کاوی نمیکنیم و اضافه کرد که اگر حرفم را باور نداری بیا می برمت دوکان آغه میرزا و تو بشوخی بگو که آغا میرزا چه ترازوی پاک و جل بلی داری و ضمنا بخاطریکه آغه میرزا اشتباهی نشود یکپاؤ دو پاؤ ماست هم میخریم و باین بهانه پله ای ترازوی که در آن مواد مورد ضرورت مشتری را تول میکند آنرا بردار و بچشم خود ببین که در زیرترازو چه است. گفت بیادر در زی رترازو چه خواهد بود؟ کاکا نصرؤ گفت: ای بیادر ساده و پیاده، در زیر ترازو اش یک آهن ربای نیم پونده خواهی دید.

رفیقش و دیگر دوستان گفت نی بابا! کاکا نصرؤ ما باور میکنیم حرفت را. ولی یک چیز را برای ما بگو که این نفری های تفتیش شاروالی برای چه اند که سنگهای دوکاندار ها را تول نمیکنند و هر که دلش هرچه خواست همان میکند.

کاکا نصرؤ گفت: بروید بیادرها چون شما از وزن شعرم گفتید که وزن ندارد منم برای ثبوت قولم صرف از عدم موازنه و عدم وزن ترازوی آغه میرزا جان برای شما گفتم والا آنقدر بیوزنی ها است که نپرسید.

رفیقش و دیگر دوستان که از گفتار کاکا نصرؤ بحیث یک شخص عقل کل خوش شان آمده بود همه تاکید کردند که بگو کاکا نصرؤجان دیگر چه بی وزنی و بیرنگی ها وجود دارد که ما نمیدانیم؟ کاکا نصرؤ گفت، بسیار خوب، حالا یکی دومتال دیگر هم میگویم.

ادامه داده گفت: شما خو همه در شیرینی خوری عزیز جان شرکت داشتید. باور کنید که پدر عزیز جان با من بدوکان برنج فروشی که انواع حبوبات نیز میفروخت رفت و به خرید لوبیا، دال نخود و ماش و برنج و دال و غیره پرداخت. وقتیکه هر دو به خانه برگشتیم، مادر عزیز جان با خواهرانش شروع به پاک کردن برنج و دیگر مواد خریداری شده نمودند. پدر عزیزجان که با دگر دوستانش مصروف سروسامان دادن محفل شیرینی خوری بودند، در همین اثنا مادر عزیز جان دوبده دوبده آمد و به او گفت برو زود شو و از چیز هایی که خریداری کرده ای به همان مقدار دیگر نیز بخر و بیار که غذا برای مهمانان کمبود نشود.

پدر عزیزجان گفت، مادر عزیز چرا دگر بیاورم، من بروی لست تو و مقداری که تو گفتی همه را آوردم و چرا از اول فکرت را نمیگیری او زن! زنش گفت: آوردی، ولی نیم آنها سنگچل و ریگ و . . . بر آمد.

نصرؤ ادامه داده و برای دوستانش گفت بی وزنی و بیرنگی چنین است، و نه یک شعر من که گیرم بی وزن هم بوده باشد که آسمان به زمین نیامد. همه گفتند ولا راست گفتی کاکا نصرؤجان به تو حد غلام باشد.

رفیق دیگر نصلرو كه تشویق هم شده بود باین گفتارهایی كاكا نصلرو، نیز ادامه داده و گفت: بیابید من هم یک قصه كنم. مادر اولاد ها روزی بمن گفت كه امروز دل من و اولادها گوشت شده اگر کمی گوشت بیاری خو بسیار خوب میشه كه امروز شو جمعه هم است و تو نوكری هم نداری و اولاد ها مكتب هم نمیروند و دیگرش را خودت می فهمی، خنده کرده از من دو رشد و من هم قبول كردم و رفتم دوكان قصابی كه دوستم بود، گفتم یک دو کیلو گوشت كار دارم.

گفت به چشم. ضمنا من یاد آوری كردم كه یک گوشت نر و كم استخوان بتی، یادت باشه! دوست قصابم گفت برو بیادرجان کدام روز گوشت خراب داده ام كه اینبار ترا گوشت خراب بدهم. یک گپ دیگر را هم بگویم كه من آهسته کرده نره ای گوسفند را هم كش كردم كه بمجرد كش كردن نره بدستم آمد. برایش گفتم او بیادراین نره گوسفند را كه كش كردم بدستم آمد نكند كه پیوندی باشد. قصاب دوستم گفت كه اگر تو به آن محكمی . . . و خنده کرده گوشت را كه در ترازو ماند برایم بالفاظ شیرین گفت:

برو نصلروجان! اینطور گوشت داده ام كه هرچه پخته كنی میشه، شور با كنی میشه، قابلی كنی میشه، پلو كنی میشه و هرچه دیگر. باور كنید وقتیکه گوشت را عرض پختن بخانه آوردم و به مادر اولاد ها دادم، ما از گشنگی همه قریب مرده بودیم تا گوشت پخته شود، تیل در اشتوپ نماند و نوغال در نوغال خانه تا كه گوشت پخته شد. خانم گفت كه او بابی اولاد ها گوشته كه گرفتی نگفتی به قصاب آشنایت كه گوشت نر كار داری؟ جواب دادم كه گفتم و تأکید هم كردم و دوست قصاب آشنایم هم تكرر در تكرر گفت كه برو گوشت نر داده ام كه هر چه پخته كنی میشه.

خانم دفعتا به خندیدن شروع كرد و بمن گفت: كه قصاب آشنایت راست گفته بود برایت كه هرچه پخته كنی میشه. گناه قصاب نه بلکه نقص در چشم های توست كه تمیز نر و ماده نكردی. شوهر جواب داد و گفت كه او زن چشم هایم چرا نقص داشته باشد من كه ترا گرفتم چطور فهمیدم كه نر و ماده چه فرق دارد. زنم دیگر بمن چیزی نگفت و خنده كنان خنده كنان گفت آفرین كه او ره خو فهمیدی.

دوستان با شنیدن این حرفهای كاكا نصلرو زیادتر بشوق آمدند و تکرارا تکرارا از كاكا نصلرو خواهش كردند كه دیگر هم از این بی وزنی ها و بیرنگی ها بگویند. گفت او بیادری ها قصه بسیار است. و شروع كرد گفت: پار سال رفتم بدوكان ذغال فروشان كه چوب و ذغال بخرم و برای زمستان ذخیره كنم. دوستانش گفتند كه در آنجا خو كم وزنی وكدام آهن ربا خو نیافتی كه در زیر ترازو ها باشد. گفت نی، قصه در آنجا طور دیگر بود. من ده سیر چوب خریدم و ده سیر ذغال. ذغال ها و چوب ها را بخانه آورده و در كنج حویلی ماندم. در نظرم روز تا روز وزن ها كم می آمد مجبور ترازوی همسایه را خواستم و آنها را تول

کردم قریب دیوانه شوم. گفتند چرا خدا نا خواسته کدام گژدم از زیر چوب ها و ذغال هایت برآمد؟ کاکا نصر و گفت: نی، کاشکی گژدم می برآمد، وقتی همه را تول کردم دیدم نیم وزن آنها کم بود. دوستان نصر و گفتند: چرا کم بود تو خو گفتی که آنها در زیر ترازوی شان آهن ربا نمی مانند.

کاکا نصر و گفت: نی، آنها آهن ربا نمی مانند، بلکه تا که می توانند آنها را آب میزنند که گرنگ شوند و وقتی که بخانه بیاری و در آفتاب بگذاری آب آنها تبخیر میشه و خالص چوب و ذغال می ماند. همه گفتند هی ولا کاکا نصر و از این معلومات هایت.

کاکا نصر و که از سوال کردن خسته شده بود بخنده گفت بیا که اینقدر از بی وزنی ها گفتم از پوره بودن وزن ها چه که حتی از بلند بودن وزنها هم بگویم که نا امید نشوید. همه گفتند بگو کاکا نصر و جان ترا بخدا قسم بگو!

کاکا نصر و با همان الفاظ شیرین گفت که اگر به بزرگان امور دولتی که موترهای خیلی قشنگ سوار میشوند بدقت ببینید، می بینید که بمجردی که آنها سوار موترهای شان میشوند تایرهای موتر های شان قریب است از وزن زیاد شان بزمین بنشینند.

همه گی دوستان خنده کرده و خنده کرده دلهای شانرا محکم گرفته و گفتند حالا فهمیدیم که زیاده وزنی ها و بی وزنی ها چه معنی داره. بهمین خاطر است که وزن جنس های که ما که میخریم کم میشود و همه وزن ها در اوزان آنها اضافه میشه.

یا رب کاکا نصر و خدا ترا خیر بدهد. و اضافه کردند که امروز اینقدر گپ زدیم که اگر هر کدام ما خود را وزن کنیم بدون آهن ربا و تر شدن باب از هر کدام ما حد اقل پنج پنج کیلو کم شده است.

اینرا همه گفته و از هم دیگر خدا حافظی نموده و راهی منازل شان شدند. ولی برای آخرین بار به کاکا نصر و رو کرده و گفتند که ولا خو اگر از گیر ما خلاصی داشته باشی و باز می آیم و از همین قصه های شیرینت بما بکن. کاکا نصر و گفت یاران زنده و صحبتها باقی!

طنز: منتقد آزرده خاطر!

نسیم و قسیم دو دوست بسیار نزدیک که از سالها با هم آشنایی داشتند و حتی در دوره ای که در یک لیسه با هم درس میخواندند یکدیگر را میشناختند. این دو دوست از لحاظ سن و سال هم با هم یکی بودند ولی هر دو در نقاط مختلف در شهر کابل با هم زنده گی داشتند. گاهی که میخواستند یکدیگر را ببینند تا باهم مانند دوران شیرین مکتب و حتی زمان مصروفیت شان در دستگاه دولتی، گفتگو و جروبحتی داشته باشند، ذریعه تیلفون با هم و عده ای ملاقات میگذاشتند و یا اگر امکانات تیلفونی میسر نبود یکی بخانه یکدیگر میرفتند و با هم قول و قرار مینمودند که کجا بروند تا با هم درد دل و راز و نیاز بدارند.

نسیم همیشه در زنده گی شاکی بود و آن به عقیده ای خودش که به هر که و هر چه و هر موضوعی که میخواست نظر انتقادی بدهد، بمرامش جواب آنرا دریافت نمی کرد. مثلا اگر موضوعی در یکی از روزنامه ها و جراید و یا سایر ارگان های دیگر نشراتی به نشر میرسید و منتقد آزرده خاطر یعنی نسیم آنرا به باد انتقاد میگرفت انتقادش به هیچ مرجع شرف نشر نمی یافت. مثلا بدوستش یعنی قسیم همیشه می گفت که ببین برادر گل! داد از عدل و انصاف است ولی در عمل ببین که چطور به مردم ظلم و استبداد میشود و کسی در قصه اش نیست و من که چون حسنک غم کش گفته و قتم را ضایع میکنم و نظر انتقادی در برابر یک عمل غیر عادلانه و دور از عدل و قانون به مراجع نشراتی روان میکنم از انتقاد خبری نیست. و به این ترتیب ده ها مثال دیگر بدوستش یعنی قسیم جان میدهد. مثلا میگفت او قسیم گل یادت است که ما و تو یگان روز که به سینما میرفتیم و خصوصا که یگان فلم های خوب هندی با خواندن های جالب و رقص های جالب هندی و زدن ها و بوکس کاری ها هم در آن می بود میخواستیم دیدن کنیم و زمانیکه بدهن غرفهء تکت فروشی میرسیدیم تکت فروش میگفت که بیدار تکتها وقت خلاص شده در حالیکه آنقدر مزدحم هم نمی بود که تکت به آن زودی ها خلاص شود و من و تو ناچار بودیم یک تکت را چارچند قیمت آن از بازار سیاه بخریم.

خلاصه نسیم به همراه رفیقش از همین قبیل درد دلها مینمود و از بخت بد و طالع بدش هم سخن ها میگفت و مثالها میداد.

قسیم که هم یک اندازه انتقاد کن بود ولی به اندازه دوستش نسیم آنقدرها از انتقاد

کردن ها خوشش نمی آمد و خصوصا که انتقاد های بیمورد و بیجا میبود ولی او هم تا اندازه ای مشابَهت خوی و خواص و کرکتر دوستش یعنی نسیم را داشت. به همین ترتیب دوستی آنان ادامه پیدا کرد، ولی زمانی به این دوستی ها موانع ایجاد شد رژیم ها تغییر خورند و دسته دسته با افکار جدید و سیاست های جدید و اهداف جدید روی صحنه آمدند. دوری این دو دوست از همدیگر تصویری را در ذهن یکدیگر بیار آورده بود که یکی در مورد دیگری فکر میکردند که شاید رفیقش کشته شده یا شاید از ترس ظلم و ستم چپاولگران جهادی و طالبی بدیارهای اجنبی عازم گردیده باشند و امثالهم.

همین شاید شاید بود که روزی بعد از سالها با هم در چوک کابل ملاقی شدند، بعد از اینکه از دیدن و زنده بودن یکدیگر در تعجب رفته بودند یکدیگر را سخت در آغوش گرفته و به گریه کردن شروع کردند و در ضمن از بعضی خاطرات گذشته با خنده استقبال نمودند .

قسیم رو به نسیم کرده گفت که حالا اطمینان دارم که زنده گی ات بهتر شده باشد و بجواب انتقاد هایت هم مشکلی شاید نباشد و حتما جواب انتقادات خود را از مراجع باز پرس خصوصا در این نظامی که مجاهدین راه حق، حکمرانی دارند درمی یابی نسیم گریه کنان این اصطلاح معروف را تکرار کرده و گفت که مردم در گذشته ها میگفتند او جان برادر که: باز همان کفن کش های قدیم. نسیم ادامه داده گفت:

او قسیم جان! چقدر ما مردم خوش باور استیم. حاکمیت حزبی ها را که البته مقصد من همان پرچمی ها و خلقی ها است که مردم آنها را به بهانه های نمیدانم کفر و چنین و چنان نام کردند، صادقترین انسانها بودند آنها، چه کارهای خوبی نبود که نکردد و تو خودت همه را بهتر میفهمی. گرچه من و تو کدام حزبی هم نبودیم ولی بیا هر دو راست بگوییم که همان حزبی ها آیا انسانهای خوبی نبودند؟

نسیم جان تو راست میگویی، ولی ببین که اول همین من و تو هم یگان جای، یگان گپک ها را علیه آنها میزدیم ولی ببین حالا تو در چه حال استی و من از ترس این مسلمانهای بنام که جز قطار کردن زوجه های گوناگون شریعت گفته کاری نکردند و بجز کشتار و آتش سوزی و چور و چپاول و آدم ربایی، و عصمت دری ها به خیر و صلاح مردم و میهن اصلا کاری نشد، مجبور شدم خاک عزیزم را ترک کنم و بکشور پاکستان، دشمن دیرینه ای میهن خود مهاجرت نمایم و از آنجا به هزار مشکلات و مصرف زیاد به هند و از هند بیکی از کشورهای اروپایی مهاجر و مستقر شوم.

نسیم گریه کنان شروع کرده گفت شکر خدا که حد اقل تو از شر ای همه جار و جنجال ها خلاص بودی و نسیم بادامه گفتار گذشته اش ادامه میدهد که او نسیم گل سابق طوری که گفتم ورقه انتقادی ام را میگرفتند و صرف نشر نمیکردند و من گله مند میبودم ولی او بیادری حالا علاوه از اینکه مضمون انتقادی را نمیگیرند، انتقاد کننده جایش یا سر دار است و یا بزندان که کس رویش را نخواهد دید و یا توسط گماشتگان وابسته به این گروههای نام نهاد جهادی، اختطاف میشوند و یا بقتل میرسند.

نسیم بادامهء صحبتش، بدوستش یعنی نسیم گفت: که او بیادری جان ما و تو خو بعد از سالها با هم دیدیم و من بکلی فراموش کردم که خاک باین مغزو کلهء خام که از تو پرسان نکردم که کدام اشتهای نان داری یا نه زیرا وقت نان است، بیا برویم در یک کافی و یا بیاد همان کباب های وطنی در یک رستورانک، آنجا نان بخوریم و لحظات بیشتر با هم صحبت کنیم. نسیم قبول میکند و هر دودر بازار همان چوک پرازگیرو دارولی زیبا، دریکی از رستورانک خورد ولی مشهور کاکا سلیمان کبابی میروند و در جریان نان باز همان صحبت را دنبال میکنند.

نسیم باز هم بدوستش میگوید من حیران شدم که تو از گفته هایم خیلی مات و مبهوت معلوم میشدی که چرا حالا جارو جنجال است و اید در حکومت مجاهدین این چیزها دیگر نباید باشد. من میدانم که مرا کتره میگوئی. زیرا گفتی که حالا دیگر باید دلی خوشی داشته باشم که انتقاد هایم شنیده میشود. زیرا مجاهدین دیگران را به باد شدید انتقاد میگیرند و خودشان نیز انتقاد پذیر اند.

نسیم خنده کنان بدوستش یعنی نسیم گفت که حالا دانستم که تو در افغانستان قطعاً نبودی که میگوئی حالا دیگر همه چیز خت سر برآید باشد.

در همین حال گفتگو بودند که نسیم با دیدن چند نفر مشکوک که آنها را گویا مراقبت میکنند آهسته انگشت بدهن خود برده و بر فیشش طوریکه کسی دیگر متوجه نشود هوشدار داد که چپ باشد و ادامه داد آهسته:

که حالا جواسیس مجاهدین مربوط هر فرقه و دسته صبح تا شام وظیفه ای دیگر نداشته و در کوچه و بازار بخاطر دستگیری منتقدین میگردند. آنها بفراین نیستند که دیگر موضوعات مهمتر از اینها هم است که غمخوری کنند مثل غمخوری و جلوگیری از دستبرد ها و کشت و کشتارها و قطاع الطریق ها و آتش سوزی ها و جلوگیریها از مواد مخدره و بخصوص تلاش بخاطر تامین امنیت و غیره. خوب هر دو روی این مسایل گفتگو کردند ولی دوست نسیم یعنی نسیم بخاطر تسلی دلی نسیم رویش را باو کرده و گفت:

بیا نسیم گل! یک چارهء کارت را میکنم و می برمت در اروپا و کشورهای غربی آنجا هرچه از دهننت بر آمد بگو و هر انتقادی که داشتی بکن چه در قالب شعر و یا چه در قالب طنز و یا کارتون و غیره و هر چه هم از دلت آمد بگو و خوب دلت را یخ کن از تو کسی آزرده نمیشود و استقبالت هم میکنند.

نسیم بدوستش نسیم گفت: راست میگویی، نسیم گفت که برو تو خدام در کدام خواب خرگوش استی.

تو خبر ها را از کشورهای غرب خصوصا امریکا نمی شنوی که در وقت انتخابات یکدیگر را چه چیزهایی نیست که نمیگویند و کسی جرات ندارد که به طرف شان سیل کند و آیا نمیدانی که آنها بخاطری که خود شان آزاد اند و یک کشوردموکراتیک است، چطور بکشور های دیگر بخاطر ایجاد دموکراسی می روند و تو در افغانستان ندیده ای که چقدر از سربازان این کشورها برای تامین دموکراسی بقومانده امریکا آمده اند. و آنها هر جای که مردم، ضرورت بدیموکراسی داشته باشند میروند آنها بدون کدام پرسیان و جویان میروند حتی بالای کسانیکه ظالم اند و آنها را از بین هم برده اند بالای مرده های شان شاش هم میکنند. حالا فهمیدی که معنی دموکراسی چه است. **دیموکراسی یعنی آزادی و هرچه دلت خواست بکن.**

نسیم حیران مانده و از نسیم پرسید که دیگر چه چیزها است زود شو بگو که قریب است از انتقاد های نا گفته دلم بکشد. رفیقش گفت صبر کن برایت میگویم و بالاخره اینطور ادامه زد:

نسیم جان تو خو شاید بفهمی که حالا در کشورهای غربی و حتی بسیار کشورهای دیگر انترنت بازاری خوبی دارد و خصوصا برای کسانیکه نوشته میکنند و خودها را سیاستمدار و نمیدانم شاعر و چنین و چنان هم میدانند هر کدام علیه یکدیگر که از آزادی بیان و آزادی و مصونیت انترنتی و قوانین خارج مستفید اند، چیزهای به انتقاد میگذارند که حتی از دو دشنام زدن بنوامیس مردم هم دریغ نمیدارند و حتی این هم مهم نیست که طرف انتقاد شان زنها و دختران هم باشند. چیزهای میگویند که در کوچه و بازار حتی مردم بازاری آنها را کسی نمیگویند. ببین اینها همه نشانه دیموکراسی یعنی آزادی بیان است یا نه و مهمتر اینکه عکس ها و تصاویری را به نمایش میگذارند که پلی بای ها هم یادت برود.

نسیم رفیق نسیم که از این رویه قریب بود فریاد بزند آهسته بدوستش گفت که بیادر ترا بخدا راست میگویی. دوستش گفت چرا قسم میدهی والله بالله راست میگویم و اگر باورم را نداری ترا به صفحات انترنتی میبرم و هم بصفحات فیس بوک و عملا چنین چیزها را برایت نشان میدهم.

نسیم گفت بیادر گل! حالا هر کس که دلش هر چه بخواد دوو دشنام بدهد نفرهای که مسوول سایت‌های انترنتی اند و یا مسوولین فیس بوک، چطور آنها را نشر میکنند. آیا آنها مسوولیت ندارند که نوشته‌ها را حد اقل بخوانند و از تعرضات معنوی و مادی به اشخاص ذیربط جلوگیری کنند. نسیم بجواب رفیقش گفت او بیادر شهر خربوزه خونیت، بلی آنها جلو گیری میکنند ولی طوریکه هر نوشته که برای شان میرسد بعد از نشر مضمون هر چه باشد، سیاسی باشد، اقتصادی باشد، اجتماعی باشد، مذهبی باشد، خوب باشد یا خراب باشد، دو دشنام داشته باشد و یا نداشته باشد، فقط نوشته میکنند: **مسوولیت نوشته‌ها بدوش نویسنده گان آن میباشد.**

نسیم که از گفتار نسیم بتعجب رفته بود، روبرفیقش یعنی نسیم کرده گفت. پس این صفحات انترنت بخاطر همین موضوعات است. رفیقش گفت آنقدر نه بلکه زیادتر هم کسانی که اگر خواسته باشند عقده‌های شخصی، قومی، مذهبی، سیاسی، فرهنگی و غیره را هم نسبت بیک شخص مورد نظر بصفحه بکشد از انترنت کرده جایی مصوونی برای نشرچنین اندیشه‌های علمی دیگر وجود ندارد و هم ادامه داد که حالا نسیم گل اگر در گذشته انتقاد‌های ترا ولو هر چه بود و به هر علتی که بوده و نشر نشده حالا میتوانی قلم را بگیری و علیه هر که دلت خواست بنویسی، بنویس ولو چرندیات هم باشد نشر میشود و دیگر سر کس رای و چرتت را خراب نکن.

نسیم که از گفتار رفیقش و دوستش یعنی نسیم به حیرت و تعجب آمده بود گفت:

برو بیادر ما غریب و دوده غریب. من بکشورهای اروپا و کشورهای غربی نمیروم و از همین خاک توده ای وطنم، علیه این بیتفاوتی‌ها و بیعدالتی‌ها می رزمم و همراهی آن دسته‌های که مصاب به همچنین چرندیات و عقده‌های شخصی و غیره و غیره نیستند بمیدان کار و زار بخاطر تامین عدالت و مساوات برادری و برابری با رزمنده گان واقعی وطن و سایر مردمان صلح دوست یکجا می‌شوم. این دیگر برایم مهم نیست که پرجمی‌ها اند یا خلقیها و یا وطنپرستان دیگر. هر که باشند ما آنانی را می‌خواهیم که از خود برای نجات مردم و میهن کشته‌ها داده‌اند و تپه تپه از شهیدان این راه نه تنها در کابل بلکه در همه نقاط وطن وجود دارد و مهمتر اینکه همه همخون و هموطنیم.

با این گفتگوی هردوی شان از هم جدا شدند و کمی از یکدیگر دور نرفته بودند که نسیم رویش را بطرف دوستش یعنی نسیم نموده و گفت نسیم جان به سرت و بدوستی که بین من و تو است دروغ نگفته‌ام. هر دو خنده کرده از هم جدا شدند. و باز نسیم یکبار دیگر گفت که من همان یار قدیم تو ام در هر راهی که تو میروی من هم با تو هستم ولی حالا دیگر هوشیار شده ایم و بازی منافقین و جهادیان بنام و خصوصاً و خصوصاً "طالبان" را نمیخوریم.

و شکر خدا که هنوز در وطن ما حزبی های وطنپرست و صادق با مسلمین و مسلمات واقعی وجود دارند. تا دیدار آینده خدا **حافظ نسیم جان**.

در قالب طنز:

ادعای "طالبان" مبنی بر کرده های خوب شان!

۱- مردم همه میگویند که "طالبان" آدم های خراب بودند و استند و مردان و جوانان رابه ریش و پروت ماندن مجبور میسازند.

حالا خود قضاوت کنید که ماندن ریش و پروت از لحاظ علم اقتصاد یکنوع صرفه جویی در مصرف نیست که واضحا است. آیا ذخیرهء مصرف پول پاکی ریش کلی و نپرداختن پول به سلمانی، باعث ذخیرهء پولی نمیشود. ما میگوییم که واضحا میشود پس ما آدمهای خراب نیستیم و این طرز افکار اقتصادی ما برای بهبود زنده گی مادی مردم و جوانان ما میباشد نه بخاطر بربادی آنها.

۲- میگویند که "طالبان" تماشای تیلویزیون و شنیدن رادیو ورقص و بازی را حرام می دانند.

حالا ببینید که دیدن تیلویزیون و شنیدن خواندن آنها ورقص و بازی ها در محافل خوب است؟ واضحا که خوب نیست. بخاطری که بچه ها و دختر ها و پیر و جوان چشم سفید میشوند و چیز های خراب یاد میگیرند. ما میگوییم که عوض دیدن این چیزها، باید ۲۴ ساعت به مسجد بروند و به صدای راحت بخش ملا ها و "طالبان" گوش بدارند و خودها را فدای دین و مذهب بدارند. طریق رفتن به بهشت رابآسانی کمایی کنند. "طالبان" و دیگر ملا های طالبی بآنها راه درست نشان میدهند و اگر علم شان بجواب بعضی چیزها نرسید، عالما و دانشمندان مذهبی پاکستانی ما که سالها ما را براه نیک هدایت کرده اند، ما را باز هم کمک میدارند و بعدا ما بجواب سوالهای حل نشده می پردازیم. آیا نشنیده اید که گفته میشود: که بگفتار ملا کنید و به عمل شان نکنید. پروا ندارد که ما در داخل مسجد بعضا از هوش میرویم و مرتکب گناه میشویم، ما هم آخرانسان استیم اشتباه میکنیم. پس به شما نصیحت میکنیم که شما بآن راه ها نروید و مثل ما "طالبان" راه نیک را اختیار کنید و از کشتن و بستن اجتناب ورزید.

۳- میگویند که "طالبان" تیلویزیونها را اعدام میکنند. حالا خود بگویید که اگر تیلویزیونها وسیله خرابی و بربادی هموطنان میشود و چشمان و گوشهای مردم را باز میکند یعنی آنها

رابه حقایق زنده گی آشناتر میسازد، پس حق نداریم که دیدن تیلوژیون و شنیدن کست های ساز و آواز را منع کنیم و تیلوژیون را از یک لنگ آویزان کنیم ولو با بند تنبان هم باشد.

۴- میگویند که "طالبان" انسانهای تنبل و جیره خور و نمیدانم چون و چرا استند. شما خود قضاوت کنید که آیا ما انسانهای تنبل استیم؟ همین که ما نه کوه را می بینیم و نه کمر را، نه سردی را می بینیم و نه گرمی را و نه عید را می بینیم و نه برات را نه ماه روزه و غیر روزه را و نه سر گناه چرت می زنیم و نه سر ثواب و میرویم بـطرف پاکستان سلاح بدست می آوریم و پول اعاشه را هم بدست می آوریم و با آن سلاح ها غرض ادب دادن مردم که در قرآن هم آمده است که بی ادبان را ادب آموختن وظیفهء علما است، آیا این کارها از تنبلی ما و بی دانشی ما است. واضحا میگوییم که نیست.

۵- میگویند که قصهء "طالبان" مفت شده کسی بگفت شان نمیکند. آیا مردم کور هستند و نمی بینند که روز دهها نفر از زنان و مردان، پیر و جوان و حتی طفلان داوطلبانه حاضر میشوند که جاکت های انتخاری بتن کنند و خود ها را در جاه های مزدحم مثل ایستگاه بس های شهری، تجمع دختران و پسران که از مکتب مرخص میشوند و یا به مکتب میروند و یا در جاه های پر تجمع دیگر که مردم غرض خریداری نان و لباس شان میروند و حتی غرض عبادت و مراسم مرده داری و عید و برات جمع میشوند خود ها را منفجر میکنند و دفعتا بدون اطاعت و عبادت و طی این همه راه طولانی بـه بهشت میروند. حالا خوب قضاوت کنید که این تصامیم ما از تنبلی ما است که رفتن بهشت را بمردم آسان و ساده میسازیم. اگر احيانا کسی به گفت ما نکنند ما از دم و دعا و حتی جادو و جنبل و سحر کلام خودها استفاده میکنیم و این دسته را طور داوطلبانه و ادار میسازیم که راه بهشت را بگیرند و آنجا بروند که بنده های نیک و انساندوست خداوند مانند ما "طالبان" بآنجا (بهشت) میروند نه گنهکاران.

۶- میگویند که "طالبان" زور ندارند. چه حرف و سخن های خنده دار که شنیده میشود این همه سر صلح گرفتن ها با ما و پیشنهادات مقامات دولتی و نظامی با ما و یا شریک ساختن ما به مقامات ملکی و نظامی و پارلمانی، از بیزوری است، که واضحا نیست پس بگذارید یکبار ما زور دار شویم اگر تمام زور دارها را بیزور نساختیم آنگاه بما حق دارند بگویند که ما چوچه های پاکستانی و تربیه یافته ای اس ای نیستیم.

۷- بعضی ها میگویند که ما حکومت داری و دولت داری را یاد نداریم. این هم چقدر خنده دار است. مگر مردم از یاد برده اند و قتیکه ما سر قدرت بودیم چقدر فرامین عادلانه خصوصا بخاطر تامین و دفاع حقوق از زنان وطن محبوب خویش پاس کردیم و مورد اجرا قرار دادیم. برای اینکه شما نگویید که "طالبان" دروغگو بودند و یا دروغ میگویند ما چند مثال از مواد مندرج مقررء تنظیم اجراءت وزارت امر بالمعروف و نهی عن المنکر منتشر جریده

رسمی را که باسناد فرمان شماره ۱۲۹۸ زمان قدرت مقام امارت اسلامی افغانستان در مورد انفاد شماره یک مقررہ تنظیم اجراءات وزارت مذکور مرعی الاجرا قرار دادیم و به جریده رسمی هم نشر است تذکر میدہیم:

بند (۱) هر زنی که با روی برهنه بی حجاب و یا هم بدون چادری از منزل بیرون شود منزلش را نشانی نموده و برای شوهرش جزای لازم بدهد یا زن را با نظر داشت حالت جا بجا تهدید نماید و هر گاه زن ذکر شده در وسایط نقلیه در حالت انتقال دیده شود درپور را نیز با نظر داشت حالت از یک روز الی پنج یوم حبس نماید.

بند (۲) در صورت کشف و دستگیری کست های ساز و سرود و یا فلم های ویدیویی در دوکان، هتل و یا جاه های شنواننده کست ها، یا مالک آنها با نظر داشت حالت از یک الی بیست روز حبس نماید و هم دوکان یا هتل را تا پنج یوم مسدود نماید.

ببینید ای انسانهای دیندار و با خدا و وطنپرست. اگر مردم با این همه کار های نیک و انسانی را که خدا و رسول و قرآن گفته کرده ایم و یا میکنیم بما احترام نکنند و یا احترام نگذارند این دیگر از خدا زده گی آنها میباشد و بما ربطی ندارد.

طنز: میخوام رهبر شوم!

مردم دوست با دوستش آغا بلی جان.

مردم دوست: السلام العلیکم دوست عزیز آغا بلی جان!

آغا بلی جان: واه واه چشمم روشن که بعد از مدتی می بینمت، کجا روان هستی و در چی چرت غرق؟

مردم دوست: شکر جور هستم، ولی در چرت یک چیزی هستم، خوب شد ترا دیدم و میخوامم برای اولین بار به تو بگویم.

آغا بلی جان: بگو مردم دوست عزیز، رفیق گلم، تو هر چه بگویی من میگویم بلی و تصدیق میکنم.

مردم دوست: اینرا میدانم دوست عزیز که هیچگاهی تو کلام مرا رد نکرده ای و همیشه از لطف و مرحمت کار گرفته ای. حالا بیا می برمت در یک دوکانک کبابی، هم کباب نوش جان میکنیم و هم راجع به پلانم برایت میگویم. ولی اینبار با من صادق باش و نگو بلی بلی، و نگو که درست است درست است.

آغا بلی جان: ببین نی که گپکت را زدی، خو ترا می شناسم و دوستم هستی و مجبوراً بلی بلی گفته ام.

مردم دوست: طوری که گفتم اینبار بلی بلی نگو اگر پلان و پیشنهادم خوشت نیامد، آنرا رد کن با دلایل و نظر و پیشنهادات خودت را هم بمن در اینمورد بگو.

آغا بلی جان: خوب پشت اینقدر گپ ها نگرد، آخر بگو پلان تو چیست؟

مردم دوست: جانم، تو میدانی که بازار سیاست در این روز ها خیلی گرم است. تو نمیدانم که میدانی یا نمیدانی که در افغانستان هر روز حزب و سازمان سیاسی بنام های مختلف ایجاد میشود. با برنامه های گوناگون. من هم با این سرو وضع خوب و خصلت مردم دوستی ام، میخوامم خدمتی به مردم انجام دهم و حزبی بنام خودم، یعنی **(مردم دوست)** ایجاد کنم.

آغا بلی جان: والله آفرین، از این کار بهتر دیگر چه باشد.

مردم دوست: بلی دوستم آغا بلی جان، تو شاهد هستی که وضع و احوال افغانستان از لحاظ امنیتی و اقتصادی و خاصاً فساد اداری خیلی خراب است ولی هیچکس در قوه اش نیست

و دیگر چیزها هم وضع خوبی ندارد. خاصتا زنان بیچاره هر جا اذیت جسمانی میشوند، تعرض صورت میگیرند، به نام مذهب و دین و غیره که از صدها واقعه یکی دوی آنرا به خاطر نیک نامی شان افشاء میکنند و از طریق نشرات دستگاه جمعی، به اطلاع مردم میرسانند.

آخابلی جان: بلی دوستم همین طور است. بازنگویی که من در هر چه بلی بلی میگویم. خو هر کسی دیگری هم باشد و این حرف هایت را بشنود تایید میکند و بلی بلی میگوید.

آخابلی جان ادامه داده و به دوستش مردم دوست میگوید، قهرت نیاید تو درست است آدم خوب و مردم دوست هستی، اما از سیاست بوی نمی بری.

مردم دوست: او یار عزیز، ندیده ای که گفته اند تجربه هر چیزی می آموزاند. من هم بعد از ایجاد حزبم بنام (مردم دوست) از تجربه می آموزم و مهم نیست که سابقه ای در این راه حزب و حزب بازی داشته باشم. ولی یک تجربه دارم که از دیگر سازمانهای سیاسی یاد گرفته ام که اکثرا صرف بزبان گپ از تغییر نظام، آبادی و رفاه مردم میزنند و همین است که مردم بیچاره ما که خیلی رنج دیده اند از گذشته های حزب بازی ها و رهبران حزبی و خصوصا و خصوصا دوره "جهادی" ها و "طالبی" ها، لذا با شنیدن نام حزبم که (مردم دوست) است، بطرف من هجوم می آورند و خواهند گفت که این حزب حتما چاره ساز درد های مردم ما و میهن می باشد.

آخابلی جان: والله از ابتکارت خوشم آمد. بیا پوست کنده بگویم که بعد از ایجاد حزب و گرفتن قدرت و شهرت، چه چیز های دیگر در زیر پرده داری؟

مردم دوست: آخابلی جان، حالا تو از دوستی من استفاده میکنی و دقیق میخواهی که بدانی، خوب من بتو میگویم: همینکه حزب مردم دوستم بقدرت رسید و تعداد اعضا زیاد شد، فوراً در انتخابات پارلمانی حصه میگیرم و توسط همین اعضای خود، و دیگر وسایل، از قبیل تبلیغات انتخاب میشوم و به پارلمان میروم و در آنجا باز کارنامه های مرا ببین که چه میکنم. **آخابلی جان** ادامه میدهد که چه میکنی دیگر؟ باز مگر که کدام حزب دیگر را در داخل پارلمان ایجاد میکنی.

مردم دوست: نی بابا ولی همینکه عضو پارلمان شدم، یک چار تا از نافذین قدرت امور دولتی و یار رهبران سازمانهای چپ مترقی را بطور خاص، برآست و دروغ بد میگویم و اگر شد در وقت رای اعتماد بطرف بعضی شان بوت خود را پرتاپ میکنم. و از همین جاست که شهرت از داخل پارلمان به بیرون پارلمان انعکاس می یابد و خصوصا دستگاه های سیا و آی اس آی که ببینند من ضدیت با جریانات سیاسی و خصوصا احزاب چپ

مترقی دارم، مرا مانند سر دسته های دیگر "جهادی" و "طالبان" که از حمایت سرشار پولی و مادی آنها و خاصا عربستان سعودی برخوردار بودند و هنوز هم میباشند متن نیز برخوردار میگردم. لذا مراحل بعدی من با اخذ شهرت، کاندید شدنم به مقام ریاست جمهوری اسلامی افغانستان است و طرفداران داخلی و خارجی ام خاصا پاکستان بمن حامی و پشتیبان میشوند و من رهبر محبوب مردم نی، بلکه دوست صمیمی پاکستان و دستگاه سیا نیز خواهم شد. حالا دانستی پلانهای زیر پرده هایم را؟

آغا بلی جان: من از اول چشم ترا شناخته بودم، پلانت خیلی وسیع و اهداف تو هم خیلی میهنی است خصوصا که با پاکستان و دستگاه سیا و کشور های عربی میخواهی رفیق و دوست سیاسی و فرهنگی و مذهبی شان گردی. بلی دوستم، این دوست آغا بلی را فراموش نکنی که مرا هم در کنج و گوشه ای پلانت در یکی از مقامات رهبری در نظر بگیری. من از همین حالا هر چه تو بگویی بلی بلی می گویم و هر کاری که کردی قسم که غیر از بلی بلی و خو خو دیگر چیزی نمیگویم.

مردم دوست: آفرین آغا بلی جان! از تو همین توقع را داشتم و دارم. پس حتما پلان و کار های من خوشتر آمده است.

آغابلی جان: چطور خوشم نیامد، واضحا که آمد از همین حالا ببین که من چقدر راجع به حزبت سر و صدا می اندازم که او مردم اگر میخواهید که نجات پیدا کنید از مصیب ها، وطن تان آزاد و مستقل گردد، ترور نباشد و ساخت و بافت با دستگاه های خارجی خصوصا پاکستان و سیا نباشد و زنان یعنی ناموس میهن از تعرض و تجاوز "جهادی" ها و "طالبان" در امان گردند جز همین حزب مردم دوست، حزب دیگر جوابگوی آرمانهای شما نیست هر چه زودتر بدور این حزب حلقه زنید والا لست پذیرش اعضا تکمیل خواهد شد و آنگاه جایی بشما "وطنپرستان" نخواهد ماند.

بعد از خدا حافظی، یکبار دیگر آغا بلی رویش را بطرف دوست کرده و گفت:

ببخشی که یک چیز فراموشم شد که بگویم و آن اینست که اگر مردم خبر شوند از پلان و نقشه ای تو باز آنگاه چه جواب میدهی؟

مردم دوست: او دوست عزیز! از دیگران که خبر شدند چه کاری کردند که از من خبر شوند و آنرا در حق من روا دارند، برو خاطر جمع باش، تا این مردم ساده لوح و خوش باور و تحت نفوذ مذهب و دین اند هیچ کاری نمیتوانند که بکنند و بجز اینکه نصیب و قسمت گفته و یا آنرا اراده خداوندی گفته چپ بنشینند، دست بکاری نمی زنند.

با این گفتار هر دو خدا حافظی کردند تا دیدار آینده هر دوی شان در دفتر و سازمان حزبی
شان یعنی حزب مردم دوست.

امین الله مفکر امینی ۲۰۱۳-۱۷-۰۱

طنر گروه هنری خوش صدا:

خوش صدا با دوستش قند آغا، بعد از مدتی باهم بر میخورند.

خوش صدا : اسلام العلیکم قند آغای گل تو کجا بودی که سرودرکت دیده نمیشد .

قند آغا : وعلیکم السلام خوش صدا جان، شکر که ترا دیدم چه حال داری ؟

خوش صدا : شکر فضل خدا جور و سر حال هستم و در این روز ها خیلی خیلی مصروف هستم .

قند آغا: تو بگو دوست عزیز که چه مصروفیت داری ، مثل اینکه فقط محرر کدام محکمه عدلی و یا در کدام دفتر حقوق غرض تحصیل حقوق مظلومان، مصروف باشی و یا شاید نماینده تبلیغاتی کدام پولدار و واسطه دار باشی که میخواهد عضو شورای ملی شود و ترا مصروف کرده تا برایش رای دهنده گان پیدا کنی و شاید که از همین خاطر هم دوستانرا فراموش کرده ای .

خوش صدا: نی بابا قند آغا جان ، او گپ ها نیست . ولی طوریکه تو میدانی من گاهی وقت در محفل بعضی دوستان که میرفتم، خواهش میکردم مراچانس یکی دو خواندن بدهند که هم پرکتس خود را تقویه کنم و دیگرش راتومیفهمی یعنی که یگان ذره چشم هایم را هم آب بدهم همان بود که رفته رفته هوس هنرمند شدن ب سرم زد .
قند آغا: او ره خو میدانم که تو یگان ذره آه تو خودت دیگیشه می فهمی !
خوش صدا: ای شوخک مزاقی ، توخو میفهمی دیگه ، من چه بگویم زیادتر از این
قند آغا : بیا بگذریم از این چیز ها، بگو مصروفیت خود را .

خوش صدا: طور یکه برایت گفتم که من در محفل خوشی دوستان چه میخواستند و چه نمیخواستند، از جای برخاسته و چند رقص کرده و یکی دو آواز هم میخواندم همان بود که دوستان مرا تشویق کردند که آوازم خیلی خوب است یعنی خوش صدا هم استم همانطور که اسم خوش صدا است . آنها گفتند که چرا یک گروه اماتور و

هنری نمیسازم .

قند آغا: والله نظر شان خو بد نیست . خو بگو تو چه گفتی و چه کردی .

خوش صدا : من جان بیادر همینکه آنها مرا تشویق کردند در کله ام یک چیزی را پیچکاری نمودند . زیرا از یکطرف با وجودیکه درس و تحصیل درفاکولتهء اقتصاد به پایان رسانیده ام و هر قدر جستجوی کار کردم برایم میسر نشد البته نه تنها برای من بلکه برای بسیارکسانیکه مثل من بیواسطه بودند و بدسته های زورداروواسطه دار پیوند نداشتند ، کاری نبود، لذا ایجاد این گروه هنری برایم کاری بدی معلوم نشد

قند آغا: بگو جان برادر ادامه بته ، خو چه کردی .

خوش صدا: من هم یکی دو سه نفردیگر را که یکی به طبله و دیگری به ارمونیه و دیگری به اکاردیون ویکدوست دیگرم که به الهء موسیقی که مثل لکن واری است و همراى چوبک زدن بسرش آوازش را میکشد کمی آشنا بودند پیدا کردم و فوراً نام گروه هنری ام را بنام خودم (یعنی خوش صدا) ثبت کردم و جواز گرفتم .

قند آغا: آفرین والله. ولی او بیادر گل خوش صدا، ازجاییکه تصدیق گروه هنری ات را گرفتی پرسیان نکردند از تو که سابقه ای هنری داری یا نداری، تصدیق ویاکدام اسنادی نخواستند .

خوش صدا : برو بیادر تو چه میگویی، مگر نشنیده ای که میگویند در شهر کورها یک چشمه پادشاه است. حالا دروطن ما قانون جنگل حکمفرما است و ازطرف دیگر همه مصروف کار های بزرگ که خوردو برد هم دارد ومهم است وبرد بخورمردم هم است ، میباشند .

باین جواز من آنها علاقه ندارند.توهم میتوانی بروی،جواز هنرنمایی وهرجوازی دیگر و یا خواننده گی بگیری. دیگر اینکه این گروه های هنری خاصتا در کابل بنام های مختلف ایجاد شده ولی من کاش از اول میدانستم ولی حالا هم پروا ندارد ، دیر نشده

و هم باید بگویم که وزارت فرهنگ ما نیز از این نوع موضوعات بیخبر است و انقدر بیخبر است که در ولایت مزار جادهء بنام یکی از اتباع ایرانی نامگذاری میشود و وزیر فرهنگ در مصاحبه اش با روزنامه نگاران طلوع نیوز از موضوع اظهار بیخبری میدارد. یک چیز مهم برایت میگویم که فضل خدا از برکت حکومت این مجا هـدین رشوت از بین رفته ولی تحفه و تحایف گرفتنش خونه در سابق بد بود و نه حالا و در این قسمت باید توجه داشته باشی.

قند آغا: والله آفرینت باداشتن این اطلاعات. خو حالا بگوکه مشتری های زیاد داری یا نه ؟

خوش صدا : حالا زیاد مشتری داریم . همینکه در محافل میرویم و آنجا آواز میخوانیم مشتریها، خواندن های ما را که یکی از یک هنرمند محبوب سابقهء میهن کاپی میکنیم و یکی از دیگری، همان است که هر کدام جوقه جوقه می آیند و مرا ریزرف می کنند و من به بهانه کتابچه ای یاداشتم را میکشم و ورق ورق میزنم و طوری وانمود میکنم که یعنی بسیار سرم گیرو دار است . و همان است که یکی پی دیگر مشتری هابه دنبالم می آیند . نا گفته نماند که با آنهایی که اینقدر به هنر و آوازم علامند نیزاند تخفیف هم میدهم .

قند آغا: والله ابتکارت خیلی کارگرافتاد، فکر میکنم که حالا هنرمندو هنر، فقط وسیلهء برای وقت تیرکردن است. کسی آنقدر بارزش هنر فکر نمیکند. فقط در محافل چاردانه فکاهی بگویی حتما یکی دوخواندن که یادداشته باشی که همه را برقص بیاورد فکر میکنم همان کافی باشد برای هنرمند شدن و هنر مند بودن و استقبال از هنرمندان .

خوش صدا : برو دوست عزیز باز در همین نزدیکی ها گروه هنری ما در یک محفل عروسی دعوت شده ونمبر تیلفونت را بده حتما بتو زنگ میرنم . آنجا بیا و بچشم خود ببین و باز قضاوت کن . خودت خواهی گفت آفرین به من و به هنرم .

قند آغا : هی والله .

بعد از این جروب‌بحث‌های علمی و هنری، هر دو خدا حافظی کردند و از هم دور شدند.

طنز : جان آغای اقتصاد دان

جان آغا که تازه بعد از ختم تحصیلات علم اقتصاد و اخذ دیپلوم از یکی از کالج های کشور های سوسیالیستی، تازه میخواست بوطن بازگردد، عهد کرده بود که از همین لحظه به بعد باید علم آموخته اش را در عمل پیاده کند .

زمانیکه از طیاره به میدان هوایی کابل پا می نهد، میخواهد تکسی به کرایه بگیرد تا در محلی که وسایط نقلیه از آنجا تا محل مسکونی اش که تقریباً در نزدیکی ولایت مشرقی ما یعنی جلال آباد میباشد، او را برساند .

دفعاً بیادش می آید که نی اینکار صحیح و درست نیست که تاکسی به کرایه بگیرم لذا معقول می سنجد و میگوید، باید اقتصاد کنم و عوض تاکسی، یک عراده گادی بکرایه بگیرم تا مرا به پل محمود خان برساند .

بگادی سوار میشود و گادی با سرعتی معموله ای که دارد او را به محل مربوطه یعنی پل (محمود خان) طی بیشتر از یک ساعت میرساند .

زمانیکه به پل محمود خان میرسد، همه وسایط نقلیه از قبیل تکسی ها، وسایر موتر های مستریح قبلاً رفته میباشدند .

البته موتر های ارزان قیمت و باصطلاح موتر های غُرازه آنجا میباشد که فی نفر به قیمت خیلی ارزان سواری ها را تا مشرقی یعنی جاییکه محل بودوباش جان آغای اقتصاد دان میباشد، میتواند برساند .

جان آغا به نزد خود می سنجد و میگوید که اگر منتظر بمانم و موتر های قیمتی را به کرایه بگیرم، به اقتصاد من خیلی صدمه میزند و قیمت تمام میشود و باید اقتصاد را در نظر گرفت و از طرف دیگر وقت من هم به اثر منتظر ماندن به چنین موتر ها ضایع و تلف میشود .

همان است که بیک موتر غُرازه با پرداختن قیمت خیلی کم می نشیند و روانه منزلگاه

میشود.

موتر آهسته آهسته ولرزیده لرزیده چون مرد پیری که با عصایش آهسته برو کرده
براه بیفتد، همان طور به حرکت می افتد، گاهی انجن اش داغ میشود و در یور غرض
سرد شدن انجن موتر توقف میکند و گاهی روغنیات موتر خلاص میشود و غرض
تبدیل روغنیات، موتر می ایستد و گاهی هم تایر موتر که خیلی ها کهنه است پنچر می
شود و موتر غرض گرفتن پنچری توقف میدارد .

خلاصه راهی که باید به ظرف یکساعت طی شود ، تقریبا چار ساعت را در بر می
گیرد.

بهر ترتیب، موتر غُرازه، **جان آغای اقتصاد دان** را به محلی که منزل مسکونی اش
تقریبا نزدیک است توقف میدهد.

جان آغا راه باقیمانده را که باید توسط یک گادی طی کند، یادش می آید که باید
اقتصاد کند، لذا عوض گادی، خری را بکرایه میگیرد و خر، منزل باقیمانده را که
نهایت گل آلود و خاک الود میباشند، آهسته آهسته و باصطلاح آهسته برو کرده طی میکند
زمانیکه جان آغای اقتصاد دان بدرج منزلش میرسد و بداخل خانه اش قدم میگذارد،
با خانمش برمی خورد .

چون سرو و روی و لباس قشنگش کاملا از خاک آلوده میباشند که حتی شناخت وی با
آن لباس خاک آلود و خصوصا چهرهء پراز خاک به خانمش آنقدر برجسته نمیشد
خانمش میگوید :

ببخشید شما کی استید؟ شوهر میگوید منم شوهرت ، **جان آغا** .
و **جان آغا** علاوه میکند که در همین مدت دوری ام که غرض تحصیل علم اقتصاد
رفته بودم و حالا برگشته ام مرا از یاد برده ای؟

زن که صدای شوهرش را تشخیص میکند، خنده قهقهه کرده و میرود یک آئینه روی می آورد و بدست شوهرش یعنی جان آغا میدهد.
شوهر به مجردیکه خود را بآئینه می بیند چیغ میزند، چون حتی شناختش برای خود او عاری از اشکال نمیباشد و ضمنا می بیند که دریشی مقبولش که تقریبا بیش از دویا سه هزار افغانی ارزش داشت و هم چنان بعضی تحفه های که خریده بود در بگس از خاک دیده نمیشد و ارزش های کالاها و تحفه ها از بین رفته بود ، با خود میگوید که بخاطر کما یی یک چار قران، زدم بیش از هزاران هزار افغانی لباسم را بشمول تحفه های که آورده ام، خساره مند ساختم .

با خانمش میگوید که من یک سفر دیگر هم باید بخاطر تحصیلات عالیتر در رشته اقتصاد باز هم بکشوریکه رفته بودم ، بروم .
خانمش به خنده میگوید که :

نه عزیزم ! همینقدر که تحصیل کرده ای، بس است و اگر باردوم غرض تحصیلات عالی تر بروی و بهمین ترتیب باز برگردی، اینبارخو من در شناخت تو در شک و تردید شدم ولی یقین دارم که باردیگر پدرجان ومادر جان وخواهران وبرادران تراهم نخواهند شناخت .

بعداز مدتی که عقل بسرجان آغای اقتصاد دان می آید وتحلیل میکند که گناه واشتباه از خودش بوده نه علم اقتصاد، بخانمش میگوید:

حالا میدانم که چرا پروژه های اقتصادی ما بارور نیستند، بخاطریکه علم چیزی می گوید ودر عمل ما چیزی دیگری میکنیم ، یعنی که تیوری را با عمل توام وتلفیق نمیتوانیم بکنیم وهمین است که نتیجه مانند عمل کرد من میشود وبخاطر یک چند قران مفاد، هزاران هزار افغانی خساره مند میگردیم واضافه میکند که حالا میدانم که نه تنها در موضوعات اقتصادی بلکه در همه ساحه های دیگر علمی، هنری وفرهنگی وحقوقی ومذهبی وغیره، این اصل در نظر گرفته شود که تیوری علوم آموخته شده باید درست وبه طور صحیح در حرف و عمل تطبیق گردندتا نتایج ثمر بخش طبق

پلان مطروحه بدست آید .

طنز: میروم که به حزب ثبت نام کنم

قدو که جوان زحمت کش و وطنپرست است و گذشتهء روشن از خدمت گذاری ب مردم و میهن دارد، با دوستش **مراد جان** که هر دو به عین صفات اند، در یکی از جاده های گیرودار کابل (**پل باغ عمومی**) با هم سر میخورند .

قدو! واه واه چشم من روشن **مراد جان**، تو کجا بودی در این مدت ! والله که خیلی به یادت بودم و همیشه از کار های نیکت با دوستان دیگرم یاد میکردم ، بیا زود شو تا در آغوش گیرمت .

قدو و مراد جان بعد از اینکه یکدیگر را در بغل میگیرند، بعد از کمی گریه و بعضا کمی خنده، **مراد از قدو** دوستش میپرسد .

کجا میرفتی اینقدر تیز تیزو این طومار در دستت چه است ؟

قدو! برو بیادر تو از چه خبر داری ، نمیدانم که در کجا بودی اینقدر وقت ها و ادامه میدهد:

در اینروز ها بازار حزبی و حزب بازی، در شهر کابل و بسا جاه های دیگر در وطن ما، سروصدا خلق کرده است . و من دیگر نمیخواهم که همینطور مفت و رایگان زنده گی ام را بسر کنم. و ادامه میدهد که میروم در یکی از حزب ها ثبت نام کنم .

مراد بدوستش ! والله آفرین تا کی بیطرف بود، باید حتما به یک حزب خود را جا زد .

قدو! آفرین **مراد جان** ، تو خو میفهمی که ما و تو چقدر سالها، بخاطر آبادی وطن و مردم در جبهات، همراهی برادران مجاهد خود یکجا جنگیدیم. ولی افسوس که من و تو داوطلبانه می جنگیدیم و رسما کدام عضویت این حزب های مجدهدین

را نداشتیم.

مراد جان! اینرا خو راست میگوی، از همین خاطر است که قصه من و تو حالا مفت است.

قدوجان! احتیاط این حرفها را نزن، آنها (سر دسته های حزب مجاهدین) همینه چشم شان بمن و یا تو بخورد ما را می شناسند و اگر نشناختند، این ورق دورودراز که در دست من می بینی، خلص سوانح و چیزهاییکه در جنگ ها با آنها یکجا کرده ام، تحریر است.

مراد جان بدوستش قدو! بتی این ورق بیوگرافی و کار کرده گی هایت را که ببینم.

قدوجان! او مراد جان، چه را می بینی، تو خومه چیزها را میدانی که ما، در جبهات بخاطر مردم و وطن و آزادی مردم و کشیدن شوروی ها و حزبی های مربوط حزب دیموکراتیک خلق افغانستان و دیگر وطنپرستان طرفدار آنها، چه کارهایی بود که نکردیم.

مراد جان! درست میگوی قدوی عزیز، ببین باز هم انسان سهو و اشتباه میکند

بگذار آنرا زیر و رو کنم که چیزی کم و زیاد نباشد.

قدو جان! خو بگیر و این بیوگرافی و این کار کرده هایم:

۱- شرکت در جنگ کابل علیه مردم شریف کابل و کشتار بیش از شصت هزار اهالی بیگناه و شریف کابل.

۲- اشتراک در کشتار مردمان هزاره در تایمنی وات کابل، سه دوکان چنداول و افشار کابل.

۳- سهم فعال در انداختن راکت ها و مواد انفلاقی در جاده های پر از ازدحام، مکاتب شفاخانه ها و مساجد و جاه های دیگر مزدحم رفت و آمد مردم، مانند مارکیست ها، سینما ها، پارک های تفریحی، بس های سرویس، ادارات دولتی و خصوصی و غیره

۴- گریختاندن فرزندان سرمایه دار و خاصتا اختطاف اولاد های حزبی ها و چورو تاراج دارایی آنها و عمدتا بکام مرگ آنها را سپردن.

۵- چوروچپاول آثار عتیقه و باستانی وطن و صدور آنها به خارج و خصوصا به ایران و پاکستان به قیمت های ارزان.

۶- بآتش کشیدن آثار باستانی و چو وچپاول آرشیف ملی کابل .
مراد جان، والله برادر عزیز و قهرمانم ! همه چیز ها را گفתי ولی یگان چیزک یاد رفته .

قدو جان ! بگو برادر مجاهد گل ! از همین خاطر بیوگرافی و ورقهء کارکرد های خود را بتو دادم که ببینی و اصلاح کنی و زیاد و کم کنی .
مراد جان بدوستش قدو ! نی کم خونمیشه ولی زیاد میکنم چند چیز دیگر را که یادت رفته است : و اینها اند :

مرتکب شدن یگان چیزک های دیگر .
قدو! بیادر شف شف نی شفتالو بگو ! او چه چیز ها است که یادم رفته .
مراد جان به قدو! یادت رفته که دریک خانه رفتیم بنام تلاشی، چشم تو به یک پسر مقبول و جوان نوبالغ افتید و او را ببهانه ایکه ازش سوال میکنی دریک اطاق جداگانه بردی و خوب ازش سوال کردی، و جوابت را گرفتی

قدو! آفرین حافظه ات مراد جان و ادامه میدهد که ای مراد گل، خوب کتره گک ات را خوهم گفתי. تراهم یاد است که او دخترک جوانرا بمجردیکه دیدی هوش و حواست پرا گنده شدو آنرا بزور قپ کردی یعنی که آدرس مکتب او را به بهانه سوال کردن از او گرفتی و روز دیگر اختطافش کردی و بعد از چند روز عیش و نوش، دو باره به منزل مسکونی شان ، رها کردی .

خوب بیا بگذریم از این مطالب، واقعا که بیوگرافی و کارکردهایت مطابقت تام با رویه احزاب که آنها را میگویند راست گرا ها ، مطابقت دارد، حتما حالا عضو حزب یکی آنها میشوی .

خوب قدو جان نگفتی که سابقا من وتو، سه چار تنظیم را که حالا برایش میگویند احزاب مجاهدین و یا تنظیم ها، می شناختیم و قراریکه حالا من نیز معلومات دارم تعداد شان زیاد شده است .

قدوجان بمراد جان ! درست گفתי حالا نمیدانم بیش از یکصد حزب راست و چپ پیدا شده است . و من میخواهم در همان حزب گلبدین که حزب اسلامی است و حرکاتش و رفتارش دقیقا با اسلام یکی میباشد ، ثبت نام کنم .

مراد جان ! الله بیادر پشت و پناهت . ولی تمام این گفته های ترا و عمل کرد های ترا که من هم در زمان جهاد داوطلبانه با آنها وتو یکجا شرکت داشتیم شنیدیم . من در دلم یک چیزی است که میترسم برایت بگویم و تو برابم نگویی که من مرتجع شده ام و یا بگویی این الوقت شده ام .

قدو جان بدوستش مراد جان! بگودر دلت چیزی نمان و باین رفیق همرمز و همسنگر دوران گذشته هایت بگو قهر نمیشوم .

مراد ادامه میدهد. ببین من در همین فاصله ایکه از تو جدا بودم، بخارج از کشور رفته بودم یعنی در یکی از کشور های اروپایی بنام هالیند . آنجا سروکارم با حزبی هایی گردید که سابق دشمن جان و مال آنها بودم . **پاور کن قدو جان** ، آنقدر آنها با من از منطق و اساسات اصلی اسلام گفتند که بخدا قسم ملا های ما و خصوصا ملا های پاکستانی، از چنین دانش اسلامی بهره نداشتند .

قدو به دوستش مراد جان ! تو دانی و خدا که راست میگویی!
مراد جان بدوستش قدو ! بلی راست میگویم . من گاهی بتو دروغ گفته ام . ما را در گذشته ها، این مجاهدین که نمیدانم حزبی ها کافر است ، شوروی خاک ما را اشغال کرده و اسلام در خطر است، و حزبی ها کافراند و اولاد شان ووابسته گان شان نیز کافر اند، خیلی بازی داده بودند. ولی ببین روز آخرت است و من و تو نیز از این دنیا میرویم ونزد پروردگار خود ایستاده میشویم، بیا قضاوت درست کنیم که واقعا حزبی ها، کافر بودند و یا استند .

قدو بدوستش والله اینرا خو راست میگویی، باز یک چیزی دیگر بیادم آمد که آنها

(یعنی حزبی ها) از آسمان خو نیامده بودند . همه با ما رشتهء همخونی و برادری داشته اند بهرکدام ما و شما آنها پیوند برادری، خواهری، پسری، پدري، کاکا زاده گی و ماما زاده گی ، عمه زاده گی، خاله زاده گی و نمیدانم چها و چها داشته بودند و داشته اند و از همه مهمتر آنها ، مانند من و تو و سایر ساکنان وطن، اولاد همین مرزو بوم خراسانی ما بوده اند و میباشند و ما و تو اگر واقعا بگوییم کدام نشانه های کفر و الحاد از آنها ندیده ایم . بجز اینکه سلاح در دست شان، از مساجد و اماکن مقدسه مراقبت میکردند . شب ها پهره و گز مه میکردند و دیگر اینکه ببین آیا همین حز بیها نبودند که برای مردمان وطن ما یعنی مامورین اجیران و کارگران مواد ارتزاقی را بطور رایگان میدادند ، نمیدانم به دهاقین و زارعین ما تخم های اصلاح شده توزیع میکردند . همه مامورین و کاگران و اجیران و دهاقین به کوپراتیفهای مربوط تنظیم بودند. مساجد میساختند ، مکاتب و موسسات عالی تحصیلی بنا میکردند، خصوصا از تمامیت ارضی وطن دفاع میکردند. ببین موضوع حملهء مستقیم پاکستان در مشرفی ما خو، یادت است . آنوقت خو تمام قوت های شوروی بر آمده بودند، پس این حمله بولایت مشرقی ما چه بود؟ البته بجز تسلیم کردن آن بیپاکستانی های نا مسلمان، دیگر چه میتوانست که باشد. رشوت و رشوت خوریه در بین حزبی ها نبود و اگر هم بود بسیار بسیار، کم بود.

باز پرس و بازخواست بود و غیره و غیره. و مهمتر اینکه حالا ببین چقدر از عساکر کشور های خارجی بنام تامین صلح و صفا و دیموکراسی در وطن حاضر است . یکی نمی گوید که اسلام در خطر است . فکر میکنم که آنها همه مسلمان استند، این خنده دار نیست ؟ واقعا که است .

مراد جان اضافه میکند و میگوید بیا جان برادر از همین درخواست حزبی بودنت به این حزب های مجاهدین بنام صرف نظر کن . برو به طرف احزاب همین حزبی ها

که بنام احزاب چپ مترقی یاد میشوند ثبت نام کن و خاصتا همان حزب دیموکراتیک خلق افغانستان که گرچه آنها هم به شاخه های متعدد در داخل کشور و خارج از آن تقسیم شده اند ولی بخدا که اهداف شان ، همه انسانی اند . آنها سازمانهای چپ مترقی نام دارند ولی کار های شان آنقدر راست و مستقیم است که احزابی که خود را راست یعنی احزاب اسلامی گفته اند و کارهای خلاف و دروغ را بنام شریعت اسلام گفته میکنند، صد هابار از آنها کرده، بهتر اند.

قدو به دوستش مراد جان ! ببین مراد گل میگویند مشوره همیشه خوب است. اگر نی من باز مثل گذشته ها در اشتباه میرفتم و آنوقت خو نا آگاهانه و داوطلبانه به جمع شان پیوند داشتم و حالا آگاهانه میخواستم که بروم و به حزب های تنظیم ها ثبت نام کنم. خوب شد که با تو ملاقی شدم .

مراد به دوستش قدو! خوب حالا که فهمیدی و فهمیدم. باز هم برو یکبار دیگر غور کن، بعد بمن تیلفون کن یا منزلم بیا، هر دو یکجا میرویم و بعد از مطالعه اساسنامه و اهداف این احزاب چپ مترقی یکی آنها را انتخاب میکنیم و در آنجا ثبت نام میکنیم و یقین حاصل خواهیم کرد که این احزاب چپ مترقی میتوانند راه و چاه را به مردم نجیب ما نشان بدهند و وطن را بشاهراه ترقی و تعالی رهنمون کنند .

با این گفته ها **قدو مراد** از هم خدا حافظی مینمایند و آنها در دیدار بعدی بهمان حزب یعنی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان، که شاخه های شان چه در مرکز و چه ولایات و چه در داخل میهن و چه خارج از آن وجود دارند، ثبت نام مینمایند. در خاتمه قدو به دوستش میگوید که حالا باز مردم نگوید که اینه ببین قد و مراد بحزب کافر ها ثبت نام کرد ند.

مراد میگوید ! اودوست عزیز تو چه فکر کردی ، مردمان وطندوست ما حالا فهمیده اند که این داد و فریاد ها از اسلام و تحت نام دین مبین اسلام ما جهاد کردن ، صرف صرف یک بهانه بخاطر بدست آوردن قدرت و پول و عیش و نوش آنها و بخاطر تامین

خواستہ های دوستان شان و دشمنان داخلی و خارجی میهن عزیز ما از سطح منطقه گرفته تا سطح جهان و در راس دستگاه سیا و آی اس آی پاکستان و کشورهای عربی در راس عربستان سعودی و ایران بوده است و بس. حالا یقین کامل دارم که همه اهل شرافتمند و صدیق وطن اعم از زنان، مردان، پیر و جوان، زنان و مادران، خیلی ها دانسته شده اند. آنها اینقدر اسناد و شواهد و ویدیوها و عکس ها که همه مستند اند از اینها دیده اند که دیگر نمیخواهند به دین و ایمان شان شک و تردید خانه کند. برو دلت جمع باشد که حتی برایت بگویم که بعضی مجاهدین صادق دیگر نیز حالا به خوبی دانسته اند که آنها چه کرده بودند و باز هم حالا در چه خیالات اند.

طنز: میروم که گل بخرم:

محمود: دوان دوان و وارخطا در راهی روان بود که با دوستش **احمد** مقابل شد
احمد: او **محمود گل**، ایله به ایله که ترا پیدا کردم و آنهم در حال دوش و تیز تیز
رفتن کجا میری او گل بیادر! مثلی که تو هم میروی که در جنگخانه اعضای
پارلمان شرکت کنی .

محمود: بیادر گل! پرسیان نکن عجله دارم و میروم دوکان یک گل فروشی که
دسته گل بخرم، زیرا به دیدن یک دوست مریضم که به از شما نباشد بشفاخانه
بستر است، به شفاخانه میروم.

احمد: براستی! چرا نکند که دوستت عضو مجلس نماینده گان بوده باشد که در
گفتگوی آخری امروز هشتم می ۲۰۱۳ خدا ناخواسته زخمی شده باشد و میروی
بدیدنش با دسته از گل .

محمود: نی بابا، میروم دیدن یک دوستم که او بحساب هیچ چیزی نمیباشد و فقط
صرف دوستم میباشد و بشفاخانه بستر است .

احمد: ببخشی دوستم که اشتباه کردم، من هم مثل بعضیها آبرو نا دیده موزه را از
پای میکشم. خوب حالا که فهمیدم میگویم که رفتنت را آهسته تریساز مانند رفتار
همیشگی ات. **نمیدانی که گفته اند: آهسته برو زود میرسی .**

محمود: او بیادر گل شفاخانه هم از خود مقررات دارد، و هر وقتیکه دلت بخواهد
نمیتوانی ارمریضان عیادت کنی .

احمد: اوره خو من هم میدانم ولی چرتت را خراب نکن، حالا رشوت، گرفتن و
رشوت دادن یک مود شده، از بالا تا پایین، یکی دوروپیه که بدست نفرموظف

دادی، کارت جوراست و پشت شب و روز و وقت ناوقت کسی نمیگردد، ترا اجازه
میدهند که از مریضت دیدن کنی .

احمد: ادامه میدهد: ببخشی که از موضوع دوررفتم بمن گفتی که گل میخوری، بتو
میگویم که دوکانهای گل فروشی بازاند ولی گلها در آنها پیدا نمیشه .

محمود: او **احمد جان** چه میگویی، دوکانهای گل فروشی باز است ولی گل نیست
احمد: بلی همینطور است، از روزیکه دوکانهای فیس بوکی باز شده گل فروشان

هر قدر گلی که می آورند، صاحبان دوکانه‌های فیس بوکی، همه را به قیمت گزاف می‌خرند و حتی گل در دوکانه‌های گل فروشی چی، که در باغ‌ها و بوستان‌ها هم گله‌ها نمانده است.

محمود: خوب شد که گفتم بیادرجان، حالا بگو زود که اگر بدوکانهای فیس بوک بروم آدرسش کجا است.

احمد: آدرسش خیلی آسان است. در انترنت اگر گرفته می‌توانی، به فیس بوک کلک کن، دوکان یامارکیت مرکزی، برویت باز میشود و ثبت نام هم رایگان. وقتی که ثبت نام کردی با آسانی می‌توانی گله‌های قشنگ ببینی از جاندار گرفته تا بیجان، آنگاه می‌توانی گل بخری ارزان و ارزان و بدون قیمت.

یک چیزی دیگر هم برایت می‌گویم که اگر کیک و کله‌پانه و انواع شیرینی باب هم کار داشتی پیش از پیش عجله کن والا، از آنها هم اثری در دوکانها نخواهی دید زیرا دوکانهای فیس بوکی، از حد نیازشان بیشتر از آنها می‌خرند و شاید آن دوکانها هم چندی بعد بافلاس مواجه شوند.

محمود! تشکر احمد گل، از معلومات تو، مرا ترساندی و به یک فکر دیگر هم شدم باید بروم که برای حفظ ما تقدم یک تابوت هم بخرم، اینوضع را که می بینم تابوت هاهم شاید چندروز بعد خلاص خواهند شد و خدا نا خواسته اگر دوستم بمیرد، مرده‌ء او بدون تابوت خواهد ماند.

احمد: چرتت را خراب نکن تابوت خلاص شدنی نیست، هر قدر تابوت بخوای به دوکانهای تابوت فروشی‌ها، تابوت پیدا میشود زیرا کشتن‌ها و مردن‌ها خیلی زیاد زیاد میباشد و زیاد شده هم می‌روند، تابوت فروش‌ها که زمانی در دوکانهای شان پشه پر نمیزد و بدهن‌شان مگس خانه میکرد و حالا بروبین که هیچ نوبت با آنها نمیرسد و باز اگر خلاص هم شد، این قوت‌های که از خارج بوطن آمده اند پیش از پیش پیش بینی کرده اند تلفات را، لذا اگر از داخل وطن خلاص شد از ملک‌های خود هر قدر که مردم تابوت خواسته باشند می آورند و ضرورت شاترا جبران میکنند.

احمد ادامه میدهد! او دوستم احتیاط کن که زمانیکه بدوکان مرکزی انترنت رفتی و دوکان بدون سر قلفی برایت داد و اگر خریدی و یا کرایه گرفتی و یا باجاره گرفتی نشود که تو ۲۴ ساعت مصروف داد و ستد بامشتریانت شوی و مرا درگیر بد دعای

محترمه خانم و اولاد هایت بیندازی .

محمود: باز هم تشکر **احمد عزیز!** ببینم اگر هر چیز در آنجاه مفت و رایگان بود یعنی منظورم دوکانه‌های فیس بوکی است، بمادر اولاد ها هم یکدوکان بازوافتتاح میکنم که اگر من ۲۴ ساعت در آن نباشم، او مصروف خواهد بود و من لحظاتی خوش و آرامی را در غیابت از او خواهم داشت .

احمد: اگر فکر میکنی برای او هم یکدوکان فیس بوکی بگیری که از غمش لحظاتی خلاص باشی، احتیاط که ترا بیغم دایمی نسازد او دوست عزیز.

احمد : محمود گل بیادر یک چیز را برایت میگویم بحیث یک دوست، که گرچه بازکردن دوکان فیس بوکی رایگان است ولی احتیاط کنی که معتاد نشوی و الا تداوی ات به چهل طبیب وداکتر هم نخواهد شد .

محمود ! او احمد گل معتاد به چه معنی، مره خیال کدام شرابی و یا چرسی و یا کدام شخص نشه ای کرده ای که ۲۴ ساعت در کنج و کنار سرک ازدست کشیدن چرس ومورفین و دیگر مواد مخدره، وهم از دست بیکاری خمار افتاده و دیده میشوند و اگر باور نداری بیا که در کوچه و پس کوچه های شهر کهنه کابل تا شهرهای نوآن میبرمت که به چشم ببینی و باور کنی .

احمد: نی دوستم ! منظورم را بدان، بازکردن این دوکان اگر از عاقلی کار نگیری نشه و خمار آن مانند شراب و چرس و نمیدانم دیگر چیزها نیست. اگر خمارش به سرت آمد و معتاد شدی، نه روز را می بینی نه شب را، یکدفعه از جای میپری و میروی بدوکانت و آنرا باز میکنی و بدادوستد مشغول میشوی که نفع کردی یا نقص همان است که نه مغز برایت میماند نه حوصله و نه دماغ . چرس و شراب و دیگر چیزها را خومیتوانی که بگویی برو بعد ها مینوشم و یا میکشم، بخدا این نشه های دوکانه‌های فیس بوکی، چنان نشه ای است که میخواهی دم بدم بنوشی و بکشی.

محمود: او احمد گل بخدا چیز های گفتی که همه راست است ، برو بیادر ما را از

همین شوربای چرب بیزار و من در دوکان فیس بوکی نه میروم ونه میخرم.

محمود: احمد گل من اینها را همه از تجارب خود گفتم . ده ها بار این دوکان را

بسته کردم، یکبار که مشتریام بیادم می آید، باز اورا باز میکنم، بسته میکنم و بازش میکنم. قریب که دیوانه شوم .

احمد: نی این حرفها را نزن ! خدانکند که دیوانه شوی. حالا که توبدون دوکان فیس بوکی نمیتوانی گذاره کنی، و مشتریان خودت را نمیخواهی ازدست بدهی، پس باید

روزی یکی دو ساعت زیاد مصروف خرید و فروش خود را نساز .
احمد : بعد از گفتن این حرف ها میخندد و میخندد.

محمود: چرا احمد میخندی چه واقع شده .

احمد : او محمود گل تو فکر کردی که من بدوکانهای فیس بوکی نرفته ام و از آن به فکر تو که من خبر ندارم، همه چیزهای که گفتی از آن خبردارم. من هم یکی از این معتادان، فیس بوکی ام، و اورفیقی را که گفتم میروم بدیدنش در شفاخانه، او هم یکی از همین مالکین دوکانهای فیس بوکی بوده است که روزش روزگه لی شده و همین است که از دست تداوی، پول در جیبش نمانده است .

محمود : ای درقهر خدا شوی تو، مرا خوب امتحان کردی. پس حالا که هر دو مرض یگدیگرا فهمیدیم ، هر دو نشسته و یک کاری میکنیم که نه سیخ بسوزد و نه کباب هر دو بیک فیصله میرسیم که روزیکی دو ساعت زیاد مصروف نباشیم با این دوکان های مفت فیس بوکی .
هر دو خدا حافظی میدارند .

طنز: ملا صاحب در گوش این طفلک آذان بتین !

بعد از مدتها جوانی که خوش باور تخلص میکرد، صاحب فرزندى شده بود، او مطابق رسم و فرهنگ اسلامی خواست ملاهی، در گوش فرزندش تولدش آذان دهد. لذا طفلش را در بغل گرفته همراهی همسرش روانه یک مسجد در نزدیکی منزل مسکونی شان شد و متأسفانه دروازه مسجد بسته بود. جوان فکر کرد که کجا برود، بیادش آمد که باید خانه یکی از وابستگانش که آنهم در نزدیکی و همجواری خانه ای مسکونی شان بود، برود. همین طور نموده و راهی آن منزل شد، زمانی که میخواست بدروازه حویلی داخل شود، دید آنجا، بسیار گیرودار است. یعنی جمعیتی را در آنجا متشکل از ریشداران و موسفیدان دید.

داخل خانه آن خویشاوند شده و بعد از عرض سلام بهمه، نفر اولیکه در نزدیک وی دیده شد، پرسان کرد بچیم خیریت خو است ؟.

خوش باور جواب داد: که اگر بشما تکلیف نشود میخواهم در گوش این طفلک آذان

بتین .

آن مرد با ریش و عمامه و دستار گفت : چرا نه ! پسر را بده. بعدا آن مرد ریشدار، رو بدیگران که هر کدام با هم مشغول گفت و شنید بودند کرده و گفت :

ببخشید، من میخواهم بگوش این طفل آذان بدهم، شما بکارتان ادامه بدهید. من به بسیار آهستگی که حتی خودم هم نشنوم بگوش این طفل آذان میدهم تا مزاحمت بشما

نکرده باشم، همه به بسیار احترام، حرف او را شنیدند و این شخص، طفل را گرفت و به بسیار آرامی یکبار بیک گوش طفل و دیگر بار به گوش دیگرش آذان داد .

بعد از ختم آذان، خوش باور که مطابق رسم، کمی شیرینی و نقل با خود آورده بود کمی

به حاضرین مجلس داد و متباقی را به شخص آذان دهنده بایک پاکت اضافی داد .

آن شخصی ریشدار یعنی ملا صاحب که بگوش طفل آن پسر جوان (یعنی خوشباور)

آذان داده بود، گفت :

پسر جان ! ضرورت این نقل نبود، خوب پرواندارد اینرا میگیرم. ولی در بین این پاکت چیست ؟

خوش باورگفت: برسم معمول، یک چارقران.

ملا گفت که: نه نمیگیرم. چون خوش باور جوان اصرار کرد آنرا گرفت . تصادف بعد از تقریبا یکسال با همان شخص مقابل شد دریک چارراهی. ولی اینبار دید که همان شخصی که او را ملا گفته طفلش را عرض آذان باوداده بود، یک انسان

بی ریش و با جامه و لباس فیشنی و تقریبا رسمی .

یکبار تعجب کرد و بدقت باز هم بطرف آن مردیکه قبلا با عمامه و دستاروریش، ملا گفته بگوش پسرش آذان داده بود نگریست .

آن مرد (یعنی ملا) دانست که قضیه از چه قرار است و پسر جوان میخواهد از او سوالی بکند .

لذا آن مرد رو به پسر کرد و گفت : که من میدانم که در دلت چیست و میخواهی از من سوالی بکنی .

خوش باوربا احترام گفت : بلی! ملا صاحب و یا بگویم کاکا جان! امروز شما دیگر قسم با ریش وچپن و تسبیح بودید و حالا نه ریش دارید و نه چپن و نه تسبیح. چرا از ملایی مثلی که بد شما آمد .

شخصی به اصطلاح ملا قبلی و روشنفکر امروز، گفت :

پیش از اینکه جوابت را بگویم برایم میتوانی بگویی که بعد از آذاتم ، طفلت چطور است .

پسر جوان گفت ! بخدا طفلم اینطور هوشیار است و بیدار است که نپرسید . و هر وقتیکه بطرف من سیل میکند بق بق خنده میکند که حتی مرا میترساند . آن شخص گفت : این جای خوشی است .

ولی بیا برایت بگویم که چرا با آن شکل در آن جمع بودم و چرا در گوش طفلت من آذان دادم، و ادامه داد که من اصلا ملا نبودم، در آنجا بنام ملا گفته اشتراک

داشتم، وظیفتم، زیرا اینها به نام جرو بحث اسلامی آمده بودند تا، پلان یک عمل تخریبی را در یک مکتب نسوان، انجام دهند و از همین خاطر آنجا با آن طرز لباس و با آن قیافه بودم .

خوش باورگفت ! الهی شکرکه درگوش طفلم شما آذان دادید.من هیچ باورم نمیشدکه اگر شما را اینطورکه امروز دیدم، آنروز میدیدم، یقین نمیکردم که شما آذان یاد داشته

باشید .

آن مرد مودب و مفشن و مقبول، باین جوان گفت :

پسر! مسلمان بودن بریش و چین و لنگوتهء دراز و عمامه و تسبیح نیست . و آن عبادتی است از قلب و بخیر مردم و هدایت مردم پراه راست و سرتسلیم بخداوند خوش باورگفت: ببخشید مرا خیلی خیلی! خو گناه من نیست دروطن ماهمین معمول است که هر قدر جنایت کرده باشی و جانی باشی و هرکاری خرابی دیگری که کنی،

مقصد دارای ریش باشی و خصوصا که ریش سفید باشی و تسبیح بگردانی از اعتبار بین مردم برخوردار استی .

آن مرد مودب و ملای قبلی، گفت: نه پسر همه کسانی که ریش دارند و چین دارند و یا تسبیح دارند ، تخریب کار نیستند و اینرا هم گفته نمیتوانیم که همه خوب اند. خوبی و خرابی به ریش ماندن و بی ریش بودن ارتباط ندارد . خوبی و خرابی را

باید از عمل نیک و بد جست .

پسر جوان (خوش باور) که سربه علامه ای تایید تکان میداد از آن شخص تشکر کرد.

آن مرد (ملای قبلی) اضافه کرده گفت : پسر جان خودت هم میتوانی آذان را یاد

بگیری مشکل نیست. و این مهم نیست برای آذان دادن حتمن ملای مسجد باشی و یا ریش دراز داشته باشی و یا چین دراز و یا سن و سال بزرگ .

خوش باور که از گفتار این مرد مودب خوشش آمده بود، با فشار دادن دستهای آن مرد که بیانگر اصل احترام و خوشی بود از وی خدا حافظی نمود. ولی در زیر لب غم غم کرده گفت : لعنت به آن عده ریش سفیدان و ملا هایی که منافق و تخریب گراند و تحت جامه، عمامه و ریش و نام مسلمان بودن بقتل مومنین و بیگناهان دست به کار

میشوند . خدا ما را از شر چنین انسانهای مسلمان نما نجات بدهد .

امین الله مفکر امینی ۰۶-۱۹-۲۰۱۳

سروده ای طنزی : طالب آمده

بیا یاران در وطن طالب ناب آمده
بآسمان کدورت‌هایش، نیلاب آمده
این راهیان حق و حامی بیچاره گان
به خیرمردم، طوفان وهم سیلاب آمده
نیابی غم و اندوه بی بدامان وطن
هر یکی زین گفته بر پیچ و تاب آمده
مفکر این خواستهای مومنان میهن است
که حامیان دین و مذهب و آداب آمده

طنز: قانون جنگل

قدو که جوان بیدار و هوشیار که از نامش هم پیدا است با دوست قدیمش **جانو** که از لحاظ دانش و ذکاوت و کرکتر سیاسی و اجتماعی و اخلاقی، کمتر از قدو نبود، بعد از سالهای فرقت و دوری در یکی از جاده های پر جمعیت مرکز کابل یعنی پل باغ عمومی، سر میخورند.

قدو: او **جانوی عزیز!** اسلام العلیکم، تو کجا بودی. بخدا همین چند لحظه پیش دردم گشتی . **میگویند که خرس را یاد کن و دانگ را بدست بگیر .**
جانو: او **قدوی گل**، والله عین گپت در دل من گشت و ببین که دلهای ما چقدر پاک اند.

قدو: **جانو جان!** ببینم حالا کجا تیز تیز روان استی ، مثلی که در انتخابات آینده می خواهی برای کرسی عضویت شورا خود را کاندید کنی و یا می خواهی از آن بالا تر

قدم بزنی و خود را بمقام ریاست جمهوری کاندید کنی ؟
جانو: ببین **قدو جان**، تو بلا زده چقدر هوشیار شده ای که همه گپ های دلم را میفهمی
قدو: او بیدار چرا هوشیار نباشم. ببین که در کشور ما بفضل خداوند هر طرف علم علم است که جوش میزند، در مکاتب، لیسه ها و مراجع عالی تحصیلی و پوهنتونها و یا دانشگاه ها. از ادارات **ملکی و قضایی**، و **قانونی** **خو هیچ گپ نزن .**

قدو ادامه میدهد **ببین جانو جان** اگر باور نداری که دانش نیست و هوشیاری نیست برایت مثال میدهم . در این روز ها **ببین** که مردم و محصلین و متعلمین چطور سرنام تبدیل پوهنتون به دانشگاه، به هم مصروف اند. این مظاهرات و اعتصابات غذایی آنها را مگر نمی بینی . حتی در پارلمان ما زندهای فهمیده داریم که سراین موضوع مهم و حیاتی مصروف اند و حتی یکتن از زنانی که همه او را فهمیده میگیرند و خود او هم فهمیده است گفته است که پوهنتون اسم خاص است و اسم خاص نباید تبدیل شود. **و آیا حق اولیت دادن رسیده گی باین چیز (تبدیل نام پوهنتون به دانشگاه)**

نسبت به امنیت و غمخوری شکم غربا و دیگر بدبختی ها و جلوگیری از رشوت و فساد، اهمیت ندارد، که البته واضحا دارد.

جانو: قدوجان بخدا آفرینت مرا قناعت دادی و ببین که منم آدم فهمیده استم و چطور زود قناعت کردم. جالا میدانم که میدانم که چرا این شور و شوق انقلابی از پارلمان گرفته تا دیگر سطوح دولتی مثلا قوای مجریه و قضائیه وجود دارد زیرا همه آنها فهمیده ها استند .

قدو جان: خوب بگودوستم جانو جان که اگر از این گپ ها بگذریم حالا بگو که واقعا میخواهی در لست کاندیدان ریاست جمهوری خود را جاه بزنی .

جانو: ببین گپکت را میزنی. چرا جاه بزنی این کاندید شدن حق من است که در لست کاندیدان وکلای شورا و یا مقام ریاست جمهوری، خود را شامل بسازم .

قدو: خو پیش از پیش برایت تبریک میگویم و من که عقل و فراست ترا میدانستم از قبل ها و حالا که با تو ملاقات کردم صد فیصد ترا مستحق میدانم که در هر دو مقام خود را کاندید کنی .

جانو: او قدو عزیز! ببین که من اگر هیچ چیزی نداشته باشم استقامت و ثابت قدمی دارم و مانند کرزی و دیگر دار دسته اش که در کابینه اش و یا قوه قضائیه اش و یا شورا وجود دارند سست عنصر نیستم . همینکه بتو گفتم که خود را در لست کاندیدان ریاست جمهوری کاندید میکنم و یا در لست اعضای شورا، همینطور میکنم و توشاهدخواهی بود که آنرا عملی میکنم. و مانند کرزی و یارانش نیستم که یکبار دفاع از وطن میکند و بعدا بر ضد وطن میگوید . یکبار از پاکستان و آی اس آی و دستگاه سیا بد میگوید و بعدا از کمک و همکاری و صداقت آنها حرف میزند .

قدو: او جانوی عزیز من طرفدار این حرفت نیستم . آخر کرزی و یاران جهادی اش در پاکستان اعاشه و اباته شده اند، کمک های بیشمار پولی و مالی بشمول انوع سلاح ها از طریق دستگاه سیا و آی اس آی دریافت داشته اند که وطن را از کفرو الحاد نجات بدهند و ببین که اینهمه کشت و کشتار کفار در کابل و تایمنی و افشار و سه دوکان

چنداول و دیگر مراکز و شهرهای ولایات ما، صدق کلام مرا نمیکند. باز دیگر اینکه آنها مجبور استند که حق نمک گفته، حقوق شانرا ادا کنند و این بی انصافی است که زمانیکه از یک کس و یا مرجع در وقت پریشانی ها کمک شوی و زمانیکه به قدرت رسیدی آنها را فراموش کنی.

جانو: بخدا راست گفتمی! آنها مقصر نیستند.

قدو: خوب بگو که پول از کجایمینی و آیا مطمئن استی که در انتخابات کامیاب میشوی

جانو: فکر میکنم که فکرت خراب است. بلی کامیاب میشوم چرا که در افغانستان

فعلا قانون جنگل است. و آدمم در قسمت اینکه پول از کجا میکنم، انرا از بانک می گیرم و برایش وعده میدهم که زمانیکه عضو شورا شدم و یا بمقام ریاست جمهوری

رسیدم ازادی های ترا بسط و گسترش میدهم. و یا اینکه از یک شخص پولدار جهادی

میگیرم و وعده میدهم که در صورت کامیابی، او رادر یک چوکی نرم و گرم و چرب

مقرر میدارم.

قدو: او جانوی عزیز و الله آفرینت ولی بگو این قانون را (قانون جنگل را) پارلمان

کی پاس کرده که من خبر ندارم.

جانو: این قانون از وقت ها کم و بیش وجود داشت ولی در وقت حکمرانی و دولرداری

فعلی این راستگرایان به او جش رسیده و یقین دارم از برکت این قانون هم انتخاب می

شوم و هم محبوب میشوم و هم پولدار.

قدو: جانو جان تو کمی از قانون جنگل بگو.

جانو: او قدوی عزیز حتما خبر داری و من مختصر میگویم: قانون جنگل چنین است

که روزی شغالی با رقابت شیر خواست که خود را پادشاه جنگل اعلان کند، همان بود

که خود را رنگ آمیزی نمود طوری که در جنگل بآن رنگها، حیوان دیگر نبود. او با

استفاده از این رنگها چند صبحی جای شیر را گرفت. و خپ خپ میگشت و صدا نمی

کشید. زیرا در صدای شیر طنین و غرش وجود داشت و در صدای شغال آن غرش

و صلابت نبود. از تصادف روزی باران شد و رنگهای مصنوعی را از بدن شغال

شستشو کرد و چهره اصلی شغال معلوم شد و شیر جست و شغال را پارچه پارچه کرد

قدو: خیلی خندید وگفت : او **جانوی گل** اگر باران شد ورنگ و رخ ترا نیزپاک کرد
و درگیر شیران بروی و ترا پاره پاره بکنند، باز چطور .
جانو: او **قدو جان** تا که شیران خبر شود، من آنقدر خود را قوی میسازم که اگرخودم
زورم به شیران نرسد، شیران را پول میدهم و عزت و حرمت بیکران میگذارم تا از
من دفاع کنند .
قدو: او **جانوی گل!** یک ذره احتیاط کن که اگر شیران واقعی خبرشوند، آنها به هیچ
نوع و ذرایع تطمیع نمیشوند و ترا پاره پاره میدارند .
جر و بحث هر دو به همینجا ختم میشود و هر دو از همدیگر خدا حافظی میدارند .

طنز: با قیماندهء صحبت های کاکا نصر و جان عقل کل:

بخش دوم : آخرین قسمت.

طوری که در گذشته گفتم که **کاکا نصر و جان عقل کل**، که در بین خویش و اقارب و دوستان از درایت سخن و فهمیده گی شهرت داشت، روزی در محفلی بدوستانش از اینطرف و آنطرف در صحبت باز کرده بود و گاهی از بی وزنی ترازوی آغه میرزا صحبت رانده و زمانی از شعر و ادب، وزن و قافیه شعر، و به همین ترتیب از عدم آگاهی اعضای شارووالی کابل و کمبود مواد شیرینی خوری پدر عزیز جان و گاهی هم از بی وزنی چوب و ذوغال و باری هم از دادن گوشت ماده بعوض گوشت نر توسط قصاب آشنایش و به تعقیب این، بیوزنیها از اضافه وزنی ها هم صحبت نموده بود . چون دوستان و رفیق هایش از این صحبت های **کاکا نصر و خوششان آمده بود**، و محفل نشست شان به خوشی و خنده به آخر رسیده بود دوستان از **کاکا نصر و جان عقل کل** و عده گرفتند که بار دیگر نیز از این قبیل بی وزنی ها مروج در میهن و یا جاه های دیگر، از روی تجارب و دانش بی مانند اش، صحبت نماید اگر باز چانس یکجا بهم نشستن برای شان میسر شود .

همین بود که از قضا و قدر، **عروسی پسر کاکا نصر و**، روی کار میشود و باز باهمان دوستان قدیم سر میخورد. اینبار علاوه از دوستان قدیم به جمع دوستانش اضافه گردیده است .
آمدیم به اصل قصه :

کاکا نصر و جان بعد از اینکه از این طرف و آنطرف پول بقرض گرفت تا عروسی پسرش را طبق رسم جدید باید به حساب افغانی نه بلکه با دالر معامله کند، محفلی خوبی برگزار نمود در یک هوتل مفشن و مجهز چند ستاره ای در شهر کابل .

همین بود که بعد از صرف غذا، همه مصروف کاروبار صحبت های خود شدند، زن ها با زنها در یک محل جداگانه که قدغن نشستن زن ها با مرد ها و بچه ها، از سیاست های

طالبی و مولوی های دین، اثر گذار شده بود، نشستند و **کاکانصرو جان** با جمعی از دوستان قدیم و جدید، در یک محل جدا گانه.

دوستان قبلی که قصه های وزنی و بیوزنی های **کاکا نصرو**، طبع شانرا خوش نگهداشته بود به نصرو جان رو نموده و گفتند که یادت است که گفته بودیم باز از همین قصه های خنده دارت کنی و تو گفتی که یار زنده و صحبت باقی . حالا از برکت لطف خداوند تو هم زنده استی و ما نیز .

حالا شروع کن باز از همان بیوزنی ها و چیز های دیگر که در این باره میدانی .

کاکا نصرو گفت : بخدا چه درگیر شما افتاده ام، مرا بگذارید که در خود غرقم و چرت و فکرم خراب است .

دوستان گفتند چرا؟ نی که حالا مثلیکه کدام تلی چرسک را زدی بیاد خوشی محفل عروسی

پسر . و یا کدام چیزک نشئه ای دیگر، که کشیدنش هر جاه ارزان و بیخار است .

کاکا نصرو جان جواب میدهد: نی بابا شما بلامیکنید من و اینکارها، هیچ چیز نزده ام و نه شراب

خورده ام از غم نشئه استم . ببینید که پول رایج وطن ما پول افغانی است و من چند پولی که

داشتم ، آنها را از مادر اولاد ها گرفتم تا غم سربراه ساختن عروسی **پسر** یعنی **خدا داد جان**

را با دختر دلخواه اش **بی بی نیکبخت دختر ملک الله داد** نمایم .

او **کاکا نصرو جان** این خو کدام غم ندارد .

کاکا نصرو جان : مرا دربردی گفتن خو بمانید . واضحاً این غم ندارد و حالا میگویم که

غمش در کجا است .

نصرو جان ادامه میدهد: ما و شما که میدانیم که پول ما افغانی است .

همه دوستان گفتند که بلی است و ما میدانیم .

کاکا نصرو جواب میدهد که نی من میگویم که نیست . زمانیکه پولهای افغانی را گرفته به

بازار رفتم هر جایکه سودا میخریدم از من تقاضای دالر امریکایی یا کددار پاکستانی میشد و من

نزدیک بود دیوانه شوم .

دوستان کاکا نصرو می پرسند : باز چه کردی؟

کاکانصرو میگوید: باز مجبور شدم که چند زروزیوریکه در خانه بود، آنها را از خانم گرفته

بدوکانهای زرگری ببرم و بفروش برسانم تا مصارف گزاف عروسی دختر را که پدرش و دختر و مادرش نیز گفته بودند که عروسی را در یک هتل لوکس بنمایم که حد اقل بیش از پنصد نفر در آن جای داشته باشد و نان و غذایش هم بسیار عالی و مزه دار باشد سروسامان بدهم.

دوستان کاکا نصر و به جواب گفتند : که راست میگوی کاکا نصر و گل و ما هم از چنین مشکلات گذشته ایم. ولی نمیدانیم که این حکومت و شورا و قضا و پولیس بدر چه میخورند کاکا نصر و میگوید : ببینید دوستان که اینهم یکی دیگر از بیوزنی ها است که حرفها و عمل باهم یکی نیستند و من بشما پیشتر گفتم و ادامه میدهد که موظفین و صلاحیتداران پولیس و شورا و قضا و خصوصا موظفین شاروالیها در قضا و این حرفها و سخن ها و بیوزنیها و بی قانونی ها نیستند. آنها همه پولدار اند و به هر پیمانها ای که بخواهند پول مصرف کنند، می توانند. آنها غم ما بیچاره هارا که از ماه پنج هزار افغانی که معادل صد دالر و یا کم و زیاد میشود معاش زیاد نداریم، نمیخورند .

دوستان کاکا نصر و که سربه علامت تایید شور میدهند ادامه میدهند که او کاکا نصر و، تاکی آرام بنشینیم و الله باید یک کاری کنیم .
کاکا نصر و میگوید! بلی باید همه دسته جمعی آواز خود هارا بلند کنیم و الا روز ما و شما مسکین ها و غریبان، روزگه لی میشود و از این حالات بدتر خواهد شد.
کاکا نصر و میگوید . باید اول کوشش کنیم که دولت پول افغانی ما را در بدل پول خارجی ها خصوصا دالروکلدار حمایت کند و قانون پاس کند که هیچ کسی نمیتواند از گرفتن پول افغانی در هر معاملات که باشد از خرید و فروش گرفته تا دیگر چیزها، ابا و رزند.
دوستان کاکا نصر و جان میگویند: آفرین کاکا نصر و جان چه پیشنهاد و نظر خوبی بما گفتی و این یگانه راه حل است .

خوب کاکا نصر و گل! واقعا حالا تصدیق میکنیم که تو عقل کل استی و اینرا مزاق نمیکنیم

و اگر چیزهای دیگری نیز میدانی بما بگو .

کاکا نصر و میگوید: میدانم که شما مرا درگیر کارکنان بالا رتبهء دولتی میدهید که مرادست و پا بسته بزندان ببرند. شما خوتا جاییکه من میدانم یک کمی آشنایی با این زوزمندان د ارید و اگر درگیر قانون هم بیایید بخدا بیک راه نه یکی راهی، زود خلاص میشوید.

دوستانش میگویند: او کاکا نصر و ما را چه فکر کردی. ما هر چند نباشد دوست تو هستیم و باز نان و نمکت را خورده ایم . خدا نا خواسته اگر ترا بردند و برای خلاصی تونزد آنها رفتیم و اگر بگفت ما نکردند، همان است که یک چار قران که بدست شان انداختیم، صدای شانرا نمیکشند و فوراً و فوراً امر خلاصی ترا میدهند. آنها کارهای غیر قانونی را ، قانونی گفته خلاص کرده اند و باز خوگفته های تو قانونی و بجا اند.

کاکا نصر و که زیاد صحبت کرده و توسط دوستانش زیاد در این محفل خوشی پسرش، مصروف نگهداشته شده است سعی میکند تا به ذرایع ممکن، دامنهء این صحبت ها را خاتمه دهد و توجه دوستانرا که از سوال کردنهای شان دلتنگ شده به قسمت های دیگر محفل جذب نماید، مگر دوستانش، که از این **سخنهای کاکا نصر و** جان لذت برده بودند نزد خود ها فیصله کرده بودند تا زیادتر از این قبیل سخنها، از دهن کاکا نصر و عقل کل بشنوند، لذا به پا فشاریها اصرار کردند بادامه ء صحبت هایش .

کاکا نصر و جان گفت: بشرطی که این گفته ء من آخری باشد.

دوستان کاکا نصر و قول دادند که بعد از این صحبت آخرین کاکا نصر و از او دیگر اصرار نخواهند کرد تا به چنین صحبت ها، ادامه دهد.

کاکا نصر و اینطور ادامه میدهد: شما خومیدانید، یعنی همه ای ما میدانیم که باز هم، بخاطریکه دسته های طالبی، قرار شنیده گی، آمدنی استند. از همین خاطر باز جوقه جوقه جوانان از خدمت سر بازی قطع علاقه کرده میروند و به همین ترتیب جوقه جوقه مردم باز بطرف کشور های

همسایه خاصا پاکستان و ایران میروند .
آنجا در آن محیط گرم و فساد مذهبی و گيرودارپوليس هایش، فامیل ها بسیار ادیت های جسمانی
و معنوی میشوند. همان است که آنها بخاطر نجات شان، پول زیاد میدهند به دستگاہهای پوليس
و حتی بعضا حاضر میشوند تا دختران جوان و مقبول شانرا به کسانیکه در خارج اند قطع نظر از
درجهء تحصیل و سن و سال و حسن اخلاق، بعقد نکاح میاورند که از شروجنجال خلاص شوند
تا حیات دختران شانرا از خطر مصئون نگهدارند. ولی نمیدانند که با این حرکات شان، نه تنها
حیات دختران شانرا از خطر نجات داده نمیتوانند بلکه با خطرات عمیق نیز آنها ر ا مواجه می
سازند.

**دوستان کاکا نصر و جان میپرسند چطور! کاکا نصر و جان در اینبار ه هم بگوکه چشم و گوش ما
و دیگران هم باز شود .**

کاکا نصر و میگوید. خود قضاوت کنید که آیا سن و سال یک دختر پانزده یا شانزده ساله و یا
فرض کنید بیست ساله و یا کم و بیش، برابر است با سن و سال یک مرد شصت و یا هفتاد
ساله و یا کمتر و یا بیشتر.

دوستان کاکا نصر و همه میگویند. کاکا نصر و جان کی گفته و قطعاً این سن و سال برابری ندارد
کاکا نصر و جان ادامه میدهد . پس ببینید که این از بی موازنه گیها است یا نیست .
همه میگویند : **بخدا راست میگوی، کاکا نصر و جان.** این وطنداران ما، باید گوشها و چشم های
خود ها را باز کنند که قطعاً در اثر یک مشکل زودگذر، تا ابد حیات دختران معصوم شانرا با
استفاده از شیوه های پدر سالاری و مادر سالاری و یا برادر سالاری تباه ندارند .

کاکا نصر و میگوید: این آخرین سخن من بود و خدا کند خسته نشده باشید . همه دوستانش به
علامت تایید سر تکان میدهند و همه بر میخیزند و به پاس احترام دستان و روی کاکا نصر و عقل
کل را میبوسند و باقی محفل را با شنیدن ساز و موسیقی و خوردن چای و شیرینیهای رنگا رنگ

به آخر میرسانند. ولی یک چیزی در ذهن آنها میگردد و با کمال معذرت از کاکا نصر و پسران میکنند که او کاکا نصر و گل: ما خومثل توواری عقل و حافظه خوب نداریم و این سخن های تو که خیلی با ارزش است، نمیتوانیم بیاد داشته باشیم و مثل اینکه، سخنهای گذشته تودر یاد ما نمانده و این سخن های امروز هم شاید از یاد ما بروند.

کاکا نصر و میگویند: من که عقل کل استم، همه سخن های خود و شما را که در گذشته بیک کست ثبت کرده بودم بیک دوست عزیز و مهربانم دادم و آندوست عزیزم، آنرا از روی کست ثبت شده دو باره ذریعه کمپیوتر نوشته و بیک سایت اصالت که در صفحات انترنتی وجود دارد فرستاده و نشر شده است. بتاریخ ۲۰۱۱-۲۹-۸. و اینبار هم این گفتگوی شما ها و خود را ثبت کرده ام. اینبار هم این قصه ها را به آن دوستم میسپارم و خواهش میکنم باز آنرا تایپ نماید و به همان سایت بسیار زیبا و مردمی اصالت غرض نشر ارسال نماید تا نشر گردد.

شما هر وقتیکه بخواهید میتوانید آنرا با دیگر نوشته های دوستان و هموطنان ما از آن طریق دنبال کنید.

دوستانش یکبار دیگر به فهمیده گی کاکا نصر و سرتایید شور میدهند و از او تشکر میدارند و در ختم محفل همه که از دست دیر ماندن در محفل، تا بیشتر از نیمه شب بیدار مانده بودند و چشم های شان نیز خواب آلود بود، از کاکا نصر و جان خدا حافظی نموده و هر که بطرف منازل شان اعزام میشوند البته با قبول هزار خوف و خطر از ترس دزدان و قطاع الطریقان.

طنز: طرز دید خردمندانء اخیر طالبان و دسته های راستگرا های افراطی درباره رهایی زنان از خشونت و تامین حقوق مساوی آنها بامردان.

در جلسه حضور یابی اخیر، سران طالبی و دیگر افراطیون مذهبی، طبق بررسی های عالادنهء شان، از دوران گذشته های غضب و پایمال حقوق زنان ، بالاخره با خرد و آگاهی کامل در دیار آبایی شان و در محاطهء آی اس آی پاکستان چنین فیصله بعمل آوردند :

از آنجاییکه مادران، زنان و دختران که مادران فردای یک کشور مخصوصا در میهن عزیز ما میباشند، ما با پیروی از تامین حقوق زنان، طبق خواسته های مراجع ذیصلاح دفاع از حقوق زنان و مفاد قوانین شرعی، قانونی و اخلاقی چنین فیصله می داریم :

۱- زنان منبهد میتوانند در مراکز تعلیمی و تربیتی، موسسات دولتی و خصوصی و سایر مراجع وظایفی داشته باشند البته اینبار حضورشان در آن مراجع با دلاقتها نه، بلکه با چادری هاییکه چشمک های آن دو چندان کلانتر از حد معمول باشد، صورت گرفته میتواند و مانعی ندارد.

و همچنان زنان در حین اجرای وظایف شان در چنین مراجع، نباید بامردان، دست بدهند و هرگاه مجبور بودند در گرفت و داد اسناد و غیره تبادلها، دست بدهند و بالاثتر چنین ضرورت، اگر دست میدهند باید از یکدست ساختگی که به همین منظور قبلا تدارک دیده شده کار بگیرند. بطوریکه دو دست ساختگی هر کدام بطرف دست راست و چپ زنان در پهلوی دستانی که خداوند متعال، آنرا عنایت کرده، قایم و نصب میگردد و عینا، همان وظایف دستان اصلی را انجام میدهند. این رویه در سایر موضوعات از قبیل گردش در بازارها و مارکیت ها بمنظور خرید و فروش اموال ، و غیره روابط اجتماعی نیز عملی گردد. زیرا دستان ساختگی، فاقد احساس و حرارت بوده و باعث بیداری و رشد عواطف انسانی هم نمیشوند .

۲- چون فراگیری درس و تحصیل، که ما بآن عقیده و ایمان کامل داریم، برای زنان و مردان فرض است، لذا زنان میتوانند در هر نوع مراکز تحصیلی شامل شوند. ولی به کلی در صنوف درسی جداگانه که به همینطور باید باشد، مصروف درس و تحصیل کردند و آنهم با پیشبرد امور درسی از طرف زنان با عین شیوه های ذکر شده در فوق

۳- زنان از خنده کردن، خصوصا در حضور مردان نا محرم، قدغن میباشند زیرا خنده زنان با عث خوشنودی مردان نا محرم شده و خلاف شرع، قانون و اخلاق نیز میباشند و بهمین طور از گریه در مقابل مردان نا محرم نیز جلوگیری شود، زیرا گریه آنان عطوفت مردان را برمی انگیزد و در آنصورت مردان مجبوراند، غرض جلو گیری از گریه زنان دستمال تقدیم کنند و یا با دست و یا انگشت، بعضا اشکها را از دیده گان و رخسار شان پاک بدارند و یا با کلمات محبت آمیز به آنها تسلی بدهند. که البته دست ماندن، به دیده ها و رخسار زنان و یا ابراز کلمات تسلی دهنده از طرف مردان نا محرم برای زنان به کلی خلاف شرع و اخلاق بوده و گناه عظیم دارد.

البته زنان میتوانند در محافل عزا داری که صرف زنان اجتماع کرده باشند تا که جان دارند گریه کنند و یا خنده کنند و غمهای دل و دردها و خوش طبعی های، شانرا در آنجا ها تلافی نمایند .

۴- زنان حق آرایش دارند و صرف در مواقع خاص، آنهم برای شوهران. البته زدن عطر آنهم در صورتیکه پهلوی شوهران باشند جواز دارد. زیرا حضرت محمد (ص) خوشبویی را خوش داشتند و طالبان نیز که پیرو دین آنحضرت (ص) میباشند ممانعتی در آن نمی بینند .

۵- زنان نمیتوانند مورد اذیت جسمانی از طرف مردان قرار بگیرند و اگر هم بگیرند، مردان باید سعی نمایند که داغی بر جسم و خصوصا چهره ها و جاه هاییکه در محضر عام قابل دید باشد جلوگیری شود، تا در وقت اثبات جرم، آثاری بطور مشهود، به جا نمانند .

اینکار، قضاوت تصمیم گیری را در حصه مرتکبین آن یعنی مردان، سهل و آسان می سازد و از حقوق شان دفاع قانونی و شرعی صورت گرفته میتواند .

۶- زنان نمیتوانند، احساس وطنپرستانه، احساسات باطنی و یا مردم دوستانهء شانرا در قالب های نثر، نظم، کارتون، مضمون، رسم ها و سایر وسیله های مطبوعاتی، به سمع مردم میهن، منطقه و جهان برسانند. البته در صورتیکه لازم باشد میتوانند پیش از نشر و ارائه چنین مطالب، تائید مسولین قانونی و شرعی شانرا بدست آرند، بخصوص شوهران شانرا. و اگر شوهران بیسواد بودند، میتوانند به طالب محل و یا نمایندهء شان که هر جاو در هر کوچه و بازار و محل، سر و کلهء شان پدیدار خواهد بود، مراجعه و اجازه اخذ بدارند.

۷- آواز خوانی و نوازنده گی از هر قبیلی که باشد، قطعا و قطعا بزنان جواز ندارد و خلاف شرع میباشد. و ما کوشش خواهیم کرد، این موضوع را بسمع مراجع دفاع از حقوق زنان نیز برسانیم و بدلائل منطقی، شرعی و اخلاقی بآثبات برسانیم که مبادرت شان به چنین اعمال، خلاف نورمهای انسانی و شرعی میباشد. البته زنان میتوانند در صورتیکه زیاد دل شان آواز خوانی شود، در حمام های زنانه که تجمع خود آنها میباشد، آواز بخوانند.

فعلا این هفت موارد، بخاطر آزادی زنان و تامین حقوق شان از طرف مانخبگان مذهبی طالبی، تجویر شد و انشا الله زمانیکه در امور دولت، سهمیم شدیم، قانونهای بهتر دیگر هم در چنین زمینه های دفاع از حقوق زنان، تسوید و تصویب و مرعی الاجرا قرار خواهیم داد.

یقین داریم که دیگر مردمان شریف میهن ما و بخصوص زنان شرافتمند ما، بما تهمت تاراجگران حقوق زنان، را نسبت ندهند و از روی این مشیت نمونهء خروار گفته، بدانند که ما دیگر آن طالبان گذشته ها نیستیم و بکلی تجدید ترتبیت گردیده ایم. و ما ممنون رهنمایی های خرد مندانهء پاکستان، آخذ های ایرانی و برادران مجاهدین دیگر خود در میهن، منطقه و جهان استیم و بطور اخص بادران مصری و عربستانی خویش.

طنز: او بیدار چه رقم زمانه شده !

پرشان خاطر بادوستش آزرده خاطر، که باهم دوستان صمیمی بودند بعد از سالها جدایی تصادفا دریکی از فروشگاه های شهر کابل (فروشگاه بزرگ افغان) دیدن کردند.

بعد از سلام العلیکم، با همدیگر، پریشان خاطر چنین ادامه داد.

پرشان خاطر: ببین برادرگلم آزرده خاطر جان، تو که دوست منی و مرادقیق می شناسی، درگفتار و رفتار من کدام نقیصه می بینی، یعنی منظور کدام پله بینی ها

آزرده خاطر: او پریشان خاطر برادر عزیز! تو این چه گپ ها است که میزنی، بگو که پله بینی یعنی چه؟
پرشان خاطر: ببین آزرده خاطر جان، خوب میفهمی که من چی میگویم، من این را میگویم که به هر طرف که پلهء ترازو گرانی کند، همان طرف توهم نگاه کنی اینست مفهوم پله بینی .

آزرده خاطر: خو پریشان خاطر گل، حالا فهمیدم، ولی بگو که این حرف را بمن چرا میگویی، من خو بکدام طرف خم و چم نشده ام و تو نیز، هر دوی ما همان پریشان خاطر و آزرده خاطر که بوده ایم، هنوز هم هستیم . ببین نام تو و نام من از ابتدای که این اسم ها را داشته ایم، حالا نیز داریم، همان عقیدهء ثابت که داشته ایم بانسان وانسان بودن، حالا همانطور انسان دوست، مردم دوست و میهن دوست هستیم.

پرشان خاطر: نی جان بیدار او آزرده خاطر عزیز! اینطور که میگویی نیست و بسیار کسان، اینطور نیستند. طور مثال ببین، این برادران مجاهد ما، که سالها داد از جهاد زدند، و گفتند که هله که دین در خطراست، اسلام در خطر است و نمیدا نم روسها وطن را اشغال کرده، کمونست ها آمده و غیره و غیره بالاخره چنین چیزها

را بهانه قرار داده خود به پاکستان و ایران گریختند و عده ای وطنپرستان و مردم بیگناه ما را نیز با خود مجبور بفرار کردند و سرانجام، بزور آس آس پاکستان و سیا و دیگر برادران چلتاری شان، و تعلیمات اسلامی مانند آنها، قدرت را به خون هزاران هزار مردم بیگناه ما بدست آوردند و با تمام کار های غیر انسانی و غیر مذهبی و قانونی که کردند، نامهای این جنگهای ویران کن را و چوروچپاول را و آتش سوزی ها و عصمت دری ها را، جهاد نامیدند. حالا تو خود بگو که این چه رقم زمانه شده است؟ و مردم ما نیز زور و پول و قدرت شانرا دیده به پیروی شان، به آنها کورکورانه رای دادند، و اطاعت کردند. آیا این پله بینی نیست، پس چه است؟

آزرده خاطر! والله پریشان خاطر گل! شف شف نی شفتالو، بکلی راست گفتی. حال باش که من هم، از این پله بینی ها، و منافقین چیز های بتو بگویم و تایید کنم گپهای ترا که واقعا چه زمانه شده.

پریشان خاطر! برو آزرده خاطر گل! به زخم ها من دیگر نمک نپاش. آزرده خاطر! ببین پریشان خاطر گل! اگر من و تو باهم درد دل نکنیم و تو از دردهای خودنگویی و من از خود پس هر دوی ما همان پریشان خاطر و آزرده خاطر که بوده ایم همانطور سالها به همین اسم باقی خواهیم ماند.

پریشان خاطر! خوب ببخشی او آزرده خاطر گل! تو نیز راست میگویی، و بگو ببینم تو چه درد دل داری.

آزرده خاطر: ببین اینها (یعنی برادران که خود را مجاهد گفته اند و سر دسته های شان که خود را وارثین دین اسلام و مذهب نیز گفته اند و میگویند، در طی سالهای حکومت رانی و دولت داری شان چه چیز ها بود که نکردند. از چور و تاراج دارایی های عامه گرفته تا خصوصی، ولی جای تعجب در این است که با وجود این اعمال شان، در هر دوره، که خود ها را کاندید کرده اند، بحیث ریس جمهور و نمیدانم عضو این کابینه و وزیر اینوزارت و آن وزارت و والی اینولایت و آن ولایت، همه انتخاب و یا انتصاب شده اند و خوبتر اینکه عده ای زیادی از این وابستگان جهادی، بعضویت

پارلمان نیز راه یافته اند و مردم ما هنوز در خواب خرگوش بوده اند و استند).

پریشان خاطر! او آزرده خاطر! چیزهایی که من هم گفتم ترا به خدا و همان رفاقت و دوستی ما قسم است و ترا به هر چیزیکه باورداری قسم است، که من هم راست نگفته ام.

آزرده خاطر! او پریشان خاطر گل، کی گفته که راست نگفتی، تو بکلی راست گفتی و من نیز. ولی این مردمان خوشباور ما، نمیدانم چه وقت می فهمند؟

آزرده خاطر ادامه میدهد: یک چیز دیگر هم برایت میگویم: ببین که باز هم، میدان کاروزار انتخاباتی روی دست گرفته شده و با وجودیکه درست انتخاب نماینده های شان که کیها ریس جمهور باشند و کیها معاونین، کشمکش ها و عدم اتحاد نظرو خود دارد، به نفرهای که خود ها را کاندید کرده اند، نظر کن که همان کاسه نیسان و چپاولگران، دیروز چطور در افشانی میکنند، گویی که اینها قطعا آن آدمهای دیروز نبودند و چطور حرفهای وطن دوستی میزنند و هر کدام برنامه ریزیهای آبادی وطن را از طریق امواج رادیویی، تیلویزیونی و سایر منابع خبررسانی شخصی و گروهی داخل و خارج براه انداخته اند و باز هم توسط دارودسته های شان و بیچماچه های شان ان یعنی بحمایت مادی و معنوی شان، سخت تلاش دارند که یکی پی دیگری باز هم بالای مردم بیچاره ما حکمرانی کنند و خواستهای شیطانی خود و با داران شانرا، باز بر ملت مظلوم و بیچاره ما بقبولانند و آنها را بازو باز فریب بدهند و آن عده ایکه وطنپرست اند، بیچاره ها مجال حقیقت گویی ها را نیز از ترس این جلادان ندارند.

پریشان خاطر! تو هم راستی میگویی او آزرده خاطر عزیز! حالا باید گفت که ببین حافظ شیرازی، شاعر مشهور فارسی زبان، چه خوب گفته است:

اسب تازی شده مجروح به زیر پالان
طوق زرین همه در گردن خر می بینم

آزرده خاطر! آفرین بتو پریشان خاطر گل! حالا بیا که چه کنیم، راه و چاره را بسنجیم

پریشان خاطر! او بیاد راه و چاره و دیگر، اگر از دست من و تو و دیگران ساخته نیست، اینقدر خو ما هردو را بلا نزده که بنویسیم و بنویسم و بگویم و بگویم تا باشد چشم های دل و دیده های مردم بیدار شوند و از خواب غفلت بیدار شوند و با مراجعه بسوابق، این کاندیدان و اعمال شان که چها کرده اند در گذشته، از دریچهء یک وجدان سالم ببینند. حج ها و عبادت های شانرا فدای، قضاوت های نا سالم نکنند. رفتن بهشت بخدا باساس اعمال سالم و قضاوت های سالم و خوب را خوب گفتن و بد را بد گفتن است. و باید نماینده های وطنپرست، با تحصیل و صدیق و تجربه دیده را بگمارند.

آزرده خاطر! نگو دیکه، نگودیگه او پریشان خاطر گل که دل مرا کفاندی و پریشان خاطر ادامه میدهد:

یک چیز دیگر هم بگویم که در این روز ها میدانم لست کشتگان تقریبا پنجهزار نفر را نیز بنام اینکه در دوران انقلاب هفتم ثور ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۵۸ بدون کدام گناه بقتل رسیده اند در همه جای نشر و شایع کرده اند .

آزرده خاطر! او پریشان خاطر گل! همین را، خو راست میگویند، آیا دردور حفیظ الله امین خونخوار و باندیست، هزاران نفر بیگناه روانه زندان نبودند، ایا ترا نیز به نام اینکه چرا پریشان خاطر نامت را گذاشتی و مرا نیز که آزرده خاطر نامم بود تعقیب نکرده بودند و از ما سوال نکرده بودند باند امین که چرا شما در این دوره حکومت من آزرده خاطر و پریشان خاطر نام تانرا گذاشته اید؟ دردوره من چه کمبود و نواقص است که چنین اسم ها را بالای خود گذاشته اید. و تو شاهد استی که ما گفتیم که بابا، این نامها از زمان تولد بما گذاشته شده و اگر باورندارید بروید پدران ما را از قبر بکشید و پرسیان کنید که چرا این نامها بر ما گذاشته اند. همین بود که بادیدن تذکره های من و تو، از چنگ شان نجات یافتیم . عمده تر اینکه این حفیظه الله امین، جلاد و باندش را میگویند که حتی از زندانی کردن و کشتار رفقای حزبی شان یعنی خلقیها و پرچمی های شان نیز دریغ نکردند

پریشان خاطر: والله راست گفتی آزرده خاطر عزیز! حالا من میدانم که رهبر حزبی ها یعنی همان ببرک کارمل حق به جانب بود که گفته بود د ریگی از بیاناتش که حفیظ الله امین، جاسوس سیا و قاتل هزاران هزار مردم بیگناه وطن، بجزای اعمال

مذکور رسانیده شد.

آزرده خاطر! والله این حرفت را تایید میکنم و من بیانیه ببرک کارمل، رهبر حزب دیموکراتیک خلق افغانستان را بگوش خود شنیده ام و اگر تو باورنداری پرو به سایت‌های انترنتی و بخصوص یک سایت بنام اصالت است در آن تمام گفته هاوسخن های این رهبر با خردتذکر رفته از حمایه واحترام بدین اسلام ودفاع از حقوق مردم وحفظ استقلال و حاکمیت ملی وغیره، تذکرات روشن دارد، بخوان و آنگاه باورکن.

آزرده خاطر ادامه میدهد. این گفته های تو راست میباشد ولی من حیران استم که چرا لست بیشتر از ده ها هزار نفر بیگناه مردم میهن ما و خصوصا لست کشتگان ده ها هزار نفر از شهروندان کابل و خصوصا مردمان بیگناه ملیت هزارهء ما در افشار کابل، تایمنی وات و سه دوکان چنداول کابل، که از طرف این مجاهدین بنام دردورهء اشغال وحکومتداری شان کشته شده، تهیه نشده وبسمع مردمان بیچاره که دختران، پدران، مادران، برادران وخواهران وپیروجوان را بقتل رسانیدند، تهیه ونشرنکردند و بازچرا این سر دسته های بنام جهادی که لست شان غرض محکمه از طرف سازمان ملل متحد و منابع دفاع از حقوق بشر، تهیه گردیده بودو در لست سیاه گنجانیده شده بودو تقاضای محاکمه آنها شده بود و ازطرف پارلمان شان بنام اینکه: در جنگ نان و حلوا توزیع نمی شود، و آنرا جهاد نام گذاشته بودند به چنین منابع نشراتی درداخل وخارج نشر نشده و بدسترس گذاشته نشده وگذاشته نمیشود.

پریشان خاطر! او بیادرگپ های تو ومن بکلی راست است، همه میداندولی اینرا هم باید من و تودقیقا بفهمیم که توقع ترتیب این لست ها رازکیها داری. آیا اینها یعنی همین حکمرانان فعلی ومجاهدین بنام که در این قتل و قتال ها، عصمت دریها سهم داشتند وپا عث بریادی مردم و میهن شده اندو با عث حضور قوای ناتو و متحدین آن هم شده اند و بیاری قوای نظامی و کمک های سر شار پولی شان، به بقای شان هم ادامه داده اند ومیدهند. امکان دارد چنین لست قربانیان هشتم ثور ۱۳۷۱ را ترتیب دهند! ابا نمیدهند.

آزرده خاطر میگیرید و پریشان خاطر هم می گیرید، یکی دیگر را در آغوش می گیرند ومیگویند، باید یقین داشته باشیم که روزی اولاد صادق وطن وآنهاییکه بخاطر

من وتو و همه مردمان بیگناه وطن، جانهای شیرین شانرا در جبهات گرم و سرد از دست داده اند و بنام کفر و ضد دین و مذهب بنا حق قلمداد شده اند، روی کار می آیند و بکمک همین مردمان نجیب وطن و مسلمانان واقعی میهن، و خاصتا بکمک و دفاع جوانان وطنپرست و اتحاد شان در یک سنگر، بخاطر آزادی وطن و مردم و حفظ نوامیس ملی، بقدرت میرسند . میگویند دیر آید درست آید.

طنز : چارهء بیکاری

دو نفر که با هم خیلی ها دوست بودند و هر دو تحصیل کرده ها هم بودند و یکی به تخلص سرفراز خان و دیگری بیچاره بتخلص سرگردان مشهور شده بودند باهم ملاقی میشوند و به جرو بحث های راز ها و درد های دل یکدیگر میپردازند .

سرگردان: رفیق جاننا جانی با سرفراز خان در مسجد پل خشتی کابل بعد از ادای نماز تصادفا با هم مقابل میشوند وبعد از مدتها همدیگر را می بینند.
سرگردان: اسلام العلیکم سرفراز خان! واه واه چشم من روشن که ترا بعد از مدت ها دیدم، آنهم در مسجد.

سرفراز خان: ببین نی که این از برکات همین خانهء خدا است که ما را با هم مقابل ساخت والا ترا به زره بین اگر هم می پالیدم، پیدایت نمی کردم .
سرگردان : اوسرفراز خان! اینرا خو کس منکر نمیشود که در مسجد برکات است ولی خدا از غیر برکاتش هم نجات بته ما و شما را . حالا دربرکات مسجد هم برکتی دیده نمیشود. در اینجا هم از برکت همین مصئونیت مساجد، که صرف جای عبادات خداوندی است ما و شما را آرام نمیگذارند .

سرفراز خان به سرگردان: او بیادر چی میگی مگر مردم در خانهء خدا هم سروکار دارند.

سرگردان بسرفراز: چه میگویی مردم همیشه درخانهء خدا سروکار دارند، ولی بعضی سروکارها را من و تو نمیدانیم.

سرفراز به سرگردان: بگوبازچه شده، توخو درهرجای پشت همین مسجد و جاه های عبادتگاه های بنده گان خدا را گرفته ای و گپ های نیشدارت را لول میتی.

سرگردان ادامه میدهد :ببین جان بیادر تو از دنیا بیخبر استی، دوستان غلط کردند که ترا سرفراز خان تخلص دادند، تو هیچ مگر خبر نشدی که دریکی از مناطق لوگری یعنی دریکی از مسجد های پل علم، مرکز ولایت لوگر، انفجاری صورت گرفت و عده ای

زیادی نماز گزاران در روز تجلیل از عید سعید قربان، بخاک و خون کشیده شدند و بقرار شنیده گیها و خصوصا خبر های طلوع نیوز تاریخی ۱۶ اکتوبر سال جاری ۲۰۱۳ عیسوی، والی آنولایت با تعداد تقریبا بیش از بیست نفر کم یا زیاد قربانی

این حادثه شدند. و گفته میشود که خود ملا صاحب مسجد که کلی مسجد را نیز داشت و او را مردم بنام ملا امام مسجد احترام داشتند و مورد اعتماد هم بود، در این کار انفجار و جا بجا ساختن مواد انفجاری سهیم میدانند و میگویند که همین ملا صاحب مواد انفجاری را در بین قرآن شریف جا بجا کرده بود و اگر حرفهای مرا باورنداری برو از آشنا ها و همسایه ها و حتی از مردم عوام پرسان کن برایت حقیقت را میگویند.

سرفراز به سرگردان: یارب همین طور که سرگردان استی، خداوند ترا همیشه سرگردان داشته باشد، تا از یکجا بدیگر جا ها بروی و خبر های موثق و درست را برای دوستان بیاوری و الا از ما سر فرازها و آگاهان چندان مزه و تزه نیست و باید بگویم که نام مرا بشوخی سرفراز گذاشته اند، واقعا که من سرفراز نیستم و الا از این خبر مهم چرا خبر نباشم.

سر فراز: ادامه میدهد: بگو سرگردان گل! که حالا چی میکنی و چه کار و بارداری سرگردان به سر فراز: هیچ کاری ندارم تا و بالا میگردم و از روزیکه از فاکولتهء اقتصاد خلاص شدم هر چه میپالم کاری پیدا نمیکنم. هر جای حتی کوچکترین وظیفه در بخش ادارات دولتی به واسطه و واسطه بازی و پیوند به قدرتمندان ارتباط دارد تو میدانی که من بحیث یک شهروند، غریب و بیچاره ولی ساده دل و با ایمان، چنین چیزها را ندارم و نه پیوند به واسطه داران دارم و یگانه چیزیکه دارم همان دیپلوم فراغت را دارم که آنرا بعد از قبول همه مشقت ها بدست آورده ام، بدردم نمیخورد.

سرفراز به سرگردان: خوب در اخلاق تو و اینکه تحصیل کرده استی، شکی ندارم ولی اینکه تا حال وظیفه ای نداری، متاثر استم.

سرگردان به سرفراز: چرا متاثر استی من دروغ نگفتم و این حقیقت است.

سرفراز به سرگردان: من کی گفتم دروغ میگویی تو هیچ آدم را نمی مانی تا آخر حرف هایش را تمام کند. تا کسی گپ میزند فوراً از بیخ ختکش میگیری.

سرگردان به سر فراز: بخدا هدفم نبود که ترا قهر بسازم. حالا تو بگو که من چه کنم **سرفراز به سرگردان:** من یک راهی برایت میگویم ولی ترا به دوستی ام که احتیاط کنی به کسی دیگر این گپ رانگویی و الا همین کار و یا وظیفه ای که بتو یاد میدهم دیگران هم یاد میگیرند، همان خواهد شد که بازار مشتریان این وظیفه زیاد میشود و بتو این وظیفه هم پیدا نمیشود.

سرگردان به سرفراز: او دوست عزیز! ببین که برکات این مسجد را که مرا با تو مقابل ساخت و همین است که حالا تو غم ماه ها و سالها بیکاری مرا میخوری.

سرفراز به سرگردان: ببین در این روز ها بازار انتخابات خیلی گرم است و کاندیدان

به هر وسیله ممکن دست میزنند که در انتخابات هر یک شان به حریفان پیروز شوند لذا نفرها را استخدام میکنند و با دادن معاش به آنها، انها را موظف میسازند که رای رای دهنده گان را بخرند و همین است که بازاز خریدن رای، در هر جاه گرم است و بخصوص در ولایت مشرقی، و این هم موثق است و خبر های طلوع نیوز اینرا هم تاریخی شانزدهم اکتوبر ۲۰۱۳ گذارش داده است .

سرگردان به سرفراز: او بپادر این کار خو، خیانت است بخدا خیانت ملی است. نی دوست عزیزم، با گرفتن پول من اینکار رانمیکنم که نماینده این خائنین که از دست همین ها است که تاحال وظیفه ندارم، باشم و کارتهای رای گیری را بخرم و با عث پرنده شدن اینها که وطن ما را گاهی بامریکا و گاهی به دستگاه های سیا و آی اس آی ویا چلتارپوشان، میفروشند، کردم .

سرفراز به سرگردان: او سرگردان گل ! بخدا خفه نشو من با توشوخی و مزاق کردم تا ببینم که تحصیلی که کرده ای واقعا در تو اثرگذار بوده و یا تو هم مانند بعضی از وطنداران دیگر ما ، خود را ودین و ایمانت رابه پول و زور و واسطه میفروشی.

سرگردان به سرفراز: اودوست عزیز درست است که غریب استم، بی وظیفه استم ولی خدا مهربان است یکروز نه یکروز کار پیدا خواهم کرد، ولی اینکار را نمیکنم .

سرفراز: آفرین دوست عزیز! از این حرف هایت خوش شدم بواقعیتم میگویم شاید غریبی وبی وظیفه گی ما دوامدار نباشد ولی اگر این خائنین باز قدرت را بدست خود ها گرفتند، یکدوره طولانی دیگر همین بیکاری، فساد اداری، قتل و قتل و چور و چپاول ادامه خواهد داشت .

سرفراز: ادامه میدهد او بیار تو همیشه همه ای این کاندیدان را گفتی که خائنین اند، من میگویم که شاید همه آنها نباشند. حتما در بین شان آدمهای خوب و وطنپرست هم اند. مثلا بین همین کسانی را که حزبی ها می گفتند تو دانی و خدایت که اینها آدم هایی بدی بودند، آیا آنها انسانهای صدیق و فهمیده نیستند که مردم از آنها دعوت کنند و آنها را بحیث نماینده های پارلمان و مقام های مهم دیگر انتخاب کنند؟

سرگردان به سرفراز! حرفت را تایید میکنم خو تعداد شان بسیار کم است و در اقلیت قرار دارند . حالا فکر کن که اقلیت ها هیچگاهی، موردعزت و احترام نبوده و همیشه علیه شان دسایس وجود دارد .

سرفراز بدوستش سرگردان! خوب حالا که چنین چیزها وجود دارد ما باید چه کنیم

همیشه بگذاریم این وضع را که مثل من صد ها سرگردان دیگر پیدا شوند .
سرگردان به سرفراز: نی دوست عزیز اینطور هم فکر نکنیم ، در این خاک ما بسیار
آدم های وطنپرست و تحصیل کرده ها در داخل و خارج وجود دارند. پشت قصه های
مردم نگردیم ، حد اقل اگر کاری دیگر نمیتوانیم، باید از آنها طرفداری کنیم و هر جای
علیه خرافات و افشای چهره های منافقین که بنام دین گاهی مسجد را انفجار میدهند
وزمانی یک موسسه تحصیلی و هم بعضا انسانهای بیگناه را بدام مرگ میدهند، به
حرکت انسانی و یک اقدام عملی دست بزنیم.

سرگردان به سرفراز: مره که رویکترا ببوسم! رهنمایی های خوبی کردی، غم بیکاری
و سرگردانی را از سرم دور کردی و من مجبور شدم که گپ خود را که گفتم تو بر ناحق
سرفراز استی ، واپس میگیرم و من بتو قول میدهم که راه راست و انسانی را به
حیث یک جوان و تحصیل کرده درپیش بگیرم. میگذارم از گشنگی بمیرم ولی کاریکه
همهء مردم و وطن را بر باد کند ، نخواهم کرد.

با این جرو بحث ها از هم مدور میشوند ولی سرفراز میگوید باری دیگر که به مسجد
آمدیم باید با خود الهء کشف مواد منفجره را بیاوریم والا سر این دولت و قوای امنیتی
آن چندان اعتبار نیست. من و تو باید مسجد را خوب بررسی کنیم و باز بنماز خواندن
و عبادات خود ها بپردازیم و یک چیزی دیگر هم علاوه میکنم که باید از عقل و هوش
خود ها نیز استفاده کنیم و بازی این تاجران دین نمیدانم بنام ملا و مولوی، و تعویذ گر
و چنین و چنان را نیز نخوریم.

امین الله مفكر امینی ۲۰۱۳-۰۲-۱۱

طنز: دريخ نوشته كن و درافتو بان !

گل پری جان و ناز بوجان دو خواهر خوانده های دوران مکتب، بعد از مدت‌ها دوری یک دیگر را در یکی از دوکانهای شیر یخ فروشی در **کوچه علی‌رضان خان کابل** می بینند بعد از سلام به یکدیگر، و شکایت‌ها و حکایت‌ها، **گل پری** از **ناز بو جان** می‌خواهد به منزلش واقع در همان نزدیکی‌ها که عبارت از **باغ علی‌مردان** است، بروند **ناز بو**، با اعتماد قبلی و شناختی که از این خواهر خوانده اش دارد تقاضایش را می‌پذیرد و می‌گوید بشرطی می‌روم همراهی که مرا زیاد زیاد نگهداری نکنی. که شوهرم می‌آید و اگر ببیند که من نیستم، بدون سوال و جواب، شروع می‌کند به **لت و کوب و دیگرش** را **خودت میدانی**.
آن دو فعلا در **خانه گل پری جان** استند.

گل پری: خوناز بوجان اول بگو که شوهر کرده ای یا نکرده ای و یا تا حال هم مثل مه واری مجرد هستی.

ناز بو: بخدا خواهر جان، راست بگویم خو ازدواج کرده ام ولی چه بگویم، نمی‌دانم.
گل پری: ببین مه و تو خو سالها خواهر خوانده بودیم و هیچ چیزی از یکدیگر پت و پنهان نبود. بگو چرا؟ خیریت خو است.

ناز بو: نی خیریت خوهم است و هم نیست. خیرت از این خاطر است که یک شوهر حق داشتم، پدر و مادر مرا به شوهر دادند، زیرا مادر و پدر حق دارند که **اولاد**‌ها را تربیه می‌کنند و بی **گفتی آنها گناه** است. دیگر اینکه حالا خو دور پدر **سالاری**، مادر **سالاری**، نمی‌دانم **بیادر سالاری**، شوهر **سالاری** و غیره و غیره است و اگر هر **قانون** تطبیق همیشه، این **قانون سالاری**‌ها **خوحتما تطبیق** همیشه. و اینطور **خوهم نیست** که **هیچ چیزی تطبیق** همیشه.

گل پری: ای در **غضب خدا شوی**، **چطور کتره گک** هایت را **خو میزنی**.
گل پری ادامه می‌دهد: از **گپک** هایت خو معلوم همیشه که خوش نیستی.

ناز بوجان: نی **چطور خوش باشم**، من دهها بار **بمادرو پدرم** گفتم که درست است که من اجازه **انتخاب شوهر** را ندارم. و هر چه شما بگویید همان می‌کنم. ولی حد **اقل** باید اینرا بدانید که شوهری که **بمن انتخاب** می‌کنید **دارای تحصیل** باشد و **بلادر** پس

صورتش ، حد اقل سیرت خو داشته باشد . من از آن دخترانی هم نیستم که به ظا هر یک مرد فکر کنم، ولی شرافت و انسانیت و تحصیل، چیز های پر ارزش اند. اما افسوس که آنها، صرف به پول این مرد، که حالا شوهر من است فکر کردند و دیگر چیزها رانا دیده گرفتند. ببین من راست گفتم که همهء اینها گناه همین سالاری ها است .

گل پری به نازبوجان : آن خواهر جان اینرا خو راست میگویی ولی حالا بگو که شوهرت ترا میزند بگواگرترامیزند دیگرآزار واذیتی هم دارد .

ناز بو به گل پری: تو هم خواهر گل چه چیزها را پرسیان میکنی، زدن و کشتن وبستن وبالاخره طلاق دادن، خو حق قانونی و شرعی این مرد ها است وخصوصا حالا که این قسم مرد ها یعنی همان های که خود ها را مجاهدین میگویند و مدافع حقوق اسلام خود ها را میدانند و سر قدرت هم استند، چطور ما، روز خوشی داشته باشیم .

گل پری به نازبو: بگو خواهر جان دیگه چه جبر وستم بالای تو است : نازبو به گل پری: دیگر چه باشد، هر روز صبح وقت که خوابم هم از دست کاروبار روزگذشته پوره نمیشه،خمیرمیکم،نان پخته میکنم،دیگ وکاسه برای چاشت وشب

شان یعنی فامیل خسرم که نامخدا بیش ازده نفرجمله میشویم تیارمیکم از همه کرده این کالاشویی را خونمی گویی، که خیلی برابم سخت تمام میشود ولی ازترس صدای خود را کشیده نمیتوانم و اگر بکشم فوراً بدرجه یک شوهرم میگوید که زن را خدا برای همین چیز ها خلق کرده واعضای فامیلش هم فوراً، همین قبیل حرفها را می زنند وازآیت و حدیث اینقدر میگویند که من چپ می مانم.

گل پری به ناز بو: چرا به یک مرجع نمیری وشکایت نمی کنی. کمیته دفاع از زنان وجود دارد، آخر قانون وجود دارد، پولیس است و قاضی است وغیره .

نازبو جان به گل پری جان : بین من و تو باشد، یکروز آهسته گفتم که خانهء ما در میروم، رفتم بحوزه امنیتی، پولیس ها که مرا دیدند یگان تایش، چشمک زدن را به طرف من شروع کردند . پیش هرکه رفتم یعنی قاضی ومفتی، ووکیل، اوخواهرجان

همه اینطور لق لق بمن میدیدند که نزدیک بود از خجالت آب شوم .

همه چشمک پران شده اند. من شنیده بودم که کرزی صاحب همیشه چشمک میزند حالا مرض ساری او باین اهل وبیت دولتش سرایت کرده وخود کرزی صاحب کمی

خوب شده وعلت چشمکش هم مانند این کارمندان دولتی اش خراب نبوده و فکر میکنم یکنوع عادت بوده است، ولی چشمک زدن نفری های زیردستش، دیگه رقم چشمک

زدن است ، من و تو خو زن هستیم چشمک عادتى و چشمک غير عادتى را يعنى بد را خوب ميدانيم.

گل پرى: با شنيدن اين حرف و سخن هاى خواهر خوانده اش، نازبو به خنده قهقهه شروع ميكند و ميگويد در غضب خدا شوى دل مه كفاندى از خنده.

نازبو ميگويد، باش حالا اينقدر خنده و گريه بتم ترا، كه پشيمان شوى از قصه هايم گل پرى ادامه ميدهد . بالاخره چه كردى، يكبار سرى به دفتر مدافع حقوق زنان يا وزارت امور زنان زدى .

نازبو به گل پرى: او خواهر تو ديوانه استى، مگر نشنيده بوديم كه ميگفتند در يخ نوشته كن و در افتو بمان . كار اين قانون گذاران فعلا بهمين ضرب المثل ما ميماند تو ميدانى كه چيزيكه در يخ نوشته كنى، يخ كه آب شد، نوشته هاهم از بين ميروند.

آيا نشنيده اى كه گفته اند چيزيكه در ديگ است در چمچه است.

آيا نشنيده اى كه گفته اند : نام بكش در غدى خير بنشين .

ببين خواهر گلم، گل پرى جان ، تمام اين ضرب المثل ها بخدا در اين حكومت فعلى تطبيق ميشود . حالا تو بايد يقين كنى كه ضرب المثل ها به روى تجارب براى يك موضوع خاص گفته شده است .

گل پرى به نازبو: او خواهر جان چرت و راي نزن، قانون حمايت از زنان، ميگويند تسويد شده و به پارلمان غرض منظورى رفته است .

نازبو به گل پرى جان: برو خواهر تو هيچ نميدانى من چقدر ضرب المثل ها گفتم تو هنوز هم از قانون و قانونيت گپ ميزنى ، اين اعضاى پارلمان كيا هستند. اين ها همان كسانى اند كه بسيار سخت مذهبي هستند به نظر اينها اين شعار درست است :

كه زن يعنى بزن، و ديگر اينكه اينها به اين عقيده استند كه زن براى معاشرت ها و اولاد آوردن و آشپزى كردن و مراقبت شوهران خلق شده و در اين باره آيه هاى قرآن و گفته هاى مذهبي را برخ ما كشيده وبآن استدلال ميكنند. آيا نشنيدى از طريق

اخبار طلوع نيوز كه پارلمان آنرا قطعا بتصويب نرسانيده اند . آنها چطور اين قانون را پاس ميكنند كه اكثر آنها، مانند ما بيچاره ها، با زن هاى خود شان، چنين برخورد ميكنند.

گل پرى به نازبو: بس است خواهر جان گل كه دلم به حال تو و خودم و بسيار زنان وطنم سوخت .

نازبو به گل پرى: تو هيچ از خود نگفتى و حالا نوبت تو است كه بگويى .

گل پرى به نازبو: بايد بگويم كه من هم از دواج كرده ام و دواولاد نيمه جوان پسر دارم

باقی چرا ترا درد سر بدهم. تمام قصه های تو فقط و فقط بگویی قصه های من است ولی از من یک کمی از تو کرده هم جگر خون کننده تراست و آن اینکه شوهرم خپ خپ حپ بمرض، چرس کشیدن و نمیدانم کوکائین میگویند و یا چه، گرفتار است و دو پسر نیمچه جوان من هم به مرض چرس گرفتار است. خیلی چرت و فکرم خراب است.

نازیبو او خواهر جان چه میگویی. تو خو بمن گفتی که مجرد استی. گل پری به نازیبو: تو شوخی کردم سعی کردم ببینم تواز زنده گی خود چه میگویی

نازیبو به گل پری: خو حالا بگو که با اولاد هایت باید یک چاره کنی. گل پری به نازیبو: خواهر گل چطور چاره کنم، تمام کوچه ما جوانان و اطفال قد و نیم قد همهء شان باین مرض گرفتار است و روز تا روز این بلا در بین جوانان چه که حتی در بین نیمچه جوانان هم سرایت کرده است. نازیبو به گل پری: او خواهر جان چه کنیم از دست این مرد ها و شوهران بیدانش و ظالم.

گل پری به نازیبو: نی اینطور نیست همه مرد ها و شوهران چنین نیستند، عدهء استند که با خانم هاوزنها رویهء انسانی دارند. ببین همو خانم جانگل راکه چطور آرام است. بیرون میرود، کار میکند، خانهء خویش و قوم آزادانه میرو و حتی مردش در کارخانه و امور منزل زنش را کمک میکند.

نازیبو به گل پری: بلی تو هم راست میگویی که همه مردها نه تنها که اینطور نیستند بلکه آنها بخاطر من و تو و سایر زنان وطن، همیشه صدای شانرا بلند کرده اند و از طریق نوشته ها و اشعار شان، بدفاع از ما همیشه گپ میزنند. گل پری به نازیبو: والله خواهر شیرینم راست میگویی. مادرم میگوید که پدرم یعنی شوهرش از همین قبیل مرد های نیک بود.

قسم میخورد که تا وقتی که پدرجانت زنده بود، با من همیشه در کارهای منزل و غیره کمک میکرد، به فامیل من یعنی خسر و خشو و خیاشنه هایش بسیار مهربان هم بود. نازیبو به گل پری: بخدا راست میگویی: افسوس که پدر و مادرم و حتی برادرانم از قدرت پدر سالاری و نمیدانم مادر سالاری و برادر سالاری استفاده کردند و بدون رضایت من، مرا در گیر این مردکه ای بی ادب و فامیل بی ادبش انداختند.

گل پری به نازیبو: آخر چه کنیم که حال من و توخو اینطور شد، بگذاریم حال دیگر خواهران ما و شما مثل من و تو شود. باید یک کاری کرد.

نازیبو به گل پری: بهترین کاریکه باید کنیم از دختران و زنان فامیل خود شروع کنیم و دل و دماغ شانرا از عقیده های نا پاک و این بهانه های دین و مذهب، رهایی بخشیم و تا دیر نشده همه ما نند زنان روشنفکر وطن خود، و مادران فهمیده وطن خود به افهام و تفهیم پردازیم و کار تبلیغاتی را شروع کنیم و همان است که همه زنان

یکی بعددیگر بیدار میشوند و دارو دستهء ما بزرگتر میشود، و همان است که تما ما از حقوق شان با خبر میشوند و به کمک همین برادران فهمیده و وطن دوست خودها، به مقصود خود ها یعنی آزادی های مدنی و قانونی میرسیم .

هر دو باین گفته ها عهد و پیمان کردند و روی یکدیگر را بوسیدند و خدا حافظی نمودند و نمبرهای تیلفون خود ها را با یکدیگر رد و بدل کردند.

طنز: جلسه خران !

خرکلان از ظلم صاحبانش و اینکه راه نجات از این بار بردن ها و چکه شدن چوب های نوک تیز بر پشت و بغل و بعضا دیگر جاه های شرم گاه اش نجات پیدا کند و بدیگر خران بیچاره اش در هر نقطه ای از جهان که باشند، هم کمکی کند مجلسی در یکی از محلات مصئون که قبلا امنیت آنرا گرفته بود برپا میکند و کارت خبری هم برای هر کدام روان میکند.

خرکلان، برای اینکه فریادش به سایر خران جهان که با چنین ظلم و شکنجه ها نیز روبرو اند برسد، نماینده های بادانش شانرا انتخاب میکند. خر کلان به پاس حرمت گذاشتن دیگر اندیوالانش و همجنسانش، پیشخدمت هایش را موظف میکند تا به بازار رفته و رشقه های مزه دار با گاه و سیزه و دیگر خوراکه های از این قبیل تهیه کند تا عزت مهمانانش شود .

همه بالاخره بروز موعود جمع میشوند و خر کلان با بسیار خون سردی و بعضا با بغض گلو شروع میکند .

خران عزیزم ! همهء ماوشما میدانیم که ما بیچاره ها باوجودیکه سرکشی از فرمان صاحبان خود نمیکنیم و همیشه بارمی بریم لیکن با این همه بار بردن ها، نا حق و نا روا، بما بارملاحت میبندند و اذیت جسمانی میشویم و حتی اذیت روحی هم میشویم که دقیقا برای من و همهء ما و شما طاقت فرسا است .

اگر همینطور خاموش بمانیم و خپ و چپ بار ببریم و باهمان گاه خشک که بی آب

جویدنش هم برای ما مشکل است ادامه بدهیم، بخدا مرا قسم است که این صاحبان ما، بما رحمی نمیکنند و همیشه ما را در حین بار بردن و فرمان بردن میزنند، نه

روز را می بینند و نه شب را، همیشه ما را میکوبند و خر گفته هرچه دل های شان

خواست همان میکنند و حتی ما بیچاره ها ضرب المثل شده ایم. اگر ریگ هم زیر

دندان شان بیاید، میگویند خرواری نخو، اگر کسی درست نه نشست، میگویند، درست

بنشین چرا خرواری می نشینی. اگر کسی کمی زیاد بخورد، میگویند، خرواری می خوری، درست بخور از قبیل این چنین چیز ها .

همه با دقت میشوند، بعضا خاموش و بعضا تایید میکنند و بعضا این گفتار ها را با تحسین استقبال هم میکنند. بعدا باعضای جلسه موقع داده میشود که روی گفتار خرکلان شان، خوب غورکنند و راه بیرون رفت از این ظلم و ستم اربابان شانرا بر جسته سازند .

هر یک نظریاتی میدهند، یکی میگوید این قسمت و تقدیر است که روزاول خر شدیم و چونکه خر شدیم، باید بار ببریم و همین چوب خوردن ها و بار بردن ها درنصیب همه ما نوشته شده است .

دیگری میگوید، اگر موضوع نصیب باشد ، پس چرا خران منطقه ما و دیگرخران در ملک های دیگر خاصتا اروپا و امریکا، درست اعاشه میشوند، به آنها شفقت می شود، نان و آب و گاه با مخلوط ویتامین ها برای شان داده میشود و آنوقت بکارگماشته میشوند والله که اگرکسی بالای شان ظلم کند و یا آنها را بزنند، قانون وجود داردو به هیچ کس این حق داده نمیشود و حقوق حیوانی آنها حفظ است .

دیگری میگوید قصه آن خران ما که دیگر جاه ها اند و آن ملک اصلی شان هم می باشد و از نسل به نسل آنجا بوده اند و تبعه ای آن ملک یا مملکت نیز استند، فعلا بجایش میگذاریم و حداقل اینرا تذکر میدهم که برای ما جای خوشی است که با آنها، انسانهای واقع بین آنجا، راه انسانیت را به پیش گرفته اند و یا میگیرند و حقوق خر ها و سایر حیوانات در چوکات قانون شان تطبیق میشود و تطبیق قانون برای انسانها را خوبه جای شان بمان . این تامین حقوق در کشور های واقعا دیموکراتیک، در حصه حیوان ها و سایر حیوانات دیگر همچنان به شیوه عالی تطبیق میشود . خاصتا در این کشور ها یعنی کشور هاییکه واقعا بر بنیاد دیموکراسی های واقعی استوار اند، حقوق همه انسانهای شان یعنی شهروندان شان از حمایهء خاصی بر خوردار میباشد .

دیگری میگوید: سرم قهر نشوید محترم و عزیز خرکلان و کلانکار همه! خوب اگر فکر شود، گناه توکلان ما است که ما را بی دفاع ماندی و از کلانی خود استفاده نکردی و یک قانون منع خشونت علیه خران پاس نکردی .

دیگری میگوید. حد اقل ما میتوانیم انتقام بگیریم، زمانیکه ما را مالکین ما در حال بار بردن بزنند و یا غیر آن در خر خانه و یا طویله خانه بزنند، ما را خوبلا نزده، باید آنچنان به لگد بدهن شان و یا هر جای شان بزنیم، مانندی که گرگها را می زنیم و به اثر ضربه دهن شان پیخ می ماند ، همانطور عمل کنیم .

هرکه بنوبه سخنان و گپ های، از نقطه نظر شان در این زمینه ای بیعدالتی علیه خران ارائه میدارند .

خرکلان، بعد از شنیدن این حرفها میگوید. نظر همه شما درست است. ولی چاره از دست من خلاص است زیرا جامعه ایکه ما زنده گی میکنیم و مقصد همین وطنی که در آن استیم، بعضا انسانهایش از ما کرده بدتر رنج می برند، ما خود اقل یک کاه و رشقه داریم که بخوریم ، ولی آنها که انسان اند و مالک ما اند، بعضی ها نان خوردن هم ندارند. جاییکه بحیث یک انسان و باداران و مالکین ما باید راحت بخوابند ندارند و اتفاق خود بکلی در بین شان از بین رفته است . خوب است که ما خران دین و مذهبی نداریم و حد اقل از این جهت خود رنج نمی بریم ولی آنها در پهلوی همه مشکلات، به مشکل دین و مذهب هم گرفتار اند . شب و روز در فرق یکدیگر میزنند و همه راه گم شده اند و بخصوص زنان بیچاره شان مثل ما خران کتک میخورند و هیچ حقی برای آنها قایل نیستند.

بعد از اینکه همه خران سخنان خر کلان را میشنوند، میگویند: آفرین بر تو خرکلان ما نمیدانستیم که صاحبان ما یعنی بعضا ویا اکثر همین انسانها که مالکین ما اند و ما را باختیار دارند، چنین جفا ها از نسل خود یعنی از انسانهای خود می بینند و حد اقل ما خران خود علیه یکدیگر نمیجنگیم، علیه یکدیگر دسیسه ها نمیکنیم، زن و فرزندان خود را همان طور خرتربیه میکنیم که نشان خرگری ما جاودانه باشد و این نام و نشان

اجدادی خود ها را و خصلت خر بودن خود ها را که خداوند بما لطف کرده و ازازل همانطور ما را، خر آفریده، خرگریت خود ها را حفظ کرده ایم و خواهیم کرد ولی بدا بحال مالکین ما یعنی همین هاییکه خودها را انسان میگویند، قطعا درتلاش این هم نیستند که کوشش کنند که همانطورکه خداوند متعال آنها را انسان آفریده، انسان بمانند ودنبال دیگر چیز هاییکه خارج از راه انسانیت وجوهر انسانی باشد، نگردند.

یکی از آنجمله خران که کمی از جهان انسان ها آموخته و مالکش ، انسان با تربیه و تحصیل کرده هم است ، بر میخزد و میگوید که اجازه میخوام تا برسر استیج بیایم ومن هم بحیث یک خر و حقی که دارم مطالبی بعرض برسانم .
خر کلان اجازه میدهد.

این خر شروع میکند، من متاثر استم که شما همه انسانها راو یا اکثر شانرا بیدانش و نمیدانم ظالم گفته اید. مالک من هم یک انسان است، خوب حق مرامیداند، مرا بموقع غذا میدهد. و آب میدهد و زیر پایم را از کثافتها پاک میکند که میکروب مرا نگیرد بدفاع از همجنسانم نیز مبادرت میکند و به دیگر انسانهای خود هم توصیه میکند که او بیادرها، خرها هم یک موجود و خلق شده خداوند اند، اگر بارمیرند خومیرند ولی زدن بکدام قانون و شرع ما نوشته شده است .

این سخنها درست اند که شاید تعداد انسانهای واقع بین وبا شرف و تحصیل کرده کم باشد ولی زیاد وکم وجود دارند، من خواهش میکنم که در مغز وکله ء تان، اینچنین تصور را نسبت به همهء انسانهای تحصیل کرده وبا شرف وانسان دوست و حیوان دوست ، خصوصا خردوست ها جا ندهید .

همه خاموش می مانند وبعدا میگویند، ما در اینجا از انسانها نگفته ایم بلکه هدف ما حقوق ما است که تو سط انسانها، اتلاف میشود. ما که خر استیم از خلفت خود بحیث خر انکار نداریم ، وهمین وظیفه بار بردن ها و خدمت با نسانها را نیز می پذیریم

ولی سخن در اینجاست ، که ما با وجود مطیع بودنها و خر بودن خود ها، و این همه زحمات ، خود به تهمت های انسانها و هتک حرمت شان نسبت بخودها مبتلا استیم آنها تمام بدبختی ها و پرابلم های شانرا بجان ما بیچاره ها می اندازند، اختلافات مذهب قوم ، لسان ، رسم و رواجهای بیجای شانرا وما نمیدانیم که سیاست چه است و حتی بازیهای سیاسی شانرا بگردن ما می اندازند و هر که اشتباه و غلط میکنند از نام ما خران استفاده می برند. درحالیکه ما هیچ وقت انسانها را که غلط میکنند و یا اینکه به مانند انسان نیستند و عمل نمیکنند، مورد سرزنش و خطاب قرار نمیدهیم. و باید گفت که آنها نه تنها این جفا ها را بما خران میکنند بلکه به نسل و همجنس و همخون خودها یعنی انسانهای خود نیز روا میدارند، مورد حمله قرار میدهیم .

همه از گفتار واقعیت این خر و دفاع اش از انسانهای با خرد و اینکه جوهر انسانی شانرا بیای مذهب و دین و رسم و رواج های کهنه و نا پسند نفروخته اند، تمجید میکنند و بقای این خر را که از واقعیت ها مملو بود می پسندند و همه با یکصدا میگویند که ما در همین جلسه فیصله میکنیم که منبعد این خری دوست و عزیز ما و با دانش ما به حیث خر کلان ما تعیین است . زیرا او با درک و تفسیر درست از جهان خر و جهان انسان و انسانیت، سیمای درستی بما داد. من یقین دارم که تماس او با سایر انسان ها با این نماینده تازه ما یعنی همین که جدیدا مقام خر کلان را برایش دادیم و بحیث اختیار دار عام و تام خود ها قبولش کردیم، چارهء ما بیچاره خرها را خواهد کرد .

بعد از اینکه همه خران این قسمت بیانیه ای که به نماینده گی از سایر خران گفته شده می شنوند ، شادمان میگردند و میگویند الهی شکر که ما چون انسانها نبودیم، و الا ما هم مشکلاتی را که آنها دامنگیر بوده اند و یا استند، دامنگیر میشدیم و یا دامنگیرش می بودیم .

جلسه با شور و شوق زیاد و بخاطر ایجاد جامعه ای واقعا انسانی که بتواند، سعادت خران را در قدم اول و در قدم دوم از خود انسانها ها را نیز تضمین بدارند، بحیث بهترین راه و وسیله، نجات شان (خران) از شربد بختیها و ظلم و ستم ها بگیرند باشعار چند به پایان میرسانند:
زنده باد خران .

زنده باد کار و پیکار خران، از شر ظلم و ستم ها .
مرگ بخرآزاران و همچنان مرگ بدیگرانیت کننده گان جهان حیوانات، پرنده ها
وخزنده ها.
زنده باد انسانهای با شرف وبا وجدان که در پهلوی اینکه غم انسانها وهمخون خودها
را میخورند وبرفع مظالم شان صادقانه درتلاش اند، غم ما بیچاره خرها را نیز می
خورند .

طنز: بیداد ز مجاهد و طالب

چرا خوش می خرامی ای شیرین یار
مگر خواب تازه دیده ای این بار
بگفتا! ای عجب ز تو انسان بیخبر
وگر گویم، ترا نیز رود هوش از سر
طالب آید به گلستان این وطن
بهر التیام زخمهای مردم و میهن
دست اتحاد دهند با سالاران جنگ
قدم بر دارند بهر حفظ نام و ننگ
من حیران گشتم ز این سخن هایش
دل خواست تا مثنی ز نم بردهانش
ولی مصلحت بود که گیرم ره خویش
اورفت پی کارش و من شدم دل پریش
بعد دورانی دیدمش یکبار دیگر
بدل گفتم توبه ز این شاخهء بی بر
ولی حالش دیگر یافتم ز دیدهء تر
حواسش پریشان و حالش بود ابتر
ز کلامش دانستم و همه طرز ادایش
که پشیمان بود ز همه گفته هایش
تسلی کردمش که نیست ز تو گناهت
خوشم که آگاه گشتی ز اشتباهت
بگفتا بیزار ز همه مجاهد و طالب
که چون دسته نباشد در هیچ قالب
کشتند و بستند و عصمت بدریدند

بیاری دشمنان ما، سرها بریدند
گفتمش حال چه میخواهی که گویی
گفتا! توبه ز اینها و ره و رسم دورویی
رویش بوسیدم و دستانش فشردم
باب حقیقت ها من برایش بکشودم
گفتم ز مجاهد و طالب و همه کشتار
هرچه دیگر خواهد، تا دارم اظهار
بگفت، حیرانم بگفتار و کرده در عمل
که بهیچ مذهب و آیین نبود مسجل
مفکر گفتا! باید ز حقیقت سخن گفت
نه آنکه نا سنجیده، ز سو ظن گفت

طنز: کاکا جگر خون و سرخوش!

روزگاری این دو جوان که بنامهای مستعار **کاکا جگر خون** و **سر خوش**، با هم یار و یاور و دوست و رفیق غمها و درد ها و خوشی های همدیگر بودند، و بنا بر شرایطی ناگوار زدن و کندن ها و نا بسامانی ها، از هم بديار اجنبی، پناهنده گردیده بودند، بعد از مدتها و باثرخوش چانسی هاباهم در نزدیکی محل دایر شدن لویه جرگه مشورتی در تالار پولیتخنیک کابل، تصادفا دیدن نمودند. و این است جریان بعدی:

سرخوش: واه واه، چشمم روشن که ترا دیدم او **کاکا جگر خون** دوست گلم، بیا که ترا سخت در آغوش گیرم و رویت را ببوسم.

کاکا جگر خون با دوست دیرینه اش **سر خوش**، بغل کشی نموده و بعد از احوالپرسی ها و کجا بودی ها و چه کردی ها، چنین ادامه میدهند:

کاکا جگر خون: او **سرخوش عزیز** تو اینجا در این نواحی پر ازدحام، و پر خطر در این نزدیکی محل برگزاری لویه جرگه مشورتی چه میکنی، نه کند که تو هم خوده در این گردهم آیی، جا زده ای؟

سرخوش: والله آفرین به تو، حدس تو درست است، ورنه مره مانده و اینجا، ولی هر چه باشد، من که **سر خوش** نام دارم چطور میتوانم بی اطلاع از چنین حادثه تاریخی یعنی برگزاری لویه جرگه مشورتی باشم.

کاکا جگر خون: آفرین بتو **سرخوش عزیز**. بگو چه گپ ها شنیدی و چه چیز ها به فیصله رسید .

سرخوش: حالا چنین گپ ها برایت قصه کنم که **کاکا جگر خون** به **کاکا سر خوش** مبدل شود.

کاکا جگر خون: بگو عزیزم، که من بسیار به شنیدن گپ های شیرین و صحیح و بجا تشنه هستم.

سرخوش: چه بگویم بتو، مثل اینکه تو قطعا خبرنداری، من یقین دارم که تو از من کرده بهتر میدانی ولی میخواهی از زبان من بشنوی، حالا برایت میگویم ولی مختصر.

سرخوش ادامه میدهد: والله هیچ باورم نمیشد که نماینده های که حضور نیـــروهای خارجی را، صدمه بااستقلال و حاکمیت ملی و نمیدانم تمامیت ارضی میدانستند، چطور به یکبارگی همه یعنی تقریبا فیصدی بسیار زیاد به محتوای اصلی جرگه یعنی امضای سند امنیتی مشترک بین امریکا و افغانستان را تایید کردند و نه تنها تایید کردند، بلکه با اصرار زیاد امضای هرچه زودتر آنرا نیز از رییس جمهور کرزی، تقاضا کردند تا پیش از ختم سال عیسوی جاری ۲۰۱۳ امضا شود. آیا اینها همین کسانی نبودند که قراردادی که دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان، با اتحاد شوروی سابق بخاطر تامین امنیت مملکت ما بین دولتین افغانستان و شوروی سابقه امضا گردیده بود در باره شور و صدا و نمیدانم اشغال دولت افغانستان را به پا نمودند؟

کاکا جگر خون: اول اینکه چرا باورت نمیشد که این سند باید رد گردد. دلیلی بررد آن از طرف اکثریت اعضای انتخاب لویه جرگه ای مشورتی دیده نمیشد زیرا آنها، کسانی بودند و هستند که همیشه بزور و بازوی دیگران، دم از وطندوستی و نمیدانم چون و چرا میزدند و حالا این موقع مساعد را از دست دادند نزد آنها، به مثل اینست که گشنه باشی و نان آماده و چیده شده بروی دسترخوان، و تو نتوانی بخوری و یا اجازه برایت داده نشود که بخوری.

ببین دوست عزیزم سرخوش: چه خوب سروده شاعر توانا علامه اقبال لاهوری:

خداوند بآن ملتی سروری داد	که تقدیرش بدست خویش بنوشت
بآن ملت سرو کاری ندارد	که دهقانش برای دیگران کشت

سرخوش: والله دوست عزیزم کاکا جگر خون، تو راست میگویی ولی کی ها اند و کیها خواهند بود که از امضای چنین پیمان امنیتی سر باز بپسند.

نمیدانی که گفته اند که آب تیز همیشه به مسیرش در جریان است .

کاکا جگر خون: حالا فهمیدی که چرا مرا به کاکا جگر خون مسمی کرده اند:

هرکه پا کج می نهد خون دل ما میخوریم
شیشه ای نا موس عالم در بغل داریم ما

سرخوش: او دوست عزیزم کاکا جگر خون: تو کپ های میزنی که رد آن برایم نا ممکن است .

سرخوش ادامه می‌دهد: ببین کاکا جگر خون، سرم قهر نشوی، می‌گویند که اگر این سند امضا نشود، مردم باز آواره می‌گردند، اقتصاد ضعیف می‌گردد، تجارت‌ها سقوط می‌کنند، عایدات از بین می‌رود و مردم بدون عاید زنده گی نمیتواند و غیره و غیره.

کاکا جگرخون: این گپ‌ها در ظاهر همین طور نزد عوام و کسانیکه منافع شخصی‌شان در صورت عدم امضای این موافقتنامه در خطر است، درست جلوه می‌کند و ضمناً در این باره تبلیغات و پروپاگندها نیز دخالت دارد. خوب بیا یک لحظه فکر می‌کنیم که این همه گفته‌ها صحیح است آیا آزاد زیستن و با عزت خود و به زور و بازوی خود اتکاء داشتن هم کدام مفهومی دارد یا نه؟

کاکا جگرخون ادامه می‌دهد: ببین دوستم سرخوش عزیز! من و تو که در صنف پنجم یا ششم مکتب بودیم هر دوی ما را آن قصه گک که تحت عنوان آزادی بیان گردیده بود و از قصه یک گرگ لاغر و سگ فربه مطالبی داشت، چقدر خوش داشتیم و حالا برای تثبیت گفته‌هایم مختصراً برای تو باز گو می‌کنم:

(روزی گرگ لاغر با سگی فربه مقابل می‌شود و گرگ بعد از احوال‌پرسی از سگ می‌پرسد: دوست عزیز غذای که ترا اینقدر چاق و فربه می‌دارد از کجا می‌کنی. من که از تو کرده درنده‌تر هستم و زور و توان بیشتر هم دارم ولی وزنم و اندامم نسبت به تو کم است.

سگ می‌گوید: او دوست عزیزم گرگ جان! مرا صاحبم روز از زنجیر می‌بندد و شبها رها می‌کند که از منزلش و خودش پاسبانی کنم. همین است که بمن غذا های چرب و گرم و نرم می‌دهد و اینست که چنین گردن انداخته‌ام و باین چاقی و زیبایی رسیده‌ام.

در عین گفتگو، چشم گرگ بداغی در گردن سگ می‌افتد و از نزدش پرسشان می‌کند: دوست عزیز این زخم و داغ بر گردنت از چه است؟

سگ می‌گوید: طوری که بتو گفتم، روزها صاحبم در گردنم قلابه می‌اندازد و شبها مرا آزاد می‌کند و این داغ و زخم در گردنم، داغ همان زنجیر و قلابه است.

گرگ با دیدن این داغ می‌گوید: دوست عزیز آزاده گی به از این فربه بودن و درست خوردن است که به قیمت غلامی میسر گردد و اضافه می‌کند که ما را همان آزادی بهتر از این برده گی است.)

سرخوش: که از شنیدن این قصه اشک در چشمانش سرا زیر می‌شود، بدوستش می‌گوید ببین کاکا جگرخون، تو خو جگر خون بودی و مرا نیز با این گفته‌هایت جگر خون و دگرگون کردی.

کاکا جگر خون به سرخوش: نی بخدا هدفم، صرف گفتن یک حقیقت بود و برای اینکه ترا قناعت بدهم چند گفته های از اینطرف و آنطرف گفتم برایت .

سرخوش: نی دوست عزیز! اینطور تصور نکن که تخلص من سرخوش است و یا مرا به سرخوش ملقب کرده اند من هم انسانم و قلبی در سینه ام می تپد و آخر من هم از همین خاک و وطنم، اینکه در جرگه اشتراک کردم، مجبوری بود. بمن حاکم منطقه و وابستگان، قدرتمندان گفتند که حتما باید اشتراک کنم و منم بنا چار اشتراک کردم .

سرخوش ادامه میدهد: کاکا جگر خون گل، یک چیز عقلم قد نداد که همین کرزی صاحب که بارها و بارها، به امضای این سند و بنا بر اهمیت این سند نسبت تامین امن و میدانم چنین وچنان اصرار کرده بود، حالا چطور به یکباره گی از امضای آن سند بنا بر خواست امریکا دوست و هم پیمانانش نکرد و امضای آنرا وابسته به یک سلسله شرط و شرایط گذاشت .

کاکا جگر خون به دوستش سرخوش، بیا که یک ضرب المثل از برادران هزارهء ما را برایت بگویم: که اگر آخر از زیر پلو ملی بور نشد، باز بگو.

مطمئن باش که این سند پاس میشود و امضا میشود. تمام مراحل و محتویات این سند قبلها بین رییس جمهوری فعلی باصطلاح دولت اسلامی افغانستان یعنی جناب کرزی و مقامات مسئول ایالات متحدهء امریکا به توافق رسیده است. حتمن امضا میشود.

سرخوش بدوستش کاکا جگر خون! خوب خداوند خیر ما را پیش کند، حالا بیا از خود بگو که تو چه میکردی در این محل برگذاری لویه جرگهء مشورتی.

کاکا جگر خون! این کمره و این تیپ را می بینی، من با تو که تصادف دیدم و با بعضی دیگران که عمدا و قصدا دیدم و باصطلاح مصاحبه ها کردم راجع به نتایج این جرگهء مشورتی، همه را جمع آوری نموده بنام (کاکا جگر خون و سرخوش) بیکی از سایت ها ارسال میدارم. اگر خودم نتوانستم توسط یک دوستم باسم امین الله مفکر امینی، داخل اقدام میگردم تا باشد وطنپرستان نگویند که هیچ کس و هیچ مرجع نظرات حقیقت بینانهء شانرا درباره امضای این سند به اصطلاح سند امنیتی مشترک بین دولت جمهوری اسلامی افغانستان و ایالات متحدهء امریکا بیان نداشت.

سرخوش بدوستش کاکا جگر خون: برو کاکا جگر خون، خداوند ترا از این جگر خونی ها نجات بدهد و مرا هم از این سرخوشی های بیجا. و راستی او دوست عزیز کاکا جگر خون، حتما من منتظر نشر این نوشتار طنزی مقبول شما استم. حتما آنرا در سایت «اصالت» میخوانم.

طنز: اگر بگویم در غم بمانم و گرنگویم چطور کنم.

خداداد که بسیار سرگردان اینطرف و آنطرف، به بازارها و خیابان های شهر کابل گشت و گذار میکرد، این گفته را بطور تکرار میگفت : **اگر بگویم در غم بمانم و گرنگویم چطور کنم.**

خداداد با تکرار این گفته اش، تصادفاً با یکی از دوستانش **مراد** در حوالی یکی از رستوران های شهر نو کابل سر میخورد، **مراد** می بیند که دوست قدیمش یعنی **خداداد** ایستاده و در چرت غرق است و چیزی زیر لب تکرار میکند .

مراد، نزدیک دوستش میشود و بعد از سلام با دوستش **خداداد**، میگوید فکر میکنم که تا حال از غم همان سودای قدیمت خلاص نشده ای که همیشه بتکرار میگفتی **اگر بگویم در غم بمانم و گرنگویم چطور کنم** .
خداداد میگوید: اول باید بتو بگویم آفرین بتو و این قوه ملاحظه ات و ثنیا تو بگو که آیا همین زمزمه هایم غلط بود و یا غلط است .

مراد میگوید نخیر غلط خو گفته نمیتوانم ولی اگر بگویم راست میگویی هم شاید اشتباه باشد .

خدا داد میگوید خوب شد ترا دیدم و حالا بیا لحظه ای بنشینیم در یک گوشه ای رستوران فقیر بابا تا به قضاوت بگیریم که آیا منی مسکین **خداداد** اینرا که **اگر بگویم در غم بمانم و اگر نگویم چطور کنم را حق بجانب استم یا نه ؟**

هر دو بعد از توافق نظر، **بداخل رستوران فقیر بابا**، میشوند و بعد از خوردن غذا ها و در اخیر فرمایش یک چای هیل دار، **مراد** به ماجرای گفته ای **خداداد** گوش میدهد .

خداداد میگوید : ببین دوستم **مراد** که من غرض ثبت وثیقه ای نکاح خط خود، اگر به محکمه میروم و یا دیگر مراجع بخدا باور کن از الف تا ی میگویند، نکاح ات تبریک

ولی شیرینی خو داره، اینراه خو که خودت خوب میدانی .

یگان دفعه دلم میگوید که بیا خداداد بچیش، همین نفرهای رشوت خوار را نشانی کن و مراجع قانونی اش بسیار. باز میگویم خداداد بچیش پشت این گپهایی نمیدانم قانونی و غیر قانونی نگرد، اگر شکایت کردی، همان است که کارت یعنی ثبت وثیقه ای نکاح خط بروزها چه که بمه ها طول میکشد، ولی باز بخاطرم میگردد که اگر بگویم در غم بمانم و اگر نگویم چطور کنم .

مراد که زیاد علاقمند شده بود، میگوید والله خداداد عزیز، دیگر هم بگو که این گفته هایت برایم جالب شده است .

خداداد ادامه میدهد : مراد عزیز فکر میکنم که تو بکلی از این مطالب خبر نداری و یاهم اگر داری خود را به کوچه حسن چپ میزنی . ما وتو در همین شهر کابل کلان شده و باینکارها خوب بلد هستیم اگر ما و تو از بعضی کارها نمیدانیم حتما از یک خویش و قوم و یا همصنفی و یا یک کوچه گی خود، از این چیزهای غیر قانونی که فعلا همه قانونی گفته شده عملی میشوند، خبر داشته ایم .

مراد بدوستش خدا داد: خوب اگر بگویم که خبر ندارم دروغ میگویم، بخدا از روزیکه این حکومت که مردم نامش را حکومت مافیایی مانده اند و برحق چنین حکومت هم است، باور کردن این چنین چیزها از حقیقت دور نیست . همه فقط به گپ های شان ما را بازی میدهند.

زمانیکه از کرسی گرفته تا اعضای حکومتش و مربوطین آن در ولایات سخن میگویند طوری معلوم میشود که همه چیزها رو براه اند . حالا من ترا حق بجانب میدانم که می گفتی و یا میگویی اگر بگویم در غم بمانم و گر نگویم چطور کنم .

خداداد به دوستش مراد : ببین نی که آخر حق دوستی را ادا کردی، تو بسیار روزها مرا باین زمزمه هایم که اگر بگویم در غم بمانم و اگر نگویم چطور کنم، ملامت می کردی .

مراد بدوستش خداداد: اوجان بیادر! پیش از این حکومت کرسی، خو اینقدر فساد اداری رشوت خوری ها، و عدم قانونیت آنقدر که فعلا است وجود نداشت و یگان دفعه برسر تو قهر میشدم . ولی حالا قسم میخورم که اینها یعنی این مجاهدین که جهاد گفته آمدند و دفاع اسلام گفته مردم مسلمان ما را بازی دادند، همه مشغول چوروچپاول، رشوت خوریهها، و واسطه بازیها، و اختلاس و غیره و غیره مشغول اند . ببین جوانان خوردسن ما را به فعل بچه بازی و نمیدانم چرس و تریاک و غیره آغشته کرده اند والله اگر کسی آواز شانرا بکشد و اگر هم میکشند صرف یک آواز است، در عمل چیزی نمیکنند

ورنه اردو دارند ، پولیس دارند و قوای امنیتی و کشفی در هر جا دارند و از همه مهم قوای ناتو در پهلوی شان داد از خدمت گذاری میزنند. همهء اینها واقعیت دارد. و من هم حیران مانده ام و گپ ترا میزنم که اگر بگویم در غم بمانم و گر نگویم چطور کنم مراد بدوستش خداداد : ببین در اینروزها میدانی که شکار انسانها توسط طالبان و دیگر قاتلین خو در وطن همیشه جاری است . و حالا بیا از این خبر تازه بشنو که شکارچی های عربی، پاکستانی و نمیدانم چه وجه در قسمت های غربی میهن با موتر های ضد مرمی آمده اند و بشکار پرنده گان و حیوانات میهن ما که در دیگر جاه ها و خصوصا در ملک چلتار پوشان و این دالخور های پاکستانی ، وجود ندارد، بشکار شان می پردازند و اینکار به عوض اینکه منع شود از شخصیت های مشهور به اصطلاح جهادی و از کارکنان عالی رتبه دولت مافیایی کرزی، غیر از اینکه مانع این کار شان نگشته بلکه تامین امنیت شانرا نیز گرفته اند .

خدا داد بدوستش مراد : والله دوست عزیز برایت دروغ نمیگویم، یکبار این موضوع را یعنی همه کار کرده های این حکومت را به یکی از دوستانم گفتم طوری سرم قهر شد که قریب سکتی قلبی کنم . گفت او خداداد برو شوله ات را بخور و پرده ات را کن ترا به اینکار ها چه غرض است . و ادامه داد که این کارها حق این مجاهدین است بیچاره ها زمانیکه بکوه ها زنده گی کردند، نه نان درست خوردند و نه لباس درست پوشیدند، در آنوقتها توکجا بودی که میگفتی باین بیچاره ها چرا کسی نان و آب درست نمیدهد حالا که آنها هزاران هزار قربانی دادند و حکومت را گرفتند، باید که قصور آنروزها را بگیرند . اگر زن بازی میکنند و یا بچه بازی، و چرس میکشند و یا به کشت خشخاش مبادرت میورزند و یا هر چه دیگر که میکنند حق بجانب میباشد .

مراد بدوستی خداداد: تو خدایت راست میگویی.

خداداد والله راست میگویم. من از اول که شنیدم فکر کردم که این آدم بامن شوخی میکند ولی دیدم که جدی است و گفته هایش را همه راست گفته بمن میگوید .

خدا داد به دوستش ادامه میدهد : که یکدلم خواست که بهمرای بوکس بدهنش بزنم و برایش بگویم که این جهاد این قاتلان صرفا بخاطر عیاشی ، چور و چپاول، ارضای خواهشات نفسانی و جمع کردن پول و رشوت و رشوت خوری ها بود و یا بخاطر دفاع از اسلام . ولی باز همان گپ که اگر بگویم در غم بمانم و اگر نگویم چطور کنم ، بیادم آمد و عقدهء خود را نا کشوده، بدل نگهداشتم . خداداد بادامهء سخنش میگوید: می دانی که چه واقع شد.

مراد نی بابا: خداداد خنده میکند و میگوید شکر خدا که بدهنش نردم ، روز دیگر مرا همان رفیقم که این حرف ها و سخنها را بدفاع این مجاهدین بنام برایم گفته بود، دید

ودست بالای شانه هایم که در چرت غرق بودم ، گذاشت و گفت :
دوست عزیز! خدا کند که سرم قهر نشده باشی، تو بکلی راست گفته بودی و توخبر
نداشتی که زمانیکه تو این حرفها و سخنها را یعنی بد گفتن ها را از مجاهدین شروع
کردی در پهلویت یکی از کارکنان امنیت دولتی کمی دورتر قرار داشت و ترسیدم که
اگر من هم به تایید شما سخن باز کنم آن کارکن امنیت دولتی، ما را دست بسته خواهد
گرفت ولی شکر خدا که او آنقدر نشه بود که اصلا فکرش به صحبت ها نبود .
مراد بدوستش خداداد گفت : ببین که نه تنها من و تو بلکه همه متوجه این حرکات
و اعمال این مجاهدین صاحبان اند و میباشند

مراد بدوستش خداداد میگوید ! نی دوستم باید من و تو هرکسی دیگر که باشد دیگر
این عقیده که اگر بگویم در غم بمانم و اگر نگویم چطور کنم را خط چلیپا بکشیم و باید
بدون خوف و هراس ، این قانون شکنی ها را به مراجع خبری فردی و گروهی و آدم
های با وجدان و با شرف که در گوشه و کنار ملک عزیز ما هنوز هم وجود دارند و به
خاطر آزادی های مردم و تساوی حقوق شان و خصوصا تساوی حقوق زنان در داخل

و خارج وطن میرزمند ، برسانیم . و در همین رستوران من و تو هم، سوگند یاد
میکنیم که در پهلوی آنها قرار میگیریم . دیگران راهم به بلند کردن آوازشان در برابر
ظلم و استبداد این گروه باصطلاح مجاهدین و درحقیقت چپاولگران و دیگر همدستان
پاکستانی و عربی شان، تشویق میداریم . و خصوصا در این وقت انتخابات وظیفه من
و تووسایر جوانان و همء وطنپرستان اند که درانتخاب انسانهای شریف و وطنپرست
بخاطر احراز مقام ریاست جمهوری و معاونین شان، تشویق نماییم .

خداداد بدوستش میگوید : من بکلی حرف های ترا تایید میکنم و یک چیز را برایت می

گویم که ببین بچیم مراد عزیز! همین ما و شما ها بودیم که زمینه را در وطن برای این
دشمنان و قاتلین مردم و میهن مساعد کردیم ولی دیدیم که اینها چه ها بود که کردند و
چه های دیگر نخواهد بود که نکنند . و اگر ما به آواز همان اولاد های صدیق و مبارز
وطن خود ها گوش میدادیم ، حالا فکر کن به این همه مصیبت ها، و این همه فساد
های اداری و اخلاقی و کشت و کشتاها و آتش سوزی ها و نمیدانم اختطاف ها و اتلاف
حقوق مادران، زنان و خواهران خود ها مواجه نمیشدیم .

مراد بدوستش !بیا حالا هم سروقت است که گوشهای کرما شنوا و چشم های کور دیده
ودلهای ما روشن شد . میگویند که ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است .
با همین گفتار هر دو خدا حافظی نموده و جریان کارکرد های شانرا که چه کارها خواهند کرد،
در همین رستوران فقیر بابا، وعده میگذارند .

امین الله مفکر امینی ۲۰۱۴-۲۴-۰۱

طنز: برو بیادصدای دهل ازدورخوش است.

قلندر که بنام خوشباور در بین اعضای فامیل، اقارب و دوستان، مشهور شده بود بایکی از دوستانش قند جان که بنام کلک راست گوی همه او را می شناختند تصادفا در یکی از جاده های پر جمع وجوش در شهر کابل روبرو میشود .

قلندر (خوشباور) به دوستش کلک راستگوی یعنی قند جان :
واه واه چشم من روشن، که ترا بعد از یک مدت جداییها می بینم. بیا که با هم بغل کشی کنیم و یکدیگر را ببوسیم .

کلک راست گوی یعنی قند جان : والله خوشباور گل بیا که منم ترا باغوش بگیرم و ببوسم . چه یک تصادف نیک .

خوشباور و کلک راست گوی بعد از بغل کشی با یکدیگر و بوسیدن یکدیگر با هم قرار میگذارند تا به محلی آرامی رفته و با فکر جمع از گذشته ها و خاطره هایشان سخن هایی بگویند و حال را با قصه های شیرین گذشته قدری از یاد ببرند . هر دو میخواهند به یکی از رستورانها بروند و آنجا با آرامش خاطر و لذت بردن از غذا های خوش مزه آن، سر صحبت باز کنند .

به نظر شان رستوران با به ملنگ در شهر نو، مورد تایید یکدیگر قرار میگیرد . و اینست گفتگوی آنها در این رستوران .

قلندر (خوشباور): بگو قند جان اوکلک راست گوی که چه میکنی و چه

میکردی در این مدتی که ترا ندیده ام .

قند جان (کلک راست گوی): والله بیادر گل از روزیکه از فاکولته فارغ شده ام، در پی کار استم تا همین لحظه. ولی کار کو. به ذره بین هم که ببینی پیدایش نمیکنی.

خوشباور یعنی قلندر بدوستش قند جان کلک راستگوی :

بین او قند جان! تو خوکلک راستگوی هستی ولی این گفته ات مرا به شک و شبه انداخت . من از طریق چینل تیلوویزیون طلوع و دیگر

رسانه ها و خاصتا ازورای گفتگوی، اعضای کابینه کرزی صاحب و دیگر مسئولین دولتی، امنیتی و قضایی و دستگاه جرائیوی همیشه میشنوم که همه چیز رو براه اند. سرکها قیر شده، از گل ولای خبری نیست . نظافت شهری بسیار خوب شده، شفاخانه ها به غرض تداوی مریضان وجود دارند و مجهز با داکتران مجرب و تحصیلکرده. دو ا ها هم فراوان است به هرجای از سر جاده ها گرفته تا درملتون هاو از امنیت خونپرس که در هرجای امنیت است. دزدی و غارت و کشتار به فضل خدا وجود ندارد. **از حقوق زنان خو هیچ نپرس، هر طرف گفتار از تساوی حقوق زنان است . رشوت و کارشکنی ها خو بکلی دیده نمیشه . خانه بدوشی ها بفضل و کرم جهادی های مافیایی در اداره مافیایی کرزی صاحب وجود ندارند.**

کلک راستگوی بدوستش قلندر خوشباور: بس کودیگه او قلندر جان خوشباور، نزدیک است که دلم بکفد. فکر میکنم تو در وطن نبودی و من یقین دارم در جایی بودی که از حال مردم و میهن خبر نداری. او خوشباور عزیز! نمیدانم این سخنان را از کجا شنیده ای. وطن برباد

شده، هیچ چیزی صورت نگرفته، همهء اینها که تو میگویی صورت گرفته، تبلیغات است. **حالا فهمیدم که ترا چرا خوشباور گفته اند.** قلندر یعنی خوشباور بدوستش کلک راستگوی : والله مودر بدن من راست کردی. مه فکر کردم همه چیز سر براه است. فکر کردم که حالا وقت آن رسیده که بیایم در خاک و ظنم.

کلک راستگوی به دوستش قلندر جان. او گل بیادرتوچی میگویی در وطن آمدن خو عیب نیست ، خوب کردی که آمدی. ولی اینکه تومی گویی همه چیز رو براه است، قطعاً باور نکن ، هیچ چیز رو براه نبوده و نیست . **از این حکومت مافیایی چه توقع داری و ما چه باید**

توقع کنیم . آیا تو اینها را شناخت نداشتی و یا نداری .

قلندر (خوشباور) بدوستش کلک راستگوی: خدا ترا بزنه همراهی این گپ ها ی پوست کنده ات. نمیدانم ترا چطور دستگاه امنیتی مانده که بچنین تبلیغات دست بزنی. نمیدانم چطور از گیر دارو دسته های این چنین حکومت که بگفتهء تو هیچ چیزی نکرده اند و همه چیز ها رو

بخرابی است ، درامن استی .
کلک راست گوی بدوستش! او قلندر جان خوشباور. دیگر از این بدتر
چه خواهند کرد . مرا بزندان میاندازند خو بیندازند. آخر خو خلاص
شدنی خو استم. والله با الله اگر اینها را بمانم اگر چیزی دیگر از دستم
نشود، همان راستگویی هایم را خوباز شروع میکنم که کس نگوید
که بناحق مرا کلک راستگوی تخلص داده اند .

قلندر خوشباور بدوستش کلک راستگوی: بیا که یک خبر خوش به
تو میگویم .

کلک راستگوی یعنی قندجان! بگواو قلندر جان خوشباور که چه خبر
خوش داری که دلم برای شنیدن خبر های خوش میتپد نه تنها از من
بلکه از هر موطن داغدیده ای من زیرا تا حال غیر خبر های نا خوش
از خوشی ها خبری نیست .

قلندر به دوستش کلک راستگوی: توفکر میکنم در این او اخر مصاحبه
های کاندیدان ریاست جمهوری را از طریق تیلوویزیون طلوع بفکرم
که نشنیده ای . آنها آنطور پلانهای را سردست دارند که بمجردیکه

ریس جمهور شوند، باز ببین که سرک ها قیر میشود، شفاخانه ها
با دکتوران تخصصی و مسلکی مجهز میشوند. صادرات بسیار زیاد
میشود، جوانان زمینه های کار یابی میسر میشود. رشوت و رشوت
خوریها در همه ارگانهای دولتی بفضل خداوند از بین میرود . بزنان
درد دیده ای میهن به نظر احترام می بینند و حقوق شانرا یعنی تساوی
حقوق شانرا منابع دیصلاح تضمین میکنند. با مواد مخدر، مبارزه

عملی و سودمند صورت میگیرد. طالبان دیگر از کشت و کشتارها دست
میکشند. امنیت بکلی تامین میشود. دیگر رستورانها با مواد انفجاریه
از بین نمیروند. اختطاف کسی نمیشود. سطح دانش مسلکی و علمی

حوانان ارتقا داده میشود. امنیت منابع مادی و معنوی مردم و وطن
گرفته میشود، فعل بچه بازیها جلو گیری میشود. کشت خشخاش از
بین میرود و بعوض گندم و پنبه و لبلبو ونیشکر و غیره موادیکه در
صنعت از آنها نیز استفاده میگردد، فزونی می یابند و غیره و غیره .
حالا بگو که دیگر چه میخواهی او کلک راست گوی او قند جان، قند

بدهان بان که همه چیز رو براه میشوند .

کلک راستگوی بدوستش قلندر جان خوشباور! والله راست گفتی. من از تو کرده خوشباور، در زنده گی کسی دیگر را ندیده ام . تو هم همه چیز را به گفتار درست کردی و در قصر های خیالی زنده گی میکنی مگر نشنیده ای که میگویند: **صدای دهل از دور خوش است.**

کلک راستگوی ادامه میدهد . اوجان بیادر قلندر خوشباور عزیز: آیا اینها نمیتوانستند که این کار ها را در طی بیش از ده سالی که بر این سرزمین عزیز ما حکومت کرده بودند، انجام دهند. آنها که با وجود کمک های سر شارپولی و نظامی کشورهای خارجی در راس امریکا نتوانستند منابع اقتصادی را تقویه کنند، امنیت را بخصوص و عمدتاً بهمه جای وطن استقرار بخشند و کشت خشخاش و رشوت و رشوت خوریه را از بین ببرند، قانونیت را تحکیم ببخشند . سطح مهارتهای مسلکی قوای دفاعی کشور را یعنی از امنیت ملی گرفته تا وزارت داخله و خاصتاً اردوی ملی را تقویت ببخشند ، حالا چطور میتوانند این کار را بکنند، و خاصتاً که امریکا و دیگر کشور ها تعداد زیادی از عساکر شانرا تا اخیر سال ۲۰۱۴ خارج میسازند و سطح کمک های پولی شان نیز تقلیل پیدا میکند، چطور امکان دارد که این همه کار های که واقعا نیک اند، انجام دهند .

قلندر جان یعنی خوشباور! والد قند جان توخو واقعا کلک راستگوی استی. فکر میکنم اینها همان گپ های بوده است که اینها ده سال پیشتر براه انداخته بودند که این میکنیم و آن میکنیم . ولی همه دیدیم که وقتی که آمدند چها کردند که میپرس . همه میدانند . امروز این جار و جنجال ها از برکت همین حکومت مافیایی ها است که بزوردستگاه سیا و زور آس آی پاکستان و دیگر حمایت گران شان خصوصاً چلتار پوشان عربی شان، ملت را بر باد کردند و از اعتقادات سالم مردم بیگناه و ساده دلان میهن استفاده کردند و آنهایکه واقعا میخواستند وطن را آباد کنند به کفر و الحاد و نمیدانم چون و چرا ها، متهم ساختند تا هر نوع زمینه های استفاده جویی ها را برای خود ها میها بدارند .

قند جان یعنی کلک راستگوی بدوستش قلندر جان خوشباور:

والله حیران استیم که پس کیها باشند و به کیها باید اعتماد کرد تا این خاک درد دیده و مصیبت رسیده ای ما آباد شود و امنیت که جز مهم

برای همه ای ما و شما است تامین شود.

قلندر خوشباور: اگر بگوییم که راه نیست خو است . و آن اینکه به جوانان فهمیده و تحصیل کرده و با درد و صادق که نیم در داخل مهین ونیم دیگر در خارج از کشور که از ترس جنگ و مصیبت ها اقامت گزین اند، باید تکیه کرد و اعتماد کرد. باید بگوییم که در این حکومت مافیایی هم همه خائنین نیستند . استند جوانان با درد که ما نند تو کلک راستگو راستگوی استند از کسی آنقدر ها نمیترسند از زنان با درد گرفته تا جوانان با درد و مردان با وقار کمی و بیش در همه قوای سه گانه دولت وجود دارند .

باید به همه چانس را مساعد کنیم. من یقین دارم که وطن از این حالت بیرون میشود . وقتی که سیستم و یا نظام بر اصل دیموکراسی واقعی یعنی حکومت مردم توسط مردم و برای مردم، اساس قرار داده شود و قانونیت در همه عرصه ها تحکیم پیدا کنند و قوای ثلاثه کشور با درک مسئولیتهای شان با هم روابط قانونی و حقوقی داشته باشند و سطح و میزان بازخواست از تطبیق قوانین و عدم تطبیق آن ارتقا یابد. آنگاه ببین که چطور آرامی بوجود نمی آید و آنگاه ببین که چطور وطن آباد نمیشود کلک راستگوی به دوستش قلندر خوشباور: والله قلندر جان حرف ها و سخن هایت بر دلم نشست . و این یگانه راه حل است .

با این گفته ها و تعاطی افکار هر دو از هم جدا میشوند و بامید اینکه باز با هم ببیند و خصوصا بعد از انتخابات ریاست جمهوری که در برج حمل ۱۳۹۳ براه انداخته میشود، دستان یکدیگر را فشرده و خدا حافظی میدارند .

امین الله مفکر امینی ۲۰۱۴-۰۴-۰۲

طنز:خدایا شکر، که خواب های مردم تحقق یافت :

خوش باور روزنامه نگار، که سالها خبرها و راپورهایش، گرمی ای بازار نداشت و مردم رنج دیده و وطن که تشنه خبرهای خوش بودند، بالاخره دریافت که دیگر ایام آن رسیده است که خبر های خوش تهیه کند و برای مردم بیچاره وطن که یک عمر رنج و مرارت ، رژیم های گذشته را و بخصوص و بخصوص دوره حکومت مافیایی ویا مجاهدین بنام و طالبان را خورده بودند، تهیه نماید و بمردم بیچارهء میهن بذرایع ممکنه برساند .

همان بود که قلم و کاغذ گرفته ، به بسیار اشتیاق در کارزار انتخاباتی کاندیدان ریاست جمهوری برای سال ۱۳۹۳ در مراکز معینه در شهر کابل اشتراک ورزید .
کمرهء عکاسی اش را با یک آله ضبط صوت که نیز با خود داشت عیار نموده و از هر کاندید، جداگانه عکس برداری نموده و صدا های انقلابی و دوران ساز شانرا نیز شروع به ثبت نمودن کرد .

یکی از تطبیق قانونیت سخن میراند، دیگری از تقویه بنیه اقتصادی به معیارهای اینکه صادرات نسبت به واردات بیشتر شود. و دیگری از تامین حقوق زنان و برخی هم به خاطر تامین امنیت که تامین امنیت جز ضرورت پیشرفت یک کشور است و به همین ترتیب عده از زمینه های کار یابی برای بیکاران و بخصوص فارغان مکاتب و لیسه ها و موسسات عالی تحصیلی، سخن میرانندند.

اوجریانات را دقیقا تعقیب مینمود و بهمین ترتیب کاندیدان بعضا از آزادی بیان و حمایت آن و همچنان عده ای اشاراتی واضح از آزادی احزاب سیاسی بمعنی واقعی ان حرف ها و سخن ها داشتند .

شور و غلغله ها هر طرف بود، در هر جای پوسترها، شعارها با عکس های کاندیدان وجود داشت . حتی در بعضی مراسم دهل و سُر نی نیز جمع و جوشی به پا کرده بود

خوش باور، روزنامه نگار و راپورتر، زمانیکه این بیانات پرشور کاندیدان رامی شنید کمی خجالت زده میشد و با خود میگفت :

بین خوش باور بچیم! سالها میگفتی که افغانستان آبادی ندارد و خائنین و هیچ مرجع و هیچ کس غم ملت و مردم و وطن را نمیخورند، پس این گفته ها ی کاندیدان چیست! آیا همین سخنانی که توسط هر کاندید ریاست جمهوری، گفته میشود بد است؟ و آیا اینها نشانه های آبادی برای مردمان عذاب دیده ما نیست. در همین چرت و فکرو ملامتی خودش بود که با یک دوست دیرینش که زمانی هر دو در یک موسسه یا ژانس خبری روزنامه نگار و راپورتر بودند و **حق بین** تخلص میکرد و بهمین نام مشهور بود، با او یعنی **حق بین**، در یکی از محلات انتخاباتی در شهر کابل سر میخورد.

حق بین: او خوش باور گل! او دوست عزیز! چقدر خوش شدم که بعد از سالها ترا می بینم. و فکر میکنم از کمره و اخ و دبت معلوم میشود که کدام راپوری تهیه میکنی. خوش باور: او حق بین عزیز! خیال تو چی که در اینجا چه میکنم، خومی بینی که راپور از این جریانات انتخاباتی کاندیدان برای احراز کرسی ریاست جمهوری ۱۳۹۳ تهیه کرده ام و در حال تهیه کردن استم.

حق بین: خومن خوهمین حالا اینجا آمدم، بمن بگو که در این چند روز، چه دیدی و چه شنیدی از این کاندیدان.

خوش باور: والله پرسان نکن دوستم. انشا الله دیگر افغانستان آباد میشود، من که چنین گفته ها و سخنرانیها از این کاندیدان راشنیدم، نزدیک بود که چیغ بزوم و به نزد هر کدام شان رفته دستان شانرا ببوسم.

حق بین: او خوش باور مره که راپورت را ببینم اگر سرم اعتماد داری.

خوش باور: او دیوانه، تو خو همو یار قدیم من استی، هیچ چیز بین من و تو پنهان و پنهان کاری نبود، اینه این راپور و این تو، بخوان.

حق بین: تشکر خوش باور عزیز! و شروع میکند بخواندن راپور که همه از گفته های کاندیدان نقل شده است. سخنان هر یک از کاندیدان را از قبیل:

داکتر عبدالله عبدالله، اشرف غنی، محمد شفیع گل آغا شیرزی، قیوم کرزی، زلمی رسول، عبدالرب رسول سیاف، هدایت الله امین ارسال و خلاصه همه را میخواند.

همه کاندیدان سخنهای تقریبا مشابه را نسبت بآبادی وطن و خلاصی مردم از رنج و

عذاب، رفع ارتشا، حمایت از حقوق زنان، کاریابی برای نسل جوان، تقویه اقتصاد بر بنیه اقتصاد میانه رو، تامین امنیت، تقویه اردوی ملی، بکاربردن یک سیستم انترنتی که بتواند، متقاعدین حقوق شانرا از مراجع زیست شان بآسانی بدست آرند و همین قسم از آزادی بیان، آزادی مطبوعات، احزاب سیاسی، مبارزه با مواد مخدر و غیره و غیره، ارائه داشته بودند.

حق بین که بعد از خواندن این راپور، آهسته آهسته خنده میکرد و کله اش را شور میداد، مورد توجه دوستش یعنی **خوش باور** قرار میگیرد.
خوش باور میگوید: **بین** دوست **حق بین عزیز**، فهمیدم که تو هم خوش آمد یعنی از این راپور تهیه شده ام.
حق بین میگوید: **نی** دوستم راپور و نوشته هایت خود بد نبود، ولی خنده مرا بساده دلی تو میگیرد. که وقت آب را نادیده موزه را از پای کشیدی.
خوش باور! **بین** **حق بین** بچیم، این حرفهات مرا آزرده میسازد، من آب را دیده و موزه را از پای کشیدم، این گفتارها را خود من از جگر خود، در راپورم نیاورده ام.
حق بین: **نی** او قند بیاد او **خوش باور عزیز!** این راپورت درست است ولی من فکر میکنم در این مدتی که این سالاران جهادی، از هر قماش که بودند، بالای مردم ما حکومت میراندند و یا حکومت میکردند در وطن نبودید و ادامه میدهد:
بین دوستم **خوش باور عزیز**: این گفته ها همه مانند سراب است یعنی پوقانه های که بسراب ظاهر میشوند و تا چشم بهم زدنی از **بین** میروند.
خوش باور: او دوست عزیزم **حق بین**: بگو ثبوت کن.
حق بین میگوید اگر وقت داری شروع میکنم.
خوش باور، بگو وقت دارم:

حق بین شروع میکند اینطور: **بین** همین کسانی که خود ها را کاندید مقام ریاست جمهوری کرده اند، آیا همین ها قبلا در گروپهای، همین سالاران جهادی و بعضا به گروه های طالبی پیوند نداشتند و آیا اینها هر کدام در حکومت آقای کرزی قبلا وظیفه و منصبی نداشتند. تو خوب فکر کن که همین ریس صاحب جمهوری یعنی آقای کرزی که بر اساس فیصله و نشست بن در جرمنی، در حالیکه در جلسه هم حضور نداشت و بحیث ریس جمهور انتخابش کردند و یا انتصابش کردند، تا حال چه کارها را انجام دادند؟ میلیاردها دلار که در تمام زمینه های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، و خصوصا

بخاطر تقویه مورال و بلند بردن سطح مسلکی و مهارتهای نظامی قوای مسلح که از طرف امریکائیان و هم پیمانان شان داده شد، چه ببار آورد، بآن اندازه ای که کمک شد و باید و باید پیشرفت و تعالی در تمام عرصه ها صورت میگرفت، نگرفت .
دیگر اینکه همین کرزی را با سایر سردسته های جهادی اش، دولت امریکا، حمایت کرد و دستگاه آی اس آی، حمایت کرد که باید یکی ریس جمهور با شد و دیگران چون و چنان .

و بحمایه نظامی آنها و کمکهای اقتصادی شان، تا حال بقدرت ادامه داده اند با دار و دسته های شان. دیگر اینکه همین خود کرزی بود که همیشه در صحبتهایش از حضور ناتو و هم پیمانان شان، در وطن صحبت میکرد و از آنها دفاع میکرد، ولی حالا ببین که میگوید که امریکا بدرد افغانستان نمیخورد، و به همه جا صحبت میکند که امریکا به او کاری نکرده، لویه جرگه ای مشورتی را دایر کرد و گفت: او مردم صلاحیت ها را شما دارید که فیصله کنید و تصمیم بگیرید درباره امضای این سند مهم امنیتی .
بعد از اینکه همه به اکثریت بیش از ۹۰ فیصد تایید کردند، بعدا دو پایش را در یک موزه کرد و گفت که نی امضا نمیکنم و بخدا امضا نمیکنم. این سند نمیتواند آیند ه مردم و میهن را نسبت ثبات صلح، تضمین کند . او گاهی یک گپ میزند و گاهی دیگر سخنها، همه به یک دیگری ربط و در اختلاف اند، و ادامه میدهد:

او خوش باور عزیز! بخدا من سوگند میخورم که من از طریق تیلویزیون طلوع نیوز که آنرا نسبت به پخش خبرهایش در همه عرصه ها میستایم در بخش فراخبر دو روز قبل فکر میکنم تاریخی ۲۰۱۴-۲۰۱۳-۰۲ بوقت امریکا، که یک دوستم بمن از قول دو نفر که همراهی شان مصاحبه تیلویزیونی صورت گرفته بود، برایم گفت که آن دو نفر بسیار تبصره های جانانه کردند.

خوش باور: او حق بین عزیز بگو که آن دو نفر کیها بودند.
حق بین: او دوست عزیز خوش باور، حالا به فضل خداوند مردم همه هوشیار شده اند تعداد منتقدین واقع بین روز بروز زیاد شده میرود و آگاهی مردم هم زیاد شده میرود. حالا میگویم که آن دو نفر کیها بودند: یکی آن فکر میکنم محترم جاوید کوهستانی آگاه امور سیاسی و دیگرش محترم فیض الله جلال استاد دانشگاه بودند. آن دو به خصوص راجع بکرزی صاحب، یک ارزیابی خوب و دقیق بدست دادند که چطور

آقای کرزی ریس جمهور شد.

و چرا تا حال بقدرت مانده، و هم اشاراتی واضح و روشن در تمام عرصه های که لازم بود ارائه نمودند و مصاحبه کننده گان ویا بهتر بگویم اعضای خبری تیلوویزیون طلوع که جوانان آگاه و فهمیده استند، سوالهای درست و معقول و بجا مطرح کردند و به پیشگاه مردم میهن عزیزم گذاشتند و همه آنرا شنیده اند. من متاثرم که نامت را خبرنگار و راپورتر هم مانده ای، ولی نمیدانم چرا خبرنگاری .

خوش باور بدوستش حق بین : ولی حق بین گل، مرا پشیمان کردی از همیــــن راپورم . من خواستم حد اقل بعد از مدتها یک خبر خوش تهیه کنم و تو طوری بمن تشریحات دادی که مرا پشیمان ساختی از همین راپور .

حق بین : نی خوش باور گل، هددم پریشانی تو نبود و فقط حقایق را گفتم و از طرف دیگر دلم برای تو سوخت که اگر این راپور تهیه شده را به چاپ و نشر می رساندی بنام خبر نگار دروغ گو معرفی میشدی و یکبار اگر دروغ گو معرفی میشدی دیگر راه نجات نداشتی . و تو خو آنقدر زور و قدرت هم مانند این جهادیها و اعضای حکومت فعلی کرزی صاحب نداشتی که هرچه دروغ میگفتی ویا هرچه عمل خلاف قانون میکردی، کسی زورش بتو نمیرسید . ببین یکی از کار شکنیها و عدم تصدیق سخن های این کاندیدان را برای تودر همین جان نشان میدهم .

اگر بیاد داشته باشی در مصاحبه با یکی از مسولین فکر میکنم مربوط شاروالی بود که گفته شده بود بصراحت کلام، که کاندیدان نباید بجاه هاییکه لازم نیست و ممنوع اند پوستر ها و اسناد تبلیغاتی شانرا نصب کنند و خودت ببین که در بالای حتی پایه های برق، چنین پوسترهای شانرا نصب کرده اند. آنهاکه این خواست معقول و تقریبا جزیی مقامات مسول دولت را قبول نکنند و کارشکنی کنند و بی توجهی کنند آیا چطور آنها، خواهند توانست کارهای مهم دیگرراکه وعده کرده اند ، عملی خواهند توانست .

خوش باور به دوستش حق بین : بس کن حق بین عزیز که دلم را از راپورم خو بکلی بدکردی و نزدیک است که کمره و آلهء ضبط صوت و همه چیزم را بشکنم و امروزنامه نگاری هم دست بکشم .

و ادامه میدهد :

پس او حق بین عزیز ! تو بگو که چه شود تا این وطن و مردم آباد شود .
حق بین بدوستش خوش باور ! باید اینها به صداقت بگویند راستی را و اعتراف کنند که در گذشته هرچه کرده اند، اشتباه بوده است و حالا آنها فهمیده اند اشتباهات شانرا و حالا آنها واقعا میخواهند خدمت کنند و این موقع بهترین موقع برای آنها است

دیگر اینکه وظیفه من و تو و مانند من و تو هزاران خبر نگار و منابع خبر رسانی و رسانه های مطبوعاتی در داخل کشور و خارج از آن این باشد تا مردم را از اهمیت کارزار انتخابی شان بفهمانیم که ای مردم کورکورانه رای ندهید. بکاندیدانی رای بدهید که واقعا سوابق نیک اخلاقی، سیاسی، فرهنگی و تجارب کاری گذشته داشته باشند و خصوصا تحصیل کرده ها باشند و دستان شان بخون بیگناهان آغشته نباشد. با دشمنان وطن یعنی داخلی و خارجی و خصوصا دستگاه سیا و آی اس آی پاکستان و هم چلتار پوشان عربی، ارتباط نداشته باشند و حکومت مردم توسط مردم و برای مردم را شعار واقعی خود بسازند و همانطور عمل نمایند .

حالا مردمان وطن و بفضل خداوند، نسل جوانان چه که حتی پیران و کهن سالان به آن درجه ای آگاهی رسیده اند که خوب و بد را تمیز کنند .

و اینرا باید تبلیغ کنند که دیگر مردم به دسته های افراط گر مذهبی، و طالبان اجازه نمیدهند که آنها را تحت پوشش دین مقدس اسلام و مذهب راستین ما فریب بدهند و مردم با تقوا و دیندار ما را علیه خدمتگذاران واقعی شان تاپه کفر و الحاد بزنند، و طوریکه در گذشته ها کرده اند، حالا مردم با دیدن اعمال اینها عملا، خوب دانسته

اند، که آن ناله های الله و اکبر، و نمیدانم چون و چرا ها، صرف بخاطر بدست آوردن قدرت و جاه و جلال بود و بس .

خوش باور: والله دوست عزیز اوحق بین گل! چه گیهای زدی همه نیک و معقول

پس بگو که چه کنیم: حق بین، طوریکه در بالا گفتم بحیث یک خبر نگار و وظیفه ای ایمانی و وجدانی خود ها را برای مردم و میهن انجام دهیم و ذهنیت مردم را روشن بسازیم راجع با اهمیت انتخابات و اهمیت رای شان . خصوصا بزنان میهن عزیز ما باید بگوییم که بخاطر حق شان همیشه در هر حالات، ایستاده گی کنند و با سازمانهای مدافعین حقوق زنان همکاری کنند و وابسته باشند.

دیگر اینکه این کاندیدان باید از مشوره های حقوقی، قانونی، اقتصادی و فرهنگی و به خصوص موضوعات امنیتی و نظامی، از سایر جوانان و اشخاص فهمیده ای که چه در داخل میهن اند و چه خارج از آن مشوره ها بگیرند. زیرا آنها فرزندان صدیق وطن اند که یک عمر تجارب در این عرصه ها دارند .

خوش باور بدوستش حق بین ! قربانت شوم، همه چیز که گفتمی راست است و من از همین نقطه ای انتخابات و وظایفم را شروع میکنم و بمردم تبلیغ میکنم که چه باید کرد تا کاندیدان مستحق انتخاب گردند . هر دو از یکدیگر خدا حافظی میدارند و با هم

دیگر قول و قرار میگذارند تا بعد از اینکه در انتخابات کیها برنده خواهند شده و خط مشی ها، آیا مطابق وعده های شان خواهد بود و یا نخواهد بود با هم خواهند دید.

طنز: سید مراد درمانگر

محمود متخلص به چق مق، مردی بسیارچالاک و حيله گری بود که روز ها بر این خصال نیکش، بازارش چوک و خوانش پر از نعم بود. کلاه احمد را سر محمود واز محمود را سر احمد مانده ، به فریب و تزویر، بر ساده دلان و خوشباوران، حکومت میکرد و باصطلاح روزش عید و شب اش برات بود .

آهسته آهسته، این گرمی بازارش روبه سقوط گذاشت و دیگر آن ساده دلی ها و آنهمه خوشباوریها ی مردم، جایش را کم کم، از تصورات و ذهنی گریها، بر مبنای عقل و منطق تعویض می نمود. خصوصاً نسل جوان، از برکت ساینس و تکنالوژی و فرآورده های آن و بخصوص دسترسی بکمپیوتر و انترنت، دیگر کم کم ، آن ها را بیدار و آگاه نموده و بدام چال و فریب و گفته های، بی بنیاد نمی افتادند و اگر هم بدام چنین چیزها گیر می آمدند، بزودی از آنها واقف شده و راه نجات خود ها را پیدا میکردند .

ولی باید گفت که هنوز هم، جوامعی که بر بنیاد یک فرهنگ غیر پسندیده ای عقیده وی بنا دارند، درگیر این دام های بلای سنن و اداب غیر اخلاقی و غیر منطقی درگیر بوده و همانطور باقی مانده اند و از نتایج و مزایا و عواقب نا گوار آنها، در منجلاب زنده گی با آنها تا اندازه ای دست و پا نرم میکنند. زیرا رسم خرافاتی که سالیان دراز در قالبها ی دین و مذهب و نمیدانم این و آن، بر آنها قبولانده شده و یا آنها خود قبولدار شده اند رهایی به ساده گی، مشکل به نظر میرسد . و همین است که هنوز هم آن گرمی بازار فریب و چال و اغوا گریها، زیب و زینت دارند .

محمود چق مق، که دیگر آنقدر گرمی بازار طوری گذشته ها نداشت به فکر تازه ای افتاد و نزدش یک پلانی ساخته و یکی دو نفر دیگر از هم خیالان و هم مسلکانش را با خود، همنوا کرده و اینست پلان **محمود چق مق** و دو یارش بنام های، **جانوی چتاق** و **خدا داد** که بنام **بیخدا** مشهور بود.

محمود چق مق که در یک گذرومنطقه ای پیسه داران، خانهء مجلی از برکت پولهای به غارت برده از دام فریب و چور و چپاول و دیگر کرده های غیر اخلاقی و انسانی، مالک بود و در یکی از مناطق شهر کابل موقعیت خوبی داشت، با دو دوستش قرار می گذارند تا آنجا یعنی در خانه خودش با هم دیدن کنند و پلان مطروحه را جامه ای عمل بپوشانند.

ساعت تقریباً ۱۲ بجهء ظهر را نشان میدهد. این ساعت معمولاً، وقت صرف نان چاشت، برای اکثر اهالی شهر کابل میباشد.

همه در خانه ای محمود چق مق: دوستان عزیزم یعنی **خداداد بیخداو جانو جان چتاق** بشما اولاً سلام و بعداً بسیار خوش آمدید به این منزل حقیر و فقیرم میگویم.

خدا داد بیخدا و جانوی چتاق: هر دو بیک آواز: وعلیکم السلام، دوست دیرینه و عزیز! بابا این چه کوچک نمایی میکنی، نامخدا خانه و جای خو بسیار زیبا و قشنگ است فکر میکنیم که بازارت خوب گرم است.

محمود چق مق: نی بابا! حالا آنقدر گرمی که داشت، حالا آن گرمی بازارم نمانده و از همین خاطر شما به غضب گرفتار شده ها را اینجا خواستم تا بازارم، باز گرمی پیدا کند و همان است در گرمی آن، ما و شما زیادتر از زیادتر گرم خواهیم شد، خصوصاً در این هوای سرد امسال وطن، که بسیاری کسان نه تنها مواد آذوقه ای زمستانی شانرا ندارند، بلکه بسیاری بفضل خدا از داشتن لباس های گرم نیز بی بهره اند. خوب بما و شما چی، خداوند که نصیب ما کرده خو کرده در کار خدا و نصیب و قسمت چه میتوانیم بگوئیم. ببینید، این دولت مردان حکومت کرزی صاحب ریس جمهور را با دار دسته های شان که خداوند چطور قسمت آنها را نیک رقم زده و از کجا بکجا رسیدند.

همه بیک زبان سر علامت شور میدهند و این گفته را تایید میدارند.

محمود چق مق: دوستان خیلی گلم، و صدیقم و مردم دوست و وطنپرستم، اولاً باید من غم شکمهای شما را و خودم را بخورم، بعداً با هم گپ میزنیم.

دور فیش یعنی **خدا داد بیخدا و جانوی چتاق و خود محمود چق مق**، بموافقه میرسند که اولاً نان صرف کنند و بعداً روی پلان و جزئیات پلان صحبت کنند.

محمود چق مق بنوکرش که یک خانم مقبول و مجبور است، و میرمن تسلیمه نام دارد میگوید: **تسلیمه جان** همه میخوانند نان بخورند و من هم خیلی گشته استم:

میرمن تسلیمه میگوید: به چشم آغا، نان تیار است حالا می آورم.

همان است که دسترخوان گسترده میشود، دوازده تان مرغهای بریان، کباب ها با قابلی و پلو و چلو و میوه ها از قبیل انگور حسینی و کشمش، خربوزه و سیب، بروی

خوان ، حاضر و موجود میگردد.
محمود چق مق با اندیوالانش یعنی **خداداد بیخدا و جانو جان چتاق**، به گفتن بسم الله الرحمن الرحیم دست به نان میبرند .
نان تمام میشود و در جریان نان، نوشابه های که میدانیید چه بوده ، هم خلاص میشود و **خانم تسلیمه ای نوکر**، نانهای باقیمانده را از روی خوان جمع میکند و حالا میدان آماده ء جروبحت ها، روی پلان میگردد.

محمود چق مق: دوستان بسیار عزیزم، که سالها با من در این راه یعنی راهی که ما بخاطر بهبود زنده گی مشترک خویش داشتیم، یار و یاور بوده اید، اولاً از شما دو تشکر میدارم . گرچه از روزیکه از شما دو جدا شده ام کاروبارم چوک بود، ولی این مردم اعم از پیر و جوان و زن و مرد، حالا تا اندازه ای تغییر کرده و این کلاه برداریها دیگر دارد رو به سقوط است ، باید کار و پلان دیگری طرح کرد . یعنی این کار هاییکه ما میکردیم و بمردم قول و وعده میدادیم خصوصاً بجوانان بیکار، که ما برای شما کار مناسب پیدا میکنیم و یا برای بعضیها میگفتیم که چرت نزن ما کارت را هر جاییکه بند باشد خلاص میکنیم و پولی باین نام و گاهی بنام های دیگر میگرفتیم ، حالا روز بروز رو به سقوط است . و من میترسم و یا بهتر بگویم ترس ما و شمادراین است که اگر این بازار ما یعنی این کلاه برداریها سقوط کند و الله خو این نان غریبی ایکه نوش جان کردیم، دیگر خوردنش مشکل به نظر خواهد رسید گرچه ما و شما بنده های قانع خدا هم هستیم و با همین نان فقیرانه، که داد خدا گفته نصیب ما شده هم ساخته ایم ، ولی باید بیشتر سعی کرد و نظرو پلانهای جدید را عملی کرد.

دور فیک **محمود چق مق** یعنی **خداداد بیخدا و جانوی چتاق** میگوید باباز و دشویم دا خل اصل موضوع شویم.

محمود چق مق: حوصله داشته باشید میگویم و اینست پلان من و شما :
طوریکه همه میدانیم، مردم از برکت همین فرهنگهای کهنه و پابندی های غیر آگاهانه به دین و مذهب، هنوز هم درگیر اند، همه مصیب های شانرا قسمت گفته از طرف خدا میدانند و راه های رفع مشکلات شانرا هر چه باشد، هم از طریق همین نوع خرافات و روشهای ناپسند اخلاقی و مذهبی و عرف و عنعنات شان خوب باشد یا خراب، جستجو میدارند. حالا من تصمیم دارم که یک خانه ای موقر، در یکی از جاده های شهر کهنه در مرکز کابل پیدا کنم و آنرا به کرایه بگیرم و آن محل را بنام خودم و یا بهتر بگویم

از طرف همه بنام: **محل سیدمراد درمانگر نام گذاری کنیم** .
هر دو رفیقش **خداداد بیخدا و جانوی چتاق میگویند** : او در غضب خدا شوی تو خو
سید نیستی و این گناه دارد که نامت را سید بگذاری.

محمود چق مق: او در غضب خدا شویید، پشت گناه که می‌گشتیم و یا بگردیم ، همان
کار های که کرده بودیم یعنی کلاه برداری ها و دروغ ها، در کجا با شرعیت و قانون
و اخلاق، برابر بود که حالا نام سید ماندن بر سرم گناه باشد و دیگر دینکه او دیوانه ها
چه کسانی تذکره مرا خواهند دید و یا پرس و پال مسلک و نمیدانم نژاد و غیره شجره
مرا و یا همه ای ما را خواهند کرد، شاروالی ها بشمول ریس آنها، در همان خواب
خرگوش که بودند هنوز هم هستند و دیگر ارگانهای دولتی و حتی محلی نیز، تا حال
در همان خواب خرگوش اند ، بخدا اگر ملت را آب ببرد کسی در قضا نیست و همه
مثل من و تو در پور کردن جیب های شان مصروف اند . و باز اینکه مثل من و تو
به صدها، اشخاص دیگر حتی زنها مصروف این دم و دعا و جادو جنبل و تعویذ اند

خداداد بی خدا و جانوی چتاق: ای محمود چق مق! خوب معلومات ها خو داری، تو
خدا زده .

محمود چق مق: خوب حالا شما دو رفیق عزیز بگویند که هدف مرا فهمیدید:
خداداد بیخدا و جانوی چتاق بکلی فهمیدیم، یعنی باید محلی را در یک منطقه از شهر
کابل به کرایه بگیریم و عنوان محل را طوریکه تو گفتی (**محل سید مراد درمانگر**)

نام گذاری کنیم . بعدا چه :

محمود چق مق: حالا می‌گویم: من با تغییر نام و لباس و تا اندازه ای قهواره، با تسبیح
چپن و سجاده و لنگی، البته با ماندن یک ریش مبارک سفید، آنجا مینشینم و شما هر دو
بمثابه شریک من، سازماندهی کنید و توسط بعضی نماینده های خود، به هر که بگویید

که چرت نزنند، بخدا مشکلات رفع میشود، نام محل مرا بدهید و بگویید اینجا بیا یند

تا رفع مشکل شان شود . همان است که مردم جوقه جوقه زن و مرد ، پیر و جوان به
دهن دروازه ای من یعنی (سید مراد درمانگر) لین میشوند که بخدا در پشت دروازه
های دکتوران تحصیل کرده، چنین گیر و دارها نبینید .

دو رفیق یعنی خداداد بیخدا و جانوی چتاق ادامه میدهند: محمود جان چق مق باز تو
چه میکنی:

محمود چق مق: باز من در سر یک دوشک گرم و نرم، با ریش سفیدی که مانده ام و
با یک لباس سفید و تسبیح بدست و لنگی به سرو چشمها سرمه کرده می نشینم و یکی

شما را بدهن دروازه با یک کتاب ثبت نام می نشانم و یکی را با خود در پهلوی خود می نشانم و در آنجا، یک ظرف کلان میگذارم و در بین آن کاغذ ها کوچک که بنام شو بیست میباشد میگذارم و پهلوش یک ظرف آب پاک نیز میگذارم .

همینکه هر که آمد اولاً روحیات او را مطالعه میکنم بعداً تصمیم میگیرم که چه کنم و برای همه تو خداداد بیخدا را که پهلویم نشسته ای اشاره میکنم که باین شخص هر

که باشد زن، یا مرد، دختر یا بچه ، پیر یا جوان، طفل و غیره، از همان کاغذک های پیچیده شویست گفته میدهم. طوری که آن کاغذ ها را قبلاً بسته میکنیم که کس نفهمد که محتویات این شویست چیست . آنرا در اب غوطه کرده و یک قاشق ابراه به هرکه میخورانیم و میگوییم این شویست را بگردنت ببند، باز ببینیم که چطوردم و دعای سید مراد درمانگر، ترا درمان میدهد.

خدا دادا بیخدا و جانوی چتاق : او محمود چق مق جان، اگر کار مردم نشد، باز چطور! برو پشت اینکارها نگرید نشنیده ایم که میگویند: نام بکش و در غندی خیر بنشین، تا وقتی که مردم آگاه شوند، آنگاه زمانی خواهد بود که جیب های آنها خالی و جیب های ما و شما پر از نوت و آنهم دالروکلدار پاکستانی، خواهد بود و خوان نعمت ما در همان محل ما، پراز نعم خواهد بود.

به همین ترتیب پلان مطروحه ای محمود چق مق با دو یاران وفادارش یعنی خداداد بیخدا و جانوی چتاق، چند سالی به بهترین وجه، به پیش میرفت. تا اینکه عده ای که دریافتند که این کاغذک ها که شویست گفته ببعضی داده شده و در مقابل پول و پیسه ای شان به هدر رفته، قضیه را به بعضی راپورترهای وطنپرست و بعضی جوانان آگاه و وطنپرست و دیگر مراجع امنیتی در میان میگذارند، همان است که بعد از تعقیبات پی در پی، مستند همه گرفتار میشوند و به پنجه ای قانون سپرده میشوند. در جریان تحقیق هر سه چنین بیان میدارند :

ما فکر کردیم که والله شهر خربوزه است، هر چه کنیم، کسی پشت ما و کار ما نمیگردند همه را فکر کردیم که استفاده جویان اند و همه بر ما حکومت میکنند. خبر نداشتیم که طرز تفکر ما غلط بود، و باور نداشتیم که در یک حکومت هر قدری بند باری باشد

باز هم استند عده ای که وطنپرست اند و غمخوار مردم اند و شب و روز تلاش دارند تا از یکرهی نه از یک رهی، به غم و درد مردم خواهند رسید و عهد کردند بعد از اینکه از جزای قانونی شان، رهایی پیدا کنند، دیگر دست بهمچو کلاه برداریها نزنند و مانند یک شهروند خوب، زنده گی شرافتمندانه را بسر ببرند و کاربرد دیگران را، دنباله رو کارهای خود نپندارند .

طنز: ملامحمد مجاهد و طالب خداشناس

ملا محمد مجاهد و طالب خدا شناس، دو نفر دوست و شریک راه و رسم یکدیگر که یکی عضویت گروه مجاهدین و دیگری عضویت گروه طالبان را دارند، بعد از مدت ها با هم در یکی از جاده های پر گیرودار، مشرقی دیدن میکنند و اینست جریان بعدی این دید و وادید .

ملا محمد مجاهد: واه واه **طالب خدا شناس** عزیز، چه تصادف نیک و پر از برکات و اخلاص که ترا می بینم صحیح و سلامت بعد از این همه دوری ها . بیا که اول یک بغل کشی کنیم و بعد با هم بسیار گپ ها داریم که بزنیم .
طالب خدا شناس : بخدا همین طور که گفتمی من هم از دیدن تو یارورفیق همراه روز های دشوار همدیگر، خیلی خرسندم.

ملا محمد مجاهد: خو حالا گپ از این بزن او **طالب جان خدا شناس** که تو اینجا چه میکنی در این ولایت مشرقی .

طالب خدا شناس: بیا اوجان بیاد که اول از همو چپلی کبابهای مشرقی، که خیلی با مزه و بامرچ و مساله است نوش جان کنیم و باز رفته در یکی از جاه های آرام و بی سرو صدا صحبت میکنیم .

همان است که هر دو، بجای مورد نظر رفته و نان را نوش میکنند و بعدا هر دو یک چای سبز مزه دار را نیز با دشلمه ای چند دانه گرمساله دار هم نوش جان کرده و نیز هر دو ترجیح میدهند که در همین دو کان چپلی کباب فروشی در منزل دوم آن که خیلی مساعد است و کسی دیگر هم آنجا نمیباشد با هم صحبت کنند و باصطلاح مسجد گرم و گدا آسوده گفته، به صحبت های شان و آنهمه کار و زار های مشترک شان یک بیک روشنی بگذارند و کار کرده های نیک شانرا که بخاطر مردم و میهن کرده کرده اند، برخ یکدیگر کشیده و بآن همه کارکرد ها مبالات و افتخار نمایند.

ملا محمد مجاهد: خو دوستم من از خود شروع میکنم . طوریکه تومیدانی، و از نام من

من نیز معلوم است که مجاهد میباشم و دیگر اینکه به گروه مجاهدین عضویت داشته ام از این حیث نیز مجاهد استم ، یعنی از هر ریشه که مرا بنگری مجاهد در مجاهد میباشم . من با حفظ همین تقدس نام و عمل کردم، وظیفه داشتم که بپاکستان بروم و تو میدانی که هدف از پاکستان یعنی چه و کجا یش . به همین اساس رفتم پاکستان و بعد از انجام وظایف نیک و مسولیت های جهادی ام، گذارشات را به مقامات پاکستانی تقدیم و بعضی هدایات دیگر را گرفته ام که بخیر بروم کابل و به نفری های مشخص بدهم و خصوصا به آنهاییکه ارتباطات شان طوری گذشته با پاکستان، دوست بسیار عزیز و برادران مسلمان ما حفظ بوده اند و بفضل خداوند تا حال حفظ است.

طالب خدا شناس : خوالله این خو یک کار نیک است که همه ای ما و شما بایدوظیفتا انجام دهیم . خو حالا بگو چه گپ های بود که تو بمقامات پاکستانی گفتی و چه چیز ها آنها بتو گفتند .

ملا محمد مجاهد : اودوستم طالب جان خدا شناس! گرچه من وتودریک کشتی سوار استیم، و تو در قهر و غضب خدا گرفتار شده، خوب میدانی که من باید چه گفته باشم و آنها باید بمن چه گفته باشند، خصوصا در این روزها که میدان کار و زار انتخاباتی بخاطر جا نشینی کرزی صاحب ریس جمهور، چوک است و آنقدر کاندیدان، مصروف کار و زار انتخاباتی اند که هیچ نپرس. و واضحا در این شرایط، باید دوستان ما یعنی پاکستانی ها بدرد ما باید بخورند و ما نند گذشته ها ما را کمک کنند. لذا من با این معلومات ها عزم دارم به خیر بکابل بر گردم و با اشخاصی که میخواهم، اینها را همه یک بیک گذارش بدهم . و بهمین ترتیب رفت و آمد من از کابل به مشرقی و از مشرقی به پاکستان و از پاکستان از همین طریقها ، دو باره بکابل ادامه دارد .

طالب خدا شناس: خو بیادرجان و شریک راه و رسم همدیگر: اینکار بسیار وطنپرستانه است که باید هر یکی از ما، انجام دهیم . مبارکت باشد.

ملا محمد مجاهد: حالا از خود بگو که چه میکنی تو در مشرقی :
طالب خدا شناس : او دوست عزیزم ملا محمد مجاهد، بین کارهای من وتو آنقدر ها تفاوت نیست، ولی از من یک کمی فرق میکند و آن اینکه ما طالبان بیچاره را مردم افغانستان، بنام قاتلین قلمداد کرده اند و آنقدر ها طرفدار نداریم و اگر داریم همین ریس صاحب جمهور کرزی صاحب است و عده ای از طرفدارانش که ما را بچشم

احترام می بینند و حتی کرزی صاحب ما را بحیث برادران خطاب کرده و مهمتر این که حتی از امضای پیمان امنیتی با امریکا، بخاطر رضایت این برادرانش، ابا وریده است. از همین خاطر بسیار از دوستان سابق، رخ از وی گرفته و سرو صدا ها را علیه بیچاره براه انداخته اند. از طرف دیگر من میروم که ببینم خصوصی کرزی صاحب را و بعضی نزدیکان و دوستانش را، و مطالبات خصوصی طالبان، خدمتگذاران واقعی مردم و میهن را برایش شخصا بگویم.

ملا محمد مجاهد: آفرین دوستم باین خدمتگذاری توو من و سایر اعضای وطنپرست مجاهدین و طالبان ما که تا هنوز بدوستی برادران پاکستانی مسلمان ما، پا بند استند و هیچگاهی فراموش شان نمیشود، که در زمان هجرت آنها را در خاک خود جای دادند و مسلح کردند و بنام دفاع از اسلام بکمک های مستقیم شان و کمکهای دستگاه سیا و کشور های عربی مسلمانهای واقعی ما، قدرت را از حکومتی که ما آنها را به نام کمونیست ها تاپه زدیم، گرفتیم و از آن تاریخ تا حال، چه کار های نیکی است که نکرده ایم. البته باید اینرا توو من بدانیم که در جنگ نان و حلوا بخش نمیشود، خو اگر کشتیم و یا سر بریدیم از انسانهای بیگناه، اینرا برادران مجاهد ما، و برادران طالبی ما از نظر اسلام مباح دانسته اند، یعنی اینکه گناه ندارد.

و اگر چور و چپاول کردیم و یا آتش سوزیها کردیم و یا دروغ ها گفتیم، همه بخاطریک هدف اسلامی بوده است، ببین حضرت محمد که پیشوای ما است و سرداران بیا نام دارد، در جنگها شخصا اشتراک نکرده، واضحا کرده است آیا او در جنگ اسیران زن و مرد نداشته است و آیا اونگفته است که زنان اسیر را شفقت کنید و میتوانید بحیث مال خود با آنها صیغه ای نکاح جاری کنید. پس ما چطور میتوانیم خلاف هدایات اسلامی و احادیث نبوی، عمل کنیم؟

طالب خدا شناس! مره که رویکت راببوسم او برادر عزیزم ملا محمد مجاهد! تو چقدر دانسته استی که این تمام چیز های اسلامی را میدانی.

ملا محمد مجاهد بدوستش طالب خدا شناس! او طالب خدا شناس عزیز، چرا ندانم تو مگر نمدانی که چقدر من و ترا و مثال من و ترا، این مجاهدین و علمای پاکستانی و هم طالبان در مدرسه های خود، درس جهاد دادند، و چطور ما را به دساتیر اسلامی که صرف خود شان میدانند و دیگر مسلمین جهان نمیدانند، مجهز کردند.

طالب خدا شناس بدوستش ملا محمد مجاهد! ولی من یک چیز را نمیدانم که استادان

ما یعنی رهبر های طالبی ما و بعضی مجاهدین ما یکچیز میگویند و اما بعضی علما و مجاهدین دیگر در وطن ما که البته آنها رسماً عضویت به گروه طالبانی و مجاهدین در دورهء جهاد را نداشته اند چیزهای دیگر میگویند ، یعنی میگویند که کشتار بیگنا هان از نظر اسلامی جواز نداشته است، چور و چپاول را و آتش سوزی ها و نکاح با صغیران راجوز نمیدانند. **من حیران حیران** استم که اینچطوریک بام و دو هوا است اسلام و دساتیر آن باید یکی باشد . نه اینکه یکی یک چیز بگوید و دیگر چیز های دیگر. و باز ببینیم به دستگاه های حقوق بشر، آنها هم انسان استند و دارای تحصیلات آنها نیز این چنین چیزها را جواز نمیدانند . **دیگر اینکه بخدا بین خود استیم آیا همان حزبی ها ، با رهبران شان نمیدانم کارمل و نجیب و دیگر کسان، آنها نیز خلاف کشت و کشتارها بودند و آنها هم همیشه در شبها و شبها و روزها، از مساجد امنیت میگرفتند بزنی ها بخدا تجاوز نمیکردند و اینها را من و تو هر دو شاهدیم.** ولی ببین که رهبران ما و تو یعنی مجاهدین و طالبان، این چنین چیز ها به صد ها نه بلکه به هزاران هزار مرتکب شده اند . او بیادر گل نکند که راه آنها یعنی (مجاهدین واقعی و طالبان واقعی و همان حزبیها که ما بدستور با داران ما تاپهء کفر و الحاد به آنها زده بودیم) صحیح بوده باشند و راه ما غلط.

ما و تو خو وفا دار به با داران طالبی و سر دسته های مجاهدین خود استیم ولی بالاتر از همه من و تو به پیشگاه خداوند نیز مسولیت داریم که مسولیت نزد خداوند متعال از هر مسولیت دیگر کرده عظیم است و اطاعت از امر خدا، از هر اطاعت و عبادت دیگر کرده الویت دارد . نکند که خدا نا خواسته جای من و تو و چون من و تو در جهنم شود و جای آنها که ما به ناحق انها را کافر گفته ایم به بهشت باشد.

ملا محمد مجاهد: بدوستش طالب خدا شناس: اوجان بیادربخدا گپ دلی مره زدی من در اینقدر مدتی که از تودور بودم، سرو کارم با علما و وطنپرستان و طالبان واقعی افتاد آنها به آیات قران و سنن پسندیده و همچنان بر مبنای احادیث و قوانین شرعی و مدنی برایم از روی اخلاص و بحیث یک فرزند وطن شان، وضاحت دادند و اثبات کردند که راه و رسم آنها یکه بنام مجاهد و طالب، میکشند وزنا میکنند و قطاع الطریقی ها میدارند و چور و چپاول میکنند، غلط استند و راه ور سم آنها نیز غلط استند .

طالب خدانشناس! بخدا دوست همسفر و رفیق دیرنه و برادرم! در دل من هم عین چیزی

بود که تو گفتی، من اگر سرم قهر نشوی و برایم قول بدهی که سرم قهر نمیشوی، من هم بتو چیری میگویم .

طالب خدا شناس بدوستش ملا محمد مجاهد: همینطور من هم کردم و عین مطالبی را که وطنپرستان واقعی و مجاهدین واقعی و طالبان واقعی، بتو گفتند ، بمن نیز گفتند و من نی، راه و رسم ایشانرا قبول کردم و از اینکار ها یعنی عضویت درگروپ های تخریب کار مجاهدین و طالبان آدم کش وگمراه، دست کشیده ام .

ملا محمد مجاهد و طالب خدا شناس! میخندند و میخندند و باز اینبار با شدت بیشتر و عشق و محبت بیشتر یکدیگر را در آغوش میگیرند واولا از دروغ های که تا حال به یکدیگر گفته اند معذرت میخواهند و آنرا ضرورت میدانند که باید همدیگر را خوب میدانستند ودرک میکردند که آن دودیگر آن دو نفروابسته با طالبان گمراه و مجاهدین بنام نیستند، تا واقعیت های خود ها را با یکدیگر میگفتند .

حالا ایندوباز هم رفیق و همسفر و همراز یکدیگر بوده، منتها با تغییر عقیدیت از عقاید ابطال به واقعیت های روشن و درست و انسانی .

امین الله مفكر امینی ۰۲-۲۲-۲۰۱۴

سروده ای طنز: امید های بسته بر سر آب!

بر دیار آشنای نا امیدان، سر زدم من
عجب دیدم به یکبارگی
به دیده و دلها، درخشیده برق امید
که گویی رنج و دردی هرگز نبوده و کس ندیده
به جمع خیال پردازان نشستم
تا گوش دارم بر نوای خوش درد مندان
که این دانه های شفا بخش، ز کجا گل کرده
ز کدام کشتزار سر بر آورده تخمهای مهر و وفا
که مرهم گردیده بزخمهای ناسور

درد مندان

بینوایان

یتیمان

مادران

که مرهم گردیده بزخمهای پیرو بر نای وطن
یکی ز آن جمع نا امیدان
برقص آمد، بگفتا!

که ما را بعد این نباشد رنج و دردی

ناجیبیان آزاده گیها کمرها بسته اند

بر شکست زنجیرهای اسارت زدست و پای ما

که سنگینی کرده بدست و پای ما اسیران

به هر جا عدل و دادرسی ها باشد بعد از این

ز بیدادگران، داد جویی گردد خون بیگناهان

بربن عدالت، پاداش یابند
آنرا که دستان و دامان، غرقه بر خون است
زکشت و کشتارها نباشد دیگر نشان
بمادران جفا نگرده بیش از این
به تیرجفا، زخمه نگرند، زنان و دختران مادروطن
بدامان وطن، صلح و صفا باشد
خوان هر که گسترده گردد با نعم
خود کفایی ها گردد پیشه، مردم و میهن را بعد از این
برسرود این گفته ها
خیال پردازانی زخمه خورده از تیر جفا را
اشک شادیهای سرازیرشده، از دیده آنها
مرا اشک دیده گان نیز آمد، بر این باغستان خیال
چونیک دیدم، همه یافتم بربن اندیشه های چون سرآب
نخواستم مختل کنم، این خواب و خیال شیرین آن جمع
که چشم و گوش، بسته اند، برنا جیبیان خیال پرداز آزاده گیها
که رونق یافته بازارشان، بر غضب قدرت جاه و جلال
یکبار دیگر
ولی افسوس! آن خیال پردازان زخمه خورده از تیر جفا ها
نمیدانند که این ناجیبیان آزاده گیهای خیال پرداز
آبخورده بریشه زجویاری
دشمنان مردم و میهن
دامی گسترده اند، به زرق و برق، بگفته های شیرینتر ز قند
بر تسلسل بقا، بر ابنای وطن، یکبار دیگر.
چه خوب گر این اندیشه ها، چنان که گفته آمد، گل کند
تحقق یابد آن خواب و خیال و امید های بسته بر سرآب

برتحقق حرف و عمل

برتحقق حرف و عمل

طنز: جلسه میراث خوران دین و مذهب

عده‌ازسران و اعضای مجاهدین و طالبان یعنی میراث خوران دین و مذهب در جمع همقطاران و پیروان ره و رسم شان چنین شکوه و درددلهای شانرا باهم بیان میکنند تا چاره بیرون رفت از مشکلات شانرا پیدا کنند. این گفتارها و درد دلها توسط کلان شان محترم ملا مختار جان باین شکل آغاز میشود:

ببینید ای برادران مسلمان و دیندار ما! حوصله ما را این نواندیشان خیال پرداز زمانه آخرالزمان بکلی خراب کرده. هر جای که بنگری باصطلاح جوانان نوچُنْدُک، گپ از ترقی و تعالی میزنند، گپ از نمیدانیم دیموکراسی میزنند. گپ از حکومت مردم توسط مردم و برای مردم میزنند. دیگر چیزها را خو بجایش بمانید که امروز، گپ، گپ زنها است و گپ از آزادی و تساوی حقوق شان میزنند. این جوانکهای کمپیوتری زاده قرن ۲۰ - ۲۱ میخواهند حتی زنان ما را به بهانه های آزادی و تساوی حقوق شان، از ما بگیرند. زنان ما را خو بجایش بمانید که حتی دختران ما را که سالها بگفت و فرمان ما بوده اند، آنها را درمقابل ما نیز تحریک کرده اند و تحریک میکنند بنام اینکه نمیدانم زمان مرد سالاری ها، پدرسالاری ها، برادرسالاری ها و نمی دانم چون و چرا ها گذشته است.

و اگر این گفته های غیر انسانی و اخلاقی و شرعی شان، جامه عمل بپوشد، ما باید خود، غم زنده گی خودها را بخوریم، صبح وقت باید خود ماها از خواب شیرین خود ها برخیزم و خمیر کنیم و آنرا درخانه پخته کنیم و یا به نان وایها ببریم.

دیگر خودما باید دیگ و کاسه کنیم، خود کالا بشوئیم و خود باید لباسهای خود ها را اطوکاری کنیم. آنها باید بخارج از منزل مصروف گردند و ما اولاد داری هم باید کنیم یعنی اولاد ها را بشوئیم، بمکتب ببریم، کالا های شانرا نیز باید بشوئیم و غیره و غیره.

توبه توبه خدایا! دیگر چیزها را خوبمانید که حالا گپ شان بر بطلان دین و مذهب میراثی ما که سالها پیشوایان ما آنرا، به هزاران قربانی بنا کرده بودند و تا حال همه چیز زنده گی، بر بنای آن قضاوت شده و این راه و رسم با همان شکل و با همان شدت، در همه کشورهای اسلامی و عیسوی و موسایی و تقریباً در همه کشورهای کهنه و قدیم اندیش و کهنه پسند دیگر نیز با رسوم و عنعنات متفاوت مورد اجرا است، می خواهند بآن طور و طریق ها، نیز خط بطلان بکشند.

جهاد علیه کفار که حق مجاهدین است تا کفار را با اسلام و آیین آن به هر طریق که است، از زدن تا کشتن و بستن آشنا بسازند، آنها را نیز به باد استهزا می گیرند، نه شرم از ریش سفید مجاهدین دارند و نه از کلانی و بزرگی شان حیا دارند و نه از تسبیح و دستار و سجاده های شان و امثالهم .

این جوانک های نورسیده که به تعالیم بزرگان اندیشمند شان، بپا خاسته اند که خداوند هرگز اینان را به پا ایستاده نمیکرد و زنگ زمین شان می کرد، اینقدر چشم سفید شده اند که دیگر ترس از نصایح و گفتارهای شیرین ما و وارثان دین و مذهب خود شان هم ندارند و هرچه چرندیات که از زبان شان بر می آید، علیه ما مسلمانان واقعی میهن ما افغانستان دریغ نمیدارند .

ایکاش ما زمانیکه در مدرسه های معتبر دینی برادران پاکستانی خود، درس های اساسی و حقیقی اسلام و دین و مذهب را میخواندیم و یا بعضاً خود ما بآنها درس می دادیم، این مهاجرین ساکن در پاکستان ما را، هر طور و طریقی که میشد، به مدارس دینی میکشانند تا دیگر فریب کمپیوتر و نمیدانم دیموکراسی، آزادی بیان، تساوق حقوق و دیگر چیز های بد و نا جایز خلاف اسلام و دین مذهب ما و شما را نمیخوردند و راه درست رفتن به بهشت را برای آنان نشان میدادیم. آنها بگفته های بعضی عیسوی ها و یابعضی متفکرین شان نیز میگویند که اسلام بزور شمشیر و جهانکشایی ها و لشکر کشی ها بوجود آمده تا باصول منطق و خرد میگویند که پیغمبر ما و سایر خلفای راشدین برای اینکه مردم را باسلام مشرف بسازند لشکر کشی ها کرده اند و خود محمد(ص)

نیز به چنین جنگها شرکت داشته است و کشت و کشتارها نموده اند. این چه یک دروغ محض، حضرت محمد (ص) را به جنگ کردن و اشتراکش در جنگها چه ضرورت البته یک چیز درست است که حضرت محمد(ص) زن رادوست داشت، بهمین حساب زوجه های متعدد داشتند و دیگر اینکه عطر و خوشبویی را نیز خوش داشتند که البته ما نیز با همان رسم شان و سنن و جواز اسلامی چندین زن میگیریم و زدن عطر و خوشبویی ها را ما نیز خوش داریم و بآن عمل کرد میکنیم .

اینها یعنی همین جوانهای نوچندک نوبه جوانی رسیده، برای اثبات قول شان جنگ های نمیدانیم صلیبی را که بخاطر بسط و گسترش دین عیسوی که صد سال در اروپا ادامه داشت و پاپها یعنی ملا های عیسوی بیولدارترین مردم حتی صاحبان قلمرو ها هم شده بودند، برخ ما میکشند و میگویند که آنها بخاطر ادامه قدرت و استفاده از پول مردم، مردمان نا آگاه آنزمان را سند رفتن به بهشت میدادند و نمیدانم حتی هفت پشت شانرا در بدل اخذ پول سند رفتن به بهشت نیز میدادند. و دیگر تهمت کلان به پای ملا های عیسوی که در کلیساها، بیهانه دادن تعلیمات باییل و غیره اطفال نوبالغ رامولست کرده اند و میکنند، که من نمیدانم این مولیست چه معنی دارد، متهم کرده اند. خوب از اینکه ملا های عیسوی چه میکردند و یا چه میکنند میگذریم، ما را بآنها چه غرض.

خلاصه ای یاران و مجاهدین مسلمان! که ما و شما که سالها بخاطر این گفته های نا درست شان جنگیدیم و پیرو دین و مذهب و اسلام خودها بوده ایم و هنوز هم میباشیم، حالا میخواهند همه گپها و سخنان ما مذهبی ها و مجاهدین را و حتی ملا های عیسوی و نمی دانم هر مذهب و دین دیگر را، دروغ ثابت کنند .

من بشما میگویم که از همین لحظه باید، طور جدی در مقابل این گفته های شیطانی این جوانان و انسانهای گمراه شده و گمراه کننده گان شان، بپا برخیزیم و با طالبان برادران دیگر مجاهد خود که حتی بنابر حقانیت راه و رسم شان، ریس دولت اسلامی ما محترم کرزی، بآنها برادر خطاب کرده اند یکجا شویم و با شدت هر چه بیشتر در راه تحکیم اسلام و اسلامیت پردازیم و حتی اگر شود، زمینه دوباره برگشت برادران مجاهد طالبی خود را نیز مساعد بسازیم.

حالا شما بگویید و از من نترسید که آیا چیزهایی که من گفته ام غلط است و آیا در دین اسلام و مذهب ما و شما، چنین چیزها و اعمال ذکر شده ای ما که در فوق طور خلاصه تذکر دادم غلط اند. بیایید به جرات بگویید هر چه در دل دارید و هر چه گفتی دارید. یکی از آن جمع که **ملا محمد جان** که هزاران نفر را شخصا در روشنی دین و مذهب خود ساخته و بافته‌اشان، بیجان کرده، به پا میخزد و بعد از اجازه از برادر مجاهد کلانش که درفشانی کرده، چنین بیان میدارد:

برادر محترم و مرشد گرامی و مجاهد دانایم **ملا مختار جان عزیز!**

من همه گپهای شما را با دیگر برادران مجاهد و طالب را که در اینجا به خاطر روشن شدن مزایای اصلی دین و مذهب و اسلام خود، جمع شده ایم شنیدم، بخدا همش راست و مطابق دساتیر اسلام و دین و مذهب اسلامی میباشد، نعره ای تکبیر الله و اکبر، الله و اکبر همه به یکصدا میگویند: الله و اکبر، الله و اکبر.

بهمین ترتیب هر یکی بطور کم و بیش گفتار **ملا مختار جان** و **ملا محمد جان** مجاهد را تایید میکنند و اشکها میریزند.

جند نفری تا اندازه روی خوش باین گپ های **ملا مختار جان**، نشان نمیدهند ولی مجبوراً از ترس بر رسم تایید سرشور میدهند ولی از جمع یکی آن بنام **مولوی محمد امین امین صادق**، به پا برخاسته و اجازه صحبت میخواهد.

ملا مختار جان، برایش اجازه صحبت میدهد.

صحبت مولوی محمد امین صادق: مولوی صاحبان و مجاهدین راه حق و عدالت:

من گفتار محترم **ملا مختار جان عزیز** را و **ملا محمد جان مجاهد** را به طور کامل و با دقت کامل شنیدم.

من امروز همان طور که **محمد امین یعنی امانت کارنام دارم و صادق تخلص** من میباشد، از کرده های که تا اندازه منم در جمع شماها، در زمان جهاد مرتکب شده ام پشیمان بوده ام. حالا اگر مرا بکشید و یا هر تهمتی که بمن میکنید قبولدارستم، ولی

بخدا، سوگند که دیگر حوصله من نیز سررفته است از دست این دروغ گویی ها که بما درس داده شده و هنوز هم درس داده می شود. این پاکستانی های لعنتی و جاسوسان آس آی، همه چیزها را که هله نمیدانم دین شما در خطر است و روسها آمده برای

اشغال وطن شما و نمیدانم این کافران و کمونیستان، میخواهند مردمان مسلمان ما را بیدین و بی مذهب بسازند دروغ کامل بوده است و میباید .

بیباید با برگشت بیک وجدان سالم ، بگوییم که آیا در زمان حکومت این حزبها، نمی دانم که پرچمی ها و خلقی ها و دیگر دوستان و یاران شان، در کدام جایی بتخانه ها و بتها دیده باشید که ضد اسلام در آن مراکز رفته باشند و تبلیغ کرده باشند.

آیا ما شاهد بهره ها و گزمه های شان بخاطر حفظ جان و مال مردم نبوده ایم و آیا آنها را بخاطر حفظ مساجد و اماکن مقدسهء میهن و مردم، در حال خدمت ندیده بودیم. آیا

آنها برای شهیدان، ما منازل مسکونی خصوصا پنجم صد فامیلی های خیرخانه را

صرفا به کار داوطلبانه شان اعمار نکرده بودند ولی ما کافر گفته تعداد زیاد شانرا

تا جای دسترسی، خورد و بزرگ شانرا نکشتیم و فراری ملک های اجنبی نکردیم ؟ بشمول بعضی چیزهای دیگر که شرم است اینجا ذکر کنم .

آیا همین حکومت کافر ها یعنی حزبی ها که ما آنها کافر تاپه کردیم، برای فامیل های بی بضاعت اعم از مامورین و اجیران و کارگران ، کوپون های رایگان مواد ارتزاقی

ندادند. آیا همین کافران، دختر فروش ها را واخذ چیز و جوهره های کمر شکن را منع

قرار ندادند. آیا همین حزبی های کا فردر راه اینکه سواد آموختن برای زنان و مردان

فرض است ، کورس های سواد آموری در همه نقاط کشور تا جاییکه دسترسی داشتند

ایجاد نکردند. آیا آنها کوپراتیف های زراعتی را در هر جاه بخاطر انسجام و هم اهنگی

دهقانان و زارعین و کارگران زراعتی ایجاد نکردند، آیا همان دولت تخم های اصلاح

شده را به دهاقین طور رایگان برای حاصل بهتر با یک کمیت بهتر ندادند.

مهمتر اینکه برای فراهم آوری تسهیلات غرض فرا گیری تحصیلات فنی و مسلکی

کارگران، زمینه های تحصیل در داخل و خارج مهیا نکرده بودند، دیگر اینکه برای

استادان موسیقی و نوازنده گان و خواننده ها که تا قبل ها، مردمان نادان و بیسواد ما

با آنها روی یک دسترخوان نان خوردن را شرم میدانستند، بنا با احترام و ارج گذاشتن

بمقام موسیقی و هنر شان، آنها را به پست های مهم دولتی مقرر نکرده بودند ؟ آیا

در آن زمان کسی میتوانست بگوید که توافغان و من هزاره، تو اوزبک و نمیدانم من

چون و چرا. بلی برادران مجاهدین ! منم حق دارم که چیزهایی را بگویم: ببینید حالا

همین سر دسته های ما، در انتخابات ریاست جمهوری، از همان چیز هایی که حکومت

حزبی ها بحیث خط مشی حقیقی شان بحث میکردند و آنها را می خواستند تطبیق کنند و تا اندازه زیاد هم تطبیق کرده بودند، چنین چیز ها را همین پیشوایان مذهبی ما یعنی سردستهای مجاهدین ما نمیگویند، واضحا که گفته اند و میگویند، خاصتا در اینوقت حساس انتخابات ریاست جمهوری. باین حساب، پس معلوم میشود که آنها نیز راه کفر را گرفته اند. باز مهمتر اینکه آیا پیربزرگ ما آقای محترم صبغت الله مجددی در یکی از ویدیو کلیپها که ماوشما آنرا نیز دیده ایم، نگفته است بوضاحت که مجاهدین کابل را چور و چپاول کردند و تعداد زیاد کابلیان بشمول هزاره های افشار و تایمنی وات کابل و سه دوکان چنداول راکشتند و بنوامیس شان تعرضات زیاد نمودند .

آیا بعضی از رهبران مجاهد ما، در صحبت های شان بخاطر احزاز کرسی ریاست جمهوری دولت اسلامی افغانستان ما، کشت و کشتار و آتش سوزی ها را خلاف شرع اسلامی و قانون نگفته اند و نمیگویند.

مهمتر اینکه آیا ما حکومت حزبیها را بخاطر ورود قطعات محدود شوروی ها، بوطن فروش، ملقب نساختیم. در حالیکه در سابق اگر یک شورویها آمده بودند، آیا بیش از سی کشور بشمول ناتو و هندستان شان بدون دعوت ماوشما به بهانه اینکه دیموکراسی را میخواهند در وطن ما ایجاد کنند فعلا حضور ندارند.

آیا این دستگاه های سیا و آی اس آی پاکستان برای ماوشما در زمان جهاد که اصلا دشمنی آنها با شورویها بود، بیلیون های دالر بخاطر از بین بردن حکومت قانونی

حزبیها کمک نکردند . آیا از خیرات همین پولهای کمک شده، رهبران ماوشما که زمانی باصطلاح خر لنگ نداشتند، صاحب میلیونها دالر نیستند. آیا فراموش کردیم که چقدر رهبر مرشد و گرانقدر ما یعنی محترم **گلب الدین صاحب حکمتیار**، کابل را راکت باران نمود و باعث قتل هزاران هزار، طفل و پیرو جوان و زن و مرد بیگناه مردم و تخریب وطن عزیز ما شدند. و به همین قسم هزاران هزار فجایع دیگر .

در جریان این گفتار، عده ای زیادی از مجاهدین که با همان وفاداری هنوز هم بحساب

ادای حق نمک دستگاه آی اس آی پاکستان و دستگاه سیا، کاروپیکار دارند و خصوصا

با گفته های **محمد امین صادق**، لرزه و آتشی بجان عده زیاد شان افتاده بود، و این

گفته هایش برضد گفته های محترم **ملا مختار جان واقع شده** بود و ترس از این بود

که دیگران، هم گمراه نشوند با این گفتار های **مولوی محمد امین صادق**، مصلحت در

این دیدند تا آواز او را برای ابد خاموش سازد، همان بود که تفنگچه اش را از زیر

کیش اش کشیده و مولوی محمد امین صادق را مورد ضربهء گلوله قرار داده و جابجا شهید میکند.

مولوی محمد امین صادق در آخرین نفس هایش به عده ای که بالای سراو گرد آمده بودند، چنین گفت :

من هیچ گاه از ملا صاحب مختار جان نخواستہ بودم که من را باین زودی به بهشت روانه کند. ولی بشما خاطر نشان میسازم که رفتن من به بهشت نسبت بکسانی دیگر که آنها را روانهء بهشت ساخته اید و یا میسازید، بکلی فرق دارد و من شهید واقعی و روندهء واقعی بهشت استم، زیرا به گفتار حقیقت ها، شهید شده ام و شما روزی، گپ های مرا و این شهادت مرا با هزاران تشریفات و احترام زیاد، یاد خواهید کرد.

محترم ملا مختار جان، که متوجه آخرین سخنهاى مولوی محمد امین صادق میباشد در آن حالت یکبار دیگر، حاضرین را مورد خطاب قرار داده و میگوید:

برادران مجاهد دینی من! خیال این احمق که ما چیز های را که او گفته بود نمی دانستیم و یا نمیدانیم. ما همه را خوب میدانستیم و میدانیم. ولی موضوع عهد و پیمان ما با یاران وفادار ما در سطح ملی، منطقه و جهان برای چه بود، این برای وفاداری ما به آرمانهای ما و آرمانهای دوستان داخلی و خارجی ما بود و او دیوانه که کشتمش نمیدانست که این گفتارهای رهبران مجاهد ما که به خاطر ریاست جمهوری کاندید استند جز گرفتن قدرت و تسلسل بقایای ما، مفهوم دیگری ندارد مهمتر اینکه چون من سر این مولوی محمد امین صادق شک داشتم و سر دسته ها و رهبران مجاهد ما نیز سراوشک داشتند، بمن دستوری تدویر چنین میتنگ و اظهار نظر ها و درد دلها را داده بودند که سرسپرده های واقعی دین اسلام ما چه طالب و چه مجاهد باید تشخیص شود و منافقین به سزای اعمالش برسند. من شکر گذار استم که غیر همین مولوی محمد امین صادق، همه ما از یک ریشه و از یک عقیده مستحکم و پایدار، دفاع میکنیم. و باید بگویم که کشتن این مولوی محمد امین صادق، یک درس عبرت برای شما هم باید باشد که قابل بخشش بخاطر چنین اندیشه ها، هیچ کدام ما نمیباشیم. آمین. نعره ای تکبیر: الله اکبر، الله اکبر، الله و اکبر.

امین الله مفکر امینی ۲۰۱۴-۰۲-۰۴

طنز: چطور کنم که مشهور شوم !

امروز همه کس در فکر اینست که مشهور شوند ولو به پرداخت هر نوع قیمت مادی و یا معنوی که باشد، ولی بعضی ها بدون اینکه بخواهند مشهور شوند، مشهور بوده اند و مشهور میشوند، آنها از آن قماش اشخاص و یا دسته هایی بوده اند و استند، که هر عمل انسانی و قانونی و شرعی را وظیفه ایمانی و وجدانی و بشر دوستانه خود ها گفته انجام داده اند و یا انجام میدهند تا اینکه هدف اصلی شان مشهور شدن باشد و اگر انجام این عمل یا اعمال شان باعث شهرت آنها میشود، فرق کلی دارد نسبت به کسانی که مشهور شدن را در قدم اول، در صدرو جایب و مکلفیت های شان قرار می دهند و لذا به هر نوع دروغ و اکاذیب متصل میشوند.

خیر بهتر ترتیب، من قصه دو دوست را یکی **بنام خیال محمد** متخلص به آزمند و دیگری **بنام محمد صدیق متخلص به چتاق** را بشما میدارم.

خیال محمد آزمند که خیلی تشنه ای شهرت طلبی است تصادفا بادوست قدیم و هم صنفی اش در چارراهی ملا **قمبر** در یکی از **نواحی شهر کابل** سر میخورد :
خیال محمد آزمند: واه واه چه تصادف نیکی که تو در غضب خدا گرفته شده را بعد از این همه مدت غیابت می بینم . والله چشم و دل من روشن شد .
محمد صدیق چتاق: اودر غضب خداشوی تو **خیال محمد آزمند گل**، براستی دل و دیده من هم روشن شد که ترا دیدم، بیا برویم یکجای خوب و آرام و بیسروصدا و با هم بعد از این همه دوریها و جدایی ها صحبت های شیرین کنیم . و ادامه میدهد بیا که بریم در خانه من که در همین نزدیکی ها است و در خانه هم کسی نیست .

خیال محمد آزمند مند و محمد صدیق چتاق هر دو در خانه:

محمد صدیق چتاق : خوب حالا باش که یک چایک خوشمزه با همان گُر های مساله دار مشرقی برایت بیاورم نوش جان کنیم، و لذت ببریم و اگر سنگ و ریگی در دهن ما آمد، احتیاط کرده بجویم که دندان مندان ما را نشکناند.

خیال محمد آزمند: او **محمد صدیق چتاق گل** : پشت این ریگ ها و سنگچل ها نگرند والله خو ما را بلا بزنه، اینقدر سنگ ها بدهن خورده ایم که این ریگک ها و سنگ چلک ها، نمیتواند آسیبی بما برساند یعنی اینکه ما و شما باین چیزها، معتاد شده ایم

محمد صدیق چتاق : او خیال محمد آزمند گل برادر، خیر از این گپ ها زیاد اس بیا که شروع کنیم که چه می کردی در این قدر مدت، تو از خود اول بگو و بعدا من میگویم **خیال محمد آزمند**: اول برایت میگویم که من بعد از فراغت از فاکولتهء حقوق، به بسیار مشکلات، وظیفه ای بدست آوردم و بحیث مامور در وزارت عدلیه شامل کار استم و همیشه با صداقت و پای بندی، وظیفه ام را اجرا میکنم ولی هر قدر کوشش می کنم مشهور نمیشوم.

او **محمد صدیق چتاق**: آخر من هم یک انسانم و تحصیل کرده هم استم، هر قدر کار که میکنم، کس در قصه ای من نیست و من مانند دیگر کارکنان اداره ام مشهور نیستم **چتاق** : او **آزمند جان گل!** تو هنوز آدم نشدی و حیث تحصیل که کردی و حیث آن مدتی که بکار و بار استی و هنوز مشهور نشدی و راه مشهور شدن را هم ندانستی. **خیال محمد آزمند**: نی والله **چتاق گل**، حتما تورا است میگوئی و شاید من هنوز راه و رسم مشهور شدن را نمیدانم . بگو بر لحاظ خدا که چطور مشهور شوم . **چتاق به خیال محمد آزمند** : صبر کن، دردت را به قراری بخور و حالا برایت می گویم .

تو خودت ببین که تماما نفری های که در راس دولت و حکومتداری، فعلا در وطن ما استند چطور مشهور شده اند، مقام دارند، پول دارند، خانه های مجلل دارند، طرفداران زیاد دارند حتی به سویهء منطقه و جهان .

اینها دسته های بوده اند که قبلا به اصطلاح خزانگ نداشته بودند، از پول و پیسه خو هیچ نگو. تو خودت نمی بینی که هر کدام چقدر مشهور شده اند . در موتر های ضد مرمی سوار میشوند، معاش به دالر میگیرند، بادی گاردهای زیاد دارد و هم در بهترین موقعیت ها خانه های قشنگ دارند .

از عیش و عیاشی شان خو هیچ نپرس، هر چه در اختیار شان است از زن گرفته تا بچه با وجودیکه کشتند و چور کردند و آتش سوزیها کردند و نمیدانم اختطاف ها کردند

باز هم مشهور شدند و مهمتر اینکه بسیاری از اینها، دارای تحصیلات عالی هم نیستند **خیال محمد آزمند بدوستش محمد صدیق چتاق**: نی نی، من طرفدار تو در بعضی موارد نیستم . آنها تحصیل دارند شاید از من و تو کرده آنها زیادتر تحصیل کرده باشند. منتها چه قرق دارد که آنها اکثرا تحصیلات نزد ملا های مسجد و مدارس دینی، رسمی و یا غیر رسمی کرده اند در داخل و یا خارج ولی به مسایل شرعی بسیار وارد استند و از قوانین شرعی خوبتر میدانند .

محمد صدیق چتاق: او **خیال محمد آزمند:** ببین که نقص در همین جاه است که آنها نزد آن ملا های خوانده اند که آن ملا قطعا سواد درست از قرآن و تفسیر آن ندارند. بیا برایت یک مثال نه بلکه مثال ها میدهم: ببین همین طالبان شاگردان مدارس دینی و خصوصا تحصیل کرده ها در مدارس چشم بسته ای پاکستان نیستند. ببین به آنها درس کشت و کشتار و اینکه چطور به بهشت بروند، تحت نام دین و مذهب خود ساخته و خود بافته ای شان، داده نشده است. اگر میگویی نه پس این همه خود کشیها بتوسط مواد منفجره که هر روز نه تنها خود شانرا از بین میبرند بلکه به صدها و صدها نفر از بیگناهان را نیز از بین میبرند. یک کمی احساساتی نشو و درست فکر کن. خیر است که من درس ملایی را نیاموخته ام و توهم، ورنه هر دوی ما در کجا می بودیم میدانی بهشت گفته در آنطرف دنیا و آنهم در جهنم.

خیال محمد آزمند: والله دوست **کلم صدیق جان چتاق** کم کم دارد گوشه هایم باز میشوند **خیال محمد آزمند بدوستش صدیق چتاق ادامه میدهد.** حالا اودوست عزیز این گپها را بمن چرامیزی من میخواستم که بدانم که مشهور شوم، مرا توخیال چه کرده ای و این قسم شهرت راخو من هر گز قبول ندارم که بخون هزاران هزار نفر و تاراج پول و پیسه ای مردم و ریختن خون بیگناهان مشهور شوم. بمن یک راه درست نشان بته که هم مشهور شوم و هم پولدار و هم کسی از من صدمه و آزار نبینند. یعنی طوری که نه سیخ بسوزد و نه کباب.

صدیق چتاق بدوستش خیال محمد آزمند. من یکی دو راه دیگر مشهور شدن را برایت نیز میگویم.

اول - اینکه در صدر وظایف خود مشهور شدن را قرار نتی. در صدر وظایف، خدمت واقعی بمردم را پیشه کن، طبق قانون واقعی دین و قانون کشور، و عمدتا قانون مدنی و از همه مهمتر قوانین انسانی و بشر دوستانه عمل نما. تو بدان که مشهور شدی. زیرا مردمان ما دیگر چون گذشته ها هر چه این ملاها گفته و یا بگویند بازی سخنهای شانرا نمیخورند. حالا ببین که کمپیوتر بدسترس همه قرار دارد، تیلیفون های بی سیم یعنی سل فون ها تقریبا همه کس دارند. در یک ثانیه هر چه معلومات باشد خوب و یا خراب بدست می آورند.

دوم- علیه اشخاص خوب و با ایمان و با تقوا و وظیفه شناس، در جمع دوستان و خاصتا در محیط اداره، به بد گفتن شروع کن چه این بد گفتن و بارمسولیت خودها رابه دوش دیگران انداختن مود روز است . ببین هرچه این حکومت فعلی میکند، آنرا راسا به دوش پاکستان می اندازند یا بدوش امریکا و نمیدانم دستگاه سیا. یا می اندازند به دوش ایران و یا کشور های عربی . واگر ریگ زیر دندان شان بیاید میگوید این ریگهای لعنتی بود که دندان ما را شکست و باین فکر نمیکنند که خداوند چشم خود داده است که می دیدیم که ریگ و سنگ چل را نخوریم . البته این درست است که دشمنان ما دست به دسایس واضح و روشن زده اند و یا میزنند، پس عقل و خرد ما کجا بود و یا کجا است، که زمینه های هر نوع دخالت را در امور خود ها، به آنها بدهیم .

خلاصه بشکل تقریبا میراثی، مردم و حتی جوانان بعضا عادت کرده اند که هرچه خراب شود و یا خرابی کنند، فوراً خود ها را برای اینکه بیگناه جلوه دهند، در گردن دیگران آنرا می اندازند . مثلا اگر در امتحان درس نخواندند و نمره، کم گرفتند فوراً میگویند که به پدر این معلم و استاد ما لعنت که انتقام گرفت و ما را نمره کم داد . و یا مثال خنده دار دیگر که اگر بخواهند سنگی گرانی را از جایش بردارند پیش از اینکه توانایی و جسامت خود ها را ببینند، نا سنجیده زور میزنند و وقتی نتوانستند میگویند لعنت بر این سنگ بی رخ و بی شکل که هیچ پنجه ها در آن گیر نمیکنند .

بیا یک قصه گک خنده دار دیگر برایت میکنم . میگوید روزی مارشال شاه ولی خان که بمارشال چُملک، مسما بود، میخواست یاد جوانی کند و خود را جوان گفته معاشقه کند . واضحا سن و سال و آنهم که به حد اعلایش رسیده باشد، مانع چنین یک آمیزش عاشقانه عملا میگردد. لذا برسرمارشال چُملک نیز چنین ضعیفی مانعی ایجاد کرده بود، گویند تصادفا جوانی از آن نزدیکی گذشت و مارشال چُملک رو بآن کرده وگفت، او آدم هریکین رامن میگیرم و تو به عوض من تو وارد عمل شو. جوان با توانایی جوانی، مصروف معاشقه میشود. بعد از انجام کار بنابر دستور مارشال چُملک، مارشال چُملک برایش میگوید ببین بچیم که که آدم این رقم هریکین را قایم میگیرد.

ببخشی دوستم این بخاطری گفتم که بعضی ها مسولیتهای خود ها را ناشی از عدم توانایی جسمانی ، مادی و یا معنوی بدوش دیگران می اندازند و با به نحوی از انحا از قبول مسولیت های خود ها طرفه میروند و آنها را قبولدار نمیگردند .

خیال محمد آژمند: او دوست چتاق گل برآستی که چتاق استی، تو اینقدر در ظاهر آرام و بیسرو صدا معلوم میشدی که من تصورش را نمیکردم که تو اینقدر چتاق باشی و توآیا این کار ها را که مسولیت خود ها را که خود با عث آن شده ای بدوش دیگران

بیندازی تجربه کرده ای .

چتاق بدوستش خیال محمد آزمند: اوجان بیدار نشنیده ای که هر که نیاموخت از گذشت

روز گار - هیچ نیامورد از هیچ آموزگار . بلی من اگر نمی‌کردم چنین تجارب را نمی داشتم . ولی یک چیزی آموختم و آن اینکه همیشه مسولیت چیز های خوب و خرابی که کرده ام خود برداشته ام و در آینده نیز خواهم برداشت . زیرا حرکات من که به تخلص چتاقی ام سازگار بود، بسا گل هایی نبود که به آب نداد . حالا دیگر من آن چتاق نیستم و نمیدانم که چرا مرا به چتاق تخلص داده بودند؟

خیال محمد آزمند بدوستش چتاق: تشکر از تو دوست عزیز، که راه های خوب و خراب مشهور شدن را بمن آموختی . مرا قسم که همان چیز های را که در بند اول نصایح خوب راجع به مشهور شدن گفתי بآن اتکا میکنم .

حالا باید بگویم که چای مزه دار بود و گُرم . دیگر اینکه من در وقت گُر خوردن با چای، آن ریگ و سنگچل که سابقا در بین آن می دیدم، اینبار ندیدم . هر دو می خندند و میگویند که اینهم از برکت هوشیار شدن مردم است، که دانسته اند که ریگ انداختن و تقلب کردن به هر اسم و رسمی که باشد چه در غذا و چه اجرای امور، بسنده نیست .

در دقایق آخر یاد آزمند می آید که سوال نکرد از دوستش محمد صدیق چتاق که او چه وظایفی به پیش میبرد و یا چه وظایفی دارد .

لذا میبرسد دوست عزیز محمد صدیق چتاق تو بگو که تو چه وظیفه داری:

صدیق چتاق میگوید: اول سرم قهر نشوی که میگویند پیش کله ء خروپاسین خواند ن من اینقدر وقتم را که ضایع کردم با تو و راه و چاه مشهور شدن را با دلایل و خوبیها و خرابی هایش بیان کردم، تو ندانستی که من چه میکنم . پروا ندارد مختصرا میگویم که من در یکی از سازمانها، تبلیغ و ترویج نهاد های اجتماعی که تنویر اذهان مردم از وظایف اصلی اش میباشد، بحیث کارمند کار میکنم و همین که کسی را دیدم و مانند گمراه بود و نمیتوانست تصمیم خوب و بد را بگیرد با تجارب مسلکی که دارم، انها راه خوب و راه انسانی را و عمل کرد های درس شرعی، قانونی و مدنی و اخلاقی را نشان میدهم .

لذا خیال محمد آزمند، با شنیدن این سخنهاست راستین دوستش یعنی چتاق، از هم دیگر

هر دو خدا حافظی میدارند و هریک پی کاری خود ها میروند .

طنز: مصاحبه ء تیلفونی آغا بلی جان با دوستش مردم دوست.

اگر یاد دوستان باشد دور فیک یکی بنام مردم دوست و دیگری بنام آغا بلی جان که خیلی با هم قریب بودند، تصادفا دریکی از حصص شهر کابل بتاریخ اوایل ماه جنوری ۲۰۱۳ باهم دیدن کرده بودند. که بعد از احوال پرسسی باهم، قرار گذاشتند تا دریک دوکانک کبابی رفته هم کباب نوش جان کنند و هم باهم راز و نیاز کنند و دوستش مردم دوست ، پلانش رابا آغا بلی جان که چه میخواهد بکند و چه میخواهد که شود در میان بگذارد و جدا ییاد آور هم شده بود که میخواهد رهبرش شود یعنی رهبروز عیم دولتی میهن عزیزما افغانستان.

بعد از اینکه با هم تعاطی افکار میدارند و پلانهای مورد نظر در این رابطه ها بین شان رد و بدل میشود، از هم خدا حافظی نموده و دوستش یعنی آغا بلی جان بعد از جدایی از دوستش یعنی مردم دوست، بخارج از کشور یعنی کشور هند رفته و تصادفا از هوای گرم آنجا مریض ومدتی زیادی بستری بیمارستانی در آنجا می گردد که بعد از صحت یابی همیشه به خبرهای داخلی میهن عزیزم، گوش میداده است تا باشد از رفیقش مردم دوست که گفته بود خود را بعد از ایجاد حزبش بنام مردم دوست و انجام یک سلسله وظایف دیگر، یعنی انتخاب شدنش بحیث عضو پارلمان و متعاقبا کاندید کردنش بمقام ریاست جمهوری سال ۱۳۹۳، مطالبی گفته بود، خبرهایی بشنود. ولی همینکه میبیند سرودرک دوستش بین کاندیدان ریاست جمهوری سال ۱۳۹۳ بچشم نمیخورد، درصدد می شود که جریان را دریابد که چه واقع شده، همان است که میخواهد تیلفونی با دوستش یعنی مردم دوست داخل تماس شود و از جریان خود را آگاه بدارد. همین است که تیلفونی بادوستش یعنی مردم دوست، از هند تماس حاصل میدارد .

آغا بلی جان نمبر تیلیفون دوستش را دایر میکند، نمبر تیلیفون مصروف میباشد و آغا بلی جان پی در پی صدا میزند :

هلو هلو هلو ، او بیادر این چه قسم مخابرات است که هر قدر میگم هلو هلو، کس در قصه ام نیست . بالاخر بعد از وقفه ای زیاد، از مرکز مخابرات، افغانستان صدای یک زن میباید که: بلی بلی، هلو هلو!

آغا بلی میگوید : چه بلی بلی، تقریباً نیم ساعت است که مسلسل زنگ میزنم و جز هلو هلو و بلی بلی، چیزی نمیشنوم و ارتباطم قطع میشود .

تیلیفون چی مرکز مخابرات : ببخشی بیادر که مصروف کار بودم یعنی مصروف نوشیدن یک گیلای چای بودم، ورنه حتماً بموقع جواب میگفتم و ادامه میدهد : خیر بگویند کی را میخواستید که رخ کنم :

آغا بلی جان : به تیلیفون چی ! قربان صدای شما ، چه مقبول صدایی دارید. خدا این صدای خوش و زیبای شما را زیباتر کند با ایزاد اینکه شما را خداوند پاک عادت زود برداشتن گوشی تیلیفون مشتریان را نیز بدهد .

تیلیفون چی: خدا شما را نگیرد و من هم دعا میکنم که خداوند شما را صبر و حوصله زیاد نصیب کند. حالا بگویند با کی میخواهید صحبت کنید :
آغا بلی جان ! من از هندوستان صحبت میکنم و میخواهم با یک دوستم ، **بنام مردم دوست صحبت کنم.**

تیلیفون چی! او بیادر نمبر تیلیفون مصروف نشان میدهد، آیا نمبر تیلیفون که دایل کردید متیقن استید که نمبر تیلیفون دوست شما میباشد .

آغا بلی جان! بروخواهر جان، دخترک مقبول جان، همین نمبر صحیح است دایل کن **تیلیفون چی:** اینه بیادر دایل کردم و نفر مطلوب شما بالاخره در لاین آمد .
مردم دوست در لاین قرار دارد.

هلو هلو هلو! او بیادر تو کی استی، خود را معرفی کن:

آغا بلی جان! او مردم دوست عزیز من استم، آغا بلی جان. فکر میکنم که **بازارت مثل کارمندان بلند پایه دولت چوک** است که در قصه ای ما غریبها نبود و نیستی و مرا در مدت کمی دوری، از یاد برده ای؟

مردم دوست بدوستش آغا بلی جان : او دوست گلم و همرازم، من چطور ترا از یاد

میبرم. همیشه در یادم استی و بخدا همین چند لحظه پیش از تلفونت، در دلم گشتی میگویند که خرس را یاد کن و دانگ را در دست بگیر .

آغا بلی جان بدوستش مردم دوست : او گل بیادر چه کردی تو خو هیچ نکردی و من نام ترا در لست کاندیدان سال ۱۳۹۳ ریاست جمهوری ندیدم، اسم هریازده نفر از کاندیدان دیگر بود و لی از تو را ندیدم .

آغا بلی جان ادامه میدهد. **اومردم دوست عزیز!** یادت است که تو گفتی که میخواهی رهبر شوی و اضافه کردی با دلایل روشن که نمیدانم بازار سیاست گرم است و هر که یک حزب ایجاد کرده وتوهم میخواستی حزبی را بنام مردم دوست ایجاد کنی وبه همین قسم، بعداز ایجاد حزبت، میخواستی خود را بحیث یکی از وکلای پارلمان کاندید کنی ووقتی که رای گرفتی و عضو پارلمان شدی همان است که طور راست و دروغ از این بد بگو و از آن بد بگو، شهرت حاصل میکردی و بالاخره در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۳ خود را کاندید میکردی و با وعده های نیک وگفتار نیک، وبرجسته ساختن مشکلات مردم در همه عرصه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و خاصتا حمایه از حقوق زنان، حمایت مردمان را بخود جلب میکردی و رای مردم را کمایی کرده و ریس جمهور انتخاب میشدی. **و یک چیز دیگر هم گفته بودی که یک توجه بحال این رفیقت یعنی منی آغا بلی جانت نیز میکردی.**

مردم دوست بدوستش آغا بلی جان ! او **آغا بلی جان** ، من خو منکر نمیشوم که این چیز ها را بتو نگفته بودم . من همه این چیز هایی را که تومیگویی، بتو گفتم .ولی کمیسیون انتخابات، طرف قد و قواره ام که دید و خصوصا دید که من نه بکدام دار و دسته های انقلابی و خاصتا مجاهدین پیوند ندارم از ثبت و درج اسمم، بحیث کاندیدای مقام ریاست جمهوری ابا ورزیدند. من هر قدر گفتم که او بیادر ها من تحصیل کرده استم، سابقه صاف وپاک خدمت دارم، بکدام جرم وجنایت وقتل وقتال، دستانم آغشته نیست و غیره و غیره، سخن های صداقت و راستی ام جایی را نگرفت بهمین خاطر نتوانستم اسمم را در لست کاندیدان ریاست جمهوری سال ۱۳۹۳ داخل سازم .

آغا بلی جان بدوستش مردم دوست : اوبیادربخدا قسم که اعضای کمیسیون انتخابات ترا چال دادند والا کدام یکی از این کاندیدان، سابقهء صداقت و راستی دارند. آیا همه آنها در گروپ های جهادی ها شامل نبودند، آیا آنها درپاکستان تحت پرورش دستگاه سیا و آی اس آی پاکستان و بعضی باداران عربی شان قرار نداشتند. آیا همین ها یعنی کاندیدان ریاست جمهوری سال ۱۳۹۳ در قتل و قتل هزاران هزار از هموطنان ما و خصوصاً مردمان شریف کابل ومردمان زحمتکش ملیت هزاره ء ما در افشارکابل وتایمنی وات کابل و سه دو کان چنداول مستقیما و یا غیر مستقیم، دست نداشتند و به

یک جمله تمام آیا اینها با تجهیز انواع سلاح ها و مبالغ هنگفت دستگاه سیا و دیگران در خرابی، آتش سوزی و چور و چپاول و سرقت آثار باستانی کشور ما سهیم نبودند .
مردم دوست به آغا بلی جان دوستش: تورا است میگویی، ولی او آغا بلی گل! باور کن که من تصور غلط برداشته بودم از این انتخابات! من فکر کردم که مردم ما دیگر آن مردم دیروز نیستند حالا از این کرده های مجاهدین که اکثرا در لست کاندیدان سال ۱۳۹۳ برای احزار مقام ریاست جمهوری شامل اند، آموخته اند که اینها بجز همان چپاولگران دیروز، دیگرکسان نیستند. لذا آنها حالا میتوانند، خدمتگذاران واقعی شانرا درک و تشخیص نمایند، ولی دیدم که مردم ما هنوز هم در خواب خرگوش اند، و هنوز هم چشمان دل و دیده شان روشن نشده است .
ضمنا فکر میکنم که چون مردم قبلا آنها را باکلاه های پکول و ریشهای درازومو های ژولیده، دیده بودند و حالا که باین دریشی های آخرین مدوسروضع درست با موترهای ضد گلوله و قصرهای چند منزله و داشتن حسابات بانکی بصدها میلیون پول دیده اند، شاید تصور کرده باشند که اینها آن آدمهای دیروز نیستند .

مردم دوست ادامه میدهد:

من تایید میکنم که واقعا مردم با شور و شوق به پای صندوقهای رای دهی رفتند، واقعا امنیت محلات رای دهی گرفته شده بود ولی این مسایل تخنیکی، نمیتواند نشانی از حس وطنپرستی به مفهوم واقعی باشد. حق رای دادن را به معنی واقعی دانستن و انرا به تحلیل گرفتن، وقت و زمان کافی میخواهد و تبلیغات وسیع در زمینه های دانستن حق رای که هدف آن چه است و چطور از آن استفاده شود، باید صورت میگرفت که به یقین چنین تبلیغات صورت نگرفته بود و اگر هم گرفته، بسیار کم و نا چیز بوده است .

دیگر اینکه این کاندیدان، هر کدام تقریبا بطور عموم و مشابه صحبت های نسبت رفع معضلات اقتصادی، سیاسی، حفظ حقوق زنان، مسایل اجتماعی، سیاسی، چاره بیکاری حل معضلات تحصیلی و غیره و غیره نمودند ولی هیچ کدام ، تمویل منابع مادی و معنوی این پلان های شانرا نتوانستند طور مشخص بیان کنند و نشان بدهند. به گفته طنزی: **بنام دریخ نوشتن کن و درافتو** که یکی از هموطنان ما **امین الله مفکر امینی** نوشته کرده بودند و در سایت اصالت گذاشته بودند، این گفتار کاندیدان و وعده های شان

دقیقا مانند همان طنز است .

آغا بلی جان بدوستش، مردم دوست : بلحاظ خدا بس کن، اینقدرگفتی که من خجالت کشیدیم . تو راست میگویی مردم دوست عزیز! که تنها سهم مردم در انتخابات و رفتن شان به پای صندوق های رای دهی، دلیل آگاهی کامل مردم را نسبت به استفاده ای درست شان، از حق رای دهی رانمیکند . حق رای دهی را فهمیدن، وقت کافی و کار تبلیغی زیاد بکار دارد که متاسفانه دستگاه اطلاعات جمعی، فردی و منابع رسمی دولتی، کار درستی در این باره انجام نداده اند و حتی سازمان های سیاسی، چپ نیز کاروسیع را در این زمینه ها، سرخط کارشان، طوریکه لازم بود واست قرار نداده اند **مردم دوست بدوستش آغا بلی !** یک گپگ دیگر هم میزنم که نمیدانم، همه رای دادند و خطا ها درصندوقهای رای دهی صورت نگرفته است . چه یک دروغ شاخدار. آیا تو از طریق خبرهای طلوع نیوزودیگر منابع خبری ومهمتر از همه ناظرین جریانات انتخاباتی نشنیدی که به تقلب هایی یکی دو نه بلکه به صد ها و هزاران در کار وزار انتخاباتی، اشارات واضح شده و همه تایید هم شده اند . پس این چگونه نظارت بود و این چگونه استفاده از حق رای دادن ها طور دیموکراتیک .

آغا بلی جان! والله همه را راست میگویی. وقتا که تقلب صورت گرفته باشد، و رای دادن ها بعضا یا اکثرا به زور بوده باشد، پس مفهوم و مضمون حقوقی و قانونی ودیموکراتیک بودن رای را، نفی میکند .

آغا بلی جان بدوستش مردم دوست ! او مردم دوست عزیز پس تا کدام وقت این وضع دوام کند و تا کی این دار دسته ها به لباس دیگر و تغییر چهره های دیگر باز بالای مردمان مظلوم ما حکومت خواهند کرد .

مردم دوست بدوستش آغا بلی جان ! پروا ندارد، باید صبر کرد ولی در جریان صبر باید ما روشنفکران، منحیث مکلفیت ایمانی و وجدانی و انسانی، در روشن شدن اذهان مردم رنج دیدهء میهن خود سهیم شویم و خاصتا وظیفهء همهء وطنپرستان است که در افشای چهره های خائنین و وابسته به آی اس آی پاکستان ودستگاه سیا وسایر دشمنان واقعی مردم ومیهن نه از روی تعلقات قومی، سیاسی، مذهبی، نژادی، منطقوی وغیره

وغیره، داخل اقدام شوند بلکه بروی واقعیت ها که همان وطنپرستی، سابقهء خدمت وتحصیل باشدتوجه نمایندوبخصوص وبخصوص، وظیفهء احزاب چپ دیموکراتیک که از تجارب و اندوخته های مسلکی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و غیره بیشتر از دیگران، تجارب دارند، میباشند که داخل اقدام جدی گردند .

مردم دوست اضافه میکند ، که او آغا بلی جان ، اینطور هم نمیگویم که تماما اعضای

حکومت و دولتمردان امروزی، انسانهای بی تحصیل و بی تجربه اند. به فضل خداوند از اعضای پارلمان گرفته زنان و یا مردان و بعضا اعضای همین حکومت انسانهای خوب و وطنپرست اند. من شاهد از طریق امواج تیلویزیونی و رسانه ها و خاصتا تیلویزیون طلوع بخش خبری آن، که در نشست ها و گفتگو های شان، انگشت بروی اجراءات نا درست بعضی ها و یا اکثرا مربوط قوای ثلاثه و کشورمان گذاشته اند و من یقین دارم که این رویه روز تاروز چه در مرکز میهن عزیزم و یا چه ولایات و حتی

قرا و قصبات، بسط و گسترش می یابد و این یک امید واری برای همهء ما میباشد. **آغا بلی جان بدوستش مردم دوست!** والله بیاد از همین طریق تیلفون، رویکت را می بوسم با این تحلیل درستت.

مردم دوست بدوستش آغا بلی جان! برو دیگر همینقدر معلومات بس است که برایت دادم. من یقین دارم که پول مصرف تیلفوننت به صد ها کلدار رسیده باشد. و با این معاش و عاید کمت، خدا کند که تادیه کرده بتوانی، زیرا پرداخت مصارف چنین چیزها برای بعضی اراکین با صلاحیت دولت و کارمندان بخش های قوای ثلاثه، مانند این خواهد بود که بگدایی، یک شانزده پولی بدهند.

پس از همین جاه خدا حافظی میداریم و تا دیدار دیگر در خود کابل، خداوند یار و مدد گارت.

طنز: مناظره و وطنپرستان با گروه چپاولگران جهادی.

ببینید یاران این چه نوع یک مناظره خواهد بود، آیا کی میتواند بگوید که گروه چپاولگران (مجاهدین بنام) در این مناظره برنده است یا گروه وطنپرستان. البته در اخیر شما، نتیجه و این مناظره را که بنفع کیها بود و خواهد بود، خواهید دید.

گروه وطنپرستان که همیشه درگیر و دار بحث های مردم دوستی و وطنپرستی با گروه چپاولگران دست و پنجه نرم میکردند، بمشکل میتوانستند، طرف مقابل شانرا یعنی گروه چپاولگران را قناعت بدهند. بعضا این جر و بحث های شان روز ها طول میکشید، شبها بروزی انجامید، تا حداقل میتوانستند بشکل قسمی چه در نشست های شان و چه استفاده از منابع خیری بشکل گروهی و فردی و دیگر امکانات، بطرف مقابل (گروه چپاولگران) غلبه حاصل کنند. ولی برعکس گروه چپاولگران، بخاطر بکرسی نشاندن اهداف غیر انسانی، غیر شرعی و غیر قانونی شان آنقدر زحماتی را متقبل نمیشدند و اگر میشدند، معیاد وزمانش نظربه گروه مقابل شان (یعنی وطنپرستان) خیلی کم میبود.

گروه وطنپرستان به سر کرده گی یکی از حامیان شان، یعنی رهبر شان جلسه در یکی از محلات شهر کابل، تشکیل داده و برای رفع بعضی از معضلات و هم چنان ثبوت راه حق و عدالت شان و شیوه های برخورد شان بامردم و بالاخره راه های غلبه بر حریفان و یا راه وحدت با این دسته ها را بحث و روی چنین مطالب عطف توجه نمودند.

رشته ای سخن بدست رهبر!

رفقای مبارزو دوستان ارجمند و وطنپرستان همسنگر سلام بر شما!

۱- طوریکه میدانیم گروه مقابل ما (چپاولگران) از لحاظ امکانات مادی یعنی پولی، از ما کرده به فیصدی زیاد چربی دارند یعنی برتری دارند. یعنی اینکه همه چه بشکل فردی و چه گروهی پولدار استند. اینکه این پولها را از کجا کرده اند

بأنها خدا داده است و اینرا من نمیگویم، همه مردمان خوشبایورما، باین گفته عقیده دارند و این شعار شان است که با خداداده گان ستیزه مکن که خداداده گان را خدا داده . همین پول های شان، که قسمت زیاد آنرا از امریکا و باداران پاکستانی شان و عربی شان بدست آورده اند تا جهاد نمایند و باصطلاح اسلام را از خطر نجات بدهند، برتری آنها را نسبت بما نشان میدهد. زیرا مردمان شریف و خوش باورما همه از هدایات قرآن کریم که به عربی نگاشته شده است و آگاهی کامل هم نداشتند و ندارند این حرکات و عمل کرد های آنها را حکم خدا و رسول گفته باور کرده اند لذا این چپاولگران و تاراجگران دین هر چه بگویند مردم آنرا قبول میکنند و اگر در این گفته من شک دارید، بفرمایید بگذشته مبارزات تان که تحت رهبری حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بخاطر اعمار وطن و حفظ استقلال و حاکمیت ملی مردم و بخاطر اعمار یک افغانستان آزاد و مستقل و سربلند مبتنی بر پایه های ملی و دیموکراتیک با همیاری تعداد زیاد وطنپرستان، پیروز شدید که جانهای بسا رفقا و وطنپرستان ما و متحدین سیاسی ما، قربان اینراه و هدف عالی انسانی شدند، مگر از یاد برده اید که بالاخره سرنوشت ما چه شد! من میگویم همان شد که حزبی که واقعا، خدمتگار مردم بود، ظاهرا از میان رفت و حاکمیت بدست همین چپا و لگران جهادی افتاد و یا داده شد و ما درک کردیم، وطنپرستان و دانشمندان وطنپرست هم بالاخره درک کردند که:

این چیغ و فریاد های اسلام گرایان افراطی که هله دین در خطر است، روسها آمده صرفا بخاطر بدست آوردن پول، قدرت و چوکی و عمدتا رفع نیازمندیهای جنسی شان بوسیله های ممکن چیز دیگری نبوده است و الا اگر هدف از اشغال وطن میبود، مگر ندیده اند و نمی بینند که اگر در آنوقت ها تنها روسها در وطن بودند و اما حالا بیش از سی کشور اجنبی به سرمداری ناتو، تامین دیموکراسی گفته به این مرز آزاده گان حضور ندارند؟ چرا آواز شانرا بلند نمیکنند. البته جواب واضح و روشن است. آنها فروخته شده گان و دشمنان مردم و میهن ما بوده اند و میباشند که حتی تا حال باوجود گرفتن قدرت و قرار گرفتن در راس دولت، هنوز هم در زیر پوشش دین و مذهب دروغین شان، بانواع مختلف و سهمیه های مختلف با آن اجنت های پاکستانی و دستگاه سیا و چلتار پوشان عربی شان، تماس ها دارند .

چیز دیگر خنده دار اینها، اینست که زمانیکه منابع مسئول حقوق بشر، تعداد زیاد این رهبران بنیاد گر جهادی را، نام گرفته در لست سیاه بحیث مجرمین جنگی

ثبت کردند و خواهان تقاضای تسلیمی شان به دستگاه های مسئول شدند، همه می دانیم که آنها در شورای ملی نه بلکه شورای مولی ی شان و با استفاده از صلاحیت های شان، فیصله کردند که در جنگ نان و حلوا بخش نمیشود. چون جنگ بود باید چنین آتش سوزیها، قتل و قتل و چورو چپاول و عصمت دریها، و اختطاف ها، سرقت و فروش آثار باستانی بدخل کشور و خاصتا بخارج و عمدتا به کشور دوست دیرینه و مهربان و غمخوار مردم و میهن ما یعنی پاکستان، صورت میگرفت به همین خاطر به این جرم و گناه های شان، موارد قانونی و شرعی خود ساخته ای شان، خود ها را معاف و غیر قابل تعقیب دانستند. و این هم از خداداده گی به آنها است اینرا من نمیگویم مردم با تقوا و صاحب دین و مذهب راستین ما میگویند.

نفرمسول یعنی لیدرگروه و وطنپرستان یعنی رهبرفرزندان با شهامت حزب عزیز ما بعد از اینکه روشنی بکارکرد های این مجاهدین مسلمان نما انداخت و ضمنا تما ما ویدیو کست ها و عکسهایی را که همه از افتخارات و دستاورد های این گروه ها که با هشتم ثورتحول اسلامی شان، مرتبط میگردد به حاضرین نشان داد و خصوصاً عکس های این دسته ها را که در یک نشست با دار و دسته های حزب کمونسست شوروی سابق برهبری گوربا چوف مذاکره صورت گرفته بود هم بحاضرین، نشان داد و ویدیوها، عکسها و غیره شواهد را هم درباره دست داشتن واضح و روشن و غیر قابل انکار اینها (دارودسته های جهادی و سردسته های شان) باپاکستان و کشورهای عربی بنمایش گذاشت و هه آنها را دیدند و شنیدند، در اخیر چنین تذکر دادند:

حالا اگر سوالاتی باشد و یا کمبوداتی در باره این دارودسته های جهادی، هر یک شما ها میتوانید آزادانه سوال کنید و یا از من انتقاد کنید. همه باشور و هل هله، گیهای رهبر شانرا در رابطه با این جهادی ها، تایید کردند بالاخره لیدر مبارزین و اضحا گفت که ما در مرحله ای دیگر با نشست رویا روی با این دارودسته ها، عنقریب مواجه میباشیم و راجع بصلح و ائتلاف بخاطر نجات مردم و میهن و جلوگیری از قتل و قتل، صحبت های میداشته باشیم و تذکرات من در بالا گرچه تکرار احسن بود، ولی برای یکبار دیگر روشن شدن قضایای کشور در پیش از دو دهه اخیر لازم دانستم، مختصرا از آنها یاد آوری کنم.

یکی از حاضرین جلسه یعنی یکی از اعضای سابقهء ح د خ ا، اجازه خواسته و اشاره

نمودند که این نشست چه وقت و بکدام تاریخ و در کدام محل صورت خواهد گرفت رهبرگرامی به جواب گفتند که بهمین زودی ها درجاییکه لویه جرگهء مشورتی به نسبت نظرخواهی راجع به امضای توافق نامه امنیتی بین امریکا و افغانستان، دایر شده بود، آنجا این نشست صورت خواهد گرفت . که البته نشست ما و گفتگوی ما با این سر دسته های جهادی، مانند فیصله لویه جرگه ای مشورتی آنها نخواهد بود و آنجا هر چه ما بگوییم بااساس رسالت خود، به آنها پابندی خواهیم داشت و البته از طرف مقابل را (دسته های مخالف جهادی) را همانجا بالفعل خواهیم دید .

اینست تجمع کادرها و نخبه گان حزب دیموکراتیک خلق افغانستان، با سایرکا در های متوسط ونماینده گان صفوف رزمنده ای شان درتالارجرگهء مشورتی درشهر کابل .

همه درصف های معین نشستند، هیئت رهبری و ریس جلسه و منشی تحریر که قبلا معین گردیده بودند اخذ موقع کردند و منتظر ورود برادران ارجمند جها دی یعنی سر دسته های شان با تعداد دیگر مربوطین این دار و دسته ها شدند. لحظات گذشت سر ودرکی آنها معلوم نشد و بالاخره شخصی مربوط اعتماد آنها به تالارداخل شده و راسا پاکت سر بسته ای را به ریس جلسه ورهبربا خرد حزب تسلیم نمود. رهبرگرامی نامه را فوراً کشود بعداز اینکه خود سر تا پا خواند بعدا باعضای هیئت ریسه و دیگران تقدیم نمود . واینست متن نامهء سر دسته های مجاهدین :

ما حاضر به جلسهء شما نمیشویم، زیرا ما همه محتویات نشست شما را با رهبران و دیگر اعضای شما را از صفوف گرفته تا کادر های شما را در جلسه ای که قبلا داشتید دیدیم و شنیدیم. شما کافران هیچ وقت مسلمان نمیشوید. شما در جلسهء تان راه و رسم مسلمانی را وارونه جلوه دادید . کار های که ما کردیم همهء آنها بااسلام و شریعت اسلامی برابر و توافق داشته است . آیا حضرت محمد مصطفی(ص) که پیشوای مومنین بودند به جنگها اشتراک نداشتند، آیا آنها در جنگها نان و حلوا تقسیم کرده بودند . آیا اسیران جنگی را بحیث نگهداشت چون غلامان هدایت نداده بودند و آیا استفاده از زندهای اسیر را بحیث کنیز امر نکرده بودند. ما همچنان کردیم که مولوی های با دانش و متبحر بما گفته بودند و خود ما هم در تبحر و آموزش شریعت اسلام ید طولی داشته ایم . پاکستان برادر اسلامی ما و کشور های عربی در اس ما و برادران بزرگ ما بوده اند و میباشند که این همه اعمال و کردار و عمل کرد های

ما تحت نظر آنها صورت گرفته است . شما و اعضای شما که خود ها را فرزندان حزب نمیدانم مردمی و یا ح د خ دانسته اید و یا به هر شاخه ای که تقسیم شده ایدو خود ها را ارتباط داده اید، هنوز هم حیا نکرده اید و هنوز هم در فکر آزادی زنان استید. آیا در ادیان گذشته خصوصا دین مسیح و بخصوص اسلام گفته نشده که زنها به اطاعت از شوهر مکلف اند. اولاد داری و تربیه اولاد و رفع ارضای شوهران و وظایف آنها است. ما هیچوقت کارهای خلاف انسانیت و قانون و شرع شما را که زن ها و مرد ما را بکورس های سواد آموزی کشانده بودید فراموش نمیکنیم . خاصتا این حرکت شما را که زمین های را که خدا بما داده بود و ما را مالک آنها ساخته بود، شما زمینهای ما را بدهقانان و کارگران زراعتی ما تسلیم کردید. علیه ما آنها را تحریکات کردید و زمین های ما را که ما خود مالک آنها بودیم به آنها نمیدانیم اصلاحات ارضی گفته سپردید .

چیز و جوره ها را هم خلاف شرع گفتید. و این را سرما پدران و مادران که خون دل در راه پرورش اولاد های خود خوردیم و آنها را بزرگ نمودیم، هم بسته کردید . دیگر اینکه ما را متهم به ازدواج همراهی دختران صغیر کرده اید. آیا چیزیکه پیشوای ما و رهبران و خلفای راشدین ما کرده اند و جواز نکاح را با سنین پایین با دختران جواز دانسته بودند و ما پیروی شانرا کردیم. آیا غلط کردیم . اگر ما غلط کردیم و باید به گفت پیشوایان مذهبی خود نمیگردیم، پس شما چرا صفوف خود را و اعضای خود را مکلف میدانید که به دساتیر و روش ها غیر قانونی و غیر شرعی و غیر انسانی تان عمل کنند. و این روش های تانرا که همه خلاف قانونی و شرع و جهان انسانیت بود و آنرا در زمانهای حاکمیت حزب تان یعنی ح د خ ا، بنام برنامه عمل گفته گنجائیده بودید و همه را ما ثبوت کردیم که خلاف اسلام و شرع است، به پیروان خود و اعضا و دارودسته های مجاهدین خود، یک بیک گفتیم و تفسیر کردیم و همه را برادران مسلمان حقیقی ما یعنی پاکستانی ها، عرب ها در راس عربستان بزرگ و هم چنان حامیان حقوق بشر و دیموکراسی یعنی غربی ها در راس امریکا، تا بید کردند که همان نتیجه شد که شما را شکست دادیم و دولت اسلامی خود ها را روی کار آوردیم و شما دستاورد های عظیم آنرا در بیشتر از دو دهه به چشم سر می بینید

خلاصه ما نمیخواهیم با شما کنار بیاییم. شما را همان راه کفر و مذهب و راه های غلط و ما را گرفتن همین راه اسلامی، انسانی و شرعی.

ریس جلسه و رهبر حزب، زمانیکه این نامه را به حاضرین جلسه یعنی فرزندان و سپاهیان حزب دیموکراتیک خلق افغانستان که همه بشاخه های متعدد تقسیم اند قرائت کرد و از جلسه نظر خواست ، به نماینده یک رفیق روی استیج آمد و چنین صحبت نمود:

رفقا و فرزندان صدیق ح د خ ! اجازه دهید مختصرا صحبت کنم و بگویم که گرچه ما بشاخه های متعدد چپ مترقی تقسیم شده ایم و امروز زیر این سقف گرد آمده ایم نشانه اینست که ما هرچه داریم بین خود ها داریم و ما میتوانیم در قضایای سرنوشت ساز مردم و میهن خود، با هم جور آمد کنیم . زیرا راه و رسم همه ما یک هدف است و آن اعمار یک افغانستان نوین و شگوفان و حفظ حاکمیت و استقلال ملی و ایجاد یک حکومت ملی و دیموکراتیک میباشد .

چون همه فرزندان ح د خ ، در پروسه مبارزات چندین ساله ء شان چه مخفی و چه علنی اهداف و عمل کرد های حزب را میدانند، حاجت به تکرار نیست . من امروز یک چیزی را میخواهم بگویم و آن اینست که ما باید راهی خود را داشته باشیم. اتحاد با این گروه های کهنه پسند البته به استثنای مجاهدین با دانش و واقعا با دانش و وطن پرست که نه در گذشته با اینها بوده اند و نه حالا با آنها هم عقیده اند، از این امر جدا است. آنها هم در گذشته با ما بوده اند و هم حالا با ما استند .

لذا به نظر من، با چنین گروه ها، وحدت کردن جز اینکه اتلاف وقت باشد، فایده ای دیگر ندارد. زیرا این گروه های چپاولگران چون فرزندان صدیق و وفادار ح د خ با تماما شاخه های که تقسیم شده اند و یا شده ایم، فرق کلی دارند که حتی به قیصدی کمی هم مقایسه شده نمیتوانند. ما باید در قدم اول در این راستا کوشش نماییم که همه تحت یک نام یک هدف باز هم بخاطر همان اهداف و الای انسانی یعنی ایجاد یک حکومت ملی و دیموکراتیک که جوابگوی خواسته های واقعی مردم با نظر داشت شرایط زمانی و مکانی اش باشد، گرد آییم و در راه اختلافات خود که همه میکانیکی بوده اند جور آمد کنیم که این بعید از امکان نخواهد بود و اینرا من بصراحت میگویم من نمیخواهم که بیشتر از این صحبت کنم و در اخیر از توجه شما سپاسگذارم.

بعدا از این رفیق به تایید از این گفته ها، چند رفیق دیگر بیانیه های تاییدی دادند که به دلگرمی مورد استقبال حاضرین این جلسه و وسیع قرار گرفت .
در اخیر ریس جلسه اظهار خوشی نموده و به حاضرین جلسه که ترکیبی از هر سازمان جدا شده از بدنه حزب واحد ما بود، امیدواری داد و گفتند: که این گرد همایی که

گرچه بخاطر جور آمد با دسته های راست بود، ولی خوشبختانه زمینه حضور همه ای ما را بخاطر وحدت همه ای ما تحت یک پرچم و یک هدف، باز هم بخاطر ایجاد یک حکومت ملی و دیموکراتیک بخاطر رفاه مردم و میهن، بهانه گردید و مید واریم در جلسات آینده با یک شور و شوق انقلابی بخاطر وحدت عام و تام تماماً نیرو ها ی حزب محبوب خود، تحت هر نام دیگری که ایجاد شود، همه زیر یک پرچم واحد به مبارزات خود ادامه دهیم .

حالا دیدید که کیها برنده بودند، ما ها ی که در گذشته ها برنده بودیم، حالا نیز برنده استیم و خواهیم بود .

طنز: لفاظی های رهبران و دارودسته های جهادی ۸ ثور ۱۳۷۱ نسبت پرده پوشی بر جنایات شان که طی بیش از دوده حاکمیت شان مرتکب شده اند در یک نشست دوستانه و غیر رسمی با رهبران حزب دیموکراتیک خلق افغانستان در تالار لویه جرگه .

رهبران جهادی ۸ ثور ۱۳۷۱ که هنوز هم در امواج انتقاد های نه تنها اعضای باند شان بلکه مورد انتقاد مردم میهن ما و نیز مورد انزجار و انتقاد مردمان صلح دوست و حق بین سایر کشور ها در سطح منطقه و جهان به نسبت جنایات شان و خاصتا بسط و گسترش فساد اداری و تقلب در رای مردم میهن و دستبرد به صندوق های رای دهی، و واضحتر بگویم تاخیر در معرفی اعضای کابینه شان واقع شده اند، بخاطر تبرئه شان از چنین جنایات شان و سهل انگاریهای شان و تغییر عقاید مردم، تصمیم گرفتند تا در یک نشست غیر رسمی و دوستانه در تالار تدویر لویه جرگه، با رهبران ح د خ ا، و بعضی اشخاص مشهور و وطنپرست به جروب بحث بپردازند .

سردستهای جهادی قبلا تصمیم گرفته بودند تا در این نشست دوستانه و غیر رسمی بموضوعات دوران جهاد شان و بالاثیر موفقیت های که بدست آورده اند آنرا به بحث بگیرند و بقناعت رهبران ح د خ ا و سایر وطنپرستان اشتراک کننده در این جلسه بپردازند. تا باشد با ارائه کارنامه های جهادی شان، به بازاردین و مذهب شان رنگ و روغن جدیدتر و بیشتر بدهند. از طرف دیگر این ذهنیت و طرز دید منفی مردم را در سطح میهن و خارج از آن نسبت به خود ها تغییر بدهند و آن نظرات را به یک دید گاه مثبت مبدل بسازند .

این لفاظی ها، چنین آغاز میشود البته در این نشست دوستانه و غیر رسمی شان
آغاز سخن توسط یکی از سردسته معروف و صاحب قدرت شان : برادران

مجاهد! که کارنامه های جهادی ما و دستاورد های بیشمار ما در همه عرصه ها از یاد مجاهدینی چون ما و تاریخ حقیقی میهن، نمیرود. در این روزها مورد تاخت و تاز های نه تنها مجلسین پارلمان قرار گرفته ایم بلکه مورد انتقاد دستگاه های تبلیغی انفرادی و دسته جمعی و خاصا خبرنگاران تیلوویزیونها، طور مثال تیلوویزیون طلوع نیوز نیز قرار گرفته ایم .

طوری که همه ما و شما میدانیم، کارنامه های جهادی و دستاوردهای ماهیچگامی از اذهان مردمان صادق و راستین میهن ما مانند ما مجاهدین صدیق از یاد نمیرود. و اگر ما از یاد مردمان میهن خود میرفتیم، آنها رای شانرا به ما نمیدادند و ما را به این پُست ها و موقف ها در همه بخش های قوای مسلح و قوای ثلاثه (مجریه، قضائیه و مقننه) نمی گزیدند.

و ادامه میدهد: که از برکت فهمیده گی و سواد مردم متدین ما و دانش شان از مستون قرآن کریم، و دیگر دساتیر اسلامی، به فضل خداوند تلاشهای تخریبکارانه مردم و اعضای ولسی جرگه و مشرانو جرگه و منابع اطلاع رسانی فردی و جمعی در داخل و خارج کشور جایی را نگرفت و ما پیروز شدیم و نتایج حکومت داری ما و صداقت و پاکی ما را در تمام عرصه ها، خود ما شاهد استیم و حاجت به تشریح نیستند. زیرا همه ویدوها و اسناد و منابع مهم اطلاعات داخلی و خارجی شاهد چنین کار و پیکار ما استند .

ولی با اینهم، می بینیم که سرو کله ای مردم هنوز هم از اینطرف و آنطرف ظاهر می شود، اینها قطعا و بهیچ صورت شرم و حیا ندارند .
بیایید یک لحظه خود ما قضاوت کنیم که آیا ما کارهای انسانی و ایمانی و مردمی انجام نداده ایم که البته انجام داده ایم و آیا همه ما و شما به ارزش های دیموکراسی و به خاطر یک حکومت واقعی مردمی تلاش نکرده ایم ، که البته تلاش کرده ایم .

بباید که ما گفتار های خود ها را که بجواب رهبران حزب دیموکراتیک خلق وسایر اعضای شان و طرفداران حکومت ودولت شان داده ایم دراین نشست دوستانه که آنها هم حضوردارند به قضاوت بگیریم. ، اینست آن جوابات دفاعی ودندان شکن ما بآنها که قبلا داده بودیم، بعرض میرسانیم .

اولا از شما بخشش میخواهیم و میخواهیم که تذکراتی که از هر دو طرف، نسبت به یک دیگر صورت میگردد، بکلی آزادانه است نه شما بر آشفته شوید و نه ما: همه حاضرین به تایید بموافقه میرسند و اینست شروع گفتار توسط یکی از سردسته های جهادی :

قابل توجه شما مجاهدین گرانقدر رهبران حزب دیموکراتیک خلق افغانستان !
شما حزبیها، بعد از انقلاب ثور ۱۳۵۷ تان، فرمان صادر کردید، که از دختران باید چیز و جوهره نگیریم. شما فرمان صادر کردید:

که زمین مال کسی است که بالایش کار میکند. شما زمین های که خداوند بـما لطف کرده بود و ما را مستحق آن زمین ها دانسته بود از ما گرفتید و به دهقانانی که نوکر های ما بودند، دادید . توزیع مواد کپوونی و ارتزاقی را، طور رایگان به مامورین دولت، کارگران و اجیران، امر نمودید که این مفتخوری ها حرام قطعی بوده است مهمتر اینکه دختران و زنان ما را به خاطر اینکه نمیدانیم آموختن سواد برزن و مرد فرض است بآموختن سواد تشویق وترغیب نموده و حتی آنها را بکورسهای سواد آموزی مجبور نمودید که بروند و سواد یاد بگیرند .

شما را چه غرض بود به زنها و دختران ما، ما حق داشتیم بحیث شوهران، پدران و حتی برادران و یا هم کاکا ها و ماما ها، که آنها را با سواد بسازیم و یا نسازیم . چرا پدرسالاری ها، مادرسالاری ها، شوهر سالاری ها، برادرسالاری ها و غیره و غیره سالاری ها را که از قرنها و قرنها نه تنها درمیهن ما بلکه در سایرکشورهای مسلمان جهان و حتی سایر کشورهای غیر مسلمان دیگر نیز به اندازه های کم و زیاد وجود داشته است ، برضدیت آنها قرار گرفتید.

آمدیم در قسمت جهیز و جوهره ها، ما دختران خودها را خومفت کلان نکردیم . بسیار

پول مصرف نمودیم که بزرگ شوند. مثال میدهیم: ببینید که شما یک گوساله را که بهزار زحمت کلان میکنید چه هدف دارید. البته هدف واضح و روشن است که یا از شیر آنها استفاده میکنید یا آنها کشته و از گوشت و پوست و پشم آنها استفاده میبرید و همانطور مفت خو کلان نمیکنید و مفت زحمت نمیکشید. ما هم دختران خود ها را به چنین اندیشه بزرگ و کلان نمودیم .

یک چارروپیه که حق شیرگفته یا شیربها گفته و زحمت خودها گفته میگرفتیم، اینها کجایش خلاف شرع و نمی دانیم قانون و اخلاق و غیره و غیره بوده است .

دیگر اینکه چرا بما کوپون مواد ارتزاقی رایگان میدادید . ما خو کدام گدایی گر ها نبودیم که بما خیرات میدادید. اگر احتیاج ما به معاش و دستمزدی که حاصل مینمودیم رفع نمیشد، آنها از راه های حلال دیگر پیدا میکردیم. مثلا رشوت گفته ابا چیزی را از کس نمیگرفتیم ولی اگر تحفه گفته چیزی بما عنایت میشد حتما کبرنکرده میگرفتیم . اگر باز هم توان اقتصادی ما به خریدن اشیا چه خوراکه و چه پوشاکه نمیرسید. از حق کارگران زراعتی و دهقانانی که بالای زمینهای ما کار میکردند، میگرفتیم و چاره کارخودها را از اینطرف و آنطرف مینمودیم و بهمین ترتیب هزارمنبع دیگر به غرض رفع احتیاجات ما موجود بود .

دیگر اینکه شما را به اصلاحات نمدانیم ارضی چه غرض. خداوند از روز ازل بما و در قسمت ما نوشته بود که ما باید صاحب زمین باشیم و عده ای بالای زمین های ما کارکنند و ما با دار شان باشیم . شما ها را باین کلان کاریها چه که خود ها را جای خدا تصور کرده و زمینهای ما را گرفته و بنوکران ما سپردید. آیا این عمل شما خلاف شرع خداوندی نبود .

شما برادران مسلمان پاکستانی، عربی، ایرانی و سایر برادران مسلمان دگر مارا، دشمن مردم و میهن گفتید. چه فرق میکرد که اگر آنها در دورانی که ما از شما ها ناراضی بودیم و آنجا ها کوچ کردیم ، از ما مهمان نوازی کردند و ما را به آنچه نیاز داشتیم اربیل پول و پیسه و سلاح بخاطر جنگیدن علیه شما کافران، تجهیز کردند و بهترین فرزندان و نفرهای شانرا که شما نمدانیم آنها را اجنتهای آی اس آی و سیا گفتید، در اختیار مان قرار دادند و یک روپیه نه دو روپیه نه بلکه صد ها میلیون دالر، در این مهمانداریها

برای ما مصرف کردند تا دوباره خاک خود یعنی کاشانه ای خودها برویم و اگر هم شده بتواند آنها را نیز به پاس این خدمات مادی و معنوی شان، مهمان سرزمین خودها بسازیم و اگر شود آنها را بخاطر قدردانی خدمات شان نیز حصه دار این خاک بسازیم، شما ها بگویید بما که کجای این کارکرد های ما خلاف قانون و شرع اسلامی بود .

وباز این سر دسته جهادی، باینهم اشاره میکند و یادداشتی دیگری از گفتار رهبران ح د خ را و حامیان شانرا که باعث انقلاب ثور ۱۳۵۷ شدند از جیب عقب پتلونش کشیده و به قرائت میگیرد.

خطاب به سر دسته های جهادی و اعضای گروهی آنها :

او محترمین بیخبر، از دین و قانون و شرع و اخلاق انسانی !

ببینید که شما اعمال انسانی و قانونی و شرعی و اخلاقی ما را که بخاطر آبادی مردم ومیهن عزیز ما بوده است و ما در اینراه هزاران هزار از فرزندان صدیق و وطنپرست خودها را قربانی دادیم خلاف شرع وقانون دین ومذهب و اخلاق ونمیدانم چون وچنین ها محکوم نمودید. صرفا بخاطر خواهشات نفسانی، و شهوانی وقدرت طلبی های تان تحت پوشش دین ومذهب غیر حقیقی وخود ساخته ای تان .

- آیا دختر فروشها از لحاظ اسلام وحکم شریعت بد نبود ونیست . آیا گرفتن جهیز و جوره های کمر شکن که اصلا مهریه زنان که کمتر از چند درم شرعی زیادتیر نمیشد باین پیمانہ مغایرت باسلام حقیقی ودین مقدس ما ندارد . یک ذره چشم وجدان خودها راباز کنید که کجایش باسلام ومذهب حقیقی ما در اختلاف بودند .

- آیا آموختن سواد را که ما برای زنان و مردان، دختران و پسران میهن عزیز خود تحت فرامین انقلابی حکم کردیم با قانون اسلام ما موافق نبودند وآیا درقران کریم که درگردن شما دروغ گوها وفریب دهنده گان مردم بیچاره ما بزند، بیان صریح و روشن در قسمت سواد آموزی و سواد آموختن برای مرد وزن نداشته بود و نداشته

است و ندارد.

آیا در قرآن کریم به صراحت تذکر نرفته است : که طلب کنید علم را ولو که در چین هم باشد .

- اگر ما توزیع زمین را طور عادلانه بفرامین جداگانه ای انقلابی خود آغاز نمودیم و زمین های ما زاد را که به هزاران جریب میرسید بدها قین بی زمین و کم زمین دادیم کجایش خلاف شرع و قانون اسلامی بوده است . آیا در قرآن شریف گفته نشده است که زمین مال کسی است که بالایش کار میکند.

- آیا جنگ ما علیه شما و وطن فروشان که خاک تانرا رها کرده و در بیرون از خاک علیه مردم و میهن تان، خود ها را مسلح نمودید و به پول و پیسه اجنبی ها، بمقابله با مردم و میهن آزاده ای خود بپا خاستید، کجایش با اساسات و وطنپرستی ما در مغایرت بود اگر ما بخاطر حفظ نوامیس ملی و حاکمیت ملی و حفظ استقلال میهن عزیز خود علیه شما قرار گرفتیم و از آن دفاع نمودیم ، آیا همین شما ها نبودید که گوشه ای از خاک ما را با بی غیرت ترین وجه در ولایت مشرقی میخواستید به پاکستانی های دشمن دیرینه میهن ما بسپارید . آیا همین شما ها در داخل پاکستان به تشکیل حکومت موقت اقدام نکردید و در جنگ مشرقی به ده ها هزار از پاکستانی ها و حتی عرب ها و دیگر متحدان پلید با شما اشتراک نداشتند .

شما شاهد نبودید که فرزندان ح د خ ا و سایر وطنپرستان چطور از خاک و ناموس و وطن دفاع کردند و شکست ننگین در حالیکه عساکر شوروی هم موجود نبود بشما ها دادند. که تاریخ پر بار میهن و فرزندان صدیق وطن ، ابا آنرا فراموش نمیکنند .

- آیا شبها و روزها، پهره کردن فرزندان دلیر این خاک یعنی اعضای حزب محبوب ما یعنی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان و سایر وطنپرستان را که بخاطر حفاظت از اماکن مقدسه که نمار گذاران و وطن عزیز ما با دل و خاطر آسوده بعبادات شان مشغول باشند، فراموش کردید و آیا کجایش مغایر اساسات اسلامی و دین مقدس اسلام بوده است آیا حفظ نوامیس و دفاع از مراکز مقدسه، فرض دانسته نشده بود و نشده است .

- ببینید که شما که تحت تبلیغات زهر آگین خود ها و با استفاده از عدم آگاهی درست هم میهنان از متون و احکام شرع اسلامی، و با دخالت مستقیم و غیر مستقیم دشمنان ما یعنی دشمنان داخلی و خارجی و دستگاه های آی اس آی و سیاه و دیگر منابع و چلتار

پوشان عربی، به بهانه دفاع از اسلام وارد خاک نشدید و ما که بخاطر جلوگیری از خون و کشتاریبگناهان فیصله کردیم که قدرت را بشما بسپاریم و شما را در آزمونگاه تاریخ و مردم میهن عزیز خود و آزمونگاه مردمان صادق جهان قرار بدهیم، شما ها چه کردید .

بعداز قرائت و تذکرات فوق سر دسته ای جهادی در این محفل ، اوباز هم ادامه میدهد
برادران جهادی حاضر در این جلسه غیر رسمی و دوستانه !

این رهبران ح د خ ا و اعضای شان، یعنی جریانهای چپ مترقی، به گفتار های شان که من یکایک قرائت کردم بسنده نکرده و کار ها ما را چنین قلمداد کرده بودند در یکی از جلسات تاریخی ۲۰۱۴-۲۴-۰۴ . شان که در همین تالار صورت گرفته بود و جریان جلسه را بنام: مناظرهء وطنپرستان با گروه چپاولگران نام گذاشته بودند و انرا بحیث یک طنز در سایت انترنتی و طنذار هم به سمع مردمان، گذاشته بودند. خیر بھر ترتیب، این بود آن تذکرات شان نسبت بما در آن جلسه که البته ما به علتی در آن شرکت نکردیم .

- کشتاریبگناهان ملیت زحمتکش هزاره، در افشار کابل، تایمنی وات کابل سه دوکان چنداول کابل و سایر نقاط دیگر میهن .
- کشتارنود هزار ویابیش از نود هزار از ساکنان مردم بیگناه کابل .
- بزور تحت نکاح در آوردن دختران خورد سال نابالغ پائینتر از سن ۱۸ سالگی.
- چور و چپاول آثار باستانی و عتیقه از موزیم کابل و سایر مناطق دیگر کشور و فروش و صدور آنها به کشور پاکستان و کشورهای دیگر .
- تخریب و بآتش کشیدن آثار باستانی میهن منجمله بت مشهور بامیان .
- جبرا زندانی ساختن خانمها و زنان در چاردیوار منازل شان .
- تخریب موسسات عالی و متوسط تحصیلی در کابل و مراکز سایر ولایات میهن عزیز
- اختطاف، کشتار و شکنجه های روز نامه نگاران داخلی و خارجی.
- رایج ساختن رشوت و فساد اداری که از برکات کارما، میهن عزیز ما در ردیف اولین

کشورهای جهان از حیث فساد اداری قرار گرفته است .
 - غارت و غضب دارایی های عامه و املاک خصوصی مردم .
 - آدم ربایی ها .
 - اصدار فرامین امر بالنهی بالمعروف گفته، هزاران زن و فرزندان این خاک را اذیت های جسمانی و مادی کرده ایم.
 - زن گرفتن های متعدد، و بعدا اذیت و آزار جسمانی زنان، بریدن دستان، بینی ها و تیزاب پاشی ها به سر و صورت آنها و غیره .
 - غارت صدها و صد ها میلیون دالر کمک های خارجی و بخصوص امریکا، بمنظور استفاده های شخصی تان .
 - اختلاس در امور بانکداری و مالی کشور .
 - عمده تر و عمده تر، تسریع کشت خشخاش و صدور آن بخارج و مصاب ساختن جوانان نا بالغ میهن عزیز ما برآن.
 چیز مهم و ضروری دیگر که میگویند اینست که ما و شما حکومت مردم گفته به چال و فریب رای مردمان را حاصل کرده ایم و دستبرد در صندوق های رای زده ایم. که البته منظورشان پروسه انتخابات سال ۱۹۹۳ برای اخذ کرسی ریاست جمهوری سال ۱۳۹۳ میباشد .
 و اضافه میکنند که گویا ماخیانت های خود ها را که از طریق تیلوژیون طلوع نیوز و مصاحبه با خبرنگاران، بعمل آمده، گویا ندیده ایم و نشنیده ایم . یعنی ما را غیر مستقیم به کور و کر بودن نیز متهم میدانند..

آنها یعنی مردمی که خودها را وطنپرست میگیرند و یا واضحتر بگویم مربوط احزاب چپ مترقی میدانند، میگویند که چیزهای که بما نسبت داده شده است و من آنرا قبلا در این جلسه یاد آوری کردم، شامل همهء جنایات ما نیست و اینها نمونه های از جنایات ما میباشد .

همچنین وضاحت بیشتر میدهند و میگویند و مینویسند که این نمونه های اخوت، برادری و برابری و اسلامی و شرعی شما ها اند یعنی ما و شما.
 خوب به مقایسه بگیریید و ببینید که کدام کرده های ما خلاف شرع و قانون و اخلاق بوده است و کدام کار کرد های شما موافق آن .

برادران مجاهد و عزیز! فکر نکنید که من وسایر همفکران در این مورد خاموش بودیم ببینید و بشنوید که من به کمک و همکاری دیگر برادران جهادی خود ها چه جوابهای دندان شکن در گذشته برای اینها نمودم اعضای پر افتخار حزب دیموکراتیک خلق افغانستان داده ایم :

تذکرات سردسته ۶ رهبران هشت ثور ۱۳۷۱!

حالا فهمیدیم که شما وابسته گان هفت ثور ۱۳۵۷ از خورد تا بزرگ تان، چیزی از سیاست نمیدانید. شما فکر کردید که :

ما و خصوصا سر دسته های جهادی ما هیچ نمیدانند. آنها میدانند و ما نیز میدانستیم و

میدانیم که این کرده های شما خلاف دساتیر اسلامی و شرعی و اخلاقی و قانونی بوده

است. شما ای رهبران ساده ح د خ، و اعضای شما و سایر وطنپرستان و مدافعان تان شما بقضاوت بنشینید که اگر بگفته ای شما که هدف ما بدست آوردن این همه چیزها

قدرت و پول و پیسه و چوکی بوده است آیا ما میتوانستیم که کارکرد های شما را طبق

موازین اسلامی و قانونی و دینی بدانیم و با وجود آن بر ضد شما قد علم کنیم و قدرت

را بدست آریم. این شعار های کفر و الحاد و نمودن کمونست و هله نمان که شوروی

ها را بخاک آورده اید و یا شوروی ها بخاک آمده اند، همه راست بوده است و ما

دقیقا میدانیم و خیال نکنید که ما نادانها بوده ایم. ما نه تنها نادان ها نبوده ایم بلکه در

سیاست خود ها بمراتب از شما ها کرده دست برتر داشتیم. و اینرا تصور هم نکنید که باصطلاح انسانهای ساده لوح بوده ایم و یا استیم. البته ما اگر از ساده لوحی دیگران

و یا مردمان دیندار ساده لوح دیگر استفاده اعظمی کرده ایم تا باین مقامهای مادی

و معنوی رسیدیم، کجای اینها غلط بود. حالا به شما انقلابیون هفتم ثور ۱۳۵۷ به

صراحت میگوییم که برویید و خود ها را بعد از اینجا گم کنید. و اضافه میکند:

اینقدر گفتار شرعی و حقیقی ما بروح و روان مردمان راستین و صدیق و حتی تحصیل

کرده ها اثر گذاشته که به آذان شما گوش نمیدهند و ما همیشه حکمفرمایی میکنیم.

و باز هم بشما میگوییم که اگر دین و مذهب و رسم و رواج کهنه ای مردمان بد میبود

آیا نمیدانید که مردمان اهل مذاهب بطور مثال پاپ ها و یا ملا های عیسوی صد ها

سال بالای هندوستان که از لحاظ مذهب کافران بودند حکومت کرده نمیتوانستند و آیا نکردند. و آیا نمیدانید که پاپ های عیسوی با استفاده از همین مذهب مقدس عیسوی بود که صد ها سال در اروپا حاکم بودند و آیا جنگ های صلیبی را که صد ها سال در اروپا ادامه داشت از یاد برده اید. آیا مردمان اروپا و عیسوی مذاهب، با دادن پول، بهشت برای خود خریداری نمیکردند و حتی با دادن پول، برای ابا و اجداد خود ها، از ملا های عیسوی، بهشت نمیخریدند و حالا اگر ما و برادران طالبی ما، رفتن بهشت را به جوانان، و اطفال و دیگر شایقین و مایلان بهشت، به آنها توصیه میکنیم که با نثار کردن جانهای شان، بهشت را کمایی کنند، کجایش غلط است؟

وایا در وطن ما در زمان جنبش امانیه، همی ما ملاها و مجاهدین نبودیم که شاه امان الله خان غازی را که در حقیقت کافر هم بود و دخترانرا بدون چادری و حجاب بکشور های کفر و الحاد غرض تحصیل روان کرد از سلطنت بیزار و فراری ملک های اجنبی نکردیم و بهمین ترتیب ما هم صدها مثال دیگر از حاکمیت همچون ما رهبران جهادی و پیروان خود ها داریم که مشت نمونه ای خروار گفته بشما گفتیم .

با شنیدن این جوابات قناعت بخش رهبر جهادی شان که بمقابل تذکرات اعضای حزب رهبران ح د خ ا ، حامیان شان و سایر وطنپرستان در جلسه ارائه شد، به کف زدن های ممتد روبرو شد. و به همین قسم هر کدام دیگر شان به لفاظی های شان پرداختند

حالا نوبت است به سخنرانی یکتن از رهبران با خرد ح د خ ا .

باجازه برادران محترم جهادی و پیروز کننده گان حاکمیت هشتم ثور ۱۳۷۱ ! خوب شد و تشکر از شما رهبر محترم جهادی! چیزی را که ما باید میگفتیم به خاطر جنایات و کارکرد های شما، شما خود آنرا گفتید. ضرورت نیست که کار جلسه را به درازا بکشانیم ولی اینقدر من در جلسه میگویم که:

حالا قصه ای شما ها مفت شده. شما تصور نکنید که دیگر مردمان میهن عزیز ما نمی دانند. همه چهره های حقیقی شما را فهمیده اند مگر کور و کر استید و نمی بینید و نمی شنوید از طریق رسانه ها که حتی از قماش شما و مربوط باند های شما، چهره های حقیقی شما ها را از پس پرده بیرون کرده اند. کست ها ، عکس ها، نوار های به ثبت

رسیده از اعمال و کردار شما، چشم‌ها و دل‌های هم‌میهنان با دانش و با تحصیل و هم‌دینداران واقعی میهن را روشن ساخته است. دیگر قصه‌ای شما‌ها در چار کله‌پزی مفت است نه از ما.

آینده‌ها از اولاد فداکار و با دانش و مبارزین واقعی میهن است. و خصوصاً آنها یکی که کفر و ملحد گفته از صحنه حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و غیره میهن به دور ساخته شده‌اند، باز بدور ما صف آرایی خواهند کرد و همه وطنپرستان دیگر با یک صدا با ما، در راه آبادی میهن بر باد رفته و حفظ حاکمیت و استقلال ملی، یکجا می‌شوند و خواهند شد و این کار شدنی است. بروید رهبران و باند‌های هشتم‌ثور ۱۳۷۱

با دستاورد‌های شیطانی‌تان. دیگر قصه‌های شما مفت شده است. و ما گفتاری دیگر و اضافی در این جلسه دوستانه نداریم و من به نماینده‌گی از جریان‌ات چپ‌مترقی و بخصوص اعضای رزمنده حزب دیموکراتیک خلق افغانستان، خاطر نشان میدارم که چیزهایی را که من و یا ما باید می‌گفتیم شما یکا یک با دانش سرشاری که از جهاد داشتید و دارید، آنرا بیان کردید. و ما همه این جریان‌ات جروب‌ات را که در اینجا بین ما و شما که واقعا در یک فضای دوستانه بود، ثبت کست کرده ایم و آنرا به پیشگاه مردم و طندوست و با دانش و صادق وطن خود می‌گذاریم تا آنها به قضاوت بگیرند دوستان و دشمنان خود‌ها را.

جلسه که در یک فضای دوستانه با وجودیکه کلمات تقریباً زشت از هر دو طرف در جریان جلسه رونما گردید، بدون کدام برخورد‌های فزینی، خاتمه یافت. و باید گفت آفرین به اشتراک‌کننده‌گان این جلسه که به بسیار حوصله مندی بکار جلسه از آغاز تا انجام گوش دادند.

رهبران و اعضای گروه‌های تنظیمی هشتم‌ثور ۱۳۷۱ بعد از ختم جلسه به طور خصوصی بیکدیگر شان می‌گویند.

احتیاط کنید که واقعا اینها یعنی مردمان صادق و سردسته‌ها و اعضای مربوط چپ دیموکراتیک بسیار می‌فهمند و میدانند و هم مردمان فهمیده میهن ما و حتی آنها یکی که حتی به فکر ما که می‌گوییم از سیاست نمیدانند، آنها نیز بسیار می‌فهمند.

دیگر ما نمیتوانیم که طوری که در گذشته‌ها حکومت برحق و قانونی دولت جمهوری دیموکراتیک خلق افغانستان، به کفر و الحاد و میدانم بنام حضور عساکر شوروی

سابق متهم نمودیم و بالاخره با عث نا بودی شان شدیم، حالا دیگر مردم دقیقا میدانند که دوست و دشمن شان کیه بود ند وکیها استند. واضافه میکنند که لعنت بدشمنان ما که چنین اسناد، ویدیوها، کست ها و نوارهای ضبطی ما را بدسترس مردمان میهن ماو خاصتا اعضای دسته های چپ دیموکراتیک قرار داده اند.

ولی ای مجاهدین غم نخورید باز هم ازدانش های مذهبی استفاده خواهیم کرد و هر طوری شده به زور ویا زاری و یادسیسه ویا متوصل شدن بقدرت زر و زور و سلاح بازازنفوذ دوباره این انقلابیون و بوجود آورده گان انقلاب ثور ۱۳۵۷ و مراحل بعدی شانرا از زمان حاکمیت ببرک کارمل، تا آخرین شان که داکترنجیب الله بود، جلوگیری مینماییم و اجازه نمیدهیم که مردم و میهن بااستقلال سیاسی، اقتصادی، فرهنگی ، مذهبی حقیقی شان راه پیدا کنندوبیدار شوند، زیرادراینصورت نه تنها قصهء همهء ما و اعضای باند ما مفت خواهد شد، بلکه قصه ای آنائیکه به ما بخاطرسرکوب انقلاب ثور ۱۳۵۷ کمک های سر شار مادی و معنوی نموده اند، نیزمفت خواهد شد .

یکی از میان شان میگوید، نی برادران اینطور نیست . حالا بین خود ها استیم، قصهء ما و شما دیگر مفت است . دیگر در جان زدن ها گپ دادن ها جایی را نمیگیرد. باید سر تسلیم فرود آریم و اعتراف به کارنامه های خود بداریم .

این جروبحت و گفتگوی لفظی در همینجا ختم میشود .

طنز: باید صبر و حوصله کرد.

طوری که همه میدانیم، ظلم و استبداد توسط زورمندان و حکمرانان جهادی که در قدرت نشسته اند یعنی در مقام های سه گانه قوای ثلاثه کشور (مقننه، قضائیه و مجریه) قرار دارند بالای مردمان بیدفاع و مظلوم و بیواسطه میهن به اوجش رسیده است و این بی سامانی ها که در همه ساحات متذکره ای دولت مشهود است، طبیعت هم به خشم شده و مظلومان بیگناه و بیدفاع را مورد قهر و غضبش قرار میدهد و توسط سیلاب ها، لغزش های زمین و کوه ها، جنگل سوزیها، بیماری ها و غیره آفات طبیعی اش بآنها نیز اذیت و ناآرامیها عاید میسازد. که البته در حصر رده دوم یعنی حادثات طبیعی تا اندازه از توان بیچاره ها رفع آن و جلوگیری از این چنین حادثات غیر ممکن بوده و البته تا اندازه به فیصدی های کم و زیاد از توان رفع این چنین حادثات، دولتمردان و مسئولین ذیعلاقه ادارات نیز، بدر شده نمیتوانند.

بهر ترتیب چون کاسه صبر هم میهنان درد دیده و رنج دیده میهن، از برخورد با این چنین نا کار آیی های اراکین ادارات دولتی، لبریز شده لذا همه با انتخاب نماینده های شان میخواهند یک جلسه وسیع را در یکی از تالارهای بزرگ یا به سالون برگزاری یکی از رستوران های مجهز در شهر کابل با بعضی از مسئولین ادارات دولتی دایر نمایند و به درد و غم همه درد دیده گان میهن از هر جهاتی که باشد، غور مشترک نمایند. لذا همه فیصله میدارند که این جلسه باید در تالار جرگه مشورتی که قبلاً بخاطر تصویب پروتوکول امنیتی بین دولت جمهوری با اصطلاح اسلامی افغانستان و ایالات متحده امریکا با حضور وسیع نماینده گان مردم، دایر شده بود، این جلسه نیز به همان جای تاریخی دایر شود تا مورد توجه جهانیان و محافظین حقوق بشر در عرصه ملی و بین المللی قرار بگیرد و همه باین نظریه مهر تایید میگذارند.

این است که بروز معینه، همه درمندان و داغ دیده گان با نماینده گان انتخابی شان و دیگر مدعوین آنجا حاضر گردیده اند.

جریان جلسه:

نماینده عمومی این قماش مردم، که آقای دادرس نام دارد، عقب مایکروفون قرار

دارد و چنین شروع به سخنرانی میدارد .

پدران، مادران، خواهران و دختران و پسران عزیز و نوجدییده ای میهن به همه ای شما سلام . پیش از اینکه به بررسی جوانب مشکلات ما و شما بحث کنم در قدم اول بروح پاک شهیدان واقعهء اخیر ارگوی بدخشان که جان هزاران تن ار فرزندان این مرزگهر بارو با فرهنگ ما در اثر حادثهء لغزش زمین گرفته شد و یا به اثر سیلاب هابه بعضی حصص دیگر میهن عزیز ما چنین حادثات، بوقوع پیوسته ، بروح شهیدان دعا میفرستیم و به بازمانده گان شان صبر جمیل از خداوند متعال استدعا میداریم .

ثانیا میپردازیم به مشکلات عایده ای ما و شما و همه ای هم میهنان عزیز ما :
بسم الله الرحمن الرحيم .

از روزیکه این مجاهدین و دارودسته های شان به هر علت و نامی که قدرت را گرفته اند و بالای ما در همه بخش های قوای ثلاثهء کشور حکومت دارند، هر روز از روز دیگر، اوضاع در همه بخش ها بدتر میشود . اقتصاد وجود ندارد، امور حفظ الصحوی بکلی خراب است . بیکاریها به حد اعلاى خود رسیده و جوانان با تحصیل ما در بازارها بمعامله های سردستی یعنی بخريد و فروش متاع مشغول اند رشوت خوری تقریبا بفرهنگ همگانی تبدیل شده، زنان و خواهران و مادران و دختران وطن هر روز بحکم سالاری ها انزیت های روحی، مادی و فزیکى میشوند . سطح پرداخت معاشات برای کارمندان ادارات دولتی و اجیران خیلی کم است. وضع و مراقبت از سرکها و رسیده گی به پاکاری جویچه ها و آبریز ها هم خراب است . در رابطه به خرید اجناس و مواد ضروریهء اولیه یعنی خوراکه ها و پوشا که هاهم آهنگی در حصه قیم آنها وجود ندارد و هرکه بدهل خود ها باصطلاح میدرنگانند . سمع شکایات مردم نسبت رسیده گی به قضایای مربوط شان خیلی ضعیف وحتی وجود ندارد . ازتأمين امنیت خواهیچ پرسیان نکنید . هر روز می بینیم که شخصی بیگناهی ترور میشود. یا می بینیم که در ایمن منطقه ویا آن منطقه ای شهر کابل و دیگر ساحات وطن، توسط جان فدایان جهادى طالبان بشکل فردی و گروهی به انفجار ها تکه و توته میشوند . تجاوزات جنسی و بخصوص با دختران صغیر صورت میگیرد وحتی ملا صاحبان بی وجدان دراینکار نیز شریک اند و غیره و غیره . والبته باید نا دیده نگرفت که حضور نماینده گان دولت

و مسولین ادارات، به شکل مشهود در بعضی از این مناطق آسیب رسیده، بملا حظه رسیده و نمیتوانیم از آنها منکر بود، زیرا عکس های یاد گاری، شان که با گریه ها و یا بعضا با خنده ها، همراه بوده است، شاهد این غم رسی آنها میباشد . و به همین ترتیب در بعضی قسمت های دیگر تقریبا در همه عرصه ها کم و بیش به نظر میرسد.

همه با شنیدن سخنها و اشارات نماینده شان یعنی آقای داد رس، به توصیف و تمجید اش چک چک میکنند و حاضرین همه گفته هایش را تایید میکنند و بعضا از حاضرین نیز چیزهاییکه در جریان صحبت های داد رس از کارکرد های حکمرانان فعلی دولت اسلامی باقیمانده نیز از آنها اشارات لازمه مینمایند .

بعدا نوبت به سخن رانی، نماینده گان مردم در پارلمان که بنابر دعوت این درد دیده گان با سایر نماینده های با صلاحیت دولت فعلی یعنی اعضای حکومت کرزی، در این جلسه حضور دارند یکی آن بنام آقای غمخور به صحبت میپردازد .

حاضرین محترم ! من همه کپ های راست و دروغ شما ها را شنیدم . یکبار از داخل جلسه صدا می برآید .

برو وکیل صاحب در جایث بنشین، کدام حرف های ما دروغ است . این دروغ هایت را در پارلمان بگوئید، طوریکه همیشه گفته اید و با وعده های دروغین تا ن رای مردم را بدست آوردید و بعدا، جزگپ و انتقاد بالای یکدیگرویا این و آن کاری دیگر عملی انجام ندادید.

وکیل هر قدر میخواهد اجازه بگیرد که به صحبت ادامه بدهد، نمیگذارند ولی وکیل با استفاده از اینکه عضو شورای نماینده گان و نماینده انتخابی و با صلاحیت مردم، است از صلاحیت خود استفاده میکند و به کار کرد های مثبت شان، که در طول دو دهه ای اخیر نموده اند اشارات واضح میدارد .

بعدا نوبت به نماینده حقوق بشر میرسد و او عقب مایکروفون قرار میگیرد و چنین ادامه میدهد .

دوستان و مردم رنج دیده! من میدانم که شماها خیلی رنج دیده اید در هر مورد از امور زنده گی تان. و یک چیز را بخاطر داشته باشید که همه چیز ها دفعتا آماده شده نمی توانست و آماده شده نمیتواند و وقت بکار دارد. ما و شما صبر کنیم و باید صبر و حوصله

کرد مگر نمیدانید که گفته اند صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد .

یکی از حاضرین در جریان صحبت های نمایندهء حقوق بشر که یکی از هم میهنان ما میباشد دستش را بلند کرده و اجازه میخواد که گپ بزند .

نمایندهء حقوق بشر برایش اجازه میدهد :

شا کی محمد که یکتن از حاضرین جلسه است چنین میگوید.

شما از صبرگپ میزنید ، بلی صبر خوب است ولی شما نمیدانید که ما بیش از دودهه است که صبر کردیم و منتظر بودیم که کارها روبراه میشود. ولی من مستند با اسناد بشما نشان میدهم که با وجود سرازیر شدن صدها میلیون کمکهای کشورهای دوست و بخصوص امریکا، که بهمه بخش ها، اختصاص داده شده بود بتناست کمک های پولی شان، اقدام عملی صورت نگرفته و همه پولها غضب و غارت شخصی شده اند .

نماینده حقوق بشر ادامه میدهد : ببینید که خداوند گفته صبر چیز خوب است. پروا ندارد که در اجرات تعلل صورت گرفته است .

دیگر اینکه شما، بسیار بی انصاف هم شده اید. ببینید که در خاک ما به فضل خداوند متعال چقدر عمارات بلند منزل و مقبول ساخته شده که حتی در بعضی کشور ها مانند اینها نمیباشد. ببینید که مراسم عروسی های شما تا جاییکه بخواهید خویش قوم خودها را خبر کنید میتوانید و هم میتوانید به تجلیل شاندار آن، هر قدر که پول بخواهید، مصرف کنید هم میتوانید و ممانعت قانونی ندارد. در حالیکه حکومت قبلی یعنی واضحتر بگویم حکومت کمونستت ها این حرکت و اقدام بشر دوستانه و قانونی و شرعی تانرا، خلاف شرع و اخلاق و قانون تثبیت نموده بودند و مانع برگذاری چنین محافل دلخواه عروسی های شما شده بودند. آیا این دستاور حکومت اسلامی شما در این دور مجاهدین نیست .

دیگر اینکه تیلفون نداشتید و اما حالا ببینید که حتی همه از کارگران گرفته تا دهقانان کسبه کاران ، مامورین دولت و اجیران ما نیز عوض یکی نه بلکه دودو، سل فون دارند .

دیگر اینکه ببینید هر کدام صاحب موتر اند . آیا این پیشرفت و ترقی نیست . دیگر اینکه شاروالیها همیشه کوشش کرده که سرکها را پاک کنند. ولی بوقتیکه باران می

بارد و آبها در سرگ ها دند میشود، گناه شاروالی ها و یا شهرداران چه است. این گناه آسمانی است که آب را بی موقع و با موقع بالای مردم بیچاره ما میریزد و باعث خرابی پلها و پلچک ها و هم زیان های مالی و مادی و معنوی هموطنان ما میشود .

دیگر اینکه ببینید که چقدر دوکتور ها و متخصصین و سایر تحصیل کرده ها در اس ادارات دولتی یعنی در همه بخش های قوای ثلاثه مقرر اند . که همه نمونه های ترقی و پیشرفت نیست پس چیست .

باز از جمله حاضرین یک بنام **آقای دقیق** دستش را بلند نموده و میخواهد عقب مایک قرار بگیرد . برایش اجازه داده میشود .

آقای دقیق میگوید که محترمه مسئول حقوق بشر! شما این چنین چیزها را نمونه ای پیشرفت وطن اشاره کردید. خفه نشوید که شما هنوز مفهوم پیشرفت را دقیقا نمیدانید این عمارات بلند منزل که از خون ملت بیچاره و یا چور و چپاول اکثرا توسط جنگ سالاران و یا دار و دسته های شان آباد شده، نتیجه پیشرفت گفته نمیشود . داشتن سل فون ها، به سویه یک مملکت که نیاز به تغییر و انکشاف زیر بنا های اقتصادی دارد پیشرفت گفته نمیشود. موجودیت دکتوران و متخصصین بی تجربه، و آنهم قرار گرفتن شان به پست های خلاف مسلک و تحصیل، نتایج مثبت ندارد. زیرا کار به اهل کار باید سپرده میشد که نشده است . به همین ترتیب داشتن موتر و غیره باعث شناخت و متری بودن کشوری شناخته نمیشود. ما کارهای بنیادی میخواهیم که بخاطر انکشاف وطن ما در همه ساحات اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، هنری و اجتماعی صورت بگیرد باید مردم از لحاظ سیاسی آگاه شوند و این کار، کار بسیار دقیق و گسترده میخواهد تا همین حالا مردم با همان فکر و خیال کهنه بسر میبرند و زنها را چون متاع اقتصادی و تجارتي مورد استفاده قرار میدهند. قانونیت قطعاً وجود ندارد و هر جا که بروید از شما رشوت تقاضا میگردد . شما مگر شاهد نیستید که کسانی که خود ها رابه کرسی های ریاست جمهوری برای سال ۱۳۹۳ کاندید کرده اند همه سابقه های پیوند با دستگاه های اس آی و سیا دارند و بنحوی از انحا مستقیم و یا غیرمستقیم در قتل مردمان بیگناه میهن ما سهیم استند . میگویند مردم آگاه شده اند . این چه رقم آگاهی آنان است که دزدان و رهنان و قاتلان و چپا و لگران را، بحیث کاندیدان شان و بحیث روسای جمهور آینده شان رای داده اند آنهم که در زمان رای دهی به آنها تقلب های زیاد مشهود صورت گرفته است .

این گپ ها را گفته و دو باره بجایش می نشیند .
باز هم یکی از حاضرین جلسه دست بالا میکند و اجازه میخواهد تا درد های دل خود

و هموطنان درددیده اش را به تعقیب گفته های آقای داد رس و آقای دقیق بیان کند .
این آقا به نام انقلابی معروف است و چنین میگوید .

خواهران و برادران و حاضرین محترم در جلسه :

دیگر صبر حوصله صرف یک نصیحت پدران است، شما همیشه بیاد دارید و از تاریخ آموخته اید که حق داده نمیشود بلکه گرفته میشود. تا وقتی که یک جنبش عمومی مردم صورت نگیرد توسط مردمان رنج دیده و مظلوم، هیچ حقی داده نمیشود. باید بهم متحد شده و بنیاد ظلم و استبداد را از جا برکنیم والا تا ابد بنام صبر و حوصله، از گشنگی و تشنگی و بی نانی و بی لباسی خواهیم مرد. و دیگران یعنی صاحبان قدرت و پول و صاحبان زور و بالای ماحکومت خواهند کرد. و اینها همه و وطنپرستان و مبارزان ما را که بدفاع از ما برخاسته بودند و یا برخیزند بنام کفر و الحاد تاپه میزنند .

این سخنان آقای انقلابی باشور و شغف تایید میگردد و همه قول میدهند که برای به دست آوردن خواسته های شان و رفع این همه بی سامانی ها، باید با هم متحد شوند و زیر چتر و پرچم فرزندان با تجربه و فدا کار شان قرار بگیرند . زیرا اگر به تنهایی و یا گروهک های کوچک اگر چنین اقدام ها را بکنند جز ناکامی، کامیابی ندارند .

در اخیر باز هم نوبت میرسد بسخنگوی آقای کرزی، و بعضی سخنگوی های وزارت دفاع ، امنیت دولتی و وزارت داخله .

نماینده های این وزارت تقریباً همه مشابه صحبت های دارند، خاصاً در قسمت صلح و امنیت .

همه میگویند که ما سخنان شما دردمندان را شنیدیم شما همه را راست نمیگویید. مثلاً ببینید که امنیت در همه نقاط میهن تامین است . ولی این کشتن ها و غیر مصئون بودن محلات یعنی از مراکز شهر ها گرفته تا قریه جات و ولسوالیها و ولایت، زمان زیاد میخواهد و شما باید صبر کنید و ما هم صبر میکنیم . خداوند این برادران طالبان ما را

هوشیار و بیدار بسازند که حد اقل اگر میکشند ذریعه مرمی بکشند و زجر ندهند مردم بیگناه ما را، یعنی از سر بریدن ها، و انفجارات و خود ها را توسط مواد انفجاری به

محلات مزدحم ، خود داری کنند. بیایند در حکومت شریک شوند و بار هاما گفته ایم و محترم رییس جمهوری دولت اسلامی ما بآنها برادر خطاب کرده و گفته اند که طالبان

میتوانند در حکومت سهیم شوند. پروا ندارد که آنها بیگناهان را کشته اند، ما هم در دور جهاد با حکومت باصطلاح کمونستان، جهاد کردیم نه خورد را دیدیم و نه طفل را

نه زنان را نه مردان را ونه پیران وضعیفان را، ولی جهاد، جهاد است ودرجنگ ها نان و حلوا تقسیم نمیشود. از همین جهت مادر اجلاس پارلمان خود، قبل ها فیصله کردیم که منابع حقوق بشرکه مجاهدین را بنام جنگسالاران وقاتلان ونمیدانیم چون و چرا ها، مورد تعقیب جزایی دانسته بودند وخواستار محاکمه آنان شده بودند، قصه آنها را مفت ساختیم .

و ببینید که این نمونه های که ما گفتیم، نمونه های پیشرفت و دیموکراسی نیست؟ من باید به صراحت بگویم که نمونه های دیمو کراسی ما مجاهدین ودستاوردهای ما است که قبلا کسی نذیر آنها را درحکومات گذشته یعنی حکومت قبل از ما ندیده بودندوهم نخواهند دید . ولی باز هم به تاکید میگویم **صبر کنید و صبر کنید. وچیز های دیگر و خوبتر وبهتر از این کارکردها را خواهید دید.**

البته نتایج جلسه بکدام روش عملی و قانونی و اخلاقی غرض رفع مشکلات به نتیجه نمیرسد و نماینده ها یعنی اشتراک کننده گان دولت دروقت ختم جلسه از جلسه خارج میشوند .

در همین جلسه زمانیکه نماینده های حکومت و نماینده های انتخابی پارلمان از جلسه خارج شدند، نماینده های مردمان رنجدیده و بلا دیده ، که جز از سخن و بکار بردن کلمات **نذیر صبر کنید و حوصله کنید**، چیزی دیگری عملی و سودمند نصیب شان نشد

در همین جلسه تجدید پیمان کردند که باید، دیگر **فریب صبر کنید و حوصله کنید این** قماش را نخورند و با گروپ های واقعا وطن پرست و مبارز، یکجا شوند که همین است و خواهد بود راه بیرون رفت از غم واندوه ورنج آلام شان و راه پیشرفت وترقی

دراخیر نماینده حقوق بشر نیز بالاخره سخنان نماینده های مردمان رنجدیده وداغ دیده راقبول میداردو تایید میداردولی اضافه میکند که باید آگاهانه داخل اقدام شوند و او هم تعهد میدارد که این مشکلات شانرا ازهر جهاتی که بوده وآنرا دراین مجلس شان شنیده ، بگوش موسسات دفاع از حقوق بشر و خاصتا شورای امنیت ملل متحد برساند.

تا آنها درحمایه از آنها، نیز همگام باشند .

طنز: گفتگوی دو مجاهد

جان فدا یکی از سران مجاهدین بعد از مدتها دوری با یک دوستش که آنهم باصطلاح نیمچه مجاهد بود و نیمچه از سران مجاهد هم بشمار میرفت و نامش **خیرالله** بود در یکی از نشست های سایر سران جهادی که روی مسایل عمده و حیاتی و رفاه مردم و میهن بحث های صورت میگرفت، مقابل شد. بعد از اینکه اجلاس به موفقیت به پایان رسید و تصامیم انسانی و سازنده اتخاذ شد، **جان فدا** در ختم جلسه به **خیرالله** میگوید که باش ترا کار دارم و با تو صحبت هایی دارم. بیا ترا میبرم به منزل حقیر و فقیر خودم که از راه حق و حلال آنرا آباد کرده ام آنجا می نشینیم و یکی از دیگری میشنویم که در این مدتها دوری، از کرده های خود و برادران مجاهد خود صحبت هایی کنیم و فخر کنیم به آنچه کرده ایم و رضای خداوند را بحیث مجاهدین حاصل کرده ایم.

هر دو درخانه ای جان فدای مجاهد:

جان فدا به **خیرالله**: بیا یکبار دیگر بیا که رویکت را ببوسم و یکبار دیگر ترا سخت در آغوش بکشم. هر دو این عمل را تکرار میکنند و اینست ادامهء ما بقی صحبت ها:

جان فدا ادامه میدهد: **ببین خیرالله گل!** چه روز های بود که نکشیدیم، و چه عذاب ها بود که ندیدیم و این ها همش برای سعادت مردم و وطن عزیز ما که جای مادر ما داشت و دارد، انجام دادیم. کوه ها و دشت ها را طی کردیم، به حالات بسیار بد، گاهی پت و گاهی عیان در مغاره ها و صوف ها بودیم، از خوردن غذا های مزه دار و لذیذ هممه بدور بودیم، از یک سلسله موضوعات ارضای نفسانی که حق قانونی ما بود، هم بدور بودیم و غیره چیزها. تا اینکه بالاخره باثر سعی و تلاش و بکمک دوستان بسیار خوب و مسلمان ما پاکستان و همین امریکایی هایی که آنها را ما کافر می گفتیم و همچنان به مساعدت پولی برادران عربی ما که واضحا آنها حقدار ما بودند و اسلام هم از همان جاه یعنی کشور عربستان به ظهور رسیده، به آرزو های خود نایل شدیم. و اینست که توومن در این جلسه امروزی سخنرانیهای ما را و دلسوزیهای ما را نسبت ب مردم و وطن شاهد بودیم. رهبران کلان ما، چقدر صحبت های سرشار از وطنپرستی و محبت نمودند و گفتند که ما دیگر آن انسانهای سابق مغاره نشین و مسافرین دشت و کوه ها نیستیم و گفتند که ما حالا، در وطن خود صاحب قدرت استیم و پول و پیسه و چوکی در اختیار

داریم، سرمایه و وطن همه در دست ما است و ما آنرا طوریکه خدا و شریعت ما جواز داده به صلاح ورستگاری مردم، بخرچ میرسانیم و کمبودات خود را از طریق کمکهای دوستان قبلی خود یعنی اداره سیا و آی اس آی و کشور عربستان و سایر غمخواران خود در عرصه ملی و بین المللی بدست میآوریم .

حالا نوبت خیر الله مجاهد است : خیر الله میگوید و الله بیادرمجاهد همه گپهای مادرست بود و بجا بود ، اگر نمیبود، با به قدرت رسیدن ما این همه چک چک ها و نعره های تکبیر برای چه بود و این همه قربانی های گوسفندان و گاوها به چه سبب بود و اینها واضح بودند که برای ما و کار کرده های ما چه در گذشته و چه در زمان غضب قدرت ما برای ما بود .

و این حقیقت بود، ولی بیا حالا ما که دوست خیلی نزدیک و همدل و همراه بودیم و هستیم و در بعضی عملکردها مشترکا سهیم بودیم از بعضی چیزها که کردیم، بگوییم و بخندیم **جان فدا** میگوید : بگو ای دوست خوب **خیر الله** و من میدانم که تو خدا زده چه چیزها را

میخواهی بگویی . خیر، پروا ندارد ما و تو تنها استیم بگو هر چه دلت میشود .
خیر الله میگوید: ببین درست است که در کوه ها و مغاره ها رفتیم و آنجا بودیم مگر بچیم از حقیقت تیر نشو و ضمنا ببخششی که بچیم گفتمت . حالا فکر کن که همان دو دوست پیش از سر دسته بودن و مجاهد بودن استیم و در کوجه ها چکر میزنیم.

و ادامه میدهد . تو گفתי نان نخوردیم . و الله در همان مغاره ها کباب گوسفندان که بما مجاهد گفته میدادند و یا خود بعضی گوسفندان رمه ها را که خیلی زیاد بودند، میگرفتیم

یادت رفت . و یگان دفعه بته ای فقیری را که میزدیم قلب کیف میکرد. دیگر اینکه از کمبودات ارضای جنسی گفתי . چقدر قندولک ها در دار و دسته های خود ما بود و دیگر اینکه از این درک هم کمبودی نداشتیم هر طور شده بود چاره خود ها را میکردیم . ببین یادت است که وقتی بنام اینکه تلاشی میگرفتیم که دشمنان ما در خانه بعضی ها نبا شدند چطور تو من به بهانه تلاشی چاره خود ها را میکردیم . و یگان دستبردک ها از پول و زیورات خانه ها نیز داشتیم . اگر خوب دقت کنی بخدا خوب دوره ها داشتیم . نه بالای سر خود قانون داشتیم و نه پاسبان . آزادانه هر چه بخیر اسلام و اسلامیت گفته

انجام میدادیم، همه تایید میکردند و صدای شانرا نمی کشیدند . آخر آنها هم مسلمان و هم دین و مذهب ما بودند . و میدانستند که کمک به محتاجان و خصوصا برای مجاهدین فرض است . مگر نشنیده ای که حتی بجنگ سوریه بعضی دخترها را مسلمانان آگاه

ما، بنام نکاح جهاد روان میکنند و همان که حامله دار شدند، فرزندان شانرا را تبرکی و تحفه جهاد گفته بزرگ میکنند و کلان میدارند .

جان فدا : والله اینرا خو راست میگوی. مگر احتیاط کن که چنین گپ ها را به دیگران نرنی که بخدا هست و بودت را نیست میکنند .

خیر الله : برو بیادر گل مجاهد ، فقط آنان این چیز ها نکرده اند . آنها زیاد از این چیز ها را کرده اند همانطور که فهم بعضی ها نسبت به من و تو در مسایل شرعی زیاد بود همانطور حاصل رنج شان نیز زیاد بوده است و حالا تو خودت نمی بینی و نمیدانی

که گفته شده هر که را بقدر توانش و هر که را بقدر دانش آن، باید داد .
جان فدا: او خیر الله گل : این هر که را بقدر توانش و نمیدانم چون و چرا، شعارهای همان

حزبی ها که ما تاپه های کمونست ها را با آنها زدیم بوده است و میباید .
خیر الله : او بیادر آنها خو بواقعیت همین چیز ها را میگفتند و عمل هم میکردند . حالا بیا بگویم که آنها دیوانه ها نبودند و اگر هوشیار می بودند حالا می دیدیم که چه خانه های مجلل مثل ما میداشتند ولی برعکس آنها حتی برای مراسم تکفین و تدفین رهبران شان بعضا پیسه نداشتند . بخداوند قسم که اینرا یکی از مجاهدین کلان ما که در سر قبر یکتن از رهبران این حزبیها بود ، گفته و یاد آوری کرد که سرمایه آنها بجز چند دانه کتاب چیزی دیگری نبوده است .

جان فدای مجاهد: قربانت شوم، در همینجا خودخای ما حاضر است، نه تنها آن سرسته مجاهد بلکه همه میگویند و میدانیم اینها را که آنها واقعا انسانهای زحمتکش و وطنپرست بودند . والله من تعرضات شانرا بنوامیس مردم و دستبردهای شانرا بدارایی های مردم ندیده بودم . شب و روز شان گزمه و نمیدانم پیره بخاطر عبادات مردم بود و دیوانه ها نمیدانستند که همین کسانی که برای شان پهره و گزمه میکردند و در دفاع از نوامیس آنها جانهای شیرین شانرا قربان میکردند، نه روز را میدیدند و نه شب را و همیشه برای اجرا وظایف انقلابی گفته، آماده خدمت بودند، قبر آنها را همین ها خپ و چپ میکنند.

خیر الله مجاهد . خوب دوست عزیز و **مجاهد گل جان فدا!** حالا بفضل خداوند هر چه داریم از برکت همان جهاد است. ولی باید یک چیزی را برایت بگویم که کم کم نه بلکه

زیاد زیاد مردم، خصوصا جوانان بشمول دختران و بچه ها و حتی پیران اعم از زنان و مردان خیلی هوشیار شده اند . و این کمیوتر لعنتی پیدا شده که همه با آنها آشنایی پیدا کرده والله که یک حرف غلط در باره سیاست، دین و مذهب و غیره بزنی، فوراً معلومات حاصل میدارند و همان است که جز سیاه رویی چیز بماند . من یک چیزی برایت میگویم و این عقیده همه برادران مجاهد ما نیز است که دیگر توان

درکوه بالا شدن نیست . خصوصا با این تجملات و عیش و آرامی های مادی و معنوی که خدا بما ارزانی داشته است و اگر ما را به زور هم به کوه روانه کنند ، نمیتوانند .

جان فدای مجاهد: والله راست خومیگویی، ببین که هر قدر سردسته های ما با کف و کالر و سرو صورت تمیز، در مجالس رسمی و غیر رسمی صحبت از علم و فرهنگ و ترقی و تعالی برای مردم و آبادی میهن میکنند، همه لق لُق طرف آنها سیل میکند و بدل می گویند که دیگر قصه ای شما ها مفت است . و دیگر اینکه خدا درگیر این ژورنالیست ها و کسانی که در تیلویزیون طلوع نیوز، کار میکنند، سر دچار ما نسازد . بخدا موی را از خمیر جدا میکنند و تف را در گلونت خشک میکنند. دیگر اینکه همه روزنامه نگاران که همه جوانان اند، به حدی فهمیده و هوشیار اند که در سوال و جواب، پیچ و پیچت می کنند که راه فرار نداشته باشی .

خیرالله مجاهد : اوجان فدای مجاهد گل: این مردم را ما طوری چوف و پف کرده ایم و طوری درگوش شان آذان دین و مذهب دروغین را داده ایم که باسانی نمیتوانیم هر وقتی به نفع خود استعمال شان کنیم ، میتوانیم .

جان فدای مجاهد: نی بیادر گل او خیرالله مجاهد عزیز: تا اندازه ای گپ تو درست است ولی احتیاط کن که برای همیشه بازی نخوری، من قسم میخورم که زمانیکه در انترنت

میروم تمام نسل فهمیده و جوانان امروز روشنفکر، سرما ریشخند می زنند و اعمال ما را که در گذشته و چه حال انجام داده ایم به ارزیابی و تحلیل میگیرند و مطابق به گفته های خود ما و متکی به اسناد ، ویدیو ها، تصاویر، و غیره گلیم ما را از آب میکشند و ما را به مردم معرفی میدارند . دیگر اینکه این حزبی ها را که ما کفر و کمونست گفته بهر طریقی که بود از قدرت انداخته بودیم، حالا بنامهای مختلف و با سازمانهای مختلف که البته یک هدف مشترک دارند، در داخل میهن و خارج از آن فعالیت دارند و بخدا همه خصوصا جوانان و دختران و زنان و مردان، آنها را تایید میکنند و دارد آهسته آهسته قصه ی ما مجاهدین که ما را اشرار گفته اند مفت میسازند که مفت هم شده است .

خیرالله مجاهد : والله او بیادر همین گپ هایت مودر بدن من راست کرده. ولی یک چیز را بگو اگر مردم از ما نا راضی بودند و یا استند چرا به سران مجاهدین رای دادند که رئیس جمهور شان شوند و رهبر شان شوند .

جان فدای مجاهد: ببین از حقیقت ها دور نرویم. ما و تو که اینقدر پول داریم ، سردسته های ما چندین چند ما پول دارند. آنها نفرهای مسلح را هم بسیار زیاد دارند. لذا هنوز هم

مردم از آنها میترسند. و دیگر اینکه مردم فقیر و بیچاره اند ، با گرفتن یک چند قران رای خود را میفروشدند اگر ظاهرا نفروشدند درخفا مستقیما و یا توسط چمچه های ما رای شان خریداری میشود و یا به تهدید از آنها گرفته میشود.

خیر الله مجاهد: بخدا شف شف نی شفتالو. حالا طوریکه من می بینم، میترسم که یک روز نه یک روز، این قدرت از ما گرفته میشود که ما اصلا حقدارش نبودیم و شاید حق به حقدار برسد. یعنی حق به همان تحصیل کرده ها و وطنپرستان واقعی و همان مبارزین سابق. و دیگر اینکه در سطح جهانی ببین که قصه دار و دسته های ما مجاهدین مفت شده. مثلا در مصر ببین عبدالفتاح السیسی چطور ریس جمهور منتخب مصر را که محمد مرسی نام داشت و مربوط اخوالمسلمین بود از پای در آورد و گفت که قصه اخوان المسلمین را مفت میسازد. مثلا به همین طور در عراق ببین و یا در سوریه که که روز تا روز چهرهء تروریستان را که مجاهدین گفته علیه حکومت بشارالاسد می جنگند، افشا کرده و حتی مقامات بین المللی هم از این موضوعات آگاهی دارند و من میدانم که دیگر تاج و تخت ما که بنام مسلمان گفته، ضد اسلام عمل کرده ایم و میکنیم به پایان رسیده است.

جان فدای مجاهد: بیا هر دوی ما یک تصمیم بگیریم که چه کنیم که حداقل خودوفامیل خود ها را نجات بدهیم.

خیر الله مجاهد: یک چیز برابرم واضح است، که هر نسل و قدرتی که در آینده روی کار بیاید به فامیل های ما که گناهی ندارند یا نداشته باشند سرو کار ندارند. این ما ها بودیم که نه گناهکار را دیدیم و نه بیگناه را از تیغ ساطور کشیدیم. ولی به فکر من راه اصولی این خواهد بود که بجرم و جنایت خودها اقرار کنیم و از ملت شریف میهن خود معذرت بخواهیم مثل اینکه جنرال دوستم معذرت خواست و مثل این جنرال بسیاری از سر دسته های دیگر نیز پشیمانی کرده اند. اینکه ما تذکر داده ایم و هنوز هم حیا نکرده ایم که بنام مجرمین و قاتلین جنگ، اعضای حکومت سابقه را ملامت کرده ایم و خواهان محاکمه ای آنها شده ایم، آیا ما میتوانیم جواب کشتار بیش از ۶۵ هزار کابلیها را و کشتار هزاره های ساکن هزاره جات، تایمی وات کابل، سه دوکان چنداول را به شمول تخریبات سراسری میهن و چور چپاول ها، و دزدی و سرقت آثار باستانی میهن را بدهیم. آیا ما میتوانیم جواب غضب و غارت زمینهای دولتی را بدهیم. آیا ما میتوانیم محاسبه ۵۰۰ میلیون دالر کمک های کشورهای خارجی را خصوصا از ایالات متحده امریکا را بدهیم که زیادترا آنها را برفع شخصی خودها استفاده کرده ایم و به جیب های شخصی انداخته ایم و در حسابات بانکی داخل و خارج پس انداز داریم

جان فدای مجاهد: نی والله یکی ما ها داده نمیتوانیم. بیا از همین فرصت استفاده کنیم و آهسته آهسته بگوش سر دسته های کلان خود نیز برسائیم که به خواست و اراده ملت ما، تسلیم شویم، تا جاییکه میتوانیم به تصفیه حسابات خود بکوشیم و کوشش کنیم که با

بن و بست واقعی، با فرزندان صدیق وطن اگر خواسته باشند ما را در حکومت شامل کنند جور آمد کنیم والا بهتر همین است که حالا، زمینه را برای آنها مساعد بسازیم و خود، مشغول خدمت واقعی و وطنپرستانهء مردم و میهن خود شویم، تاآهسته آهسته دو باره مردم بما اعتماد کنند آنهام ارروی توافق حرف و عمل ما . و یکبار دیگر توبه از دل و جان بکشیم که بگفت این چتلتستانی ها و چلتار پوشان عربی و غایره دشمنان خود و میهن خود نکنیم .

با این نتیجه گیری، هر دو تعهد میدارند که از همین لحظه ء خدا حافظی از **خانه جان** فدا، داخل اقدام بخاطر صلح واقعی و خدمتگذاریهای واقعی بمردم و میهن شوند و دیگر واقعا فریب این پاکستان دشمن دیرینهء ما را و عربستان تفرقه انداز مذاهب در بین ملل مختلف جهان را نخورند و این یگانه راه خواهد بود . ولی در خاتمه گفتند ببینیم که آیا کاندیدان ما مجاهدین از گذشته ها، و کار های نیک شان بمردم و میهن عزیز ما، پند گرفته اند یا نه . و این آخرین چانس آنها است برای تجدید تربیت و قدرت کارآیی واقعا وطنپرستانه.

امین الله مفکر امینی ۰۵-۲۰-۲۰۱۴

سروده ای طنزی: گرمی بازار

مگوئید یاران که قند و قروت چرا گشته یک
بمُلک ما یابید در عمل، این شیوه ها بدون شک
اسپان تازی جای خر، زیربارگران، روزوشب
بازارزاغ وزغن هرجاه کم و بیش گردیده چوک
بلبلان ز ناله افستیده و زاغان اند بنوا
این پدیده بتاریخ پر بار وطن گردیده حک
بچه بازی ها، زیب محفلها گشته در هر بساط
بزمی که ندارند این فساد، گو یندش بی نمک
اعتیاد بچرس و تریاک گشته نشان بیکاره گی
این قماش ببازار بینی و هر پلوان و پلچک
مفکر بس که دلها خون اند، به دید عقل و خرد
که گرم است بازارشان، باقیل و قال وچک چک

طنز: هموخرک و همو درک!

خان محمد خان که بسیار دوستانش آنرا خان دو سره میگفتند با دوست دیگرش **جان محمد جان** که دوستان واقاربش آنرا نیز جان جان میگفتند، با هم خیلی دوست و آشنا بودند. هیچ راز و نیاز و دردی یکدیگر را از هم پنهان نمیکردند. گرچه هر دوی شان تحصیلات عالی هم نداشتند ولی نسبت چالاکی، و موقع شناسی، دوره های خوبی را در زمان جنگسالاران پیش از حاکمیت شان داشته بودند و در زمان حاکمیت آنها، یعنی زمانی که قدرت دولتی را بدست آوردند، بازار اینها هم نظربه بستگی های قومی و خصوصا بستگی های تنظیمی، بیشتر چوک بود. آنها از روی تصادف دریکی از جاده های گیر و دارک کابل یعنی در لب دریای خروشان کابل، در نزدیکی مسجد پل خشتی باهم سر میخورند. هر دو با لباسهای خیلی قشنگ و سروصورت های تراشیده و خوشنما. بعد از سلام العلیکم با یک دیگر و بغل کشی های گرم، با خلوص نیت. و چون بعد از مدتی زیادی با یکدیگر برخورد کرده اند، قرار میگذارند تا با هم یک نشست مفصل و دو در دو، داشته باشند. هر دو مصمم میشوند تا در خانه یکی شان، چنین نشست باید صورت گیرد و آنهم در یک روز رخصتی. بالاخره خان دوسره، پیشقدم میشود و میگوید منزل او بهترین چانس است که در روز های رخصتی خودش تنها میباشد و فامیلش معمولا خانه خسرانش میروند.

اینک خان محمد خان و جان محمد جان در خانه :

خان دوسره شروع میکند. اوبیاد رگل او قند بیادر، والله قسم میخورم که دروغ نمیگویم که همین امروز دردم گشتی، یکبار نه بلکه چندین بار.

جان محمد جان، به خان دو سره یعنی **خان محمد خان** : او **خان محمد خان** گل و قند خدا کند این قسم هایت، مانند سابق نباشه که قسم میخوردم یک چیز و عمل میکردیم دیگر چیز.

خان خان: ببین گپگت خو وقت رساندی. ولی من خفه نمیشوم، هرچه را وقت وزمانش اگر من و تو و یا ما و شما، راست میگفتیم، والله که این قدرتی که فعلا داریم نمیداشتیم اگر همه ما و شما مجاهدین، بر هر کار های که کرده ایم و میدانستیم که خلاف شرع و قانون و اخلاق و نمیدانم حقوق بشر و غیره بود قسم میخوردم، صد سال در همان

کو ه ها وتپه ها ومغاره ها، گشت و گذار ما میبود واین سروصورت ودریشی و این ودین که امروز من و تو و همه باداران مجاهدین ما دارند، هم نمیداشتیم .
جان جان میگوید: والله تو خو همین را راست میگویی .

خان محمد خان ادامه مدهد: خوب حالا بگوییم : شکر خدا که همو دروغ های ما، گل کرد و آن همه زحمات دوستان و برادران مسلمان ما خصوصا پاکستان، دستگاه سیا وکشورهای عربی در راس عربستان، بیجا نبود، و آخر الامر قدرت را گرفتیم .وباید بگویم، که آفرین دل وگرده ای این دوستان، که به صد ها صدها میلیون دالر برای ما کمک کردند بدون کدام مدعا ، فقط برضای خداوند وکمک های انسانی .
جان محمدجان: اوخان محمد خان: بروبیادراین کمک ها را ما میگوییم انسانی وبدون

کدام مدعا . تمام این کمکها با مدعا بوده است. ما و تو خوانقدر بیسواد خو هم نبودیم ونیستیم که تشخیص خوب وبد را نتوانیم بکنیم . ببین یکی از همین کمک های غرض آلود، آیا امضا کردن همین سند امنیتی ازطرف ریاست جمهوری اسلامی ما با امریکا نیست که اصرار در اصرار امریکا ، بخاطر امضای آن پا فشاری میدارند .
خان محمد خان: والله اینرا راست گفتی. حتما در زیر کاسه نیم کاسه است . وگرنه امریکا خو دیوانه نبود که خود شان از لحاظ دین و مذهب خلاف دین اسلام ما، ولی ما را درجنگها بخاطریکه اسلام درخطر است ، مقابل برادران مسلمان دیگر ما، بنام جهاد درگیر ساختند و پاکستان و کشورهای عربی که مسلمان هم بودند و استند، بنابر اغراض سیاسی واقتصادی و فرهنگی شان، بما این کمک ها را نمودند وحالا ماشاهد آن کمک های بیغرضانه ای شان استیم که چه با غرضانه بود .
جان محمد جان: خو حالا چه بحث وتبصره کنیم همه میدانند و میفهمند . وماوشما خو از اول ها هم میدانستیم .

خان محمد خان : او جان محمد جان: حالا ببین که گرچه چیز های دروغ را راست گفته، بالای ملت واحد مسلمان ما قبولانندیم . ولی حالا سر دسته های ما ببین که چه خوب تقریروبیان میکنند . یعنی آنها کاندیدای ریاست جمهوری ۲۰۱۳ اند، خصوصا وخصوصا همین عبدالله عبدالله و همچنان دارودسته های دیگر مجاهدین ما که بحیث معاونین شان، کاندید اند .

جان محمد جان: برو بیادر: این گفته ها مانند همان دروغ هایی است که ما قبلا گفته بودیم وسرو صدا ها را انداخته بودیم که هله اسلام درخطر است، استقلال ما وآزادی ما در خطر است . نمیدانم روس ها آمده، دولت اشغال شده، کمونست ها سر قدرت اند وغیره وغیره. ولی خوب میدانستیم که همهء این سخن ها یک تهمت محض بوده وبه خاطر رسیدن بچوکی ومقام وثروت وتطمیع غرایزجنسی بود.حالا هم، این گفته ها به

شکل دیگر ظاهر میشوند . با ریش ها و دستار ها و پکول های ما نه بلکه با سرو و صورت های زیبا، ریش های اصلاح شده، موتر های شش گزه و ضد مرمی، زیرپا های ما . مثلی که حالا من و تو معلوم میشویم . یا آن سرو و روی نا تراش و خراش ما و لباس های چرکین ما، و یا حالا خودیکدیگر را عملا ما و تو می بینیم .

خان محمد خان: نی دوست مجاهد من جان محمد خان: حالا زمان عوض شده، ما هم حالا عوض شده ایم، از لحاظ هر چه . ببین اگر ما غلط استیم این کش و فکش انتخابات برای چه و حضور اینهمه مردم به پای صندوق های رای دهی برای چه و خلاصه ای این همه تدابیر امنیتی بخاطر چه و این تبلیغات و مصارف صد ها میلیون افغانی برای چه و کی و کدام مقصد .

خان محمد خان : باید اعتراف کرد که همو خدا زده خان محمد خان دوسره استی که در دسترخوان ما نان یافت نمیشد ولی ترا خان دوسره میگفتند و مرا هم که جان هزاران جاندار را بیجان کردم ، جان جان میگفتند .

بیا طوری دیگری ارزیابی کنیم : اگر بگوییم که بیادر ها این گپها صرف گپ است و این گفتارهای ما باز هم بخاطر تداوم قدرت ما مجاهدین است و بس، آیا کسی بما یک رای میدادند .

خان محمد خان : نی والله نمیدادند . لذا باید چنین گپ ها و وعده ها راداد . ندیده ای که گفته اند گشنه را یک لقمه نان بس است .

خان محمد خان : آفرین حالا شدی با عقل و هوش . مه فکر کردم که همو گشت و گذار ها در کوه ها و تپه ها و زنده گی کردن در مغاره ها و خصوصا واضح بگویم بمواد نشه ای معتاد بودن، مغز های ما را بکلی از بین برده است . ولی حالا میدانم که نی هنوز هم هوشیار استیم .

خان محمد خان : او دوست عزیز پس این همه گفتار ها باز هم فریب است . چال است **خان محمد خان** : بلی او دوست نزدیک و برادر گلم ، باین شکلی که اینها گفته اند که زمین ها را زراعتی میسازند، خشخاش را نا بود میکنند، سیستم معارف را به یک سیستم مدرن تبدیل میکنند . بیکاری ها را از بین میبرند، امنیت را تامین میکنند، بزنان آزادی را تضمین میکنند، برای جوانان زمینه های کار و کاریابی را میسر میسازند و سکتور بخش های خصوص تجارت و اقتصاد و معادن و سرک سازیها را، تسریع میبخشند و صد ها مثال دیگر . او بیادر گل **خان محمد خان** عزیز : در این پنجسال به خدا قسم که ده فیصد این کارها را نمیتوانند که انجام دهند . پس چرا واضح نمیگویند که بلی مشکلات است ماکوشش اعظمی میکنیم که این مشکلات در بخشهای اقتصادی

فرهنگی، سیاسی و غیره را بکمک شما هم میهنان عزیز مرفوع کنیم. و بکمک دیگر اشخاص متبحر و با تحصیل دیگر که چه در خارج از کشور اندو چه در داخل، نیاز داریم .

خان محمد خان : برو بیدار تو سرکردی و من آخر میکنم که باز ببین که همو خرک و همو درک خواهد بود یا نه .

جان محمد جان : او خان محمد خان گل : نمیدانم باز چه خواهد شد.
خان محمد خان : برو هیچ نمیشه، و همان است که باز خواهیم گفت که او بیداران گل ما و او هم میهنان عزیز ما! ما کوشش خود ها را کردیم که نشد که نشد .
جان محمد جان: نی یک چیزی خو خواهد شد. مردم دیگر کارد باستخوان شان رسیده خان محمد خان : رای نزن باز در کوه ها بالا میشیم .

جان محمد جان: ها ها هاها، این دیگه یک شوخی بسیار زیاد و خنده دار است . حالا که ما و شما مزه ای این همه پولها و داشتن تعمیرات قشنگ و موتر ها و داشتن میلیون اها افغانی و یا اسعار خارجی و مهمتر داشتن . زوجه های مقبول و غیره را دیده ایم و مزه های آن دردهان ما است، قصه رفتن بکوه ها و پت شدن در غارها را خواب ببین ولی یک چیز امکان دارد که به کشورهای دیگر فرار کنیم و آنجا همین زنده گی را با پول و پیسه ای که داریم، انجا ها بسر کنیم . و بگذاریم که دیگر همان وطنپرستان که آنها را نمیدانیم کفر گفتیم و کمونست گفتیم و نمیدانیم چون و چرا ها گفتیم ، با دیگر جوانان تحصیل کرده در داخل و خارج، دست بدست هم بدهند و این ملک بیچاره ای ما ما را آباد کنند .

هر دو در حالیکه از کرده های گذشته و حال شان، در جریان صحبت ها پشیمان بودند و دیده گان شان پراشک شده بود، خدا حافظی میدارند ولی میگویند که ما و تو باز هم با یکدیگر خواهیم دید آنهم بعد از معلوم شدن نتایج انتخابات دور دوم ریاست جمهوری سال ۱۳۹۳ و در ختم دوره پنج ساله کسیکه رییس جمهوری شود .
آنگاه ارزیابی میکنیم که همو خرک بود و همو درک و یا در خرکها و درک ها تغییرات بعمل آمده خواهد بود .

روی های یکدیگر را میبوسند و خدا حافظی میدارند .

طنز: شکر خدا که بازارم چوک است !

صدیق جان که به **کلک راستگوی** مشهور است، با یک دوستش که **محمد جاوید** معروف **بچانه زن** است و هر دو، از همان آوان خوردی با هم دوست بودند، بعد از سالها و سالها دوری از همدیگر، در نزدیکی مسجد شاه دو شمشیره، واقع در نزدیکی دریای کابل که کابل را به دو بخش تقسیم کرده و آب خروشان و مستی فزایش، چشم هر بیننده را به مجرد عبور از آنجا بخود جلب مینماید با هم ملاقی میشوند.

اینست جریان بعدی :

کلک راستگوی بدوستش چانه زن : واه واه واه، او یارک قدیم من، چه خوشبختی که ترا بعد از سالها جدایی زنده و سلامت می بینم.

چانه زن: او **کلک راستگوی**، والله اینرا خو راست گفتی وگرنه من کجا و تو کجا واقعا خیلی خوش چانس استم که ترا من نیز زنده و سلامت می بینم .

کلک راستگوی : او دوستک نازنینم! باید که مرا صحیح و سلامت میدیدی، زیرا که همه جا، مصئونیت است و این از برکت نامخدا برادرهای مجاهدین ما اند که در وجب و جب خاک کشور عزیزمان تامین امنیت کرده اند.

چانه زن: او **کلک راستگوی** در همینجا یعنی که در همه جای امنیت است کمی دروغ گفته ای. من طوریکه شنیده ام میگویند که امنیت خیلی خراب است. اختطاف ها و راه گیریها وجود دارد. انفجارات و کشتن ها بسیار زیاد است. حتی میگویند که در کابل نیز امنیت خراب است و از فساد اداری میگویند که هیچ پرسان نکنید و از قبیل این چیز ها .

کلک راست گوی: آنطور خو است، حالا تو میخواهی که بکلی و صد فیصد امنیت در همه جاه باشد. یگان کشتنک ها و راه گیری گک ها و یگان انفجارک ها و خود ها را بنام دین و مذهب انفجار دادنک ها خو وجود دارند و این چیزک های خورد و ریزه را نمیتوانیم عدم مصئونیت گفت و علت آن خوهم اینست که در این اواخر همه اشخاص با صلاحیت و مسئولین ادارات دولتی خصوصا بخشهای قوتهای نظامی بخاطر تامین امنیت کاندیدان ریاست جمهوری و ستاد های انتخاباتی آنها مصروف اند. و از همه مهمتر تامین امنیت ریس جمهور فعلی دولت اسلامی افغانی یعنی محترم حامد کرزی خیلی مهم است . زیرا او نقش اساسی در تعیین اینکه کی رئیس جمهور آینده ایمن میهن رنج دیده باشد، دارد . مگر تو خودت نمیدانی که چطور از کار و زار انتخاباتی کاندیدان و اینکه رای مردم بمسئولینی که میخواهند ریس جمهور آینده شان باشد، برسد شب و روز مصروف است که کسی در انتخابات نقلاب نکند و همین است که طوریکه توهم جریانات را ار طریق تیلوژیون طلوع نیوز و سایر منابع خبری فردی و گروهی و صفحات انترنتی مشاهده میکنی، همه چیز رو براه بوده است و مطابق

دستور العمل های وضع شده، از آنها یعنی از رای مردم مراقبت شده و تا حد توان از صندوق های رای دهی نیز رسیده گی شده است.

چانه زن: او کلک راستگوی! چطور تیرت را می آوری. این کشتن ها و راه گیریها را و انفجارها را و در دادن بس های ترانسپورتی و تانکرها را که اخیرا صورت گرفته چطور ماهرانه با ایزاد حرف (ک) در اخیر هر کدام کلمات، کوچک نشان میدهی و مهمتر اینکه کدام شفافیت در انتخابات صورت گرفته هر طرف صدای تقلب بلند است از هر دو طرف یعنی از هر دو طرف کاندیدان ریاست جمهوری .

کلک راستگوی: ببین او چانه زن گل او دوستم کاش ترا چانه زن تخلص نمی دادند تا تمام گفته هایم را بدون چون و چرا می پذیرفتی. خیربهرترتیب، امید است که این درگیریها و کشت و کشتار ها و انفجارات و سرقت ها و راه گیریها و تقلب کاریها را خاتمه باشد و با تعیین روسای جمهور آینده که خصوصا در راه ایجاد یک حکومت وحدت ملی، اخیرا از برکت دوست و غمخوار مردم افغانستان یعنی امریکا توسط نماینده با صلاحیت شان یعنی وزیر خارجهء شان آقای جان کری، میانجگری صورت گرفته است و هر دو طرف در گیر در قضایای انتخابات ریاست جمهوری، باین طرح ها نیز موافقت نموده اند یک آرامی و صلح بر قرار شود .

چانه زن: او کلک راستگوی عزیز! حالا میدانم که تو حق بجانب استی که تو را کلک راستگوی، گفته اند و این همه راستگویی تو از همین گفته های که قبلا راجع بامور وطن عزیزم بمن گفتی هویدا است .

چانه زن ادامه داده و بدوستش **کلک راستگوی** میگوید که حالا بگو که چطور بازار تو چوک است !

کلک راستگوی: والله از اینکه من نه تنها به نام کلک راستگوی استم بلکه از لحاظ عمل نیز کلک راستگوی استم، کمیون انتخابات، درزمرهء یکی از ناظرین کنترل از امور انتخابات و خصوصا تحت مراقبت گرفتن صندوق های رای دهی در دور دوم، مرا انتخاب نمودند . والله که این چه یک وظیفهء خوب است ، پولی که بدست می آورم از همین درک، بازارم چوک است . زیرا غیر اینکار بعضی دیگران که به راستگویی من و کلک راستگوی چو من نه تنها که در شک بوده اند بلکه بواقعیت می دانستند که من چنانکه می نمایم، آن نیستم، بخدا قسم است که یک وظیفهء ناچیز هم بمن نمیدادند . حالا ببین که بعد از این نتایج دور دوم و ایجاد حکومت وحدت ملی بمن یک چوکی میدهند و اگر هیچ ندهند مرا به بحیث سخنگوی شان یکی از این دو ریس جمهور دولت اسلامی افغانستان، انتخاب خواهند کرد .

چانه زن به کلک راستگوی: او کلک راستگوی گل! من در بارهء تو ووظیفهء جدید تو وچوک بودن بازاری چون چوک بودن بازار دوکاندید ریاست جمهوری آقای عبدالله عبدالله و آقای اشرف غنی اطلاع قبلی داشتم و از این خاطر خود را درکوچهء حسن چپ زدم و خود را بیخبر انداختم تا از زبان تو حقایق را نسبت بقضایای وطنم بشنوم

همان بود که شنیدم و دانستم و بکلی متقاعد باین شدم که هر چیزیکه توگفتی راست و بجا و معقول بوده است. مانند وعده های کاندیدان ریاست جمهوری و معاونین و دیگر دار و دسته های شان. از این سبب از تو کلک راستگوی خواهش میکنم که مرا باین اشخاص وابسته و فهمیده و حق شناس روسای جمهوری معرفی کن که مرا نیز یک شغلی بدهند که زمینه پیدا شدن یک چارقران برایم پیدا شود. اگر مرا به حیث سخن گوی شان، چون یکی از سخن گویان دیگر مانند سخن گویان وزارت داخله و وزارت دفاع ملی و یا بعضا سخنگویان دیگر ادارات ذیصلاح انتخاب نمایند مرا قسم است که در وقت مصاحبه، با اشخاص مسئول چه ژورنالیستهای داخلی و یا خارجی چنان از چانه زنی ها استفاده کنم، که بالاخره آنها گپ های مرا قبول فرمایند و چنان دلایل نا حق را حق گفته بیان کنم و پشتوانه بدهم، که آنها انگشت بدهان گذارند.

کلک راستگوی بچانه زن اطمینان میدهد که حتما اینکار را میکند و او را در وظیفه ای که مطابق به تخلصش باشد و مطابق به عملکردش، و مهمتر مطابق به خواست اداره این کاندیدان باشد، سفارش خواهد کرد.

هر دو بعد از روی بوسی، از هم دور میشوند و چانه زن، منتظر نتایج انتخابات و تقررش در یکی از ادارات دولت خواهد بود که بازارش نیز مانند دوستش **کلک راستگوی** نیز چوک گردد.

طنز: دلم زن شده!

خیالی محمد که بنام عاشق پیشه در بین دوستان و خویشان معروف بوده است بعد از مدتی با یکی از همفکرانش که باهم در مکتب عاشقان و عارفان نیز همصنفی بوده اند و اسمش **مراد بخش است** و او هم در بین اقوام و اقارب، بنام **حق بین** معروف است، در یکی از چاراهی های کوتاه سنگی ملاقی میشوند. اینست جریان بعدی

خیالی محمد عاشق پیشه بسیار خسته و پریشان حال در گوشه از چاراهی که بنام **دلداده گان** معروف است با دوستش **مراد بخش حق بین** ناگهانی می بیند. **مراد بخش حق بین** میگوید: اسلام علیکم او دوست گل تو اینجا چی میکنی. مرا شناختی که کی استم یا نه؟

خیالی محمد عاشق پیشه: او دوست عزیز **مراد جان حق بین!** سلام به تو نیز. من چطور تره نمی شناسم، میشناسمت والله پوستت رادر چرم گری می شناسم. **مراد بخش حق بین:** میدانم دوست عزیزم **خیالی محمد جان عاشق پیشه:** برایم زود بگو که چرا غمگین مثل چرسی ها و معتادان مورفین و کوکابین زیر پل دریا ی قشنگ کابل اینجا نشسته ای.

خیالی محمد عاشق پیشه: بابا اینطور خونمیشه فقط که مره سرنوک ناوه گیرکده باشی ، بیا پهلویم بنشین ویا بیا که هر دو بریم دریک دوکانک کبابی فروش و آنجا بنشینیم و با یکدیگر درد دل کنیم و مانند گذشته ها مشکلات یکدیگر راحل کنیم هر دو بموافقه رسیده و بیک دوکان آرام و بیسروصدا رفته ودر منزل فوقانی آن قرار میگیرند و فرمایش کباب میدهند و این دوکان کبابی معروف **بنام حبیب الله هراتی** مشهور است .

مراد بخش حق بین: خوب دوستم **خیالی محمد جان عاشق پیشه:** بگو چرا پریشان خاطر استی و چرا در غم و چرت و اندوه غرق بودی.

خیالی محمد جان عاشق پیشه بدوستش! ببین او دوست **گلم مراد جان حق بین** حوصله کن و عجله نکن، بگذار شکمها سیر شوند و بعدا می پردازیم به قصه ها **خیالی محمد عاشق پیشه :** او بیاد رک **گل مراد جان حق بین!** قربان نامت که هم مراد میدهی و هم حق بین استی. قصه از این قرار است که از دست بی زنی به عذاب استم! این دخترک های مکتی گک ها و فاکولته یی گک ها، والله خو اگر در قصه من باشند. چندین بار که مادرم و خواهرانم را بخانه چند دخترکه

میخواستم آنها را به زنی بگیرم روان کردم ، همه جواب دادند که برو او پسر بی تحصیل و بی تربیه ات را نمیگیریم که نه درس دارد و نه تحصیل و نه اخلاق و همیشه پشت دختران معصوم را میگیرد. و خوبتر اینکه میگویند که دیگر ما آن دختران گذشته نیستیم که دست ما را پدر و مادر و برادرو یا خواهر و یا ما ما ها و کاکا ها و غیره بگیرند و بدون رضایت ما به انسانهای بی تحصیل و بی تربیه بدهند و ما هم خاموش بمانیم .

مراد جان حق بین بدوستش **خیالی محمد عاشق پیشه!** حالا فهمیدم که واقعا تو لوده استی. اگر دلت زن شده، زنان بسیار اند اگر کسی برضا نمیدهد ترا بلا زده که یکی شانرا فریب داده و یا اختطاف کنی و مال خود بسازی و آنگاه ببین که چطور دختر به عقبیت گریه کرده می آید و عذر و زاری کرده میخواید با او عروسی کنی **خیالی محمد عاشق پیشه!** والله دوست عزیز **مراد جان حق بین!** حالا فهمیدم که چرا **تره مراد جان حق بین** گفته اند. قربان این فیصله و رهنمایی ات شوم. این توصیه اخلاقی و انسانی ات خیلی مشکل را حل خواهد کرد و من هیچ به این فکر نبودم و باین فکر هم نشده ام ، ولی خو یک گپ است او بیادر. چورکردن و اختطاف کردن در این حکومت مجاهدین که همه از اسلام و اسلام گری آگاهی کامل دارند و حافظ ناموس مردم اند و شب و روز همه بیدار و در غم عزت و آبروی مردم اند به فکر من که آسان نیست .

مراد جان حق بین : حالی میدانم که تو قطعا در افغانستان زنده گی نکرده ای، حتما در خارج بوده ای و یا اگر در وطن هم بوده ای، شب و روزت را مانند دیگر نشه ای های زیر پل دریای کابل سپری کرده ای و یا در دوکان چرس فروشی با به قسوی مستان .

مراد جان حق بین ادامه میدهد . او **خیالی محمد عاشق پیشه جان!** از دنیای خیالی خود را بیرون بکش و تخلصت را هم **عاشق پیشه نمان**. اینها که تو میگویی مجاهد و نمیدانم حامی حفظ و شرف و مال مردم و نوامیس مردم اند، صرف بگفتار است **حالا بیا برایت بگویم که در این دولت به اصطلاح جهادی ها چه نیست که نمیشود**

- ۱- دختران نا بالغ به توصیه ملا های مساجد وزیر احکام اسلامی شان، به نکاح موسفیدان و یا صغیران در آورده میشوند .

- ۲- بازار تعویذ و طومار و چُف و پُف خو بکلی زیاد شده و چه یک درآمد خوبی هم به این قبیل اشخاص دارد که نپرس. نان روز و شب شان در روغن است .

- ۳- این حکومت گل گل میری است. ببین که بنام حکومت مردم و دیموکراسی چه چیزهای بود که نکردند. مردم بیچاره را فریب دادند که به پای صندوق های رای

بروند و حکومت مردم گفته توسط مردم و برای مردم، رای شانرا گرفتند آن بیچاره ها نه گرمی را دیدند و نه سردی را نه ابر و نه باران را . همه پیرو جوان و خورد و بزرگ رفتند به پای صندوق های رای، رای دادند برای کاندیدان مورد نظر شان ولی نتیجه چه شد همه اش فریب و ساخته کاری ها در صندوق های رای. ابرو و عزت مردمان بادیانت ما را که به شوق و علاقه، پای صندوق های رای رفته بودند از لحاظ ملی و بین المللی ریختانند و تا حالا حتی بوساطت نماینده های بین المللی و اخیرا میان جگری جان گیری وزیر خارجه امریکا که تشکیل حکومت وحدت

ملی را نیز نموده بودند، به بهانه های مختلف، به توافق نرسیدند .

۴- تو نمی بینی کسانی که دل شان زن بخواد، میروند زنها را از موترپایین میکنند و رفع ضرورت خایینانه شانرا میدارند. آیا واقعهء اخیر در ولسوالی پغمان جایکه یکی از این سر دسته های مجاهدین (رسول سیاف) سکونت اصلی اش میباشد، از آن نشنیده ای.

۵- رشوت و فساد اداری در همه بخش های سه گانه دولت، یعنی قوه اجرائیه، مقننه و قضائیه بکلی رواج پیدا کرده و به فرهنگ مردم مبدل ساخته شده است .

۶- دیگر از امنیت و وضع امنیتی خو نپرس ! همه در گیر و دار ارگ رفتن است و عضوکابینه شدن و والی شدن. طالبان از این اوضاع بی ثباتی استفاده ها کرده و روز تا روز به بسیار ولایات تسلط پیدا کرده اند. دخالت های پاکستان در امور وطن با سایر دشمنان داخلی و خارجی ما، بیحد مشهود و زیاد شده است . وعده تر اینکه در گفتار اخیر جواهری، یک سر دستهء مشهور القاعده شاخهء جدیدی را در هند بسط و توسعهء تازه داده است . و این تازه ترین دستاورد تروریستی القاعده بنام جهاد در راه اسلام است .

نمیدانم او خیالی محمد گل عاشق پیشه دیگر از چی برایت بگویم .

خیالی محمد عاشق پیشه بدوستش مراد جان حق بین : اول باید بگویم که آفرین باین حق گفتن هایت. دیگر اینکه آیا تو مرا نمیدانی گرچه بخیالی محمد عاشق پیشه معروف شده ام، ولی آنطوریکه تو گفتی آنطور نیست، من میدانم که این سخنان طنز آمیزت را کتره گفته بمن گفتی. من نه زیر پل دریای کابل و نه زیر دیگر پل ها رفته ام و نه میروم و نه زن دلم شده است . از دست غم و این بیسرو سامانی مردم و وطن عزیزم، چنین غمگین نشسته بودم که تو مرا دیدی و من بخاطریکه، تودوست عزیزم را امتحان کنم، خود را بکوچهء حسن چپ زده و برایت گفتم که زن دلم شده بخدا اگر زن هم دلم شده باشد، زن نمیگیرم از ترس این اشراربی فرهنگ و تربیه شده گان موسسات به اصطلاح اسلامی پاکستان یعنی مدارس دینی چشم بسته گان

تو دوست عزیزم مراد جان حق بین! چیزهایی را که فعلا در این حکومت باصطلاح اسلامی مجاهدین صورت گرفته و یامیگیرند و تو آنها را تحت پنج ماده طور عمده به من نشان دادی من زیادترو بهتر از آنها میدانم. دیگر اینکه گفתי که من بیخبرم و شاید در وطنم نبوده ام، درست نیست و میدانم که تو بامن شوخی کردی و چنین گفתי، ای کاش در خارج میبودم و در خانه های آرام و درآمد های بعضا مفت و رایگان و نادیده از وقایع عینی میهن، از دور غم بور میزدم، و همه چیزها را به گیها و سخنهای خشک و سخنهای بی عمل مانند اعضای پارلمان ما و اعضای این حکومت مجاهدین حل و فصل میکردم. و برای مردم مانند این دو کاندید های ریاست جمهوری یعنی داکتر اشرف غنی و داکتر عبدالله و معاونین شان و ستاد های انتخاباتی شان، باغ های سبز و سرخ را نشان میدادم.

مراد جان حق بین بدوستش خیالی محمد جان عاشق پیشه! نگوید که بس کن که دلم کفید. میدانم که تو میدانی و تو میدانی که من نیز از این درد و الام مردم میدانم. ولی بیا بین خود ها هستیم راستی را بگوییم. آیا بیاد نداری که زمانیکه این آقایان مسلمان نما و کسانیکه سر دسته های اسلامی خود را معرفی کرده بودند و به زور

مادی و معنوی دشمنان سوگند خورده ای داخلی و خارجی مخصوصا دستگاه های جاسوسی آی اس آی پاکستان، سیا و کشورهای عربی در راس چلتار پوشان عربی یعنی عربستان سعودی، حکومت و دولت قانونی ما را که تاپهء کمونستی زدند و از آنها قدرت را گرفتند و یا آنها به اینها بخاطر جلوگیری از خون و خونریزی، تسلیم دادند، چطور در سراسر میهن قربانی ها صورت گرفت، **نعره های تکبیر الله و اکبر و حالا ببین که اینست نتیجه آن همه قربانی کردن ها و نتیجه آن الله و اکبر گفتن ها**

درواقعیت ما به دستان خود تبر به ریشه های خود زدیم، و دیگر اینکه اگر ما هوشیاری خود ها را حفظ میکردیم و آب را نادیده موزه را از پای نمیکشیدیم، و سخنان فریبی این دار و دسته ها و نمیدانم سران تنظیم های یگانه، دوگانه، سه گانه و هفت تنظیم و غیره را نمیخوردیم و قضاوت ها را بروی واقعیت ها استوار میکردیم هر گزوه هر گزبه چنین روزی گرفتار نمیشدیم و اینرا چه خوب گفته اند که: **سزای قروت آب گرم است.**

خیالی محمد عاشق پیشه بدوستش مراد جان حق بین: حالا باید چه کنیم اوگل بیادر بخدا اگر اینها را همینطور بمانیم، والله به بالله اگر ما شمارا اینطور آرام و با عزت و پاکدامن بگذارند. این واقعه ای تجاوز با زنان که در ولسوالی پغمان صورت گرفت و زنان پاکدامن میهن را از موترها پایان کردند، فقط یگانه حادثه نیست، مانند اینها به صد ها واقعه وجود دارد که از صد یکی آن گفته نمیشود. **پس باید وظیفه من و**

تومراد جان حق بین وسایر جوانان وطنپرست دیگر است که به کوچه و پس کوچهء وطن رفته و چهره های این کثیفان و تاجران دین را و عملکرد های غیر اخلاقی و انسانی آنها را بر ملا بسازیم . ببین دوست که چقدر ویدیو کست ها، تصاویر و سخنان و عمل کرد های غیر انسانی و خلاف شان و شرف دین اسلام، از این طایفه های که بنام مسلمان و سردسته های اسلامی عمل میکنند وجود دارد، باید همه را برای مردم نشان بدهیم که گویند: شنیده کی بود مانند دیده . تا چشم ها و گوشهای مردم باز شود و دیگر فریب این قماش مردمان را نخورند.

در اخیر خدا حافظی هر دو بیکدیگر گفتند (نشود که گفتار های من و تو و دیگران نیز مانند حرفها و سخن های این مجاهدین و سردسته های اسلامی فریبنده نباشد که ما و شما نیز مورد ریشخند قرار نگیریم)؟

طنز: آش مرد ها دیرپخته میشه !

گل محمد که به **گلو جان** معروف بود با یک رفیق جانا جانی اش که **قندک** نام داشت ، هر دو در ادارات مختلف دولتی کار میکردند و هر دو باهم خیلی دوست بودند از زمان طفلی. طوریکه **گل محمد** در یکی از شعبات پارلمان **وقندک** در یکی از شعبات وزارت عدلیه مصروف اجرای وظیفه بودند .

روزی **گلو** که بسیارخوش بود، به دوستش **قندک** زنگ زد وگفت: اگر وقت داری بیا امشب از سر شب تا سحر بنشینیم و با هم درد دل کنیم . هر دوبه موافقه میرسند و اینست قندک در خانه **گلو**

گلو به قندک : الهی چشم من روشن که بعد از وقت ها با هم قرار گذاشتیم که ساعاتی با هم تیر کنیم . بیا که رویک مقبولت را ببوسم.

قندک : چرا نی او **گلو جان!** یک بوسه نه صد ها بوسه، دل من هم دق بود. **گلو:** چرا او **قندک!** مرض دل دقی خو نگرفته باشید .

قندک : نی بابا! تو هم **گلو** بلا کردی، چرا مرض دل دقی بگیرد . و آن هم در این حالت که هر جاه نام خدا گل گل میری است یعنی دیموکراسی است یعنی که آزادی. کس به کسی گفته نمیتواند که کجا میری،چه میکنی و غیره **گلو:** والله قندک اینرا خو راست گفتی ! ولی این مردم قدر نا شناس اند که قدر این آزادی ها را نمیدانند. ببین **بیادرگل او گلو جان!** آیا چه چیز است که مردم کرده نمیتواند . اگر زن ندارند، خو زن گرفتن و یا زن داشتن مشکلی ندارد . اگر پول ندارند، خو پول بدست آوردن برای هیچ کس مشکل نیست اگر در اجرای یک کار بمشکلات بند باشند، اینهم خیلی آسان است که رفع گرددوبخاطر اینکار اگر یک چار قران در جیب یک کارمند دولتی بیفتد بمقایسه معاشات دالری که اشخاص با صلاحیت میگیرند زیاد چندان بد

نیست و غیره و غیره .

قندک به گلو! او **گلو جان** تو دانی خدا بچیم بیار یک کست رقص که سیل کنیم . این خبر ها راگرفتی که دل مره سیاه کرد . همیشه میگویند که کار انتخابات به تعویق افتاد، نمیدانم تقلب ها صورت گرفته است در صندوق

های رای و چنین و چنان .

گلو به قندک ! نی بچیم امروز بیا خبر ها را بشنویم و یک روز دیگر کست رقص نه بلکه زنده اش را بچه بخواهی و یا دختر می آورم و هردوی ما تنها می بینیم و مادر اولاد هارا گپ میتم که بخانهء پدر و مادر برود و از آنها دیدن کند .

قندک به گلو! والله راست گفتی! بین بچیم که بسیار بی خار ساعات خوش خواهیم داشت. تو در وزارت عدلیه کار میکنی و من هم در شورا. زور من و ترا کسی ندارد که طرف خانه ای ما و شما دور بخورد .

گلو به قندک ! خوب حالا بیا براستی نظرت درباره این انتخاب و معطلی آن چیست !

قندک ! والله گلو جان ! میگویند که آش مرد ها دیر پخته میشه . بان که خوب هر دو طرف غور کنند تا یک راه درست را بخاطر تقسیم قدرت یعنی تقسیم قدرت در تشکیل حکومت وحدت ملی را دریابند و این معطلی ها بخاطر مردم است . تو میدانی و دیگران نمیدانند که عجله کار شیطان است . باز خو این کاندیدان هردو از برادران اصیل مسلمان و خصوصا سردسته های مجاهدین بشمار می آیند . اینها و دار و دسته های شان که فضل خدا من و تو هم از جمله آنان استیم کاری نمیکنیم که مردم آزرده شوند. میدانی که گفته اند دیر آید درست آید .

گلو به قندک ! بیچیم میگویند پیش پنج هم پنج و پیش صاحب پنج هم پنج. ما و تو خو میدانیم که چقدر خیانت ها نبود که این کاندیدان نکردند، رای های مردم را تقلب کردند، آنها را بازی دادند . بوعده ها و سخن های فریبنده ای شان.

قندک به گلو! او در غضب شوی! چنین گپ های تخریب آمیز مزن، که خدا و راستی خبر شوند ما و ترا از عضویت تنظیم های شان بدور میکنند و همان است که روز من و تو روز گلی است . والله خو برای من و تو بچیث پیا ده در هیچ جای کار بدهند . این راست گفتن های بی معنی را بان بهمان کسانی که کافر گفته بار و بسترهء شانرا بسته کردیم .

گلو به قندک ! او بیادر گل حالا من و تو با هم استیم . بیا قضاوت کنیم که این نمیدانم **داکتر اشرف غنی ویا داکتر عبدالله عبدالله**، بواقعیت خدمتگار مردم بودند، استند و یا خواهند بود.

قندک : او گلو جان ! شف شف نی شفتالو! نی نیستند قصه بین من و تو با شد بخدا هردو آنقدر تقلب کردند که به سویه ملی ، که حتی به سویه بین المللی هم

مردم را بد نام ساختند و بازبین خود استیم ببین که در دورهء جهاد، جهاد گفته چه کار های بود که نکردیم .

گلو به قندک : والله اینرا خو راست میگوی! کاش من و تو در این تنظیم ها نمی بودیم والله اگر نمی بودیم غیر از راست گفتن ، چیزی دیگری نمیکردیم **قندک به گلو:** خیر است او جان بیا در! او رفیق گل! نشنیده ای که گفته اند جلو نقص را از هر جایی که بگیری فایده است .

قندک پادامه! خو بیا از این گپ های سیاسی بگذریم. ولی یک چیز را باید من و تو بدانیم که اگر اینها به توافق هم برسند والله خو اگر مردم روز خوبی را ببینند و این گپ من بیادت باشد .

گلو! او دیوانه قندک جان! من و تو که میدانیم، چه فکر کردی دیگران اینها را نمیدانند . آنها بهتر از من و تو میدانند والله دست شان قدرت باشد، اکر یک روز اینها راسر قدرت بمانند و یا بقدرت بگمارند.

قندک به گلو جان! والله این گپ هایت خودرست است. ولی یکچیز را برایت میگویم که از همین حالا پله بینی را باید از یاد ببریم . یگان ذره خود ها را به جوانان هوشیار و بیدار که جز آبادی وطن و مردم، هدفی ندارند نزدیک سازیم که اگر آنها سر قدرت آمدند، من و تو از نظر آنها دور نباشیم .

گلو به قندک! خیر آنطور هم فکر نکن! این جوانان مانند من و تو که خود ها را هوشیار می گیریم نیستند والله آنها پوست ما را در چرم گری می شناسند در جان آنها زدن مشکل است. ولی یک راه دارد که بصدق دل و براستی از این کارهاییکه در گذشته کرده ایم ندامت بکشیم و مانند یک انسان مسئول و وطن دوست خود ها را تثبیت کنیم .

قندک به گلو! خوب حالا زیاد گپ زدیم. حالا بگو گلو که اوضاع جیب ات چطور است .

گلو به قندک ! چه گپ های میزنی که فقط تو نمیدانی! اوضاع جیب بکلی و بطور کافی خوب است ، روزم عید وشیم برات است اینهم از برکت عضویت به دارودسته های این مجاهدین گرامی است که واقعا غم جیب های ما را هم خورده اند .

قندک! او **گلو!** باید اینکار را خو برای اعضای شان بکنند. زیرا اعضای این دسته ها یعنی دسته های تنظیمی من و تو، آنقدر بیوفا هم نیستند که خود شان به میلیون ها میلیون داشته باشند و جیب من و تو خالی باشد .

گلو به قندک ! خوب بسیار گپ زدیم و چه ساعات خوشی داشتیم . حالا به

اجازه ات نا وقت شب است میخوام بروم بخانه.
همین است که بعد از این جر و بحث سیاسی، هر دوازهم خدا حافظی میدارند
و در وقت خدا حافظی هر دو منتظر شبی استند که هر دو آن زنده ناچ ها و زنده
رقص ها را نیز ببینند .

طنز: ساختار یک وزارت جدید (بنام وزارت گپ بتی و گپ بخور) در تشکیل حکومت وحدت ملی ع و غ !

مصاحبهء تلفونی خبرنگار آزاد با خیال محمد سخنگوی هر دو جناح درحکومت وحدت ملی.

- ۱- روز نامه نگار آزاد: هلو هلو هلو، او برادر، او برادر لطفا گوشی را بر دارید
- ۲- سکرتر خیال محمد سخنگوی حکومت وحدت ملی: او برادر تو کی استی، اسم تو چیست، چه وظیفه داری از کجا صحبت میکنی و کی را کار داری؟
- ۳- روزنامه نگار آزاد! ببخشید، من روزنامه نگار آزاد هستم، میخواهم باخیال محمد سخنگوی حکومت وحدت ملی مصاحبه ای مختصر تلفونی انجام دهم .
- ۴- سکرتر: او برادر او روزنامه نگار! توخو فکر خراب نیست، تونمیدانی که اینجا دفتر کار خیال محمد سخنگوی جلالمتآبان اشرف غنی ریس صاحب جمهور و عبدالله عبدالله ریس حکومت وحدت ملی افغانستان است .
- ۵- روزنامه نگار آزاد: نی محترم شما اشتباه کردید، من دانسته تلفون کرده ام ومی خواهم با شخص محترم خیال محمد خان، سخنگوی حکومت وحدت ملی صحبت کنم .
- ۶- سکرتر! ببخشید یک لحظه معطل باشید من از ایشان پرسان کنم که حاضر به مصاحبه با شما استند یا خیر، زیرا در این روز ها خیلی مصروف استند .
- ۷- بفرمایید من معطل استم، ولی بیادر شما را بخدا که مرا آنقدر معطل نسازید مثل زمان تعیین اعضای کابینه که تا حال بیشتر از سه ماه و چند روز شده سر و درک اعضای کابینه معلوم نیست .
- ۸- سکرتر! او بیادر او روز نامه نگار آزاد، آزادی به این مفهوم نیست که هر چه دانسته و یا ندانسته از زبانت برآید بگویی! باز من یک سکرتر استم و این حرف های نیشداریت را بمن نزن . باش معطل باش، مه برای جناب محترم شان یعنی خیال محمد صاحب اطلاع میدهم .
- ۹- روزنامه نگار آزاد، گوشی در دستش است و معطل و معطل بود، نزدیک بود که حوصله اش سربرود ولی از نهایت حوصله کار گرفت یعنی مانند مردم و نماینده گان

- پارلمان که تقریباً چارماه را در صبر بخاطر معرفی اعضای کابینه بسر کرده اند .
- ۱۰- بالاخره از آنطرف خط، بلی بلی بفرمایید شما کی استید و باکی کار دارید؟
- ۱۱- اسلام العلیکم! ببخشید، من روزنامه نگار آزاد استم و از امریکا با شما صحبت میکنم و میخواهم با محترم خیال محمدخان سخنگوی حکومت وحدت ملی صحبت کنم
- ۱۲- خیال محمد سخنگوی حکومت وحدت ملی! بلی بلی بفرمایید، خودم استم بفرمایید ببخشید که شما معطل گذاشته شدید .
- شما را اینقدر سکرتر لعنتی ام به انتظار ماند . اوبیادراحتیاط کن که این موضوع را به جناب محترم آقای جان کری وزیرصاحب خارجه امریکا نگوئید، منظورم معطلی شما را با من بخاطر مصاحبه.
- ۱۳- روزنامه نگار آزاد: نه مهم نیست ، اولاً باید بگویم که من کدام ارتباط با جناب محترم جان کری ندارم، ثانیاً اینکه باین معطلی ها، مردم ما و من هم که تا هنوز خود را جزاز مردم شریف میهنم میدانم عادت کرده ایم . خیر میخواهم که از روی واقعیت شما راجع باینکه چرا تا حال اعضای حکومت وحدت ملی، اعلان نشده سوالاتی بنمایم
- ۱۴- خیال محمد : اولاً معذرت میخواهم از طرف ریس صاحب جمهور و آقای عبدالله عبدالله ریس حکومت وحدت ملی راجع به این تاخیر . حالا علتش را برای شما میگویم خیال محمد ادامه میدهد: دراین روزها ما سرتشکیل یک وزارت جدید در حکومت وحدت ملی مصروف استیم .
- ۱۵- روز نامه نگار آزاد: والله چه یک خبر نیک دیگر از شما شنیدم. حالا لطفا هر چه زودتر بگوئید که این وزارت بنام چه و چه وقت در تشکیل کابینه حکومت وحدت ملی گنجانیده میشود و بفعالیتهایش شروع میکند .
- ۱۶- خیال محمد: این وزارت جدید بنابر ضرورت و شرایط فعلی وبخاطر فرو نشانندن خشم مردم و بالاثرتسکین دادن روح مردم که ازوظایف حکومت وحدت ملی در قدم اول بشمارمیرود میباشد واسم این وزارت جدید بنام وزارت گپ بتی وگپ بخور است
- ۱۷- خبرنگار آزاد! والله چه یک خبر نیک! لطفا هرچه میدانید دراین باره یعنی درباره این وزارت جدید بنام گپ بتی و گپ بخور بگوئید .
- ۱۸- خیال محمد: او برادر او روز نامه نگار آزاد! طوریکه میدانی یا نمیدانی، مردم ما که خاصتا دراین اواخرکه از ایجاد حکومت وحدت ملی،بیشتر از ده ماه یا کم وبیش می گذرد برای شنیدن و عملی شدن از وعده های جنابان محترمین ع و غ که درجریان انتخابات شان ب مردم داده بودند وبالاتر رای شانرا کمایی کردند، بی صبرانه به انتظار میباشد . و حالا حکومت وحدت ملی هم وظیفه ای خود میداند، تا آنرا عملی نماید.
- ۱۹- روز نامه نگار آزاد: والله جناب محترم خیال محمد صاحب! از این بهتر چه. لطفا

زودتر بگویید و بیشتر تشریح بدهید .

۲۰- خیال محمد سخنگوی: ببینید محترم روز نامه نگار آزاد. خوب قضاوت کنید که تمام گپ های را که محترمین اشرف صاحب غنی و عبدالله عبدالله گفته بودند از زمان بسرآمدن قدرت آیا عملی نکرده اند؟! مثلاً تامین امنیت در سراسر کشور، جلوگیری از انفجارات و کشتار مردم خاصاً در مرکز، جلوگیری از فساد . و انجام سفر هایی بخاطر تامین امنیت در بعضی ولایات . سفر های بسیار ضروری به کشورهای خارجی و به خصوص اخیراً در پاکستان و ملاقات شان با صدر اعظم پاکستان و بخصوص رییس ارکان وزارت دفاع پاکستان و غیره از این چنین سفر ها هم به خاطر تامین امنیت.

۲۱- روز نامه نگار آزاد، بلی جناب محترم خیال محمد سخنگوی حکومت وحدت ملی هر دوجناح، شما بکلی راست میگویید .

۲۲- روز نامه نگار: ادامه میدهد. حالا کمی باز هم بیشتر راجع بایجاد این وزارت جدید که با اسم گپ بتی و گپ بخور است بگویید و به نظر من چه یک اسم با مسما انتخاب شده که سازگار با عمل کرد محترمین ع و غ میباشد .

۲۳- خیال محمد سخنگوی! اوبیادراین ع و غ دیگر چه معنی میدهد و بگویید هدف شما از این ع و غ چیست .

۲۴- روز نامه نگار: او جناب محترم خیال محمد خان سخنگوی! این ع و غ علامات اختصاریه است برای نامهای محترمین داکتر صاحب اشرف غنی و عبدالله عبدالله.

۲۵- خیال محمد به روز نامه نگار آزاد : ها ها هاها شما زنده باشید آقای خبر نگار آزاد من فکر کردم که هدف شما عبارت از ع و غ کسی باشد که چشمان شان درست نمیبینند و مردم ما به شوخی میگویند که چشمش عین و غین است یعنی قیچ است .

۲۶- روز نامه نگار آزاد: بر دلش میگوید که چشمان این دو رهبر دولتی و حکومتی در کجا درست می بیند!

۲۷- خیال محمد سخنگوی! او روزنامه نگار صاحب کمی در چرت رفتی.

۲۸- روز نامه نگار آزاد! نی جناب محترم فقط همینطور در فکر شدم .

۲۹- خیال محمد ادامه میدهد : طوریکه گفتیم ما سر تشکیل یک وزارت بنام گپ بتی و گپ بخور کار میکنیم و معرفی اعضای حکومت نیز از همین درک بوده است . ما می خواهیم که تماماً وزرا را بشمول وزیر این وزارت به پارلمان غرض اخذ رای اعتماد یکجا معرفی کنیم .

وخیال محمد سخنگوی ادامه میدهد. گرچه نام خدا داکتر صاحبان یعنی محترمین اشرف غنی و عبدالله عبدالله در ایراد بیانیه ها، اظهار و عده ها، کمی و کاستی ندارند ولی باز هم بخاطر اینکه این وعده را در قالب یک حرکت قانونی و منطقی بگنجانند و از یک مجرا

مسئول، آنرا به پیش ببرند، دست به ایجاد چنین یک وزارت زدند .
این وزارت یعنی که وزیرش نهایت مسلکی و درتهیه آیراد بیانیه ها و سخنها دست کم بقرار فرموده ای شما از ع و غ ندارند، این وظیفه را بدوش میگیرند.
طوریکه سخنها و بیانات هردو رهبر را با آب و تاب طوری تهیه مینماید که نه تنها به قناعت مردم و مراجع مسئول بپردازند بلکه به قناعت اعضای ولسی جرگه و مشرانو جرگه نیز بپردازند و ضمناً مقامات بین المللی ذیربط درقضای افغانستان را نیز قناعت فراهم کنند .

خیال محمد باز هم ادامه میدهد: مثلاً وزیری که باین پست یعنی وزارت گپ بتی و گپ بخورد در نظر گرفته شده ، چندین بار طور خصوصی با محترمین داکتر صاحب اشرف غنی و عبدالله عبدالله نشستها داشت و من نیز بحیث سخنگوی هر دو جناح حاضر بودم .
سوالات امتحانی طرح شده از طرف جنابان اشرف غنی و عبدالله از شخص کانید این پست که نمیخواهم نامش را بخاطر محرمیت و وظیفه بگیرم چنین بوده است .

سوالات:

الف - اگر مردم از ناحیه ازدیاد ناآرامی ها و خاصاً عدم امنیت شکایت داشتند، شما چه جواب ارایه میکنید ؟

ب- اگر مردم از رشوه و فساد اداری بگویند شما بحیث وزیرگپ بتی و گپ بخور بآنها چه میگویید؟

ج- اگر بهمین قسم ، مردم و خاصاً نسل جوان و تحصیل کرده از عدم دریافت وظیفه طبق تخصص و تحصیل شان، شکایت کنند شما چه رقم بر خورد میکنید .

د- اگر مردم و خصوصاً نسلی که حالا هوشیار اند، از مجاهدین بد و رد بگویند برای بقا و دفاع از آنها چه قلم فرسایی خواهید کرد .

هه - در قسمت مذاکرات صلح با طالبان که ما را محکوم میکنند که ما طالبان را بعضاً

بنام دشمنان سیاسی تذکرات داده ایم و یا نام برادر به آنها گذاشته ایم ، در این قسمت نیز بگویید که چطور از این سخنان گفته شده ای ما دفاع میکنید .

و- در قسمت زرع و کشت تریاک که چرا جلو گیری نمیتوانیم در این باره هم بگویید

ز- در قسمت آزادی زنان و حقوق مساوی شان، در این باره بسیار زیر فشار استیم و منابع خبری داخلی خارجی و حتی منابع بین المللی ما را محکوم میکنند که حقوق زنان به شکلی که لازم است، هنوز تامین نشده است. چطور قناعت مردم را و خصوصاً منابع دفاع از حقوق زنان را فراهم میسازید .

ح- خاصاً و خاصاً تاخیر کابینه را که بکلی و بطور حق نا بینانه مورد انتقاد های شدید منابع ملی بین المللی و اعضای ولسی جرگه و مشرانو جرگه قرار گرفته ایم .

جوابات وزیر منتخب وزارت گپ بتی و گپ بخور .

- در قسمت جواب سوال الف شما. من در این قسمت مگویم : ببینید ای مردم شریف ونجیب ! ما را ملامت نکنید ما در راه تامین امنیت شب و روز تلاش داریم. ولی اینکه شما دفعتا آنرا میخواهید، ما چطور میتوانیم دفعتا تامین امنیت کنیم . باید صبر کنیم و آیا خداوند به صابرين اجر دنیوی و اخروی نگفته است ایا خداوند نگفته است : انالله یحب الصابرين . همان است که مردم متدین ما که سالها سر و مال و جان شانرا فدای دین ومذهب کرده اند آنرا قبول نمیکند و به صبر توصل نمی ورزند . البته که قبول میکنند و کسی نمیتواند بگوید که نه صبر مفهوم ندارد. و حرف خداوند باین مفهوم نیست - در قسمت سوال رشوه و فساد اداری! در این قسمت میگویم ! ببینید ای مردم آیا ما بشما گفته ایم رشوت بخورید آیا ما بشما گفته ایم که فساد اداری را با عث شوید. ببینید که ما همان معاشاتی نا چیزیکه به دالر میگیریم با آن گزارهء شب و روزی خود ها را میداریم. آیا شما نمیتوانید با همان مبلغ که حق وحلال گفته بدست می آورید ، به قناعت نفس خود ها پردازید. آیا پول حلال را شما خوش ندارید . دولت توان اینرا ندارد که در معاشات شما نظر اندازی کند و آنرا ازدیاد بخشد. چار قرانی که از کشور های غربی بدست می آید در مجادله با کشت خشخاش و تریاک بمصرف میرسد . و باقی هم به خاطر تامین امنیت و بقیه برای معاشات منسوبین قوای مسلح که بخاطر دفاع از سر و جان خود ها در راه وطن میگذرند تخصیص داده میشود . و مانند این مثال ها: در همین جاست که به اینطریق از ناراضی ها جلو گیری بعمل می آید .

- در قسمت عدم دستیابی جوانان تحصیل کرده به وظایف ! در این باره میگویم که ما پلان های وسیع و وسیع را به خاطر رفع بیکاری و کاریابی در نظر گرفته ایم . ببینید که یکی از این پلانها همین ایجاد وزارت جدید بنام گپ بتی و گپ بخور است . تشکیلات اینوزارت بسیار وسیع است حتی بسطح نه تنها مراکز ولایات بلکه به سطح ولسوالیها ها وعلاقه داری ها نیز گسترش می یابد. همان است که شما جوانان بادانش که تجارب زیادی از گپ بتی و گپ خوردن ها دارید، به پست های مختلف آن مقرر میشوید وشاید معاشات شما حتی بحساب دالری هم باشد .. زیرا این اداره یگانه مرجعی است که به قناعت مردم از طریق سخنهای پرمهر وقناعت آفرین وبر آورده شدن آرمان آنها ذریعه این نوع برخورد ها و روش های اثر گذار روانی، اثر گذار میباشد.

- در قسمت طالبان میگویم که طالبان هم از جملهء ما مجاهدین اند. آیا شما نمیدانید که

ما مجاهدینی که فعلا در سر قدرت هستیم همان راه و روش طالبان را داشتیم. ما هم به دفاع از مذهب و دین داخل اقدام شدیم و حالا خود شاهد استید و بکلی میدانید که بعد از سر قدرت آمدن ما، چه دستاورد های عظیمی بشما بود که نیاوردیم. آرامی ها، امنیت یک اقتصاد توانمند، و تا اندازه زیاد فساد اداری را از بین بردیم. آیا این طالبان همین چیز های که ما خواسته بودیم و کردیم و حالا نیز می خواهیم و می کنیم، آنها نیز نمی خواهند و نمی کنند، پس ببینید که ما و طالبان اگر بشکل صد فیصد با هم یکی نیستیم حداقل نود فیصد با آنها یکی هستیم. پس آیا جای ندارد که آنها را برادران خطاب کنیم؟

- در قسمت آزادی زنان! اینرا بسیار عاقلانه تبلیغ می کنیم. زیرا در اسلام زنان را مکلف به امور خانه داری و امور منزل و تربیه اطفال حکم کرده است. همان است که با به کار برد آیاتی از قرآن شریف، و گفتار مولوی های بزرگی که داریم به آنها میگوییم که اگر می خواهند رضای شوهران را داشته باشند و به بهشت جای شان باشد. از این کار های دنیوی کرده، آخرت را قایم گرفتن، مهمتر است. و با رضای خداوند بیشتر از این است که شما رضای خود را بخواهید. آنها فورا قناعت میکنند و خاصا آنانیکه آنقدر از آزادی زنان و دیموکراسی نمیدانند، مطیع و فرمانبردار میگردند و ما همان زنان مطیع و فرمانبردار را علیه این زنانی که خود ها را با هوش و دارای افکار سیاسی میدانند در ضدیت بر می اندازیم. دیگر به فضل خداوند جنبش آزادی زنان خاموش شده و اگر از بین نرفت از این شدت آن کاسته میشود.

- در قسمت تعیین اعضای کابینه! بصراحت به اعضای پارلمان و جلسات آن اعلام می میداریم که عجله کار شیطان است. دیر آید درست آید.

لذا همینکه گفتیم که عجله کار شیطان است، این اعضای پارلمان که اکثرا مربوط به دسته های مجاهدین اند، قناعت میکنند. زیرا هیچ کسی نیست که بگوید که نی عجله کار شیطان نیست.

۳۰- روز نامه نگار آزاد که بیچاره، از این طرز خرد حکومت وحدت ملی و طرز نگاهش که جوابات آنرا توسط خیال محمد سخنگوی هر دوجناح حکومت وحدت ملی گرفته بود و بحقایق تفتین، این حکومت ملی و فریب شان که رای مردم را باساس تقلب گرفته بودند و هیچ یک از گفته های شانرا از زمان کسب قدرت در دولت این جنابان ع و غ نتوانسته اند جنبه عملی بخشند، با سخنگوی محترم خیال محمد خدا حافظی

میکند ولی در اخیر میگوید.

جناب محترم خیال محمد سخنگوی جنابان ع و غ! من یک خبر نگار آزاد استم و در قید هیچ دارودسته ای این حکومت مافیایی و جهادی های بنام نیستم. والله مرا قسم است که از این رشته ای پاک خبرنگاری استفاده کرده و در سطح ملی و بین المللی تا جاییکه می توانم شما ها را افشا میکنم و برای مردم میگویم که دیگر فریب این گپ بتی و گپ بخور های شما را نخورند. بس است که در طی بیش از ۱۳ سال حکومتداری، این مجاهدین بنام فریب خوردید. دیگر در آینده که پای صندوق رای دهی رفتید، به بسیار دقت و با ملاحظهء شخصیت های کاندیدان از لحاظ سوابق نیک کاری و اخلاقی و حس واقعی خدمت گذاری، به کاندیدان رای بدهید. اینست طریق خدمت گذاری، بمردم و میهن.

طنز: وای دلم کفید!

شجاع الدین شجاع که یک جوان با درد و با احساس است، روزی با قایم گرفتن دلش در کنج سالون مسجد پل خشتی کابل بعد از ادای نماز نشسته و دلش را قایم گرفته و شکایت داشت: وای دلم کفید و به تکرار میگفت وای دلم کفید.

در همین حال یکی از دوستانش که او نیز به مسجد غرض ادای نماز آمده بود، بعد از ختم نماز، دید جوانی در سالون مسجد نشسته و میگوید وای دلم کفید، وای دلم کفید. نزدیک رفت دید که دوست قدیمش بنام **بسم الله که صبور** تخلص میکرد، آن جا نشسته و میگوید وای دلم کفید، وای دلم کفید.

بسم الله صبور: میگوید او دوست گل و برادر عزیز **شجاع الدین شجاع عزیز!** چه گپ است، چرا دلت کفید، نکند کدام گوشت میش را قصاب نر گفته درجانت نزد ه باشد و تو آنرا گوشت گوسفند گفته خورد ای ودلت باد کرده و حل نتوانسته و همان با عث دل کفیدن تو شده است.

شجاع الدین، شجاع! رویش را به طرف دوست میکند و بعد از سلام العلیکم: می گوید: نی او دوست عزیز کاش که گوشت میش را میخوردم و از دلم کفیدن شکایت میکردم، ای کاش گوشت سگ را که بعضا بنام گوشت گوسفند گفته میفروختند می خوردم و از دل کفیدن شکایت میکردم.

بسم الله صبور: او دوست گل! او **شجاع الدین شجاع!** پس این دل کفیدن تو چیست حتما چیز های باد دار خورده ای.

شجاع الدین شجاع! نی او **بسم الله جان صبور!** بخدا هیچ از چنین چیز های که تو می میگویی نخورده ام.

اینجا که مردم میگویند، مسجد گرم و گدا آسوده، باین اساس هر دو در گوشه ای از مسجد در یک جای خلوتر می نشینند و دقیقا به حرفهای یکدیگر گوش میدهند.

بسم الله صبور بدوستش شجاع الدین شجاع: حالا بگو بمن راست را که چه خوردی تا به این حال افتیدی.

شجاع الدین، شجاع! او دوست گل او **بسم الله جان صبور!** من از دست اینقدر گپ خوردن ها، دلم درد کرده و دلم به کفیدن آمده است.

بسم الله صبور: برو بچیم! اولین بار است که می شنوم که دلی کس از گپ خوردن ها به کفیدن آمده.

شجاع الدین شجاع! برو **بسم الله جان صبور!** تو فکر میکنم به فرهنگ وکلچر وطن ما

آشنایی کامل نداری، آیا نشنیده ای که بار ها بعضی مردم در گفتارش به بعضی علل خاص میگویند، برو گپش بتی، او نه ببین که گپش داد و غیره .

بسم الله جان صبور! آه والله راست میگویی دوست عزیز شجاع الدین شجاع! پس بگو

پس بگو ترا کی گپ داده! حتما کدام دخترک نازنین و قندولک ترا گپ داده، یا حتما به کدام دوکان و یا تجارتخانه رفته ای و جنس خراب را خوب گفته بتوفروخته و ترا کپ داده و یا حتما در کدام حمام برای غسل و شستشوی بدن رفته ای و از حمامی که پرسان کرده ای که آب گرم است، ترا گپ داده و گفته آن آب گرم است و درحالیکه چنین نبوده **شجاع الدین شجاع! او بسم الله بچیم!** توهم از دل خود ریز کردی و گپ میزنی و گپ میزنی .

بسم الله صبور به دوستش شجاع الدین شجاع! پس بگو جان برادرو او دوست گلم! این دل کفیدن تو از چیست .

شجاع الدین ادامه میدهد: این دل کفیدن من از دست گپ خوردن های، این حکومت وحدت ملی نی بلکه حکومت وحدت مولی است. که باید گفت به آن حکومت وحدت مولی! نمی فهمی که بعضی ها میگویند از زیر پلو مولی بر آمد . حالا از زیر پلو این حکومت وحدت مولی، بواقعیت مولی بر آمده است .

بسم الله صبور بدوستش شجاع الدین شجاع! والله اینرا خوراست گفتی، اینها در روزهای اول کاروزار انتخاباتی چه وعده های بود که ندادند ، گفتند کار درجه یک ما آوردن صلح و صفا و تامین امنیت است ، گفتند ما فساد اداری را بکلی از بین میبریم ، گفتند

که برای جلوگیری از کشت خشخاش و مواد مخدر اقدامات صریح و روشن و عملی میداریم، در قسمت زنان بیچاره و داغیده میهن گفتند، که در راه احقاق حقوق شان بذل مساعی میداریم، گفتند ما یک حکومت از ترکیب اشخاص وطنپرست، تحصیل کرده

از تمام اقوام و ملیت ها ، جور خواهیم کرد ، گفتند کار برای جوانان، متناسب با رشته های تحصیلی و تخصصی شان، مهیا میسازیم . گفتند مختلسین کابل بانک را بمحکمه

و داد گاه عالی قضایی سوق میدهیم تا به جزای اعمال شان برسد و پول های اختلاس شده از آنها حصول شود، در حالیکه دیدی که همه فرار کردند و یکی دو سه نفر ک و

بدون واسطه راه، جزا دادند و اعلان کردند .

شجاع الدین شجاع بدوستش! حالا دیدی که من حق دارم از اینکه گپ خوردن ها دلم به کفیدن آید؟

بسم الله صبور! آن بیادر گل بکلی حق داری! بخدا قسم که دل من همین حالا پندیده گی

اورد، نکند که مرض ساری تو مرا گرفته باشد .

شجاع الدین شجاع بدوستش بسم الله صبور! حالا دانستی که دل کفیدن من اردرک چیز های که تو گفتی نیست .

بسم الله صبور! آه والله شجاع الدین شجاع عزیز! تو ومن و همه ای مردم حق دارند که از دست گپ دادن های این حکومت وحدت مولی ، دل های شان به کفیدن آید .
بسم الله صبور ادامه میدهد . آیا این دل کفیدن تو غیر از این گپ های میان خالی این رهبران حکومت وحدت مولی، دیگر موجه های هم دارد.

شجاع الدین شجاع! اوبسم الله صبور گل! دیگر چه داشته باشد، از روزیکه از فاکولته فارغ شده ام، غرض پیدا کردن یک کار به ادارات مختلف دولتی سر میزنم و حتی به موسسات خصوصی، برایم میگویند باش بیاد که سرنوشت ما چه میشود، در این پُست ها می مانیم یا نی، از سطح بالایی آن وزارت و موسسات تا پایین ترین شان .
دیگر اینکه! وقتیکه من برای یافتن کار میروم، می بینم که از زنان تامردان، تاجران و کسبه کاران و غیره نیازمندان، عریض شان برای حل قضایای مختلف حقوقی و جزایی شان سرگردان از یک دفتر به دیگر دفتر میروند و جواب منفی می شنوند، که برویید که وزیر صاحب معرفی شدند، کارهای شما نیز رسیده گی میشود .

بسم الله صبور بدوستش شجاع الدین شجاع! باش دوست عزیز باتویک شوخی کنم و آن اینکه نه در شجاعت تو جان مانده و به همین قسم نه در بسم الله گفتن من برکت مانده .
خیر حالا بگویم که این گپ دادن ها و فریب و لفاظی ها، حتی کشورهای دوست ما را نیز بی باور ساخته در مورد قضایای سیاسی و اقتصادی وطن و خاصتا نبود امنیت .

شجاع الدین شجاع بدوستش بسم الله صبور! بیا صبر میکنیم و صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد و نشنیده ای که گفته دیر آید درست آید .

بسم الله صبور به دوستش شجاع الدین شجاع! دیگر نامی از حوصله و نمیدانم صبر و غیره نام نگیر. اگر اینرا تو گفتی و من گفتم و یاد دیگر مردم توصل به صبر کنند . کار ما و شما روز گلی است .

شجاع الدین شجاع بدوستش بسم الله صبور! پس باید چه کرد؟

بسم الله صبور! باید به تظاهرات مسالمت آمیز حد اقل بر آمد و بردهن ارگ جمهوری و دهن دروازهء حکومت وحدت مولی، با همفکران خود و طرفدار صلح و آرا مش و خواستار حقوق مردم، جمع شد و صدا بلند نمود. بدهن دروازه پارلمان باید تجمع کرد و شکایت نمود، و با دیگر مراجع باز رسی از حقوق مردم، و با منابع خبری باید داخل تماس شد و سرو صدا راه انداخت . و اینست که حکومت وحدت مولی زیر فشار قرار بگیرند و گفته های شانرا عملی نمایند . اگر دیگر چیزها را نکردند باید حتما اعضای حکومت وحدت ملی را که تاحال بیشتر از سه ماه شده انتخاب و معرفی نکرده اند، باید

معرفی بدارند تا مردم و نیازمندان، سرنوشت کار و بار خود ها را بدانند .
شجاع الدین شجاع! والله دوست عزیز چه یک پیشنهادونظرنیک ! ولی یک چیزدیگر
را دراین اواخر شنیده ام که میگویند یک وزارت جدید درتشکیل حکومت وحدت

مولی بنام وزارت گپ بتی و گپ بخور بمیان می آید :

بسم الله صبور بدوستش شجاع الدین ! برو بیادر تودیوانه استی! این وزارت جدید
اگروجود بیاید، طوریکه ازنامش پیدا است بخدا غیر اینکه به نفع این حکومت وحدت
مولی کار کند دیگر وظیفه نخواهد داشت ووظیفه اش باز هم غیر فریب مردم، چیزی

دیگر نیست.

بسم الله صبور ادامه میدهد! او دوست گل **شجاع الدین شجاع!** این خبر را تو از کجا
شنیدی!

شجاع الدین شجاع! من اینرا ازیک سایت انترنتی بنام اصالت شنیدم که یک خبرنگار
آزاد از امریکا مصاحبه ای داشت با **جناب خیال محمد سخنگوی** هردو جناح حکومت
وحدت مولی.

بسم الله صبور بدوستش شجاع الدین شجاع! برو بیادر من اوخبر نگار آزاد را خوب می
شناسم اسم و تخلصش را نمیگیرم . والله به بالله، او اگر این حکومت وحدت مولی را
بگذارد که دیگر مردم را گپ بدهد . حرف من بیادت باشد، که او بنام خبر نگار آزاد
اینها را یعنی دار و دسته های حکومت این وحدت مولی را به مردم ما به جهان معرفی
نکرد این جای نشانی !

بالاخره هر دو درد دل ها و دل کفبیدن های شانرا خود شان مداوا میشوند و با تشکر از
یکدیگر از هم خدا حافظی میدارند و بامید تغییرات مثبت و عملی شدن پلان های این
حکومت وحدت مولی و خصوصا تعیین شدن هرچه زودتر اعضای کابینه، از هم خدا
حافظی میدارند .

طنز: دیر آید خوش آید!

غنی جان که در بین دوستان و آشنایانش با اختصار نامش به او غین جان معروف بود، با دوست و همکار و همزمش عبدالله عبدالله که در بین دوستانش به نام عبدل دو سره شهرت داشت، در یک نشست دوستانه یعنی در یک محفل قبلا پلان شده با هم می بینند .

همینکه چشم غنی جان یعنی او غین جان به دوستش عبدل دو سره میخورد، حالت غمش دفعتا به خوشی تبدیل میشود و به دوستش صدا میزند : اینجه بیا او عبدل جان دوسره، پهلوی من جای است شکرکه وعده خلاقی نکردی ومانند هر وعده ات استوار و ثابت قدم بودی، فکر می کردم که شاید نیایی.

عبدل جان دوسره: واه واه چشمم روشن که هر جا من میباشم، از طالع خوبم تو نیز آنجا، سرو کله ات پیدا است .

او غین جان به عبدل جان دوسره : خوب شد دیدمت اویار قدیم، اویار شریک درد و غم و اندوه های ما، خدا کند با هر دوسرت اینجا آمده باشی، و هوش و حواس ات جمع و یکی باشد .

عبدل جان دوسره : او غین جان ! چرت نزن من را مردم نا حق عبدل جان دوسره گفته اند، ولی تو می بینی که من یک سر دارم ولی هزار سودا .

او غین جان به عبدل جان دوسره : برو بچیم عبدل جان خوب است که مردم ترا عبدل جان دو سره میگویند وگرنه باید ترا میگفتند عبدل جان دو رویه و دو پشته .

عبدل جان دوسره: او غین جان و او غین جان: دلک توجمع باشه، ترا هم مردم به نام کل مرغ جان میگویند. هر دوه خنده میکنند ها ها ها ها .

بعدا عبدل جان دوسره ادامه میدهد: بگو او غین جان که چی گپ ها است، تاوقت نان آوردن وقت داریم یعنی منظورم غیر از موضوعی که من و توازان قبلا می دانیم

واینجا و به آن منظور آمده ایم، کدام موضوع دیگر هم است؟
او غین جان به عبدل جان دوسره : برو بچیم تو اینطور چوتار استی که من میدانم و

دیگران آنقدر ترانیمدانند، از همین خاطر است که تو دوست قدیم من بودی و هستی و از همین خاطر ترا نسبت به دیگران نزدیک خود ساخته ام و هرچیز خود را با تو شریک کرده ام تا باشد در یک وحدت عام و تام، همه غمها و خوشی ها و آنچه بین من و تو دوستان دیگرما وجود داشته باشد، با هم و دیگران شریک بسازیم مثل حکومت وحدت ملی دولت فعلی بسر کرده گی **محترمین غنی احمد زی ریس صاحب جمهور و عبدالله عبدالله ریس اجرائیه** .

عبدل جان دوسره به او غین جان: مره که رویت را در همین محفل دوستانه ببو سم که در گفتی و در سفتی، و ادامه میدهد: حالا بگو **او غین جان**، که در این محفل علاوه از تجدید نظر بر اعضای تیم فوتبال و انتخاب فوتبال بازان مجرب و کار فهم دیگر چه چیز ها، مورد بحث ما خواهد بود .

او غین جان به عبدل جان دو سره : برو بچیم عبدل جان دوسره، تو از من کرده شاید بیشتر بفهمی که این محفل دوستانه برای چه است، حالا میخواهی مرا امتحان کنی و باید بگویم چیزیکه که تو میدانی عین همان چیز را من میدانم. این جمع شدن ما در اینجاطبق همان اجندای قبلی که انتخاب اعضای جدید و کار فهم و مسلکی در تیم فوتبال ما باشد، چیزی دیگری نیست .

عبدل جان دو سره به او غین جان: حالا آمدیم براه اصلی خود ها . ما طوریکه تو هم میدانی، اینجا جمع شدیم تا اعضای تیم فوتبال خودهار انتخاب کنیم از جمع این دوستان حاضر در این محفل، که همه شامل اعضای تیم فوتبال گذشته و جدید اند، زیرا تیم فوتبال سابق ما و همچنان اعضای تیم فوتبال نو ما، کمی در بازی های فوتبال ما، با شوت کردنها آشنایی درست نداشتند و ندارند، اعضای تیم فوتبال ما توپ را به عوض اینکه به دروازه گول حریفان بزنند، آنرا بعضا به طرف دروازه گول خود ما میزدند و یا میزدند و اگر زورشان نمیرسید و نرسد، آنرا اوت میکردند و یامیکنند. حالا خود ت بگو که لازم است اعضای تیم فوتبال ما را عوض کنیم و نفر های مسلکی و آشنا به میدان فوتبال بازی، و تیم فوتبال بازان انتخاب کنیم یا نه تا باشد باعث دل خوشی همه تماشاچیان گردد. و باعث این نشود که زمانیکه تیم ما که چندان علاقمندان یعنی

بیننده گان هم ندارند، به میدان می آیند، مردم جریان مسابقه را نادیده، میدان را ترک کنند .

او غین جان به عبدل جان دوسره: ها هاها ، خدا کند که اعضای تیم خود ها را مانند حکومت وحدت ملی از اشخاص مسلکی و با هوش، و صادق، انتخاب نماییم، ببین که گفته اند دیر آید خوش آید یا گفته اند دیر آید درست آید. چطور این دیر آید و خوش آید و یا دیر آید درست آیدها بحال انتخاب و معرفی اعضای کابینه این حکومت وحدت ملی ماصدق کرد. آنها روی انتخاب اعضای حکومت شان، بیشتر از سه ماه غور کردند و بالاخره انسانهای صادق و مسلکی و تحصیل کرده ها را به پارلمان غرض اخذ رای

اعتماد معرفی نمودند. که همه از طرف پارلمان رای اعتماد گرفتند و بااستثنای هفت نفر و یا هشت نفرشان که تقریباً پنجاه فیصد اعضای کابینه را تشکیل میداد به علت تابعیت دو گانه رد شدند و باقیمانده پنجاه فیصد دیگر آنها هم بخاطر نداشتن سابقه کار و انتخاب شان به پست های غیر مرتبط و خارج از ساحه تحصیل شان مورد انتقاد اعضای ولسی جرگه قرار گرفتند و باقیمانده ها بفضل خداوند همه رای اعتماد گرفتند عبدل جان دوسره به او غین جان: بچیم والله آفرین توو من که سرمشق خود ها، را از حکومت وحدت ملی گرفتیم، واقعا آنها در هر کار خود از فکر زیاد کار گرفته و اعضای

حکومت شانرا انتخاب کردند، و من و تو و سایر هموطنان شاهد استیم که چطور از این حکومت شان و پلان های شان و وعده های شان مردم استقبال کردند، منابع خبری داخلی و خارجی نیز از این اعضای کابینه جدید استقبال کردند و من یقین دارم که اگر اعضای تیم فوتبال خود ها را مانند حکومت وحدت ملی از اشخاص مسلکی و با تجربه و آشنا بقواعد فوتبال و فوتبال بازی مانند انتخاب اعضای حکومت وحدت ملی انتخاب کنیم، ما هم رضایت مردم را به خوبی میتوانیم کسب کنیم و هم رضایت خود فوتبال بازان و همچنان رضایت فدراسیون فوتبال بازان بین المللی را .

او غین جان و عبدل جان دوسره و سایر اعضای تیم فوتبال به اصطلاح کهنه و نو بعد از این تصمیم رهبری و تعیین اعضای جدید و چهره های جدید برای تیم فوتبال شان خوشنود شده و همه میگویند:

که آرزو مندیم، سایر ارگانهای دولت و حکومت وحدت ملی ، مثلیکه ما آنرا سرمشق کار خود در عرصه تیم فوتبال خود قرار دادیم، دیگران نیز از این تدبیر بجا و گماشتن هر که طبق توان و رشته تحصیل و شاخصه های خدمتگذاری صادقانه ب مردم و میهن به امور دولت داری و حکومتداری وحدت ملی، در تطبیق پلانهای شان اقدام نمایند .

اینجاست که دیگر انتقادی از شیوه های کارمراجع شخصی ودولتی در حکومت وحدت ملی، صورت نمیگیرد. و بقای این حکومت وحدت ملی را صد فیصد متضمن میشود.

طنز: در شهر کورها یک چشمه پاچاست!

این اصطلاح یعنی که: (در شهر کورها یک چشمه پاچاست) تقریباً همه بآن، کم و بیش آشنا هستیم، و این گفته، بعضاً در جریان صحبت ها و شرایط خاص زمانی و مکانی موارد استعمال داشته و دارد.

مثلاً: زمانیکه ما می بینیم که شخصی یا اشخاصی که از لحاظ فهمیده گی در امور زنده گی از هر قبیلی که باشد، آگاهی درست و همه جانبه و کامل ندارند و بالآخر این کمی سواد و آگاهی شان، بالای آن یا آنها، فرد یا افرادی حکومت میکند و آقایی می چلاند و یا می چلانند و سخن ها و گفته های شانرا کورکورانه، قبول میکنند، آنگاه این گفته یا اصطلاح و یا ضرب المثل که: (در شهر کورها یک چشمه پاچاست) بکار برده میشود.

حالا برخورد و صحبت دو دوست را بنامهای محمد صادق که شهرت به کج بنشین و راست بگو دارد با یکی از دوستانش بنام قربان علی به شکل یک طنز مختصر ارائه میدارم.

این دودوست، که بعد از ادای نماز، در یک مسجد، در کنج آن مسجد، میدان را نسبت غیابت ملا صاحب که بکارهای ضروری دیگرش مصروف میگردد و اکثر او یا بعضاً در این موارد چنین گفته وجود دارد که: (جلوه افروزان کاین جلوه در محراب و منبری کنند- چون بخلوت میروند، آن کار دیگر میکنند) داشته و یا دارند و بحال این ملای مسجد نیز صدق میکند به جریان گفتگو و افهام و تفهیم دوستانه ای شان و اظهار درد دل شان با یکدیگر گوش فرا میدهیم.

- محمد صادق کج بنشین و راست بگو به دوستش قربان علی میگوید:

ببین دوست عزیز که ما مردم ما، همیشه گله و شکایت داریم که مجاهدین، انسانهایی بی تقوا اند، بچه بازی میکنند، از اسلام درست نمیدانند ولی گپ از اسلام و اسلامیت

میزنند، به زنها حق قایل نمیشوند، جوانان بی ریش و بی پروت و بی حیا و قبا را و به خصوص جوانان تحصیل کرده اعم از زنان و دختران را به کفر و الحاد و غیره متهم میسازند، و بهمین ترتیب میگویند که دختران نا بالغ را به عقد نکاح درمی آورند و هم چنان به صد ها اتهام دیگر مانند: کشت و کشتار بیگناهان و اختطاف ها و آتش سوزی ها، فساد اخلاقی و غیره و غیره را نیز بآنها ارتباط میدهند و ادامه میدهد که: به نظر من آنها چنین آدم ها نیستند و آنها آدمهای خوب و با نماز و با تقوا اند، و من و تو که قبلا چند لحظه پیش با آنها در همین مسجد که خانه ای خدا است و به ادای نماز شرکت داشتیم و آنها را با سرو و کله و جامه های پاک و ستره دیدیم، کدام یک آنها معلوم میشد که آنها، انسانها و یا مجاهدین آلوده به فساد و غیره اند و از دانش اخلاقی، انسانی و مذهبی بی بهره اند و یا بی بهره معلوم میشوند. لذا اگر کسی بهشت برود بفرمان غیر از اینها دیگر کسان نمیتوانند که باشند. زیرا آنها همیشه راست گفته اند و راست میگویند و در راه خدا که راه خدا انصاف، عدالت، محبت و عشق و عمدتاً تقوا میباشد، همیشه قدم های شانرا محکم و استوار گذاشته اند و رضائیت مردم و خلق خدا را نیز حاصل کرده اند، لذا اینها علاوه بر یک مومن و یا مومنان صادق بوده و یا میباشند، آنها تنگ نظران و بخیلان، هم نبوده اند و اینان علاوه از اینکه خود شان نظریه اعمال شان به بهشت میروند، به رفتن دیگران نیز به بهشت رفتن تنگ نظریها ندارند و بخصوص اطفال و نابالغان را نیز به رسم و شیوه های خود شان توصیه بهشت رفتن میدارند و حتی خود مجاهدین و ملا صاحبان ما، بآنها کمک میکنند که زودتر به بهشت بروند.

حالا بیا او دوست عزیز او قربان علی جان! تو بگو و قضاوت کن که در این مسجد که خانه ای خدا گفته میشود و هم گفته میشود که مسجد گرم و گدا آسوده، به صفاتی که به مجاهدین و طالبان که همه با هم در یک کشتی سوار اند نسبت داده ام و یا گفته ام و توانرا سرا پا گوش دادی، آیا من غلط گفته ام و یا غلط نسبت داده ام؟ .

- قربان علی به دوستش محمد صادق کج بنشین و راست بگو :

والله دوست عزیزم صادق جان! تمام چیزهاییکه تو من و دیگران درباره این ملا ها و مجاهدین البته ملاها و مجاهدین بنام گفته ایم و یا مردم گفته اند میگویند، بکلی درست بوده و درست اند .

او دوست گلم محمد صادق جان کج بنشین و راست بگو! عبادات خداوند (ج) رابجا ی

آوردن آنها، نماز و روزه گرفتن ها و نیت ها، و زکات دادن ها و به همین قسم قربانی کردنها و غیره نمیتواند که دروغ باشند. بلکه طوری که توومن و دیگر انسانهای آگاه نیز میدانند، ادای فرایض دینی به تقوا و طهارات جسمانی و باطنی یعنی روحی استوار است که این صفات را، همه ای این مجاهدین و ملاهای ما دارند و مهمتر اینکه من و تو و دیگران این گفته ای دیگر را نیز بارها شنیده ایم که مردم گفته و میگویند که: (کاسه ای چینی که صدا میکند، خود صفت خویش ادا میکند). و این گفته دقیقاً بحال مجاهدین محترم ما صدق میکند و اگر کسی منکر این گفته ها و عملکردهای نیکوی آنان باشند، این مفهوم را میدهد که خدا ناخاسته مردم ما کور و کراند که با وجود دیدن اعمال اینان بچشم سر و یا دیدن ویدیو کست ها، اسناد، فوتو ها و به طور عمده سروکارشان با برادران مجاهدین پاکستانی و عربی ما که همه دوستان ما و جهان اسلام اند و مجاهدین محترم ما را براه راست دین و مذهب و جهان اسلام چه در گذشته و چه حال کمک کرده و میکنند، آیا غلط است؟ آیا مردمان ما که همه هوشیار و بیدار و خود را تحصیل کرده ها میدانند و از هر لحاظ و هر موارد، آگاه اند، این کارکردهای نیک و مثبت آنها (یعنی مجاهدین) را نمیدانند.

من به یقین گفته میتوانم که آنها میدانند، و از همین سبب است که از مجاهدینمانندی که من و تو دفاع کردیم آنها نیز دفاع میکنند البته نه تنها از مجاهدین ما دفاع میکنند از کمک کننده گان شان مانند امریکا، حلقه های ناتوی شان و سایر همدستان نا تو و سیا و آی اس آی پاکستانی شان، هم دفاع میکنند. و نمونه ای این دفاع کردنها، یکی هم امضا کردن قرار داد یا پروتوکل امنیتی با امریکا و ناتو میباشد. لذا مردمان با تقوا و صادق و خوش باور خاک ما، نیز این خدمات شانرا یعنی از این مجاهدین محترمین ما را هیچ گاهی فراموش نمیکنند، خصوصاً زنان، مادران و دختران میهن ما که همیشه این مجاهدین خواسته اند که این زنها، باید امر شوهران شانرا و اهل مذهب و سنن شانرا مبنی به سطر عورت شان قبول بدارند اگر میخواهند بهشت نصیب شان گردد. دیگر اینکه این نکات دیگر را نیز قبول بدارند: مثلاً بخانه های شان بنشینند، خانه داری بکنند و از رفتن به بیرون منزل، ابا و رزند، کسب تحصیل علم و دانش به زنان نیز ببرد بخور نیستند و امثال اینها. تمام این چیزها را باید قبول کنند و حتی اگر به صدمات جسمانی و روحی شان نیز تمام شود و با اضافه این که اگر به ختم زنده گی

شان نیز بانجامد، باید قبول نمایند .

آمدیم در حصه بعضی چیزهای دیگر: مثلا بعضا بچه بازیها و نزدیکی با حورو غلمان و قتیکه و عدهء خدا، که در قرآن کریم به این چیزها نیز بما وعده داده شده البته در آن دنیا یعنی در بهشت ، پس حرام بودن و شدن آن در این دنیا برای چه ؟. در این قسمت دوست عزیزم **صادق جان کج بنشین و راست بگو**، زیادتر نمیدانم و آنقدر که میدانستم بتو گفتم و در تمام موارد دیگر تر روشنی انداختم و اگر زیادتر میخواهی بدانی، برواز ملا صاحبان و همین مجاهدین با دانش و با تقوای ما پرسان کن . برایت معلومات دقیق و کامل میدهند.

و باید اینرا هم بگویم، که بزرگان ما، که من خوب بیاد دارم همیشه بما از لحاظ مذهبی اشارات دقیق و گفته های واضح نموده اند: **که هر کار که میکنی بکن و بمجردیکه یک بار کلمه ای لا اله الا الله و محمد رسول الله را بخوانی و یا با تمام این کرده های بد که مردم بمجاهدین مانسبت داده اند، بزیارت حج بیت الله شریف بروی، همه گناهان صغیره و کبیرهء ما یعنی از ما مومنین پاک میشوند .** و حالا من و تو فکر کنیم که ما بقرار این گفته ها که از قول خداوند گفته شده، بما بار بار بیان شده سر پیچی و شک نداریم، گنهکار محسوب نمیشویم ؟ البته که گنهکار محسوب میشویم .

و باز هم **قربان علی ادامه میدهد:** که ببین اودوست عزیزم **صادق جان کج بنشین و راست بگو!** از برکت همین جهاد و کارنامه های جهادی مجاهدین ما بود که مردم به آنها رای دادند و آنها را حتی رهبران سیاسی و دولتی و حکومتی شان نیز انتخاب کردند و دستاورد های شانرا ببین که چطور امنیت را در سراسر کشور قایم نمودند، رشوت و اختلاس ها را از بین بردند و در این راه کار شان ادامه دارد . چطور توانستند که شخصیت های با علم و دانش وابسته به مجاهدین و یا غیر وابسته را، به پست های مورد نظر شان، نصب کردند و یا بنابر کج روشی شان، از مقام شان عزل کردند . دیگر اینکه بنابر اهمیت پُست وزارت خانه ها، بیشتر از سه ماه، مردمان ما را در انتظار نگه داشتند.

و همان بود که به اصطلاح دیر آید درست آید، کابینه شانرا از اشخاص مسلکی و با علم انتخاب کردند و به پارلمان غرض رای اعتماد معرفی کردند. که پنجاه فیصد نسبت داشتن تابعیت دوگانه رد شدند و پنجاه فیصد دیگر شان هم مورد انتقاد اعضای ولسی جرگه قرار گرفتند. دیگر اینکه قایم کردن روابط با پاکستان، این دوست قدیم مردم ما

و خیرخواه میهن ما، یک حرکت جهادی و اسلامی دیگر نمیباشد. که البته میباید بهمین ترتیب صد ها دستاورد دیگر این مجاهدین است که من زیادتیر وقت ندارم بتویکا یک بگویم و مشت نمونه ای خروار گفته، بتو گفتم .

محمد صادق کج بنشین و راست بگو با اینهمه گذارش دوستش **قربان علی جان** که درباره مجاهدین، و راه و رسم شان در روشنی دین و مذهب و اسلام قبولانده شده بما بدوستش گفت و بما نیز اشارات واضح و مستقیم کرده، از جای برخاسته و دستان و روی **قربان علی** را میبوسد و میگوید: که شکر خدا که مرا تحت ضرب المثل خود یعنی که در شهر کور ها یک چشمه پاچاست نیاوردی و نه دیگران را به کور و کربودن، متهم کردی .

در وقت خدا حافظی **قربان علی** با دوستش **محمد صادق کج بنشین و راست بگو**، به جواب این گفتهء دوستش، اضافه میکند: که باید بخاطر داشته باشی که مردها راقول است و من از این گفتهء خود: که در شهر کور ها یک چشمه پاچاست، پا برجا استم و از این گفته روی گردان نیستم. زیرا این گفته حقیقت دارد و در این گفت و شنود من با تو این گفته، دقیقا به کرسی نشست ولو که شامل من و تو و یا ما و شما و یا سایر کسان دیگر، نیز گردیده است .

طنز : پابندی به وظیفه!

محمود جان که در یکی از ادارات دولتی وظیفه اجرا میکرد، بسیار بوظایف و کارش پابندی داشت، همیشه نیم ساعت و یا یک ساعت پیش از وقت رسمی بوظیفه حاضر میشد و نیم ساعت یا یکساعت ناوقت تر، وظیفه ای رسمی را ترک میکرد.

محمود، با این طرز العملش، یعنی وقت آمدن بالای وظیفه و ترک کردن وظیفه بعد از وقت معینه کار، توجه هر کارمند آنوزارت را بخود معطوف کرده بود، خاصتا توجه آمر مستقیم اداره اش و ریس اداره را. باساس این رویه صادقانه اش و پابندی بیش از حد بوظایف بشکل دوامدار و نکردن سو استفاده از وقت دولتی بنام وضو گرفتن برای ادای نماز و نماز خواندن ضرب المثل شده بود. و یک روز یکی از همکارانش که دوست بسیا رنزدیک محمود جان نیز بود و بنام حسن جان چق مق معروف بود و در یگان صحبت هایش یگان کلمه ای انگلیسی، ویا فرانسوی ویا یگان کلمه ویا جمله لسانهای خارجی دیگر را نیز بخاطریکه بدیگران بفهماند که تحصیل کرده ای خارج است و یا حد اقل خارج دیده است با دوستان، همکاران ویا سایر اقاربش استعمال میکرد، که البته بیچاره ها یعنی مخاطبین اش به نست عدم بلدیت به آن کلمه ویا جمله حسن جان چق مق، درچرت میرفتند ولی به خاطر اینکه آنان نیز بفهمانند که دست کم از حسن چق مق ندارند، با علامت شور دادن سرهای شان، مهر تایید بآن میگذاشتند، محمود دوستش را نیز بنام محمود آن تایم یاد کرد و همان بود و همان شد. یعنی محمود جان دیگر بنام محمود (آن تایم) به شهرت رسید یعنی محمود جان وظیفه شناس .

از همه مهمتر هر زمانیکه، ادارهء مربوط اش، در زمان اعیاد ویا غیره روز

های مهم تاریخی یا بنابر لزوم دید که بعضا کارمندان ادارات دولتی، مورد تفقد مادی و معنوی قرار می‌گرفتند و لست قبلی اشخاص مستحق ترتیب میشد **محمود (آن تایم)** رقیبی نداشت و همیشه باساس صرف این پابندی به وظیفه نه کدام شاخصه دیگر، بخشی ها و تحسین نامه و تقدیر نامه ها را از آن خود میکرد و یا از آنش ساخته میشد.

بالاخره اخذ این همه بخششی ها و تقدیر نامه ها و تحسین نامه ها، سبب شد که یک جلسه عمومی با اشتراک سایر روسا و آمرین سایر ادارات دیگر، دریک اطاق کنفرانس عمومی تشکیل گردد و از **محمود (آن تام)** بخواهند تا در آن جلسه و یا میتنگ اشتراک کند، زیرا روسا و آمرین مربوط میخواستند تا حسن خدمت گذاری و انگیزه این وقت آمدن ها بوظیفه و نا وقت رفتن ها از وظیفه را از تجارب کاری و اخلاقی و تجربه **شخص محمود جان (آن تایم)** بدانند .

در آغاز جلسه! ریس به حاضرین جلسه در حالیکه محمود، درپهلوی هیئات رهبری جای گرفته بود، چنین ادامه داد:

ما و شما همه میدانیم که زمانیکه یک مامور یا کارمند دولت، وقت به وظیفه می آید و نا وقت میرود و بنام نماز خواندن و غیره از وقت رسمی دولت استفاده نمیکنند و یا به بهانه مریضیها و بعضی ضرورت های ساختگی دیگر خود ها را غایب و وظیفه نمیسازند، واضحا آن کارمند و یا مامور، مورد تفقد مادی و معنوی قرار میگیرد . و این عمل وقت آمدن و نا وقت رفتن از وظایف طبعا به استثنای آن عده از مامورین و کارمندان ادارات دولتی میباشد که به اساس استفاده پولی و یا اخذ رشوت و یا غیره فساد اداری، و قتر به وظایف می آیند و نا وقت ترمیروند. خصوصا ادارات چون گمرکات، شعبات محاکم عدلی ، شعبات پولیس، شعبات حقوق، شارولیهها و غیره که بازار داد و گرفت های شان چوک است.

ما مثال زنده ای چنین شخص یا بند وظیفه و کار شناس را در این ارگان خود که البته از این داد و گرفت هاییکه در بالا گفتم و خاطر نشان کردم، مبری است یکی کارمند عزیز و گرامی ما که همه با نام او و این خصلت وظیفه شناسی اش او را می شناسند **محمود جان مشهور به محمود آن تایم** میباشد. حالا

من از محمود جان میخوام که بپرسم که این احساس و ظنیرسی و وظیفه شناسی اش را در این جلسه تشریح بدارد که تا آن تجارب را با دیگران نیز شریک بسا زیم.

تا همه از این تجارب و دانش آن استفاده ببرند و آنها نیز اگر وقت تر بوظایف آمده نمیتوانند و یا نا وقتتر وظایف را ترک نمیتوانند، حد اقل به همان وقت تعیین شده ای رسمی ، بوظایف بیایند و به همان وقت معینه وظایف شانرا ترک کنند. و حالا از محترم محمود جان (آن تایم) خواهش میکنیم که در عقب مایکروفون قرار بگیرند.

محمود در عقب مایکروفون : در حالیکه عرق کرده بود و آوازش لکنت هم داشت اینطور شروع کرد.

دوستان و آمرصاحبان عزیز! من نمیدانم چطور این تجارب را با شما شریک بسازم، اگر شریک نسازم، شما خواهید گفت که من بخیل استم و اگر بسازم آن تجارب من شاید شامل حال همه ای شما ها نشود. خیربه هر ترتیب اینقدر تکلیف که ارگان محترم ما کشیده اند و همه را اینجا جمع کرده اند به بسیار خلص میگویم خدا کند که با عث دلسردی و آزرده گی و ضیاع وقت شما ها نگردد.

حاضرین جلسه : قربان شما محمود جان آن تایم ! بفرمایید و ما صد فیصد به تجارب شما اهمیت قایل میشویم و ما نیز از آن شیوه و حسن خدمتگذاری های شما که اکثرا بخششی ها و جوایر نقدی و سایر تقدیر نامه ها و تحسین نامه ها را از آن خود ساخته اید و میسازید بواقعیات اعتراف میکنیم که حق بجانب هم استید، همه چک چک میکنند .

محمود آن تایم : عزیزان و همکاران وریس صاحبان ! در این وقت آمدن من و ناوقت رفتن از وظیفه ام راز هایی نهفته است که مختصرا میگویم : من یک خانمی دارم، که نه وقت را میشناسد و نه نا وقت را، همیشه زمانیکه سر از بستر بالا میکند: یک لست دراز و طولانی برایم میدهد و میگوید او قواره این لست را بگیر و این سودا ها را بیاور و هوش کن که یادت نرود و

مانند اینکه من در روزها و شبهاییکه باید مرا دریاد داشته باشی، چنان نکنی که من از یادت میروم و تو خورخور کرده در خواب میباشی. چون من بخاطری که از دست این زن یعنی زنم نجات پیدا کنم، تصمیم گرفتم پیش از اینکه او از خواب برخیزد من باید از خانه فرار کنم. چون جایی دیگری ندارم، دم را غنیمت میدانم و بدفترم می آیم و تا وقتیکه وقت رسمی آغاز شود، دیگران و من شروع به کار روزمره نماییم، به پیاده و یا خانه سامان میگویم که برایم یک چای تهیه کند و یا خودم آب گرمی ای که در خانه میز خود با چای و بوره و غیره دارم، دست بکار می شوم و همان است که قبل از آمدن دیگران بالای وظیفه بوقت معینه، صبحانه ام را تیار میکنم و نوش جان میدارم. ناوقت بخاطری میروم که خانم باید سر به بستر خوابش مانده باشد و بخواب رفته باشد و باین منظوری یک ساعت و یا نیم ساعت که ناوقت از کار می برایم یک کاری از طرف شب به خاطر رفع مشکل خود پیدا کرده ام و زمانی که به وقت معین بالای وظیفه دومی میروم و بعد از انجام کاریا وظیفه دومی ام بخانه بر میگردم بفضل خداوند او در بستر خوابش بخواب رفته میباشد و باین ترتیب از شر او از طرف شب و صبح بیغم و درمان میباشم و استم.

اینست راز وقت آمدن و نا وقت رفتن از وظایف.

با شنیدن این بیانیه و تجارب محمود جان (آن تایم) همه یک لحظه درسکوت میروند و بعدا همه یک خنده بلند هاهاهاهاهاه
محمود با این سکوت و بعدا خنده حاضرین به آنها میگوید. من یقین داشتم که شما را این تجارب من مبنی بروقت آمدن بوظایف و نا وقت رفتنم از وظایف خوش و خندان میسازد و به تجارب شما نیز مبنی بر تثبیت مستحقین به چنین مکافات، کمک ارزنده میکند.
حالا از شما خواهش میکنم که مرا بگذارید که وقت کار و پابندی ام بوظیفه ام بیشتر ضایع نگردد.
اینجاست که آمرین شعبات، روسا و سایر حاضرین در جلسه میگویند که

تجارب شما خیلی آموزنده بود که علاوه از اینکه به تجارب کاری و طرز اداره ما افزود باعث تعمق و غور بیشتر و عمیقتر ما در حصه تثبیت مکافات گیرنده گان نیز گردید، که چطور و بکدام معیارها باید، در این حصه برخورد صورت گیرد. در همینجا جلسه ختم میشود و آمرین و روسا واقعا با یک تجربه عمیق نگری و ژرف اندیشی در قسمت مکافات و یا مجازات همه کارکنان شان، آشنایی بیشتر حاصل میدارند.

طنز: گوشهای شنوا، دیده های تیز بین و زبان حق گو!

خیال محمد جان مانند هزاران، هزار از هم میهنان دیگر که مثل خودش روز شان عید و شب شان برات اند در دنیای خودش ساز و برگ دارد. وضع زنده گی اش بهتر از هر کسی دیگر است که شب و روز شان در زیر خیمه های عریان در مرکز کابل و بعضی ولایات آسیب دیده ای میهن مازنده گی دارند بنیه اقتصادی اش نیز به نسبت هموطنان دیگرش چربی دارد. او مانند دیگر هموطنانش یعنی آنهايي که نسبت خوابیدن ب زیر خیمه های عریان با نداشتن لباس، عمدتاً نداشتن غذای شب و روز، بسر میبرند و به دروغ و ریا فریاد های بی نانی و بی غذایی و تن برهنه گیها را آوازه انداخته اند تا توجه مقامات ذیصلاح حکومت وحدت ملی را بخودها جلب کنند، نمیباشد او، دروغ نمیگوید، گوشهای شنوا و دیده های تیز بین و زبان حق گو دارد چندین بار از طرف مسئولینی مقامات رهبری حکومتی و دولتی فعلی، به خصوص سطوح بالایی رهبری، یعنی محترمین دکتور اشرف غنی، دکتور عبدالله عبدالله، که خود آنها و دار و دسته های شان از این اوصاف یعنی داشتن گوشهای شنوا، دیده های تیز بین و زبان حق گو، با اضافه خصلت های صداقت آمیزی ها، بکلی برخوردارند، از **خیال محمد جان** که قبلاً با وی شناخت داشتند، تقاضا کردند که بیاید و بانتخاب خودش هر مقام و هر وزارتتی را که میخواهد، به او میدهند.

خیال محمد جان، که در اوصاف نسبت داده شده باو، واقعا حق بجانب است باین خواهش و تقاضای رهبران دولتی و حکومتی وحدت ملی جواب رد می میدهد و میگوید که باشد این پیشنهاد دوستانه و نمک شناسانه ای تا ترا حتما می پذیرم ولی کمی بمن وقت بدهید.

خیال محمد جان، که یکی از جمله دوستان بسیار نزدیک دکتور اشرف غنی خان احمد زی بود و با وی از لحاظ قومی و لسانی نزدیکی داشت و عمدتاً که از اعضای کمپاین انتخاباتی اش در جریان انتخابات ریاست جمهوری او نیز

بود، نسبت خدمت گذاری صادقانه، بیطرفانه ای او که رای مردم را باساس دستورالعملهای قبول شده انتخاباتی که جریان انتخابات باید بدون تقلب های واضح و روشن صورت گرفته بود، به جناب محترم خیال محمد جان، این تقاضا بعمل آمده بود .

بعد از مدتی خیال محمد جان تصمیم گرفت تا به پیشنهاد، دوستان قبلی اش مبنی بر قبولی یک پست وزارت و یا مقام عالی حکومتی و دولتی لبیک گوید نمبر تیلفونهای محترم داکتر صاحب اشرف غنی و داکتر صاحب عبدالله را راسا زنگ میزند و بآنها میگوید که حالا من آماده استم تا پیشنهاد شما محترم مین را قبولدار شوم، آنها میگویند بسیار خوش شدیم که جواب مثبت از تو گرفتیم و با او قرار میگذاردند که روز جمعه که یک روز پریبرکات برای آنها نیز محسوب میشود، با او دیدن کنند.

خیال محمد جان، با سرو صورت منظم بروزموعود ملاقاتش وارد ارگ ریاست جمهوری میشود و راسا توسط سکرتر محترم رییس صاحب جمهور یعنی داکتر صاحب اشرف غنی که قبلا محترم دکتور عبدالله عبدالله، نیز آنجا حضور دارد، شرف یاب میگردد.

خیال محمد جان، دوست و همکار نزدیک و یکتن از اعضای فعال زمان کمپاین انتخاباتی داکتر اشرف غنی که همچنان از حمایه کننده گان محترم عبدالله عبدالله نیز بشمار میرفته است و سابقه غیر از ارتباط جریانات انتخاباتی، با عبدالله عبدالله در زمان اقامتش به پاکستان او را و دیگر اعضای محترم باند های جهادی و سر دسته های شانرا دقیقا می شناخت و باساس صفات داشتن گوشهای شنوا، دیده های تیز بین و زبان حق گو، نزدیکی زیادی با آنها قایم کرده بود و مورد احترام همه مجاهدین صاحبان هم بود، بعد از بجا کردن رسم احترام با آنها در جای معینه می نشیند. چای با کلچه ها و کیک ها و شیرینی های رنگارنگ آورده میشود و هر کدام مصروف خوردن میشوند و در جریان

صحبت‌ها هر کدام از ابتکارات و شوخی‌هایی که در دوران جهاد و دور از وطن و مردم و اقامت در کوه‌ها و دره‌ها و کمپ‌های مجاهدین در پاکستان، با هم داشته بودند، مدتی یکی دوسه ساعت را باهم سپری میکنند. بالاخره بسر اصل موضوع میرسند.

جناب محترم اشرف غنی می‌گوید که او یار عزیزو هم کاسه و هم تبق ما، ما به تو می‌خواهیم پُست یک جدید بنام وزارت تبلیغات و پروپاگاندا را پیشنهاد کنیم.

خیال محمدجان به بسیار احترام، می‌پرسد که من نام اینوزارت را قبلا نشنیده بودم.

دکتور صاحب عبدالله عبدالله در قدم اول می‌گوید که بسیار چیزهای دیگری هم اند که نه تو خبر نداری و نه مردم، مثلا آیا تو خبر داری از ایجاد یک وزارت که بنام وزارت گپ بتی و گپ بخور است و جدیدا آنرا ایجاد کرده ایم و در راسش مثل تو یکی از دوستان و اعضای فعال خود را نیز انتصاب و نصب کرده ایم؟ و حالا نوبت تو است و ترا نظر به لیاقت و اینکه گوشه‌های شنوا و دیده‌هایی تیزبین و زبان حق‌گوداری، باینوزارت مقرر میکنیم و حاجت به تشریح وظایف اینوزارت جدید که بنام وزارت تبلیغات و پروپاگاندا، است و وظایفش را تو به پیش میبری، نمیباشد.

خیال محمد جان: بعد از ادای تشکری و اظهار اینکه از این نمک‌شناسی‌شان

بکدام زبان تشکر کند، ادامه میدهد: که حالا شما خواهید که گوشه‌های شنوا و چشمان تیز بین و همچنان زبان حق‌گویم را چطور بکار میبرم و به شکلی از اشکال به قناعت مردم می‌پردازم که دیگر مردم راه انتقاد و شور و صداها را، هرگز به زبان نیاورند، و طوری صحبت میکنم که گویا فکر کنند که خواسته‌های‌شان گویی همین لحظه یعنی در جریان صحبتیم، پوره شده. و شما **داکتر صاحب دیدید که در جریان کمپاین انتخاباتی چطور از صلاحیت کار کمیسیون یعنی کمیسیون انتخاباتی ام کار گرفته و به قناعت مردم، اعضای ولسی جرگه و آنهایی که می‌خواستند، نتایج انتخابات را بکلی از بین ببرند و حتی دور دوم**

این انتخابات شفاف را نیز در نظر مقامات مسئول داخل کشورما، مردم و منابع نشراتی فردی و جمعی و تیلوویزیون طلوع نیوز و خصوصا در نظر هیئات نظارت بین المللی انتخابات، و ارونه جلوه بدهند ، خاموش نمودم و علاو تا اضافه میکند که آخر با تمام هوشیاری، صداقت و حق گویی ام، شاگرد شما ها نیز بوده ام و استم .

با شنیدن این سخنان دوست قدیم و آشنای همسنگرشان یعنی **خیال محمد جان** که **داکتر صاحب اشرف غنی و عبدالله عبدالله** با سایر سردستهای مجاهدین یکدیگر را باهم بخاطر تلاش شان بخاطر تامین صلح و صفا و حاکمیت ملی و حفظ استقلال میهن عزیزما میشناختند، از جای شان برخاسته یکدیگر را در آغوش گرفته و فعلا و بایکدیگر خدا حافظی میدارند و تذکر میدهند که بروز موعود، او را بغرض اخذ رای اعتماد به پارلمان میبرند و معرفی میکنند . همان بود که روز موعود میرسد و خیال محمد جان توسط محترمین داکتر صاحب اشرف غنی و داکتر صاحب عبدالله عبدالله، به پارلمان میروند .

جلسهء پارلمان که همه اعضایش یا بعضا که نماینده گان واقعی مردم اند و عده ای هم از جمله گروه های برادران مجاهدین اند و با هم وابستگی هایی از یک طریق نه از یک طریقی، مستقیم یا غیر مستقیم دارند و پیوند های دیگر منطقی، لسانی، سمتی و مذهبی هم در این ارتباطات شان دیدخل اند، به کار جلسه شروع میکنند .

داکتر اشرف غنی و عبدالله عبدالله با خیال محمد جان کاندید وزارت جدید التاسیس تبلیغات و پروپاگند، به جاه های معین قرار میگیرند و جلسه طبق معمول و عرف با قرائت چند از آیات کلام الله مجید شروع بکار میکند.
خیال محمد جان به گذارش خود و معرفی خودش به اعضای پارلمان شروع میکند و قبل از شروع گذارش اعضای ولسی جرگه میگویند .
او برادر مجاهد، **خیال محمد جان!** قبل از اینکه تو اینجا بیایی، ما توسط هر دو محترمین داکتر صاحب اشرف غنی و عبدالله عبدالله، از تو و کارنامه هایت

شنیده ایم و علاوتاً همه ای ما بشکلی از اشکال با تووکارنامه هایت در راه خدا
وتلاشت بخاطر ایجاد یک دولت اسلامی آگاه استیم ، لذا بخاطر جلوگیری
از ضیاع واتلاف وقت پارلمان، بسیار مختصر از خود بگو، البته چیز های
دیگری که ما از آنها ندانیم .

خیال محمد جان با گذارش خیلی مختصر باکثرتیت آرا به استثنای چند رای
مخالف و چند رای منفی و چند رای مستنکف، بحیث وزیر جدید وزارت بنام
تبلیغات و پروپاگند، رای اعتماد حاصل میکند و بعد از اخذ رای همه به یک
صدا میگویند، که این اولین کاندید معرفی شده و بجا و معقول بود که تا حال
بما معرفی شده است و همه میگویند که یقین داریم که با سروکار شما **خیال
محمد جان** بحیث وزیر این وزارت، و مهارت های شما که یعنی **گوشه های
شنوا، دیده های تیزبین و زبان حق گو، دارید** مشکل ما رفع گردد و ما از شر
منابع داخلی و خارجی و سوال و جواب مردمان و طنپیرست و صدیق و خاصنا
دسته های چپ که خود را ناجیبیان واقعی حفظ استقال و حاکمیت ملی و نمی
دانیم ایجاد حکومت واقعا ملی و دیموکراتیک میدانند رهایی پیدا کنیم .
خیال محمد جان بعد از دیدن با رهبری سطوح بالایی حکومت وحدت ملی
یعنی محترمین داکتر اشرف غنی و عبدالله عبدالله و جروبحث اعضای پارلمان
که همیشه در لبانش لبخند و یا باصطلاح پوزخند های معنی دار نمودار بود
بر دلش میگوید که حالا فهمیدم که چرا مردم میگفتند و میگویند:
(تا که احمق در جهان است مفلس در نمی ماند).

طنز: چیزیکه ما داریم، حق ما است و ما را خدا داده!

خدا داد مجاهد مشهور به جنگجو، همیشه با چند تن از هم مسلکانش و هم کاسه ها و هم تبق هایش و مهمتر همسویه هایش از لحاظ دانش و وضع زنده گی، در شب های جمعه که روز و شب این جمعه نزد او، و یارانش پراز برکات تلقی میشده است، شب نشینی های داشتند.

طبق تقسیم اوقات در این نشستهای دوستانه شان ساز و رقصها با پایکوبی دوستان محفل و بعضی رقص های دل نشین و هوس انگیز از ترکیب بچه ها و دخترها و زنان و باصطلاح خود شان، ستاره ها یعنی هنرمندان، هنر نمایی نیز میکردند. واقعا این روز جمعه برای آنها پراز برکات و یک اسم با مسما بوده است .

در این محفلهای شب نشینی ی روزهای جمعه، خداداد مجاهد جنگجو با یارانش گفت و شنوهای داشتند از گذشته های که هیچ چیزی نداشتند، نه درس و نه تحصیل و نه سواد و نه دارایی.

او یعنی خداداد مجاهد جنگجو، کمی که سرش گرم میشد، به گفتن واقعیت ها، زبان باز میکرد و میگفت: او یاران گل و او جان فدا های دوره ای جهادی! بیاددارید که چه روزهایی بدی داشتیم . از یک کوه به کوه دیگر و از یک تپه به تپه ای دیگر، گاهی علنی و گاهی در اختفا، گشت و گذارها میکردیم، و زمانیکه بزیر خیمه های مجاهدین غازی خود ها، در کمپ های شمسه توی پاکستان و غیره جاه های دیگر میرفتیم، نسبت گرفتن نصایح از برادران پاکستانی خودها و استادان مجاهد خودها که همیشه ماوشما را برای پیاده ساختن دین و مذهب حقیقی اسلام در میهن ما، تربیه میکردند، روزگار خوشی نداشتیم .

برای آموختن این راه و رسم مسلمانی و مذهبی که از برکات آن در سایر کشورها ی دگر اسلامی به فضل خداوند بشمول همین پاکستان امنیت بکلی برقرار بوده است و نشانی از کشت و کشتارها و بی عدالتیها به نظر نمیرسید و نمیرسد، چقدر مصروف ساخته می

شدیم.

و خداوند امریکا، عربستان و سایر کشورهای عربی دیگر ما را که همیشه به خیر و مدافعه اسلام قرار داشته اند، خیر بدهد که ما را کمکهای بسیار مادی و معنوی کردند تا اینکه به پشتیبانی مردم هوشیار و با تقوا و با دیانت خودها، مجاهدین پیروز شدند و بدون خون و خونریزی انقلاب اسلامی هشتم ثور ۱۳۷۱ را به پیروزی رسانیدند.

با شنیدن این گفته های برحق خداداد مجاهد جنگجو همه در حالیکه سرهای شان گرم از شراب های انظهور بود و از رقص حوران و غلمان، نیز لذت میبردند، به علامات تایید همه سرهای شان را شور میدادند و بعضا با نعره های تکبیر و الله و اکبر، این سخنان را به بدرقه میگرفتند.

در این محفل، رشته ای سخن به یکی دیگر از یاران مجاهد این محفل میافتد و اومی گوید: که ببینید ما را به کشتن و بستن و چورو چپاول ها و سرقت ها و آتش سوزیها و نمیدانم اختطاف ها و فساد های پولی، این جوانک های که در مکاتب و لیسه ها و هم در موسسات تحصیلات عالی یعنی پوهنتون ها و غیره جا ها در داخل و خارج درس خوانده اند، متهم میدارند. آنها چشم های حقیقت بین ندارند و درس و تحصیل درست هم نخوانده اند تا بدانند که دستاورد های واقعی ما مجاهدین چه است و چه بوده است یگان کشتن و بستن و چورو چپاول، خو حتما واقع شده که از نظر ما مجاهدین راه اسلام و اسلامیت، چندان مهم نبوده و بلکه جواز هم داشته. ببینید او یاران گل که حتی مجاهدین صاحبان ما و سر دسته های ما چطور جواب دندان شکن به این جوانک های وطن که خود ها را هوشیار و بیدار و نمیدانم تحصیل کرده ها و خنده دار اینکه عده ای زیادی خود ها مبارزین وطن میگویند، دادند و اعضای پارلمان ما نیز در پارلمان که خانه ای ملت بآن گفته میشود این گفته های مجاهدین ما را که اکثریت آنها به فضل و کرم خداوند از ما تشکیل شده است، این گفته ها را که در جنگ نان و حلوا پخش همیشه تایید کردند و ما مجاهدین و خصوصا سر دسته های ما را از لست سیاه مجامع کمیونهای حقوق بشر خلاص کردند، تا بمحاکمه کشانیده نشویم یکبار دیگر باید بگوییم:

آفرین به مجاهدین سرسپرده های ما و این طرز تحلیل شان و خلاصه این تصمیم شان بخاطر خلاصی ما از چنگ این موسسات حامی حقوق بشر و نمیدانم چون و چرا ها. باز همه به یک نعره میگویند الله و اکبر.

یکی دیگر از اشتراک کننده گان این محفل که سرش از عیش و نوش محفل و خوردن غذا های خوش مزه و نوشیدن پی در پی پیمانها، چون کوه گرنگی میکرد، میگوید:

اویاران گل! سر دسته های ما و شما و دیگر اعضای گروپ های مجاهدین ما، را ست گفته و میگویند که در جنگ نان و حلوا خو تقسیم نمیشه . ببینید من یک مثال از رهبر اسلام ما و جهان اسلام ما میگویم یعنی از حضرت محمد مصطفی (ص) و دیگر یاران

شان که زمانیکه آنها بخاطر پیاده کردن دین مقدس اسلام با شمشیرها و نیزه ها و تیر و کمان ها در جنگها اشتراک میکردند، نان حلوا خو تقسیم نمیکردند، حتما در جنگ ها شهید میداند، کشته میشدند و یا میکشند، و غنیمت ها بشمول مال و انسان و دیگر ثروت ها را بدست میآورند که انسانهای اسیر جنگی را یعنی زنان و دختران و مردان را که میگرفتند بنام کنیز و غلام از آنها استفاده میکردند و غنایم پولی و مالی دیگر را به مصرف خود ها و تجهیزات جنگی شان استفاده میکردند .

همه باز هم میگویند، آفرین او جان بیادر! چقدر گپ های بجا و مستند زدی. بیا چه رای میزنی و چه رای بزنی . همه ما و شما و کرده های ما و شما شرعی است و هم اسلامی و هم مذهبی است از نظر ما .

رشته ای سخن را باز خدا داد مجاهد جنگجو میگیرد و ادامه میدهد: ببینید او مجاهدین گل

ما در همین سیزده سال کم و زیاد حاکمیت خود ها، که حکومت پیش از مجاهدین را که بنام کفر و کمونیست گفته آنها را نه تنها از قدرت انداختیم بلکه فراری بکشور های دیگر نیز نمودیم و تعدادی زیادی آنها را کشتیم و تعلیمات برادران پاکستانی، عربی، ایرانی و مهمتر امریکا دوست و حامی خود ها را و جهان اسلام را با ایجاد دولتی مجاهدین بکرسی در عمل نشانیدیم، چقدر دستاورد های عظیم داشتیم . میلیارد ها دالر از آنها بنامهای تقویه بنای اقتصادی و پروژه های دیگر حیاتی برای مردم و میهن عزیز خود ها گرفتیم . که همه را در این راه ها بمصرف رسانیدیم . ما و شما و همه شاهد استیم که چطور مجامع ملی و بین المللی از این اقدامات نیک ما و اینکه امنیت را در سراسر کشور تامین کرده توانستیم، تمجید و تقدیر کردند. اگر آقای مجاهد ورزیده و فهمیده و تحصیل کرده ای ما، یعنی محترم آقای کرزی صاحب، کارهای خوب نمیکرد، چرا در این سیزده سال ریس دولت جمهوری اسلامی ما باقی می ماند.

واضا که کار کرده بود و الا مردم ما خو دیوانه نبودند که او را تا این سیزده سال

بحیث ریس دولت جمهوری اسلامی شان نگهداری می کردند.

دیگر اینکه ببینید دور نمی رویم، در همین فاصله ای ده یا یازده ماه کم و زیاد، دوره جدید انتخابات برای گرفتن مقام ریاست جمهوری اسلامی افغانستان عزیز ما، مردم

چطور آزادانه و بدون کدام ترس و لرزو با استفاده از حقوق کامل انسانی شان زن و مرد، پیرو جوان به پای صندوق های انتخاباتی در حوزة های تعیین شده رفتند و با همه شور و شوق میهنی نه باران را دیدند و نه سردی را و برای رهبران دولتی و حکومتی بدون کدام دغ دغه و مبتنی بر اصل دیموکراسی و آزادیهای حقوقی شان رای دادند و بدون اینکه کدام خیانت در صندوق های انتخاباتی شود و دستبرد و خیانت در رای آنها صورت بگیرد رهبران دولتی و حکومتی شانرا انتخاب کردند.

آنها این رای شانرا کورکورانه خو ندادند. ما شاهد هستیم که محترمین هر یک داکتر صاحب اشرف غنی و دکتور عبدالله عبدالله، چطور به اساس تذکرات علمی و و وعده های شرعی و قانونی و مردمی، توانستند رای مردم را حاصل کنند و باور همه مردم را بخود جلب نمایند.

و وقتی که بعدا کمی بی اتفاقی سر اینکه کی باید چه شود، بوجود آمد یعنی سر تقسیم قدرت، باز دیدیم که همان دوست در عمل آزموده ای ما یعنی امریکا، جان کری وزیر خارجه اش را فرستاد و به تشکیل یک حکومت وحدت ملی نظر داد و طبق دستورش حکومت وحدت ملی بوجود آمد. و از آن تاریخ تا ایندم آیا ما شاهد نیستیم که چقدر به دستاورد های زیاد، نایل شدند. قطعا زد و خورد و انفجارها خصوصا در شهر کابل صورت پذیرفت. یگان انفجار و کشتن خود باید میشد و صورت می گرفت. بصورت کل از لحاظ امنیتی آرامی است. دیگر ببین سفرهای رییس صاحب جمهور را بکشورهای دوست ما مثل فرانسه، انگلستان، هند و پاکستان و جاپان و چین و غیره جاه ها و هم در داخل کشور. که بیچاره نه روز را دید و نه شب را، همیشه سفر کرد که باش همین

مردم ما آرام باشد و میهن آباد. و حتی دیدیم که بعضا از سران مجاهدین ما که در چوکی های بزرگ دولتی و حکومتی، وظایف مهم نیز داشتند عکس های یاد گاری حتی در مناطق آسیب دیده مانند ارگوی بدخشان که در اثر لغزش زمین، بیش از سه هزار نفر شامل مردان، زنان، کودکان و پیرو جوان کشته شدند، گرفتند. گرچه مردم در غم و اندوه و گریه بودند ولی این عکسهای یادگاری شان نیز یک سند خوبی برای نشان دادن غم شریکی آنها با آسیب دیده گان محسوب میشود.

حالا بیا بیاید نتیجه گیری کنیم که چیزهایی که ما و شما کردیم و میکنیم و ما و شما قبلا

در این صحبت های با اخلاص، صادقانه و محبت آمیز خود ها، گفتیم، کجای آنها و کدامش با اسلام و دین و مذهب ما، مغایرت دارد. من میگویم که هیچ کدامش در تضاد و مغایرت با اسلام و مذهبی که ما میگوییم ندارد؟
دیگر اینکه مردم میگویند که ما خانه های قصر مانند ساختیم، به اساس تعلقات نمی

دانم لسانی، منطوقی، سمتی، مذهبی، سیاسی و غیره حکومت گذشته و حال را که حکومت وحدت ملی است، تشکیل دادیم . همه ای این گفته های مردم دروغ است، بگذارید که آنها ازبخیلی و بی دانشی هرچه میگویند، بگویند. آیا خود همین مردم و پارلمان که نماینده های با صلاحیت همین مردم میهن ما اند، بما رای اعتماد ندادند همه در گذشته حکومت ها شروع از اولین سردسته ای ما تا آقای کرزی و تا حالا همین مردم با دین و مذهب و با تقوا و نماز گذار ما بودند که بما رای دادند و بروز پیروزی ما مجاهدین محترم که واقعا قابل احترام هم میباشیم . قربانی ها نکردند . بلی کردند . پس گله و شکایت ها برای چه

او **مجاهدین عزیز!** بیا یک گپ دینی و مذهبی که هیچ کس منکرش نمیشود و نمیباشد **کارنصیب و قسمت است**، البته در نصیب و قسمت ما این چوکی ها و قصر ها و پول و دارایی ها و دیگر افتخارات بود که نصیب شدیم . و در نصیب آنها بیکیه نشستن به زیر خیمه ها و بی نانی و لباسی و بی پولی ها و بی مقامی ها بود، آنها، انرا نصیب شدند. بروند جنگ شانرا با خدا کنند که چرا یکی را فقیر آفریدی و یکی را امیر و اضافه

میکند که یک شاعر دیوانه که نامش را نمیدانم ببین چطور یک شعر کفر گفته :
یکی را داده ای صد ناز و نعمت
یکی را قرص جلو آورده در خون
اگر دستم رسد بر چرخ گردون
از آن پرسم که این چونست و آن چون

که من میگویم خداوند دستش را بشکند که هر گز دستش به چرخ گردون نرسد . باز همه اشتراک کننده گان این مجلس شب نشینی روز جمعه ای پراز برکات شان بیک صدا میگویند: نعره ای تکبیر، الله و اکبر .

یکی دیگر از این مجاهدین میگوید: والله او برادر های مجاهد، آنقدر هم مغرور نباشید و باید همه دست بکار شویم و این سخن های مذهبی و دینی را که ما زدیم و همه چیز را به قسمت و تقدیر حواله کردیم، این جوان های تحصیل کرده ای این عصر که همه به کمپیوترها و سایت های انترنتی و دستگاه های خبری فردی و گروهی و رادیو و تیلویزیون ها و خصوصا تیلویزیون طلوع نیوز، ارتباط دارند و در موسسات تحصیلی داخلی و خارجی درس خوانده اند، این کپ های نصیب و قسمت و نمیدانم چون و چرا های مذهبی ما را قبول ندارند . والله مثلی که همین حالا جل و پوستک ما را از آب کشیده اند، در آینده هم بطور خوبتر و مستند تر از آب در میکشند. باید همیشه این چیز های بیکیه نصیب و قسمت و تقدیر گفته بمردم تبلیغ میکنیم ، باید به سویه حتی قرا و قصبات خود ها آنها را تبلیغ کنیم و این واقعیت های اسلامی را برای آنها بگوییم و

نگذاریم که ریشهء عقاید این جوانک های نمیدانم تحصیل کرده ها، به گوش شان برسد و عقاید پاک و مذهبی را از آنها بگیرند و آنها را مطابق عصر حاضر آمادهء قبولی هر خوب و بد بدارند. زیرا همین ها و خصوصا همین کسانی که خود ها را مبارز میگویند و میگویند و بخصوص سر دسته های شان، نبودند که گفتند: زمین مال کسی است که بالایش کار میکند و به همین خاطر اصلاحات نمیدانم دیموکراتیک ارضی را بوجود آوردند و به دهاقین کم زمین و بی زمین که نوکر ما و شما بودند، دادند. آیا همین ها یعنی همین کافرک های حزبی نبودند که قانون منع دختر فروشی ها را به فرمان شان صادر کردند و جیز و جوره های کمر شکن رانیز از بین بردند. و آیا همین جوانک های تحصیل کرده اعم از زنان و مردان و جوانان، نبودند که همه علیه ما قرار گرفتند و میگیرند و ما را جواسیس و تربیه شده گان نمیدانم دستگاه سیا و آی اس آی پاکستان و کشور های عربی که آنها را دوستان چلتار پوش عربی ما ها میگویند و حتی کامیابی ما مجاهدین را که دولت و حکومت شانرا از بین بردیم، نتایج زحمات ما نمیدانند و آنرا متکی به آنها میدانند و چیزیکه از طرف ما میدانند، فتنه گی و تهمت و فریب و استفاده نا چیز از شریعت محمدی و دین حقیقی اسلام را، بما و شما و همه مجاهدین محترم دیگر ما و سر دسته های ما نسبت میدهند و مثال ها حتی از دوران امان الله خان کافر میدهد که ما یعنی ما مجاهدین و ملا ها، آن را به کفر و الحاد متهم کردیم و از کشور فراری ساختیم و حق بجانب هم بودیم.

بالاخره، ختم ختم این نشست شب نشینی میباشد. همه در حالیکه از صحبت های بسیار مستند و حقیقی شان که هر صحبت بادلایل منطقی و مذهبی و اسلامی خود شان، همراه بود، در اخیر گفتند که چرت نزنید در این اواخر رهبران دولتی و حکومتی ما یک وزارت جدید بنام وزارت تبلیغات و پروپاگاند را که در راسش مجاهد ورزیده و با تقوا قرا دارد و اسمش (خیال محمد جان) است و دارای گوش شنوا، دیده تیز بین و زبان حق گو میباشد بتاريخ ۲۰۱۵-۰۱-۰۲ بکار انداخته اند و وظیفه او فراهم آوری قناعت مردم است که با هنر سخن فرساییش و با استفاده از تجارب نطق ها و وعده های محترمین داکتر صاحب اشرف غنی ما و داکتر صاحب عبدالله ما و سخنگو های شان خیلی ماهر گشته و انشا الله مشکل مردم و ما مجاهدین حل میشود و همه به مقصد می رسند. خبر خوش دیگر که یک وزارت دیگر هم قبلا بنام وزارت گپ بتی و گپ بخور بوجود آمده و در راسش مجاهد ورزیده ای دیگر ما که اسمش بنابر محرمیت و وظیفه تا ایندم معلوم نیست قبلا بتاريخ ۲۰۱۵-۰۳-۰۱ بکار آغاز کرده و من یقین دارم که اینوزارت نیز مانند وزارت پروپاگاند و تبلیغات و ظایفش را بخاطر ارضای خاطر ما

مجاهدین و مردم شریف میهن ما، در عمل پیاده خواهند کرد و بخاطریکه شما برادران حرف ها و سخن های این برادر مجاهد صادق تانرا خوبتر بدانید و تصدیق کنید به سایت های انترنتی سپیده دم و سایت اصالت که مسئولین و دست اندرکاران شان و همکاران قلمی شان و حتی علاقمندان و خوننده گان و بیننده گان این سایت ها خود هاراجوانان آگاه و بیدار و وطنپرست و خدمتگار مردم میگویند، مراجعه نمایید تا در عمق سخنان من برسید . همه میگویند بچشم و از هم جدا شده و بطرف کلبه های فقیرانه و مجاهدانه ای خود ها روانه میشوند و میگویند مجاهدین زنده و باقی همه مرگ که براه و رسم ما نمیروند و علاوه میکنند که یاران زنده و صحبت ها باقی .

طنز: بی روزگاری گروه دزدان!

یک تعداد از گروه دزدان، که روزگار شان همیشه بقول خود شان چوک بود، از مدتها از گرمی بازار شان کاسته شده تا اینکه همه به فکر این شدند که باید یک کار و وظیفهء دیگری را پیشه کنند. همه با اتحاد نظر، اینرا قبول کرده و درخواستهای جداگانه مبنی بر یک کار شرافتمند، بدستگاه وزارت کار و امور اجتماعی دولت و حکومت وحدت ملی تقدیم نمودند.

اینها هر کدام از تجارب گذشته های شان و اینکه هر کدام مهارت های خاصی در انواع دزدی ها و سرقت ها بشمول باز کردن هر نوع قفل های سیف و سایر قفل های دیگر کارهای بیمثالی کرده بودند، صداقت گفته نیز در ورقه های درخواستی شان، از آنها درج کرده و نام گرفته بودند.

و هر کدام نیز، در اخیر ورقه های درخواستی شان، از کارهای گذشته ای شان نادم و تعهد کرده بودند که دیگر در این حکومت و دولت وحدت ملی که از سطوح بالایی آن تا پایین، بکلی از گناه مبرا اند، به چنین کارهای سرقت و دزدی و دیگر چیزهای نا جایز دست بکار نمیشوند تا باعث خدا نا خواسته کسر شان این حکومت وحدت ملی و رهبران خردمند آن نگردند.

وزیر کار یابی و امور اجتماعی، آنها را غرض انتریو، بدفتر کارش خواسته و با هر کدام جداگانه صحبت های داشتند. طرز صداقت این نفری ها، مورد توجه قرار گرفته و با آنها این وعده را گذاشت که حتما بعد از صحبت و ملاقات با رهبران حکومتی و دولتی، که به موجودیت چنین اشخاص ضرورت دارند، وظیفه ای مطابق به مهارت هر کدام، به آنها پیدا کرده و هر کدام را به پستهای لازمه مقرر بدارد.

زمانیکه وزیر کار و امور اجتماعی، گزارش این تعداد نفر ها را با وضاحت اینکه هر کدام اینها، در مسلک دزدی ید طولانی داشته اند، بمسئولین درجه اول حکومت و دولت وحدت ملی، گزارش داد، آنها که در قدم اول خیلی برآشفته شده بودند ولی در یک برخورد دقیقتر دریافتند که با اینها، قبلا آشنایی هایی هم داشته بودند، کمی از ناراحتی

آنان کاسته شد. لذا در نتیجه محترمین دکتور صاحب اشرف غنی احمد زی و داکتر عبدالله عبدالله به وزیر امور کار و تامینات اجتماعی هدایت دادند که برای درخواست دهنده گان دروزارتهای جدید التتشکیل گپ بتی و گپ بخور و تبلیغ و پروپاگاند، وظایفی داده شو د.

و در ضمن این رهبران حکومتی و دولتی، افسوس خوردند که این دزدانی که اینقدر ماهر بودند که وقتیکه دزدی میکردند حتی گوش از گوش و چشم از چشم خبر نمیشد چرا با اینها پیش از انتخابات جدید، برای اخذ مقام ریاست جمهوری معرفی نشدند و یا اینها چرا خود شان، در آنوقت با آنها مراجعه نکردند. تا از آنها در گرفتاری دزدان اوراق رای دهی و دزدان رای از صندوق های انتخابی استفاده میکردند. باساس این طرز تفکر آخری شان، آنها تصمیم گرفتند که بعد از اینکه به درخواست دهنده گان وظایفی دروزارات جدید التتاسیس ذکر شده، تعیین گردید، یکبار دیگر با آنها باید ببینند تا رفع مغالطه گردد.

خیر این اشخاص بی روزگار، دیگر باز صاحب روزگاری شدند که قبلا داشتند و لی این بار، رسماً به وظایفی که قبل ها داشتند، در پناه قانون، آن وظایف را به پیش می بردند و بازار شان نه تنها چوک در چوک شد بلکه مصئون تراز گذشته های شان نیز گردید.

روزی که اینها همه دوباره بازار شان چوک شد، توسط مدیران قلم مخصوص وزارات گپ بتی و گپ بخورو پروپاگاند و تبلیغ، خواسته شدند و برای شان گفته شد که رهبران دولتی و حکومتی، وحدت ملی یعنی محترمین اشرف غنی و عبدالله عبدالله میخواهند باز آنها را ببینند و سوالاتی که قبلا بنا بر ضیقی وقت از آنها نشده بود، آن سوالات دوباره از آنها میشود. آنها مجبوراً قبول کردند ولی هر کدام در مواقع تفریح یا وقفه از کار شان با هم جمع شدند و راجع به این انتریو بعد از مقرری شان، صحبت هایی با هم نمودند یکی از این نفری ها گفت: او یاران همسفر و هم مسلک، نکند این مراجع حکومت وحدت ملی، از کرده های شان مبنی بر تقرر شان پشیمان شده باشند. دیگر گفت والله من هم در همین فکر استم. به همین ترتیب هر کدام شان تبادل نظر با هم کردند. ولی در جمع یک نفر شان گفت: اویاران گل چرت تانرا خراب نکنید، شما نمیدانید که آنها همه ما را قبل ها شناخت داشته اند و در باره ما و این مسلک دزدی و مهارتهای ما قبلاً معلومات ها داشته اند، و اینطور فکر نکنید که آنها نا سنجیده و نا شناخته شده ما را به پست های لازمه و پرمسئولیت مقرر کرده اند.

خوب روز موعود رسید و اینها جمعا به مقام ریاست جمهوری که هر دو رهبران یعنی اشرف غنی و عبدالله عبدالله نیز در قصر دلکشا حضور داشتند، این بار یک یک نه بلکه دسته جمعی در حضور داشت سخنگوی شان، به سوالات لازمه از اینها پرداختند :

جمع بندی سوالات هر دو رهبر حکومتی و دولتی در این خلاصه میشد که چرا آنان با این مهارت و تجاربی که داشتند، قبلا با آنها راجع به مقرری در یک وظیفه، مراجعه نکردند تا در جاه های مناسب و مطابق به مسلک شان مقرر میشدند . مثلا بحیث اعضا در کمیته های تفتیش و بررسی آرای انتخاباتی و یا بحیث یکن از مسئولین کمیته های انتخاباتی.

اینها که قبلا و پیش از حضور یابی با محترمین داکتر صاحب اشرف غنی احمد زی و عبدالله عبدالله، یکنفر را به نمایندگی از خود ها، انتخاب کرده بودند چنین بجواب می پردازد :

با کمال معذرت و احترام بشما جنابان رییس صاحب جمهور و رییس حکومت و محترم سخنگوی شما بعرض میرسانم .

دلیلی که ما زمانیکه شما مصروف کار و بار انتخاباتی برای اخذ مقام ریاست جمهوری بودید بشما مراجعه نکردیم، بازار ما چوک بود، زیرا همه ای شما بعد از اینکه به نتایج صادقانه انتخابات سال ۱۳۹۳ دست یافتید و مدت زیادی راحتی پیش از حد معینه نیز روی انتخاب اشخاص لایق و مسلکی و صادق مانند ما، به حیث وزیران و کارمندان با صلاحیت دیگر سپری کردید، میدان کار و بار، برای ما خیلی مساعد بود زیرا اعضای کابینه شما جلالتمابان بعلتی که میخواستید اشخاص بسیار صادق را به پست های وزارت خانه ها معرفی کنید و بیش از مدت ششماه را گرفت تا این معضله قسما حل شود، نیازی نداشتیم که با عث تکلیف شما ها گردیم، زیرا در این جریان عدم معلوم شدن مسئولین وزارت، کار های زیادی و بخصوص سرقتها صورت میگرفت و بعضا قفل های سیف ها به نسبت خرابی تخنیکی، قفل می ماند و یا برعکس قفل ها می شکست و یا شکستنده میشدند، همان بود که به پرسونل مسلکی نیاز پیدا میشد و همه رجوع بما میکردند تا در رفع مشکلات شان، آنها را کمک نماییم .

دلیل دیگر، ما آگاهانه نزد شما ها مراجعه نکردیم، زیرا شما جلالتمابان محترمین هر

کدام از مهارت های زیادی برخوردار بودید و ما شاهد این بودیم که به فضل خداوند هیچ نوع تقلب نه در صندوق های رای دهی مردمان میهن صورت گرفت و نه از اعضا و روسای محترمین کمیسیون انتخابات، شکایاتی بعمل آمد. ما یقین داریم که گفته های ما را قبول میکنید و باز هم اگر قبول نمیدارید و خدا ناخواسته میدانید که ما بخاطر نجات جان خود ها چنین ادعا ها را بشما نسبت داده ایم ، میتوانید به سوابق و اسناد و اخبار و منابع فردی و گروهی خبری و خصوصا گذارشات تیلوویزیون طلوع نیوز نسبت به نتایج انتخابات سال جاری ۱۳۹۳ مراجعه کنید و آنگاه ما را حق بجانب میدانید . که ما راست گفته ایم .

در اخیر یعنی خاتمه ملاقات با این اشخاص، وقت چاشت است نان چاشت بسیار معمولی ولی با مزه ترتیب شده و با این اشخاص یکجایی صرف میگردد . بعد از صرف غذا این نفری ها رخصت داده میشوند و بعد از غیابت این اشخاص که صفات شان در با لا تذکر داده شد، محترمین داکتر صاحب اشرف غنی و عبدالله عبدالله، با هم میگویند که شکر خدا که ما دارای چنین اشخاص مسلکی و با مهارت استیم که در مواقع ضرورت رفع مشکلات مردم و میهن را میدارند و دیگرانگشت انتقاد مردم و منابع خبری داخلی و خارجی بطرف ما بلند نمیشود و همنان است که در دوره ای دیگر باز هم من و تو ویا مانند من و تو، دگر صادقین و خدمتگذاران حتما بایدانتخاب شویم ویا انتخاب خواهند شد.

طنز: شنیده، کی بود مانند دیده!

خداداد جان که واقعا خدا داد بود، علاوتا با این اسم بامسما ی مسلمانی اش، یک مردمسلمان واقعی و پیرو راه و رسم خدا وندی و دین محمدی نیز بود. در پهلوی این صفات، از طالع و بخت خوب هم بهره مند بود. او مانند هزاران هزار برادران دیگر مومن واقعی میهن ما که در زیر چتر سر دسته های جهادی، از برکات فیض علم و دانش آنها، روی طالع و اقبال بر آنها کشوده شد و غم و ماتم شان برچیده شد و بعوض خوشبختی و سعادت و آرامی و عیش و نوش بآنها بارمغان آورده شد، او نیز مانند دیگران از این طالع و فیض برخوردار شده و باساس این طالع و بختش بود که از بین صد ها و صدها، جوانان هم سن و سال و باتحصیل و حق بجانب دیگر، قرغه طالع، بنام این خداداد جان زده شد. همان بود که **خداداد جان** با استفاده از یک بورس تحصیلی، غرض تحصیل حقوق عازم امریکا میشود و آنجا به تحصیل حقوق در یکی از کالج های مشهور آنجا، میپردازد.

خداداد، در محل تحصیل همیشه نماز هم میخواند و دیگر فرایض اسلامی را نیز بجای میدارد. این جوان که از یک قریه دهاتی مربوط ولایت کابل بود، در آنجا با یکی از همصنفانش یعنی یک دختر امریکایی که **سوسن** نام داشت، آشنا میشود. بعضی وقت با او در کلیسا هم میرود. این عشق عجب چیزی است که شعله ور شود نه دین میشناسد نه مذهب و نه پابندی به سنن و راه و رسم اسلامی. خیر بهر ترتیب، دختر که خیلی مقبول و زیبا بود، در بعضی مباحثات حقوقی و خاصتا حقوق اسلام با **خداداد**، صحبت هایی میکرد و از فیض معلومات **خداداد**، گرویده ای راه و رسم دین اسلام نیز میشود. چون **خداداد و سوسن** با هم دوست شده بودند، **خداداد** قطع نظر از احکام اسلامی، که رابطهء شخص غیر مومن را برای یک مومن جواز ندانسته و خصوصا که راه و رسم جهادی ها نیز به چنین آشنایی ها و ارتباطات، ضدیت دارد و آنرا حرام دانسته است، با اینهم **خداداد**، بعضا در محل بود و باش دختر رفته و با هم ساعتی را خوش سپری مینمودند.

چون دختر رفتهء اختصاصی تحصیلش حقوق بین الدول بود، لذا با استفاده از فرصت سوال هایی از دوستش راجع بحق و حقوق در افغانستان و نظام قانونی و حقوقی اش می

نمود. خداداد که تازه غرض تحصیلات عالی حقوق به امریکا رفته بود و از علم و دانش هم چندان بهره نداشت و از طرز قوانین و خاصتا موضوعات حقوقی مرعی الاجرا نمیدانست، ولی باسناد دیدگاه خودش سوالات را جواب میداد. این دختر روزی در مورد حقوق زن و آیا اینکه زن در افغانستان قابل احترام است یا نه، از دوستش خداداد سوالاتی را طرح نمود. خصوصا از او خواست تا در روشنی احکام قانون اساسی و دین اسلام و مذهب اسلام در میهنش، در این مورد، به وی معلومات بدهد.

خدا داد شروع کرد به تشریح حقوق زنان افغانستان مطابق قوانین شرعی و قانونی: سوسن جان! بشما بگویم که اسلام و مذهب اسلامی ما، در هیچ مذاهب دنیا نیست و یک دین برحق بوده و خلاف هرگونه مظالم و ستم، در قرآن ما آیات صریح دارد. و شما اگر حالا در وطن بامن میبودید بچشم سرمیدیدید که زنان در وطن ماطور آزادانه زنده گی میکنند. از همه حقوق شان، طبق شریعت برخوردار استند. همه بچشم احترام به زنان می بینند و کسی آزار بآنها نمیدهند. بهرجه در پناه حمایت قانون بوده و از انواع آزادی ها به کلی برخوردار اند.

به بازارها و مارکیت ها پیاده و یا سوار بر موتر و یا سایر وسایط نقلیه آزادانه میروند، سود و سودا میخرند بدون اینکه بآنها کسی مزاحمت شود. شوهران همیشه با زنان شان در امور منزل کمک میکنند و این کار یعنی حمایه از حقوق زن، یکی از خصال اصلی برادران مسلمان و بخصوص از جهادیان ما میباشد. در قسمت اینکه زمانیکه زنان اطفال بدنیا میآورند، شوهران همیشه نیم کار روزمره را، طور مشارکت انجام میدهند و بهمین ترتیب مثالهای دیگر. **و ضمنا خدا داد به سوسن** تذکر میدهد که بخیر اگر با او، روزی بکابل برود، انشا الله همه چیزها را بچشم سرش خواهد دید. **و این مثال را نیز بوی میگوید که شنیده کی بود مانند دیده.** ولی با اظهار این گذارشات، دردش میگوید تو یکبار زن من شو و بکابل برو و از افغانستان دیدن کن، باز میدانی که در دنیا چه گیها است. و باز در دل خود این زمزمه را میکند که گفته اند علی آباد (منظورش شفاخانه ای علی آباد کابل) شهر است ولی کسی از دیوانه خانه هایش خبر ندارد.

سوسن باسناد گفته های دوستش خداداد که حقوق میخواند و بقوانین حقوقی بکلی شاید بلدیت داشته باشد، شیفتهء دوستش میشود و از طرف دیگر شیفتهء افغانستان و مردم حق شناس آن نیز میگردد. و خاصتا طبق اطلاعی که دارد که مجاهدین که

از کرکتر خاص اسلامی، بهره دارند و از کفر و الحاد، قلم و ستم بد میبرند، بیشتر و بیشتر اشتیاق دیدنش به افغانستان زیاد میشود و خصوصا دختر که از آزادی های افراطی زنان و سیستم دیموکراسی افراطی غرب و خصوصا، امریکا، به ستوه آمده بود، و دنیای تمدن و آن عصر نهایت پیشرفتهء ساینس و تکنالوژی و تفاوت زیاد بین امریکان و غریبان دیگر برایش خسته کن شده بود، باساس گفتار، دوستش، در دل قند میشکند که اگر شوهر بگیرم، از **خداداد** کرده، کسی دیگر بهتر نخواهد بود زیرا که او در کشوری زنده گی میکند که اساسات اسلام و مذهبی اش، روی مساوات استوار بوده و خاصتا به خاطر دفاع از حقوق زنان، صاحبان صلاحیت و دولت مردان شان، قرار دارند.

بهر حال زمانیکه دوستش تحصیل حقوق را ختم میکند، **سوسن** این گفتارهای راست دوستش را قبول میکند و میخواد با او زنده گی مشترکی را در افغانستان آغاز کند با این اساس، این موضوع را با **خداداد** دوستش در میان میگذارد. **خداداد**، با شنیدن این تذکر دوستش یعنی **سوسن** قریب است از خوشی دیوانه شود ولی خود را کنترل میکند، به اصطلاح همان پور افغانی اش را. دختر که از لحاظ اقتصادی و سویییه تحصیلی خودش و اعضای فامیلش در وضعیت خوبی قرار دارند، جریان ازدواجش را با دوستش **خداداد** با فامیل خود در میان میگذارد، فامیل دختر مکتی میکنند، خصوصا پدر دختر که زمانهای خیلی قدیم که رابطه و اوضاع و احوال افغانستان بنا بر شرایط زمانی و مکانی آنوقت خوب بود و افغانستان با امریکا روابطش هم نیکو بود، و او وظیفهء هم در افغانستان داشت، نسبت اینکه آزادی مردم و خصوصا از زنان توسط قانون تضمین شده است کمی

به چرت میرود. ولی با خود می اندیشد:

که شاید سیر زمان، تحولی مثبتی را در حیات مردمان افغانستان از هر حیث بار آورده باشد و خاصتا که حکومت جدید بر رهبری مجاهدین در طی بیش از سیزده سال و بخصوص رهبری جدید حکومت و دولت فعلی وحدت ملی، چنین چیزهای قانونی و قانونیت را به مردمان افغانستان به ارمغان آورده باشد، به پیشنهاد دخترش مبنی بازواج با دوستش یعنی **خداداد جان**، موافقه میدارند.

ولی شرط میگذارند که مراسم عروسی شان طبق فرهنگ امریکا، در کلیسا صورت بگیرد.

خداداد که دختر را دوست دارد و میداند که فامیل دختر پولدار است و با رسوخ، با بین پیشنهاد جواب مثبت میدهد. همان است که مراسم ازدواج ختم میشود و اسناد بدفا تر رسمی امریکا ثبت میشود. دیگر این دو، قانونا زن و شوهر اند.

بعد از سپری کردن چند ماه، **خداداد**، به همسرش میگوید که بیا برویم به افغانستان. خانمش یعنی **سوسن**، بکمال خوشی و اینکه اشتیاق زیاد بدیدن افغانستان دارد، قبول میکند و همان است که طی پروازی، عازم افغانستان میشوند. در میدان طیاره که پایین میشوند، مردم و خصوصا کارکنان میدان، با چشمهای نیغ نیغ بطرف **سوسن** نگاه میکنند.

سوسن این تیزتیز دیدن مردم و کارکنان میدان طیاره را از شوهرش میپرسد. شوهرش مختصرا در جواب میگوید: چرتت را خراب نکن، این یک فرهنگ خوب مردم ما می باشد. و تیزتیز دیدن شان بطرف تو، باین خاطر است که تو خیلی زیبا هستی. و مهمتر اینکه میخواهند اینها ترا تشخیص قیافه هم کنند که اگر خدا نا خواسته روزی به تو چیزی واقع شود، در یافتن تو و تشخیص تو، مشکل زیادی نداشته باشند. بهر ترتیب **سوسن** میپذیرد. آنها از میدان، تاکسی را کرایه گرفته و تا محل بودوباش شوهرش که در چند کیلومتری شهر کابل یعنی در یک محیط اطرافی کابل میباشد، عازم میشوند. چون قبلا فامیل **خداداد** میدان، که پسرش باخانم امریکایی اش می آید، آماده گی گرفته بودند که همه اهل قریه و خویشان و همسایگان شانرا خبر کنند و نیزگوسفندی را به پای عروس که قدمش را به درب حویلی بگذارد، برسم احترام حلال نمایند. خیرزن **خدا داد** که از این عرف و رسم، خبر ندارد، به مجردیکه او را قبل از اینکه قدم به داخل حویلی بگذارد معطل میکنند، **سوسن** از شوهرش پرسان میکند که چرا مرا در اینجا معطل کرده اند. شوهرش میگوید، حالا می بینی.

زن **خداداد** یعنی **سوسن**، لحظه ای بعد می بیند که مردی باکالای خون پروکارد تیزی بطرفش میآید. **سوسن** چیغ میزند و میگوید این مرد طرف من با کارد کلان چرا میآید و خیلی میترسد و میلرزد.

قصاب در حالیکه دیگران نیزجمع اند، گوسفند را پیش پای **سوسن** میکشند. و میگویند حالا پایت را بالای خون بگذار و وارد حویلی شو. دختر که خیلی ترسیده و اینکار را در عمرش نه دیده و نه شنیده بود، آنرا قبول میکند و وقتیکه داخل خانه میشود، خیلی خسته و ترسنده شده معلوم میشود.

از شوهرش خواست که باطاقش وی را رهنمایی کند. **خداداد** قبول میکند و **سوسن** رابه اطاق خوابش میرود. **سوسن** میبیند که یک تخت چوبی نا شکن، با لعافهای زیبا و گلنار که از پیوند توته های مقبول منسوجات، تزئین یافته بود بالای تخت است. از شوهرش میخواهد که او را لحظاتی تنها بماند.

سوسن در عالم تنهایی، به فکر میرود که مبادا در انتخاب **خداداد** همسرش، اشتباه کرده

باشد. زیرا آن نفری ها را بشمول پدر و مادر و دیگر اعضای فامیل که دیده بود، خیلی بچرت رفته بود. ولی باخودش میگوید که قضاوت در این لحظاتی که حتی از زنده گی زناشوهری اش به جز چند ماه، تیر نشده درست نیست.

خیربهرتیب **خداداد** بفامیلش، واینکه آنجا (امریکا) زنان کاملادرپناه قانون است وکسی خصوصاً به زنان ودختران هیچ نوع آزار واذیت مادی و معنوی رسانده نمیتواند، به طورمختصر معلومات داده و فامیلش را هوشدار داده بود.

مادر خداداد جان، که دقیفا بفرهنگ دهاتی وهما ن سنن کهنه ونا پسند بزرگ شده بود به پسرش میگوید: اینه بخیررفته رفته برای ما گلی سر سبد ره آورده. و به پسرش می گوید: بچیم ما انسان استیم ومهمترمسلمان وزن مسلمان استیم. که اینقدر جار و جنجال شوهران را کشیده ایم و میکشیم واینرا آبا واجداد ما گفته که احترام شوهر، بالای زن لازمی است و نیز گفته اند که اگر عبادت دوم روا میبود، به شوهر میبود.

تو خودت ببین که ازروزیکه زن بابیت شده ام. همیشه لب تنور نشسته و نان پخته کرده ام. دیگ و کاسه کرده ام و اولاد ها راخودم بزرگ کرده ام، والله که پدرت یک شبی ویا روزی تکلیف مرا کشیده باشد و یا از شما را. فقط همیشه امر کرده ومن ومانند من دیگرزنان بهمین طورزحماتی را کشیده ایم تا رضای خداوندی را بجا کرده باشیم و طبق احکام شرع اسلامی به شوهران اطاعت کرده باشیم. اززدنها وآزار جسمی ما زنهاخو چیزی پرسیان نکو او خو بکلی حق شوهران است و آنرا نیز متحمل شده ایم پسرش میگوید: مادر جان چرتت را خراب نکن، آهسته آهسته هرچه جور میشود و این زخم نیز، عادت میگیرد.

خیربهر ترتیب، **سوسن** هرروزازخواب بر میخزد ولی نه ساعاتی که فامیل شوهرش و خاصتا مادر شوهرش یعنی خشویش از خواب بر میخزند.

کم کم مشکلات شروع میشود. **سوسن**، زمانیکه غرض رفع ضرورت میخواهد تشناب استفاده کند، باید همان کنار آب و یا با صطلاح خاک اندازی که دیگران استفاده میدارند باید استفاده کند. در حصه غسل گرفتن هم همان شیوهء کهنه وقدمی را که آب در سطل باید بیندازد و آنرا گرم کند وبا احتیاط غسل کند و خود را شستشو دهد، مرعی الاجرا باید قرار بگیرد، زیرا آب وافر نیست که او طوریکه در امریکا استفاده میکرد، آنجا او نیز استفاده کند.

خوب زن خداداد که هنوز هم به باورهای حقوقی و تساوی زن و حمایت از حقوق زن

می اندیشد و بآن باور دارد، چند روزی جز خورد و نوش و صحبت با زبان بفارسی شکسته با خشو و ایور ها و ننو هایش، چیزی دیگر نمیکند .

روزی که شوهر سوسن از کار میآید، از مادرش پرسان میکند که چطور شده سنوی تو خوش است آمد.

مادر در جواب میگوید : بلا در پیش، غیری میخورد و خواب میکند و کاررانی فهمد یعنی جمع و جاروب، پخت و پزوغیره را .

خداداد بزنش میگوید : تو باید با مادرم همکاری کنی در کارهای منزل یعنی پخت و پز، ظرف شویی، کالا شویی و غیره .

خانمش میگوید بچشم و چاره هم ندارد که بگوید که من درس حقوق را باین خاطر نخوانده ام که کالا شویی، ظرف شویی، و نمیدانم چون و چرا کنم .

زنش روزی بشوهرش **خداداد** جان میگوید که نمیشود برای من هم وظیفه ای پیدا کنی شوهرش میگوید برای زن بهترین کار، کار در منزل است و اولاد آوردن و دیگ پختن و خانه جاروب کردن و پرورش اطفال. و خودت هم میدانی که حتی در کتاب مقدس شما جاروب کردن و پرورش اطفال . و خانه داری و آشپزی کردن از وظایف اصلی زنان گفته شده است .

سوسن میگوید: ببین خداداد جان! ما باید هر دو کارکنیم و زنده گوی را مشترکا به پیش ببریم .

شوهرش خداداد میگوید. باش فکر کنم . روزی دیگر که از کار میآید، می بیند که سوسن سر رویش سیاه شده یعنی زمانیکه در پشت دیگدان قرار گرفته برای نان پختن، سیاهی و دود به سر و روی و لباس هایش نشسته . شوهرش بخنده کردن شروع میکند . و زنش برایش میگوید : **یو بول شت یعنی تو کثافت استی .**

بهر ترتیب روز دیگر که باز خانه می آید، مادرش میگوید که زنت چندان به نان ماو غذای ما علاقه ندارد چندان نان هم نمیخورد. یگان دفعه پرسان میکند که پوزه بیا رید که دلم شده بچیم پوزه چی است؟

پسرش بمادر: مادر جان حتما سوسن گفته که پوزه بیاور و این یک نوع غذایی است که همه مردم در امریکا میخورند .

خداداد بزنش میگوید که چنین غذاها مانند همبرگر، پیزه، ساسیج و سندویچ و غیره خاصتا در محلی که ما زنده گی داریم نمیباشد .

خیر، زنده گی سوسن در قبال آن همه دفاع از حقوق زن و تساوی حقوق زن که خدا داد برایش گفته بود، تقریبا به دنیای خیال می پیوندد.

روزی دیگر که **خداداد** از کار می آید می بیند که **سوسن** چشمانش گریه پر است. وقتیکه دلیلش را میپرسد **سوسن** در جواب میگوید که امروز مادرت، دو برادرت را خوب لت کرد و زمانیکه خواهرت گفت مادر نزن برادرانم را، او را نیز زد و مو هایش را کند و وقتیکه من آمدم و گفتم ، نزن برایم گفت برو او زن که والله ترا هم موی کنک میکنم و دیگر اینکه من زمانیکه از دروازه حویلی به بیرون سیل میکردم، یک مرد زنش را به همراهی چوب میزد و آن زن فریاد میزد .

او خداداد جان او مای دیر فرند! تو خو گفتی که آزادی زن در اینجا است و زن در پناه

قانون است ، ولی که من می بینم همه بر عکس است .

خداداد میگوید که من درست گفته ام ، قانون شرعی ما، به مردان و پدران و مادران این حق را داده که اولاد ها، وزن هایاید به آنها احترام بگذارند و بگفت آنان کنند و اگر نمی کنند باید په نش منت شوند یعنی که جزا ببینند . و دیگر اضافه میکند که زنان دیگر چه میخواهند، نان و لباس برای شان تهیه میشود، با ایشان بحیث یک شوهر ارتباط گرفته میشود، اگر امکان بود برای درس و تحصیل نیز اجازه داده میشود، ولی با سطر یعنی با پوشیدن چادری و غیره .

سوسن که از شنیدن این گپهای **خداداد** که قانون شرعی و حقوقی گفته برای او از حمایت زنان گفته شده بود، سخت در هراس است و بحیث یک حقوق دان، از شوهرش میخواهد که اگر او را بوظیفهء نمیگذارد برایش قلم و کتابچه بیاورد تا خود را مصروف نگهدار د شوهرش قبول میکند. زن در غیاب شوهر، همه جریانات ضد انسانی و ضد بشری فامیل شوهرش را با دیگر حرکات خلاف قانون به اطفال و دیگر دختران و زنان و پسران خورد سن محل بود و باش شوهرش را، که قانون شرعی و اسلام گفته با آنها بر خورد صورت میگیرد، یادداشت میکند ولی همه از شوهرش پنهان .

سوسن زن تحصیل کردهء حقوق و **خانم خدا داد جان**، روزی در یک عمل لت و کوب دو خواهر شوهرش، توسط مادر، به دخالت می پردازد و با زبان شکسته ای فارسی که در زمان تحصیل با شوهر فعلی اش و بعد ها هم در اثر سپری شدن چند ماهی با فامیل شوهرش و همسایه ها، یاد گرفته بود، به خشویش میگوید که حق نداری، این دختران معصومت را بزنی، خشویش بدون سنجش و همان حق و حقوق اسلامی و شرعی، به سنو اش یعنی **سوسن** حمله میکند و چند مشت محکم نیز برویش میزند. **سوسن** گریان میکند و میگوید باش شوهرش بیاید ، او حقوق خوانده و از حق و حقوق و خاصتا حقوق زنها خوب میداند و به همراهی شما ها کار دارد . زمانیکه شوهرش بخانه بر میگردد، **سوسن** زبان باز میکند و جریان لت و کوب خودش

را با دو خواهر شوهرش توسط مادرش به **خداداد جان** میگوید .
خدا داد در جواب میگوید:

اوزن اینجا امریکا نیست که دختران، پسران و زنان هر چه کنند، کسی چیزی بآنها گفته نتواند اینجا مطابق قانون اساسی و قوانین دیگر میهن ما، هیچ قانون دیگر نمیتواند که مغایرت با قانون شریعت اسلامی و مذهب ما باشد، و چیز هایی را که تودیدی در این فامیل ما و یا حق و همسایه و غیره، همه شرعی و لارمی اند و مطابق به سنن آباو اجداد ما میباشد .

سوسن میداند که شوهرش گرچه حقوق خوانده و لی در یک نظام فامیلی و یک نظام کشوری که طبق شریعت شان و دین و مذهب شان، سالها زنان، مردمان، دختران و خاصتا اطفال، قانون شرعی و اسلامی گفته، اذیت مادی و معنوی شده اند، کلان شده درس و تحصیل در او کوچکترین اثری نکرده و نمیکند. تصمیم میگیرد به بهانه ای به مرکز یعنی پایتخت شهر کابل برود. آنجا بدوستش میگوید که اگر با او یکجا به سفارت برود و نسبت بعضی اسناد تحصیلی اش با مسئولین کا لجش تماس بگیرد . زمانیکه شوهر قبول میکند . دختر داخل سفارت شده، و از روی همان کتابچه یادداشت وقایع را برای مسئولین سفارت تشریح میکند و میگوید که این انسان یعنی شوهرم، مرا با تشریحات غیر درست ولی درست از نظر خودش، در باره آزادی زنان و سایر موارد دیگر که در وطنش آنرا مثبت میداند، فریب داده است .

زننده گی برایم دیگر طاقت فرسا است . او نه تنها اینکه از حقوق من دفاع نکرده است مرا هم تهدید کرده و روزی یک سیلی محکم بروی من نیز حواله کرده است . زن که میفهمد، با این شکایتش اگر دو باره بخانه شوهر برگردد، با سرنوشت خرابی مواجه خواهد شد، از سفارت پناه میجوید . سفارت بدون درنگ اسناد جدایی زن را ترتیب و غرض افتراق هر دو بامریکا ارسال میکند. همان است که **زن خداداد یعنی سوسن** چند روزی را طور مصئون، در سفارت بسر برده و به یک پروازی، دوباره به امریکا میرود .

آنجا قصه طور دیگری است . یعنی زمانیکه او به امریکا میرسد، هر که از او پرسان میکنند که زننده گی ات در افغانستان چطور بود، او در رابطه به اینکه در افغانستان حق و حقوق زن بکلی رعایت میشود و طبق قوانین اسلامی و مذهبی همه چیز به پیش میرود و مردم باثر قوانین اسلامی و مذهبی شان، رنج و تکلیفی ندارند و همه قبولدار چنین قوانین استند تشریحات لازمه میدهد و اینرا یاد آور میشود که هر که باور ندارد، میتواند مانند من با یک نفر افغان عروسی کنند و آنجا بروند و همه چیز را به چشم سر ببینند. یعنی او میگوید که: **شنیده کی بود مانند دیده .**

ولی این گفته **سوسن** به بعضی ها سوال برانگیز میباشد و از وی میپرسند که طوریکه

ما میدانیم، تو در آنجا نتوانستی با شوهرت گزاره کنی به نسبت اینکه آنجا ظلم و ستم بالای زنان عملی میشد، از این خاطر تو طلاق گرفتی از **خداداد شوهرت**. ولی اینجا میگوئی که همه چیز خوب بود و هرچه مطابق قوانین اسلامی و دین و مذهب شان، بود.

سوسن میگوید که دروغ نگفته ام و من گفتم که همه حقوق و تساوی زنان، طبق سنن و طبق قوانین اسلامی و شرعی و مذهبی شان بود و این بکلی درست بوده است. **سوسن** علاوه میکند که درست است که گناه از من بود که آب را نا دیده و موزه را از پای کشیدیم یعنی من باید تمام قوانین و شریعت اسلامی و مذهب اسلامی را مطالعه میکردم و قبل از ازدواج با خداداد، عملاً از کشورش افغانستان دیدن میکردم و بعد با او، به ازدواج تن میدادم. آنها باز به حکم اعتراض میگویند که پس ما را چرا تشویق به رفتن به افغانستان می کنی.

باز **سوسن** عاقلانه میگوید، باین خاطر که شما نیز مانند من، فریب نخورید، پیش از ازدواج، با یک افغان و یا یک نفر دیگر، و خاصاً کسی که در آنجا دین و مذهب و بـه خصوص دین و مذهب اسلامی حاکم باشد، میخواستید ازدواج کنید، اولاً باید شرایط آنجا را ارحاظ حاکمیت قانونی، و خاصاً تساوی حقوق زنان مطالعه کنید و باز تن بازاواج بدهید. من چیزهای منفی را که خوب گفته بشما گفته ام، آنرا بحیث یک طنز گفته ام.

همه قناعت میکنند و **سوسن** این تجربه زنده گی اش را در مدت کوتاهی زنا شوهری اش با **خداداد**، در قالب یک **طنز که شنیده کی بود مانند دیده**، برشته و تحریر در آورده و بعد از ترجمه توسط یک دوستش در امریکا، به سایت انترنتی سپیده دم که سایت پر محتوا بخاطر دفاع از حاکمیت مردم، و تساوی حقوق مردم و بخاطر ایجاد یک حکومت واقعا ملی و دیموکراتیک برای مردم زحمتکش و صدیق، افغانستان میباشد، به نشر می سپارد.

ظنر: برو بیادر هرچه میکنی بکن، جای ما مسلمانها در بهشت است!

دین محمد که بنام ، دینو بچیم در بین دوستان و همصنفان و غیره یاران هم تبق و هم کاسه اش معروف بود، همیشه هر چه از دستش می آمد میکرد. او بنام نقال در بین همصنفی هایش نیز شهرت داشت . بخدا چشم زدنی آنطور سوال ها را حل میکرد و نمره میگرفت که بعضی معلمانش درچرت میرفتند ، که **دینوجان یعنی دین محمد**، که نه درس میخواند و نه پا بندی دارد و باصطلاح یک چارصدوبیست هم است، چطور همیشه از یک صنف به صنف بالاتر ارتقا میکند و آنهم بدرجات عالی .

روزی از روز ها! یک معلمش که با او دوست و همراز هم بود از نزدش به حساب یک دوست میپرسد :

او **دینو ترا خدا بزنه!** مخو می فهمم که تو نه درس میخوانی و نه زحمت میکشی، و نه در درسهای روزمره و امتحانات روزمره صنفی، اشتراک فعال میکنی، ولی باز هم من تو قر آن زده را می بینم که هر سال به صنف بالایی رفته ای و آنهم به درجات عالی .

دین محمد جواب میدهد: اول برایت بگویم که تو معنی اسم مرا فکر میکنم نمی فهمی و کرامات آنرا نیز نمیدانی. **نام من که شروع آن از دین است** ، گرفته شده از دین اسلام ما و دیگرش محمد است که سرخط اول نام پیشوای ما است یعنی حضرت محمد (ص) که نامش محمد امین بوده است . و حالا تو بگو که اگر خدا و محمد یکجا باشد، آیا من در میدان خدا و راستی در می مانم ؟.

معلم: نی والله، این خو راست است. ولی باز هم تو خو نازدانه ای خدا و محمد خو نمی باشی که تنها بتو این کمک و یاری میکنند. مثل تو هزاران دین محمد است که تا درس نخوانند، بخدا که اگر نمره ای کامیابی بگیرند و ادامه میدهد و از **دینو** پرسان میکند، بیا به پاس نمک و دوستی ام ، رازت را بگو که در چیست :

دین محمد یعنی دینو جان به معلمش میگوید: ببین تو معلم دانا استی و تا حال نمی فهمی که یک شاگرد مثل من، چطور چارهء کار خود را میکند. خو واضح است که نقل میکند یا واسطه میکند، یا رشوت میدهد و یا زور قومی، لسانی، سمتی و یا منطقوی و غیره و غیره دارد .

ودینو اینطور ادامه میدهد : مه خواحمق نیستم که جان بکنم جان بکنم و درس بخوانم و درس بخوانم و وقت گرانبهایم را به درس خواندن ضایع کنم، و زمانیکه به اثرکوشش فارغ هم شوم، از متب و نمیدانم فالكوته یک کار هم پیدا نتوانم!
معلم به دینو یعنی دین محمد میگوید: او در غضب خدا شوی، تو بحق همصنفی هاییت و بحق معلمین و استادانت هم خیانت میکنی و آنها را غرق گناه میسازی که با وجودیکه میدانند تو تنبل استی، باید اینراهم بدانند که تو غیر از نقل کردن و یا وسیله و واسطه دیگر چیزی یاد نداری.

باید ترا در روز امتحان در یک چوکی علیحده بگذارند و مراقبت کنند که دیگر نقل نتوانی و هم جلو واسطه واسطه باری و رشوت دادن هایت را نیز بگیرند .
دین محمد بعد از خنده میگوید : که ای استاد گل، تو به این گفتار من باور کردی که

من نقل میکنم . من حوصله ای حتی یک سطر نوشته کردن را هم ندارم، حالا برایت راست واقعی خود رامیگویم . و آن اینست که یک چار قران که به معلمین خود دادم پارچه ام را در خانه ای شان نوشته میکنند و من صرف در امتحانات، پارچه را گرفته و مرا بخدا قسم، تمام پارچه را از قصه های شاه کوکو جان و نمیدانم گل کوکو جان و دیگر چیزها پور میکنم که کسی متوجه نشود که من در پارچه ای خود چیزی نمی نویسم و باقی اش را تو خودت میدانی .

معلم میگوید : آفرین دینو جان! یک چیز دیگر را هم بگو، تو که درس نمیخوانی پس وقتت را چطور تیر میکنی و آیا پدر و مادرت و یا برادران و خواهرانت ، از تو نمی پرسند که چرا درس نمیخوانی .

دین محمد : چرا پرسان کنند . آنها می بینند که من کتاب در دستم است و میخوانم ولی نمیدانند که کتاب در مورد چه است.

معلم : حالا این رازت را هم بگو بمن او دینو جان:

دینو یعنی دین محمد ادامه میدهد : در بازار کتابهای مقبول با تصاویر مقبول، که همه عکس های سکسی دارند و از طرف پاکستان و بعضا ایران و کشور های دیگر می آیند و بسیاری از اینها در بین قطعه های پر بازی، به نقش و نگار خیلی مقبول و هوس انگیز

درج است، من آنرا از مغازه هاییکه میدانم و آشنایم استند، میخرم و مطالعه میکنم و حالا تو میدانی که بعد از مطالعه این چیز ها، مصروف چه کارها یی است که نمیشوم .

معلم میگوید: او دینو جان، مارکیت ها با اینطور خرید و فروش ها، از طرف وزارت اطلاعات و فرهنگ و یا مراجع دیگر امنیتی کنترل میشوند .

دینو به معلمش : او رفیق جان و استاد گلم: چه کنترل شده تا حال، که این چیزهای ساده کنترل شوند. حکومت وحدت ملی ما به سر کرده گی دکتور غنی احمد زی و داکتر

عبدالله عبدالله، آنقدر مصروف استند غرض اصلاحات امور اداری، اجتماعی، مذهبی و اقتصادی و سیاسی و غیره، که اصلا فرصت به این چیزها ندارند و باز هم اگر داشته باشند، چنین چیزها را مهم نمیدانند. زیرا که بعضی از اعضای حکومت و دولت خودشان از این چیزها را دارند یعنی که آنها زنده های از اینها را دارند و حاجت باین عکسها ندارند. نمیدانی که گفته اند پیسه دارها را کباب و بی پیسه ها را بوی کباب.

معلم: بگو او دینو جان، طور مشخص از بعضی چیزهای دیگر هم.

دینو: بیا تره به حیث یک معلم نی بلکه بحیث یک راز دار و دوستم میگویم:

پشت دخترها را گرفتن خوب کلی وظیفه ای مه شده، به زور و یا زاری و یا دروغ و یا تهدید، و یا وعده پول و یا وعده دادن واسطه ها برای رفع مشکلات درسی و رسمی و دیگر ضروریات شان، یکی از این چال هایم را استفاده میکنم و حتما یکی نی یکی آن کارگر می افتد و اینست که چاره ای کار آنها میشود و چاره کار من نیز میشود.

معلم: او دینو دیگه بگو: دینو میگوید: او معلم جان قند، او دوست عزیزم والله امروز

نشسته استم، و پیسه دار هم و سر حال هم. سوال کو، هر چه سوال کنی برایت جواب میگویم، راست و بدون کدام دروغ.

معلم: بچیم دینو بگو! که تو پول از کجا میکنی، دیگر بگو که واسطه ای مردم چطور میشی در مشکلات درسی و کارهای رسمی و ضروریات دیگر شان.....

دینو به معلم: ببین معلم جان قندم، تو اینطور سوالهایی از من میکنی که فکر میکنم هیچ در این مملکت عزیز ما افغانستان و شهر قشنگ ما یعنی کابل پایتخت زیبای ما زنده گی نکرده ای.

در اینجا اول خوب فکر کن که همه برادران دینی و مذهبی ما، حاکم اند و حکومت هم می کنند، آنها را چه فکر کرده ای، آیا آنها را احمق فکر کرده ای، آیا آنها را بی تجربه و بی تحصیل فکر کرده ای و آیا آنها را بی دین و مذهب فکر کرده ای و غیره و غیره. **دینو ادامه میدهد:** آنها آنقدر در این چیزهای که من در بالا گفتم یعنی رفع مشکلات توسط واسطه ها به ذرایع پول، زر و زور، زور مذهب و دین، دروغ گویی ها و امثال آنها و خصوصا، هوس بازی ها یعنی زن بازیها و بچه بازیها، که به فضل خداوند

من صرف علاقمند دخترها استم، آنقدر مهارت و تجارب دارند که نپرس.

معلم باز میپرسد: آیا تواز کردن این کارهای که دین و مذهب گفته میکنی و یا دیگران میکنند احساس ترس و لرز نمیکنی و آیا از آتش دوزخ نمیترسی و یا از کسانیکه به آنها ضرر مادی و معنوی میرسانی نمیترسی.

دینو: حالا فهمیدم که تو معلم استی، قهرت نیاید که اگر بگویم هیچ دانش نداری و تو

نکند که از جمله کافر ها یعنی هم حزبی گک ها و یا کسانی که خود ها را وطنپرست میگیرند نباشی. زیرا آنها وطنپرستی گفته وقت شانرا تباه کردند، نه رشوت خوردند و نه زن بازی و نه زن آزاری کردند و نه بچه بازی و نه دیگر چیز ها. و آنها باور به بهشت و دوزخ طوریکه ما به آن عقیده داریم و از بهشت و دوزخ، ترسیم کرده ایم، آنها باین بهشت و دوزخ ما باور ندارند و آنها به بهشت و دوزخی که خداوند وعده داده است عقیده دارند و نه بهشت و دوزخی که ما مجاهدین از آن ترسیم کرده ایم. از این خاطر برادران مسلمان و مجاهدین ما حق دارند که آنها را کافر بگویند.

معلم به دینو! ببین دینو جان تو رفیق و دوست من استی، آنها چنین چیز ها را که تو کرده ای و یا مثال تو میکنند در دین و مذهب واقعی اسلامی ما وجود ندارد و آنها (یعنی مجاهدین بنام و دارودسته های شان یعنی طالبان و غیره گروه های تروریستی شان) اینرا نمیدانند که رفتن به بهشت و دوزخ به پول و پیسه و زور و واسطه ها نیست بلکه به اعمال نیک و بد انسانها، تعلق دارد و اینرا خداوند وعده کرده است.

دینو به معلم: ای معلم جان گیت کردم که تو واقعا از اسلام و احکام اسلامی ما خبر نداری و از دین و مذهب ما، خو هیچ نمیدانی و تو در دین و مذهب خود روان استی. **دینو ادامه میدهد:** که مرا قسم است که بعضا در محفل این علما و خصوصا ملا های محلی و بعضی دارودسته های برادران مسلمان و مجاهد که می نشینم، آنها میگویند که خداوند مهربان است، هر چه انسان کند به یک کلمه خواندن مسلمان گفته میشوند و باز همینکه هر کاری کند، یکبار در حج برود، همه ای گناهان کبیره و صغیره ای شان پاک، میشود و بخشیده میشود. اگر کسی در این شک کند، کافر است. و حالا معلم گل تو فکر کن که اگر آدم به یک کلمه خواندن مسلمان شود و مسلمان گفته به بهشت برود، مرا قسم است که هر روز ه ها، بار کلمه میخوانم با وضو و غیر وضو، حتی در وقت رفع حاجت نیز.

معلم: خو والله حالا دانستم که چرا در این کشور ما و خصوصا از وقتیکه این مجاهدین بنام به صحنه حیات سیاسی و دینی و مذهبی و فرهنگی و غیره ما آمده اند و زمام دولت و حکومت را گرفته اند، این همه پیشرفت ها دیده میشود. زنان آتش زده میشوند، بینی های شان بریده میشود، تیزاب پاشی بسرو صورت زنان صورت میگیرد عصمت آنها دریده میشود، شکم زنان حامله باز کرده میشود تا دیده شود که طفل چطور در بین بطن ها شکل میگیرند و زن بازی و بچه بازیها هم صورت میگیرد و سایر اعمال دیگر از قبیل ترورها و اختطاف ها و سرقتها و استفاده های پولی و مادی و غیره و غیره.

معلم ادامه میدهد: که حالا من میدانم که پدر و مادرم و بعضی اقارب ما، واقعا مسلمان و اشخاص مذهبی نیستند که ما را تربیه کرده اند که اوبچه ها اودخترها، هوش کنید که خیانت نکنید ، هوش کنید که مال مردم نخورید، هوش کنید که زنکه بازی و بچه بازی نکنید، شراب و قمار و دزدی و تجاوز به ناموس مردم نکنید، کیسه بری ها نکنید و کسی را به آتش نسوزانید چه زن باشد و چه مرد و مثال این چنین چیز ها .

دینو به معلم : ببین هر انسان اشتباه میکند ، خیر است پدر و مادر تو هم اشتباه کرده،

زیرا آنها از دین و مذهب و اخلاق و غیره چیز ها خبر ندارند و این نقص تو است که بحیث یک معلم، پدر و مادرت را از فرا گرفتن احکام اساسی دین و مذهب، مانع شده ای و نزد علمای واقعی دین و مذهب که همین مجاهدین محترم ما اند و مملو از علم و دانش اسلامی، مذهبی و دینی اند، نبرده ای که بآنها یاد بدهند که چطور باید درزنده گی عمل کنند و چطور احکام اسلامی را در عمل پیاده نمایند و به بهشت راه پیدا کنند .

دینو باز هم ادامه میدهد: که ببین معلم جان! همین چند روز پیش دختری را که فرخنده

نام داشت ، بتاریخ ۲۳ حوت ۱۳۹۳، برادران مسلمان ما و آنهایکه مسلمانهای واقعی اند آن دختر را دربین زیارت شاه دوشمشیره واقع درمرکز کابل، نسبت اینکه حرف های قرآن را بی حرمتی کرده و بآتش انداخته، طبق گفتار ملای آن مسجد کشتند، آنها اینکار را از یکطرف که بخاطر اینکه مسلمان بودند کردند و از جانب دیگر، نخواستند آنرا به داد گاه عدلی و قانونی و شرعی بسپارند و اینکار را بخاطر صرفه جویی در وقت کاری ادارات ذیصلاح کردند و کار همه را آسان کردند خود دست بکار شدند، چه آنها خوب میدانستند که کار آنها(مقامات ذیصلاح) نیز شاید مثل کار اینها و یا نذیر این عمل شان باشد و از همین سبب سکوت موجودیت پولیسهای امنیتی و نعره های تکبیر الله و اکبر دیگر مسلمانهای حاضر در آن صحنه را، حمایت از این اعمال شان دانستند.

در این قضیه صرف بعضیها در داخل و خارج که خود ها را مدافعان حقوق بشر می دانستند سروصدا انداختند، زیرا آنهایکه سرو صدا ها را انداختند، نمیدانستند که به

قرآنی که ما میدانیم، بی احترامی حرام است و ادامه میدهد:

او معلم صاحب، این علمای اسلام ما عین از سالها و سالها ی پیش خوب دانسته اند که

زنان وظیفهء شان اولاد آوردن، آشپزی کردن، خانه داری کردن، و مهمتر از همه از شوهران اطاعت کردن است و به نصایح ملا ها و عالمان مذهب که حتما باید این زن ها گوش بدهند اگر گوش ندهند، باید گوش بیکاره و ناکاره ای آنها بریده شود . و اگر

چشم شان به بیگانه ها غیر از شوهران شان و آنهاييکه محرم قانونی زنها اند، بیفتد، باید کور شوند، و صورت زیبای شانرا که باید شوهران ببینند و اگر دیگر کس ها ببینند ، باید تیزاب بروی آنها انداخته شود. و اگر دیگر کارها کردند که در قالب این چیزهاییکه گفتم، نیامد باید به آتش کشیده شوند و اگر مرد ها بطرف زنها ببینند، پروا ندارد، زیرا فرق بین دیدن چشم مرد ها و زنها اینست که آنها زن اند و مردان مرد .

معلم که دید که این رفیقش و این شاگردش، به دنیایی غرق است که قطعا از آن نه بوی انسانیت می آید و نه شرافت و آنقدر در جانش زهر دین و مذهب و اسلام غیر حقیقی و غیره اعمال ضد انسانی، انسان گفته و اعمال انسانی گفته جای گرفته است که نمیشود با یک ساعت و یا دو ساعت صحبت آنرا، بحیث یک معلم و مربی واقعی، از نزدش دور سازد تصمیم میگیرد که این دوستش را از این مصیبتهای غیر اخلاقی و اسلامی، دینی و مذهبی غیر حقیقی، که دین گفته و درست گفته، باین جوان و مثل این جوان یاد داده شده و یا یاد داده میشود، نجات بدهد، تصمیم می گیرد که او را به نزد علمای واقعی ، دین و مذهب اسلامی، بفرستد تا تجدید تربیت شود .

به شاگردش یعنی دین محمد که به دینو معروف است ، میگوید ببین دینو جان چقدر چیز ها گفتی و من شنیدم . حالا من میگویم و تو بشنو:

معلم ادامه میدهد: ترا من نزد، یک ملای بسیار فهمیده و یک عالم مجاهد روان میکنم تا به او همه چیز هاییکه تو کرده ای، آنرا به او بگو تا او بشنود و بتو نصایح لازم بکند و ترا براه راست هدایت کند .

دینو قبول میکند و بمعلم میگوید، چرا نی مرا معرفی کن به آن ملا و مجاهد، و از نام مجاهد شان پیدا است که آنان چیزهایی خوب دیگری نیز یادخواهند داد که من تا تحال نکرده ام.

معلم دینو یعنی معلم دین محمد شاگردش را به نزد **ملا گل** که معروف به **مجاهد الاصل** یعنی مجاهد خالص میباشد و فکر میکند که رابطه شاید بمولوی خالص صاحب داشته باشد، اعزام میکند و باو میگوید که بعد از مدتی ترا می بینم که چه تغییراتی در تو آمده است .

همان است که دین محمد نزد آن مجاهد که آدرسش را دارد میرود . و بعد از فرا گیری علم و دانش اسلامی و مذهبی روزی نزد معلم خود می آید و میگوید :

معلم جان گلم: والله خیر ببینی مرا نزد کسی روان کردی که وقتیکه قصه هایم را برای

او کردم و گفتم که من چنین کارهای مثل دروغ گویی، بچه بازی، زن بازی و پشت دختر های بیگناه را گرفتن، و نقل کردن ها و بمواد مخدر گرفتار شدن ها و غیره را برایش گفتم ، باد دلی مرا کم کرد و ترس و وحشتی که تو برآیم گفتمی که کار های که

من کرده ام ، گناه دارد ، آن دوست و مجاهد محترم بمن گفت که :

دینو جان یعنی او دین محمد جان : برو هرچه کردی خدا بخشش کننده است و ترا می بخشد. و از من پرسید که من نماز میخوانم و کلمه میخوانم و دیگر فرایض دینی را ادا میکنم. من گفتم بلی! گفت اینه حالا برت میگویم که تو پاک و صاف و ازبنده گان خاص خدا استی و جایت در بهشت است، زیرا ادای فرایض دینی، مانند نماز خواندن، قرآن خواندن، ذکات دادن و چیزهای دیگر، مانع این میشود که به دوزخ نروی و راسا به بهشت بروی، و خصوصا برآیم گفت که سن چهل سالگی را که پوره کردی به خانه ای خدا یعنی زیارت حج بیت الله شریف خود را مشرف کن، و بعدا ببین که مثل یک طفل نو زاد واری پاک میشوی یا نه .

دینو ادامه میدهد: که **او معلم جان** از تو تشکر میکنم که به چه یک شخصیت پاک و محترم جهادی و ملای واقعی مرا روان کردی، که سابق اگر کمی ترس و لرز داشتم و در کارهای کمی سکتگتی، می آمد، حالا با دل جمع و فکر آرام میکنم، زیرا ملا وعده ای بهشت بمن داد و گفت هرچه میکنی بکن ولی توبه کن و همینکه توبه کردی، به درگاه خدا تو به ات قبول میشود .

معلم که دین محمد را برای آن مجاهد که بنا م مجاهد الخالص مشهور بود، روان کرده بود که اصلاحش کند، بعد از شنیدن **حرف های دین محمد** معروف به **دینوبه** تعجب شد، که چطور این مجاهد شناخته شده ای من، که مردم را همیشه میگفت که به بهشت رفتن به اعمال نیکو ارتباط دارد، دروغ گفتن ها، کشتار ها، و تجاوزها و مال مردمان را خوردن ها گناه دارد و از انجام آنها ما را منع میکرد، حالا چطور به **دینو** گفته که برو هرچه میکنی بکن و با یک کلمه خواندن و حج رفتن همه چیز درست میشود .

معلم در این چرت غرق و غرق بود که چرا این مجاهد خوب و ملای خوب، چنین بیراه شده و این نصایح را بدوستش و این جوان گمراه و عاری از علم و دانش واقعی ی دین و مذهب و جهان انسانیت، داده است . بعدا فهمید که آن والله من این مجاهد و ملای آشنای ما را یک روزی دیده بودم که از خانه ای تعدادی از سردستهای مجاهدین بنام برآمده بود، حالا فهمیدم که آنها چطور این ملا و مجاهد بیچاره ای ما را به اصطلاح گپ داده.

که چنین بیراه شده است . و از طرفی هم باین باور شد، که والله مردم راست گفته اند که با ما بنشین که ما شوی، با دیگر بنشین که سیاه شوی ، درست از همین تجارب گرفته شده است. و خود را ملامت کرد که چرا این دین محمد معروف به دینو جان را به نزد خصوصا کسانی که در راه دفع ظلم و ستم و خرافات دینی و مذهبی و سنن غیر پسندیده، که عمری را سپری کرده اند روانه نکردی و این گناه بزرگ را مرتکب شدی و به اصطلاح اینکه پیش گرگ برو که قرض بابه ات را بدهی عمل کردی و این جوان را، نزد آن ملای بی عمل و نادان و فروخته شده به اربابان دین و مذهب اعزام کردی. و با خود عهد میکند که دو باره چنین بدی نکند و باعث تخریب دیگر جوانان وطن عزیز نگردد . و با خود این گفته ها را نیز زمزمه میکند: اول ببین باز امضا کن، آب را نا دیده، موزه را از پای نکش .

طنز: بیا که، زور آزمایی کنیم!

گل محمد که بنام گلو جان، در بین همه، یعنی از فامیل شروع، تا حق و همسایه معروف بود، همیشه هر که را میدید میگفت، بیا که با هم زور بزنیم. یعنی زور آزمایی کنیم و به این اساس با هر کس، که زور میزد چه فزیکوی و چه معنوی، آنرا شکست میداد و به حریف و یا حریفانش غلبه حاصل میکرد.

این گل محمد یعنی گلو جان، فقط یک حریف داشت و آن **جان محمد** مشهور به **جانو** بود که همانند خودش، همانطور، قوی و فاتح میدان مسابقات بود.

هر کدام اینها، رفقای زیادی داشتند، که از لحاظ بعضی مشخصات، رفقای شان یعنی دار و دسته های گروهی شان، با یکدیگر نیز، مشابهت هایی زیادی داشتند.

هر که آنها را یعنی این دو نفر را که عبارت از **گل محمد یعنی گلو جان و جان محمد یعنی جانو** رامی دیدند با این رفاقت و دوستی شان و بالاخره به این سطح عالی ادراک و موفقیت های شان رشک میبردند.

و هم دفعتاً در دل شان این میگذشت که والله موفقیت و دوستی و دستاوردها و ارتباطات این دو دوست و رفیق، با دار و دسته های شان، کمتر از دوستی و رفاقت و خرد رهبران حکومت و دولت وحدت ملی، و دار و دسته های شان نیست و باین اساس بعضاً با آنها طوریکه در فوق تذکر دادم بدیده رشک و حسد و بخل و بخلت ها نظر میکردند. ولی باز بدل شان میگذشت که بد است که بکسی بدیده بخیلی دیدوباین باور هم بودند که با خدا داده گان ستیزه مکن که خدا داده گان را خدا داده.

و متکی باین گفته هم که چشم بخیل کور، خود هارا تسلی میدادند و بآتش بخل و بخلت شان آب می ریختند. خیر بهر ترتیب حالا به دنبالهء قصه میپردازیم:

این دو رفیق و یا دودوست، در هر مسابقه ای که اشتراک میکردند، هر دو فاتح میشدند این مسابقه ها، همیشه در زور آزمایی های جسمی و یا ذهنی و غیره، با حریفان شان صورت میگرفت، از محیط کوچه گرفته تا فراتر از آن. حتی بعضی اوقات، این مسابقات شان، در استدیوم ورزشی ملی و حتی تالار لویه جرگه، نیز انجام می پذیرفت.

و این مسابقات شان کمتر از مسابقاتی نبود، که بعضا در تالار شورای ملی بین اعضای مجلس نماینده گان، بخاطر غلبه بر عقاید یکدیگرشان، صورت می پذیرفت . شهرت این دونفر و دار و دسته های شان، بنابر پیروزی های شان، فراتر از محل زیست آنها، شایع شده و آوازه آنها، به قراوقصبات و حتی به شهرها، ولسوالیها و همه ولایات میهن رسیده بود و خنده دار نیست که اگر بگویم، شهرت این دو، جهان شمول هم گردیده بود و همین قدر هم مانده بود که شهرت شان، مانند رهبران حکومت وحدت ملی، نه تنها در سطح میهن، بلکه در عرصه بین المللی هم، باوجش برسد .

یک نفر که یک روز نامه نگار فهمیده بود و در فن روز نامه نگاری، همیشه حقیقت بین بود و شهرتش کمتر از **گلوجان و جانو نبود**، و بهیچ جهتی از لحاظ قومی، لسانی، فرهنگی منطقی، سیاسی، مذهبی و غیره، تعلقاتی نداشت و به همین لحاظ به **خبر نگار خدایی خدمتگار** مسمی بود و دستاوردهای خبری اش هم جالب و علاقمندان خبرش، کمتر از شهرت زما و رهبران حکومت وحدت ملی هم نبود، دوست نزدیک **گلوجان و جانو** بوده است .

روزی در دل این روز نامه نگار "**خدایی خدمتگار**" گشت، که بیا، یک راپور خبری از موفقیت های این دو یعنی **گل محمد، مشهور به گلوجان و دوستش جان محمد که مشهور به جانو** بود، سوالات خبری تهیه کند و بعد از سوال کردن از آنها و اخذ جوابات شان و خصوصا و خصوصا، کشف اسرار موفقیت های شان در هر مسابقه، مطالب سودمند و حقیقی تهیه کند و به سمع علاقمندان شان و دیگر کسان و مهمتر از همه به سمع هم میهنان برساند.

روزنامه نگار یعنی خدایی خدمتگار، با خود می سنجد که باید ملاقات این دو نفر را که دوست نزدیک او هم میباشند، در جایی سازمان دهی کند که از لحاظ وضع امنیتی مصئون باشد. در دلش میگردد که گرچه به فضل خدا از برکت حکومت وحدت ملی همه جا ها بکلی مصئون است و نباید شک در دلش جای بدهم، ولی برای حفظ ما تقدم، باز هم بر این میشود که این دو آشنایش را یعنی **گلوجان و جانو** را، در منزل شخصی خودش که در جوار و نزدیکی مسجد شاه دوشمشیره (ع) موقعیت دارد، دعوت نماید. زیرا به نظر خودش از این محل سکونتش کرده هیچ جای دیگر مصئون دیده نمیشد.

او که به تصمیمش، اطمینان کامل داشت و اینهم در ذهنش خطور میکرد که بفضل خداوند مردم متدین و دیندار ما، به زیارت ها کاری ندارند و همیشه دولت ها و خصوصا این حکومت و دولت وحدت ملی ما، که از همزمان و مدافعین دین اسلام ما است، به وجه

احسن از اماکن مقدسه حمایت کرده و میکنند، و خاصتا اطمینانش هم بر این شد که این زیارت شاه دوشمشیره که بنابر کراماتش، دوشمشیره به جنگ کفار میرفته است و حتی در وطن ما که بخاطر نشر دین اسلام، با لشکر عربی اسلامی اش، آمده بود و بعد از اینکه بسیاری را سر از تن برید و وقتیکه شهید هم شدند، بدون سر، باشمشیرش به کشتار میپرداخت، و در این زیارت نزدیک منزل ما دفن است، جایی بهترتر و مصئون تر، از این محل کرده محل دیگری نمیباشد و مهمتر اینکه، خانه من هم در نزدیکی وجوار زیارت قرار دارد.

با این حساب میخواهد تا هر دو را یعنی **گلو جان و جانو** را، طوریکه گفتم در منزلش که واقع در سرک امن نزدیک زیارت شاه دوشمشیره (ع) است، غرض ملاقات، دعوت بدارد.

روز موعود باین ملاقاتش را، روز چارشنبه، تاریخ ۲۸ حوت ۱۳۹۳ انتخاب میکند، زیرا میداند که در این روز، بسیاری از مردم شامل مسلمین و مسلمات مهین با دیگر عقیدت مندان غرض زیارت و رفع نیاز های شان و یا گرفتن تعویذ ها، اینجا می آیند و مصئونیت صد فیصد تامین است و خاصتا که منزلش و مقر زیارت، در نزدیکی ساحه ارگ جمهوری باصطلاح در چند قدمی آن، نیز واقع است.

به هر ترتیب، این دو نفر، بمنزل **خبر نگار خدایی خدمتگار** حاضر میشوند. با دل جمع نان چاشت را صرف میکنند، نان بسیار غریبانه است، باین حساب سر دستر خوان به جز چند غوری پلو و زیر هر غوری مرغهای شکم پر، با سالند های مزه دار رنگارنگ و میوه های مختلف و شیرین میهن چیزی دیگر نمیباشد. و پیش از اینکه آنان، نان را صرف کنند، کلمه شکرانه خوانده میشود و **خبر نگار خدایی خدمتگار** رو به مهمانانش کرده و میگوید بفرمایید کم ما و کرم شما، در خانه غریبی ما جز همین خوردنی های فقیرانه، چیزی دیگری مهیا نمیباشد. نان خورده میشود ولی چون در سفره شاهان بشقابی از یک حلوی خیلی مزه دار نیز است با خوردن آن، مهمانان خیلی احساس لذت

کرده و میپرسند که ببخشید که اگر پرسان کنیم :

این حلوی مزه دار را کی پخته کرده و میگویند که حتما خانم شما در پخت حلوا، خیلی دسترسی و مهارت زیاد دارد.

خبر نگار خدایی خدمتگار میگوید، نی والله بشما راست میگویم که این حلوا از برکت این مسجد شریف یعنی شاه دوشمشیره (ع) میباشد که مردم در وقت زیارت به مجاور

وملای این زیارت میآورند. و چون زیادی میکند، ملا حق همسایه گفته، باقیمانده را به ما میفرستد.

خیر، **روزنامه نگار**، پیش از اینکه، سوال هایی اصلی اش را نسبت راز موفقیت آنان از **گلو جان و جانو** بدارد، وقت را غنیمت دانسته و از اینطرف و آنطرف خصوصا درباره کارایی و یا عدم کارایی این حکومت وحدت ملی و سر دسته ها و اعضای آنها سوال هایی از **گلو جان و جانونیز** میدارد، آنها در جواب میگویند:

خیر و خیریت است. در همه ساحه ها انشکاف است و ترقی، و خصوصا و خصوصا از آرامیها و امنیت هیچ پرسان نکنید والله قسم میخوریم که سنگ از جایش تکان میخورد و اینها از جایش تکان نمیخورند.

روزنامه نگار: حالا، میخواهم که به سوال های اصلی ام، یعنی راز موفقیت های تان که در همه مسابقات و زور آزمایی های فزیک و معنوی یعنی قوه ادراکی، موفق میباشید، و بالا اثر جیب های تان هم چاق و گرم است، جواب بدهید.

گلو جان و جانو یک دفعه میخندند و میگویند که بیاد در دل توجه گشته که راز موفقیت های ما را پرسان میکنی.

روزنامه نگار یعنی همین خدای خدمتگار به جواب میپردازد که واضحا یک راز آنرا به طور واضح من میدانم که همیشه پرکتس میکنید و در فن و مسلک خود ها، خود ها را میرسانید، مطالعات دارید. ولی باز هم من ندیده ام که یک مسابقه را ببازید و همیشه همیشه برنده استید. زیرا یک نفر هر قدر ماهر و لایق و قهرمان هم باشد نمیتواند همیشه موفق و کامیاب باشد.

حالا دو نفر یعنی **گلو جان و جانو**، با اتحاد نظر میگویند که او بیاد رک گل او دوست خبر نگار عزیز ما، او **خدای خدمتگار** نازنین. بتومیگوییم راز موفقیت خود ها را و تو میتوانی این راز ها را به دیگران نیز بگویی.

خبر نگار یعنی خدای خدمتگار، میگوید: او دوستان عزیز و گلم، این وظیفه ای خبر نگاران است که جریانات واقعی را به سمع مردم برسانند، در هر جاییکه زنده گی دارند.

دو، دوستش میگوید، که تو میدانی که کرامات زیارتها، دقیق است و خصوصا و خصوصا که زیارت از شخص مشهور باشد مانند این شاه دو شمشیره و این هم بشما و هم میهنان واضح است که مجاورین و ملا های ساکن در چنین زیارتها از برکت فیوض خادمان

دین، دارای علم و کمال استند ولو که حتی از سواد هم بهره نداشته باشند، چنان چیزهای میگویند و چنان رفع مشکلات مردم را هر چه باشد میکنند که والله اگر این صاحبان علم و کمال در خواب پدرکلانهای شان هم، چنین کرامات را دیده باشند و یا چنین مشکل کشایی ها، کرده باشند.

گلو جان میگوید: که روزی من نزد این مجاوروملای این مسجد رفتم و گفتم که هر چه میکنم وظیفهء پیدا نمیکنم و همچنان وضع جییم لاغر است و سرگردان به هر طرف میگردم. لذا به ملای این مسجد گفتم که تو بهتر میدانی که گفته اند، اول حق خدا، دوم حق همسایه.

ملا به قهر شده و گفت: گپت را احتیاط کرده بزن، تو مرا بیسواد فکر کردی که ندانم اینرا، که واقعا اول حق خدا و دوم حق همسایه است.

چشمانش را بر من کشید و گفت چنان تعویذ برایت بدهم که همه مشکلات تو حل شود و در هیچ میدان در نمایی، همان است که تعویذی بمن داد و از آن روز تا حال، همه مشکلات من رفع گردید و تعویذ یک قدرت خارق لعاده بر ایم داد که بدون مطالعه و از دیاد علم و دانشم، تاثیراتش را در خود دیدم، و چون خودم تاثیراتش را دیدم، دوستم **جانو** را نیز به ملا صاحب سفارش کردم که باو نیز تعویذی که بمن داده باو نیز بدهد و حالا هر دوی ما بخدا از برکت آن تعویذ های ملا، هر جاییکه میرویم موفق استیم و هم جیب های ما خیلی چاق است.

و اضافه میکنند که یک راز خاصی دیگری را هم بتو میگوییم، که **اشرف غنی و عبدالله** ریس دولت اسلامی ما و ریس حکومت وحدت ملی ما، نیز از همین تعویذ ها دارند و صرف با این تفاوت که آنها، از **ملای مشهور پاکستانی، مولوی عبدالرحمان** گرفته اند که اینقدر در کار های شان موفق اند. و اگر کاری بکنند و یا نکنند، مردم ما کار های نا

کرده را کرده می بینند و خاموش اند. **روزنامه نگار** میگوید آفرین بر شما والله مرا هم قسم است که وظیفه انسانی و ایمانی ام را، انجام میدهم و این واقعیتها را بگوش مردم میهنم و سایر انسانهای نیازمند دیگر حتی در خارج از کشور می رسانم که از تعویذ ها کرده بهتر برای رفع مشکلات شان چیزی مهمتر نیست. و با این کارم بازار دکتورانی که پول زیاد از مریضان میگیرند و هم بازار دواخانه هارا که یک روپیه را دو روپیه گفته از نیازمندان و مریضان میگیرند و کسی هم پرسان شانرا نمیکنند، سقوط ندهم باز برایم بگویند که حق نمک و دوستی تانرا ادا نکرده ام.

در همین جریان میباشند، یعنی تقریبا ختم مصاحبه، که یکبار صدای چیغ و فریاد وزدن

زدن از درون مسجد بالا میشود و صدایش به منزل خبرنگار آزاد یعنی خدایی خدمتگار میرسد و همه به بیرون برآمده و بمحل چیغ و فریاد خودها را می‌رسانند. آنجا می‌بیند که دختری بنام فرخنده لت و کوب شده و علت آن را در دادن قرآن گفته اند. در همین اثنا گلو جان و جانوروی شانرا بروزنامه نگار کرده و میگویند که فوراً از صحنه فلم برداری کن. و خوب شد به چشم سر دیدی که کرامات زیارت و کرامات تعویذ ملاها چقدر اثر گذار بوده است و اضافه میکنند:

از صحبت ما با تو، چند ساعتی بیش تیر نشد، که برای خبرنگاری ات، چه یک مضمونی پیدا شد. خبر نگار میگوید و الله آفرین شما و مرحبا به این صحنه ای جالب که مانند فلم های هندی، دختر مورد لت و کوب و آتش سوزی قرار میگیرد ولی نقص آن در این است که بچه ای فلم درک ندارد تا همه را با همان ضرباتش از صحنه دور سازند و به نجات آن بپردازد. **خبر نگار** از جریان صحنه که خوب برایش دلچسپ بود و حاضرین آن از پولیس گرفته تا عسکر و دیگرها بودند، فلم برداری و ویدیوکاری میکند و جریان را بحیث یک خبر نگار صادق و آزاد از هر نوع قید و قیود، و عاری از هر نوع مسولیت ها، به سمع مردم رسانیده و نشر میدارد. و این را محقق میسازد که واقعا **خبر نگار خدایی خدمتگار یک انسان صادق است**. و مردمان حاضر یعنی تماشا چینان نیز از جمله سخاوتمندان اند، که وقت گرانبهای شانرا بدون گرفتن حق الزحمه، بخاطر اشتراک داو الطبانه، در جریان صحنه، بمصرف رسانیده اند.

طنز: از زیرپلو ملی برآمد!

خیرمحمد جان که دربین دوستانش به خیروشهرت داشت با یک دوست دیگرش محمد عمرکه اونیزبنام عمری جان دربین فامیل ودوستان ودگرکسان، شهرت داشت همیشه وهمیشه با هم درنشست های فامیلی ویا دوستان هم فکر و هم خیال شان، چه محافل غمها ویا شادیهامیدیدند. همیشه درددل میکردند وازشریک ساختن تجارب شان بین هم وحلقات دوستان شان لذت میبردند. هیچگاه بی باوری نداشتند وبه دیده های مثبت هرچه راعرض یابی میکردند، گویادردنیای ایندو، ودوستان شان غم وغصه ای وجود وجود ندارد. اگر دروطن سنگ هم مییارید، تجاهل عارفانه کرده و آنها را رضای خدا گفته به آنها توجه نمیکردند.

باین حساب آنها با این فکروطرزتفکر شان، از وقوع چنین حادثه ها در میهن یعنی از وقوع حادثه های دلخراش رنج نمیبردند. این مشابَهت های شان، تقریباً بالاتر از مشابَهت های، دولت وحکومت وحدت ملی، بعضاویا اکثراً، فزونی داشت. بعضی آنها را یعنی خیرووعمری جان را با دیگر دوستان ویارفقای شان، بنام خوشباورها ویا خوشبخت ها، نام داده بودند وبهمن ترتیب آنها به پرهیزگاران ومتقیان راه خدا و رسول، نیزمعروف گشته بودند.

این دورفیق و یا دو دوست بنابر عواملی، مدتی زیادی با هم دید ووادید نداشتند، یعنی حتی مکالمات تیلیفونی هم نداشتند. و این همه باساس همان فکر های شان استواربود که هراتفاق، چه خوشی وچه غم، آمدنی است، ازجانب خداوند است ولذا این حادثات را نصیب وقسمت گفته می پذیرفتند وبدیگران نیزمی فهماندند. دوری شان ازیکدیگر نیز باساس به همین طرز تفکر شان استوار بود.

این طرز تلقی وتفکر این دودوست از لحاظ مشابَهت ها وهم آهنگی ها در گفتار ورفتار شان به حدی بود که این خبربگوش مجاهدین ودارودسته های جهادیها، نیز رسید ه بود وخصوصاً آنها این طرز تفکر این دو دوست را یعنی خیرمحمد مشهور به خیرو و

محمد عمر مشهور به عمری جان را بگوش اشرف غنی و دکتور عبدالله عبدالله یعنی ریس جمهور و ریس اجرائیه دولت و حکومت وحدت ملی هم رسانیده بودند .

همان بود، که این طرز تفکر خوشبینانه این دودوست، سخت مورد توجه زعمای این حکومت وحدت ملی قرار گرفت. روزی دونفر زعمای دولت و حکومت وحدت ملی که دیگر سخنها از کامیابی و اقدام های سودمند شان به خیر و سعادت میهن و مردم اثر گذار نبود و مردم بعضا آگاه شده بودند که دیگر صرف حرف ها و سخن های میان خالی آنها، و دارودسته های شان جایی را نمیگردد، با خود گفتند: او عبدالله بچیم ماهر چه کردیم، صرفا با حرف و سخن های خود، مردم را قناعت دادیم . تو شاهد بودی و من نیز که چه حرف ها و سخن های شیرین ب مردم گفتیم که چنین میکنیم و هم چنان میکنیم، و رای های شانرا گرفتیم . این مهم نبود که چطور رای آنها را گرفتیم مهم این بود که باید به هر طوریکه میشد، رای مردم را حاصل میکردیم، که به فضل خداوند متعال هم موفق شدیم. میگویم خداوند این آ آی اس آی پاکستان را و دستگاه سیا را خیر بدهد که از تجارب گذشته ها و تاریخی شان، چنان ما را آگاه ساخته بودند که بمجردیکه نام خداو قرآن را ب مردم بگیریم ، مردم مسلمان میهن ما فوراً آنرا قبول می کنند و چنانچه همان شد. ببین قبل از پیروزی، ما مجاهدین، چه حال خوبی داشتیم، هر جا که میرفتیم، گرچه خانه نداشتیم، آنجا خانه ای ما بود و اگر در قصه زندهای خود هم نبودیم ، طوریکه میدانیم ، چاره ای این کمبود نیز بوجه احسن میشد.

همین ترتیب چاره شکمهای ما و شما نیز هم چاق بود و وضع جیبهای مان نیز با زارش گرم بود. هر وقتیکه راپور میدادیم به نماینده سیا و آی اس آی پاکستان، که چند نفر را کشتیم که عقیده به تقدیر و قسمت نداشتند، و یا باورهای دینی و مذهبی که ما داشتیم و آنها نداشتند، بقتل میرساندیم از کارکنان دولت گرفته تا متعلمین و متعلمات ، محصلین و محصلات و خصوصا کسانی را که خود ها را فرزندان صدیق وطن میگفتند و یا واضحتر بگویم، خود ها را حزبیها میگفتند. وزمانیکه راپور قتل اینها را بدستگاه سیا و آی اس آی پاکستان میدادیم هر قدر راپور طویل میبود، پرداخت پولها بمان نیز طویل تر و چاقتر می بود.

تا اینکه ما و شما، سر دسته های جهادی که همه به فضل خداوند به واقعیت مسلمان بودیم و استیم و مورد احترام مردم نماز گذار و متدین هم واقع شده بودیم و واقع میشویم، انقلاب اسلامی هشتم ثور ۱۳۷۱ رابه پیروزی رسانیدیم . همان بود که هر جا میرفتیم

گلهابود که به سرو روی ما و شما پاش میشد . با حلقه های گل یعنی امیل های گل، پذیرایی میشدیم.
و از خیرات و قربانی ها به پاس کامیابی های ما مجاهدین محترم، خو هیچ پرسان نکن.

و حالا ببین که این مردم بی دانش، از این بیخبراستند که گپ شنیدن مایه دولت است لذا دیگر به گفت ما نمیکنند و ارزش گپ های ما را طوریکه در گذشته ها می شنیدند حالا دیگر نمیشنوند و میگویند که دیگر قصه های شما در چار کله پذیزی مفت است و خوبتر اینکه میگویند که ما مردم حالا فهمیدیم که از زیر پلو ملی برآمد .

ریس جمهور ادامه میدهد: عبدالله بچیم، بیا که این دونفر را که عبارت از خیر و عمری جان است و قبل بمن و تو سحر کلام شان نیز گذارش داده شده بود ببینیم. ولی من یک چیزی میگویم که بخدا ایندو نفر، هم از جمله راه و رسم ما مجاهدین اند. زیرا اهداف اساسی ما هم همین بوده است که هر چه کنیم، و یا بگوییم، مردم باید قبول کنند و از آن سرپیچی ندارند. زیرا ما آنچه میکنیم و یا میگوییم، رضای خدا گفته میگوییم و میکنیم و نصیب و قسمت هم چیزی است یا نه؟ بهتر ترتیب بیا که این دونفر یعنی خیر و جان و عمری جان را ملاقات کنیم و بعدا اگر دریافتیم که اشخاص حامی منافع ما و ملت و میهن بود، پست های وزارت تبلیغ و ترویج و پروپاگند را به آنها بدهیم یعنی یکی را به صفت وزیر، دیگرش را به صفت معین مقرر نماییم، بشرطیکه اسناد تحصیلی عالی داشته باشند .

پیش از اینکه ریس جمهور داکتر اشرف غنی و دکتور عبدالله عبدالله این دو را به حضور شان شرف یاب نمایند، این دو بعد از آنهمه دوری، روزی تلیفونا با یک دیگر تماس حاصل مینمایند . بعد از احوالپرسی و اینکه اوضاع چطور است و چطور نیست و چه خبرها است، خیر و به عمری جان دوستش میگوید، بکلی خیریت است، همه چیز طبق مرام به پیش میرود، فضل خدا آرامی در آرامی است، و ادامه میدهد که تو چطور ی دوستم! عمری میگوید: به کلی خیریت است، همه چیز طبق مرام به پیش میرود، فضل خدا آرامی در آرامی است.

بعد از این احوالپرسی خیر و میگوید به عمری جان دوستش: والله شنیدم و توسط یکی از دوستان ما، شنیدم که داکتر اشرف غنی و عبدالله عبدالله میخواهند من و تو را ببینند من نمیدانم بخاطر چی و بدوستش میگوید یعنی به عمری که تو از این خبر داری یا نه عمری میگوید نی من خبر ندارم و خیر و میگوید، حقیقت همین است که ما و تو را می خواهند رهبران دولت و حکومت وحدت ملی ببینند و این قطعی است. همان است که دو دوست و رفیق که یکی در ولایت قندهار بغرض اجرای بعضی وظایف رفته بود و دیگری در ولایت مشرقی، با هم قرار میگذارند که در منزل یکی شان، آنها با هم ببینند. همان است که خیر و عمری بعد از آن مسافرت تقریباً طولانی روانه ای کابل میشوند و هر دودر کابل در منزل خیر و جان واقع در چهلستون کابل با هم می بینند.

بعد از قصه ها و راز ها و تسکین خاطر یکدیگر که همه چیز بکلی خیریت بوده در زمان دوری شان، ضمناً از جریان آمدن شان دو باره بکابل، به یکی از دوستان شان یعنی به یکی از اعضای پارلمان که با خیر و عمری جان شناخت دارند، خبر میدهند و آن عضو پارلمان که نامش را بنا بر اسرار و محرمانیت و وظیفوی نمیگرم ولی تخلصش که بنام جارچی بود، خیلی خوش میشود و همان است که این دو بارتباط همان دوست جارچی ای شان، معطل دیدوبازدید با رهبران دولت و حکومت وحدت ملی میگردند.

محترمین داکتر صاحب اشرف غنی و داکتر صاحب عبدالله عبدالله بالاخره روز دیدن و ملاقات شان را با آنها از طریق سخنگوی های شان تعیین میدارند. یعنی روز بیکاری شانرا که روز مبارک جمعه است، زیرا اینروز، روزی است که از آغاز صبح تا فردای دیگر آن روز، روزی بیکاری آنها است. زیرا دیگر روزها، از بس که در غم مردم و حل و فصل مشکلات مردم غرق اند، نمیتوانستند، خیر و عمری جان را ملاقات نمایند

خیر روز موعود فرا میرسد و با آنها ملاقات میکنند :

بعد از معرفی شدن با یکدیگر و صرف چای و بسکت و صحبت ها و بعضاً فکاهی ها میرسند به اصل مطلب :

دکتور اشرف غنی و داکتر عبدالله در حضور سخنگوی های شان، با اتحاد نظر از این دو سوال میدارند البته در قصر ارگ جمهوری شان .

- داکتر اشرف غنی: ببین دوستان عزیز! قبلابرا دران مجاهد یعنی بعضی سردسته های

محترم جهادی ما که اسم شانرا بنابر خصوصیات وظیفوی خودها و موضوع محرمیت و احساس راز داریها، نمیتوانیم بشما بگوییم، راجع به اخلاق شما و این طرز تفکر شما که خیلی اسلامی و مذهبی است، بما معلومات داده اند و ضمنا گفته اند که شما هر دو راجع باین طرز تفکر یعنی مثبت دیدن های تان، که هر چه را نصیب و قسمت گفته و یا رضای خداوند گفته، بین مردم و دوستان، در میان میگذارید، و یا خود شما دو، آنرا با هم آهنگی نظر تان قبولدار استید خیلی ارزشمند است.

و ما مجاهدین به چنین مسلمانها و مذهبیون، نیاز داریم . حال این چنین گفتار شما ها را مردم قبول میکنند و بعضا و یا اکثرا از ما را قبول نمیکنند و یا اعتبار ما، از این قسم سخنها، که نصیب و قسمت بگوییم و یا رضای خداوند گفته عملکردها را و خصوصا چیزهاییکه در نظر ما خوب اند ولی در نظر مردم و یا این نوچندک های تحصیل کرده، چه زنان، چه مردان و حتی بعضا جوانان نا بالغ بدجلوه میکنند، شما سحرکلام و جادوی سخنها تانرا بما بگویید، که اگر مورد قبول ما واقع شود و باهدف دولت و حکومت وحدت ملی ما و خصوصا به رضای سر دسته های مجاهدین واقع شوند، ما تصمیم میگیریم که حتی مقام وزارت جدیدالتشکیل یعنی وزارت تبلیغ و پرو پا گند را بشما پیشنهاد میداریم یعنی یکی از شما ها را وزیر و دیگری شما را بحیث معین مقرر میداریم .

حالا نوبت به صحبت خیر و عمری جان است .

اولا اجازه بدهید که از این حسن اعتماد شما و حضور یابی ما بدر بار شما، شکر گذاری نماییم و خوشحالیم که عقاید ما و شما، واضحا با هم آهنگی دارد و این عقاید از چشمه ای که شما آب خورده اید، ما نیز آب خورده ایم، یعنی چشمه صاف و خالص مذهب و دین باید گفت که مانسبت بشما مدت زیادی در مدارس دینی و علوم شرعی، پاکستان درس دین و مذهب خوانده ایم، که بسیار پر ارزش بوده است . خصوصا ملا ها و یا مولوی های با دانش مدرسه و ما، به کسانی که زیاد اعتماد داشتند، زیادتر از آن چیز ها که به دیگر مجاهدین و سردسته های شان آموخته بما بیشتر آموخته، از این سبب در گفتار ما آن طلسم است که در گفتار شما نیست . مثلا ما در گفتار خود به بسیار ملایمی پیش آمد میکنیم، و بقناعت آنها میپردازیم، عصبی نمی شویم. اگر بما مردم دو، دشنام هم بدهند، به آنها میگوییم هر چه میتوانید بگویید، البته رضای خداوند است که چنین

چیز ها بما میگویند، ولی باید بگویم که خدا از دل ما خبر دارد که این گپ ها را بما میگویند و ما مجبوراً آنها قبول میکنیم، مثلاً ما اکثراً سخن های خود را با همان تیغ بران مذهب و دین اسلام گفته به کرسی حقیقت می نشانیم . مثلاً به مردم که گپ های ما را در اکثر موارد قبول نمیکنند، به آنها میگوییم ببین دوستان و برادران، اگر نصیب و قسمت غلط باشد، پس با آن شجاعت و دلیری که حضرت شیر خدا به شهادت رسید و کسی در مقابلش از لحاظ جنگجویی و شمشیر کشی، تاب نمی آورد، چطور به شهادت رسید، اگر نصیب و قسمت نمی بود، آیا شیر خدا را کسی میتوانست که شهید کند، حالا شما بگویند که این گفتار ما را که در قالب نصیب و قسمت و تقدیر گفته ب مردم بیان می داریم کسی میتواند که رد کند خاصاً در ملک و میهن عزیز ما که اکثراً به فضل خداوند از نعمت سواد عادی بی بهره اند چه رسد به سواد سیاسی.

دیگر اینکه قصه های شما هم مفت نشده و ببخشید که این شما دوتا، یعنی شما محترم ریس صاحب جمهور و ریس صاحب حکومت اجراییه، در سخن و عمل، یکی نمیباشید مفهوم وحدت اینست که هر چه در سخن و عمل یکی شما باشد، باید جانب مقابل تان نیز به آن بسنده کند، ولی اگر بسنده نکنید و در غیاب و یا حضور، یکی از دیگری را رد کنید. همان است، که خرابی ها را پیش میآورد.

ولی از ما دو یعنی منی خیر و عمری جان اینطور نیست، از این سبب چیزی را که عمری جان نصیب و قسمت گفته و یا رضای خداوندی گفته ب مردم میگوید، من نیز بآن مهر تایید میگذارم و حتی بخاطر غنی ساختن عقیدهء اظهار شده اش، من نیز چند مثالی را ارایه میکنم. از این خاطر چون در وحدت واقعی که در عمل و گفتار بین ما میباشد مورد اعتماد مردم از محیط خانه شروع شده تا کوچه و بازار، محل کار و تحصیل و سایر جاه ها، استیم و مورد احترام شان هم. و همین است که هر چه میگوییم ب مردم، آنها بازار ما را با تحفه ها و دادن پولها گرم میدارند و هر جا میرویم، دور و پیش ما را مردم میگیرند به حرف های ما صادقانه گوش میدهند و با بسیار میل، آنها می شنوند

محترم دکتور اشرف غنی و عبدالله عبدالله که هر دوی شان، با این دونفر یعنی خیر و جان و عمری جان، از یک چشمه صفای مذهب و دین، آبخورده اند، مشابهت های کامل دارند تصمیم میگیرند که آنها را یعنی یکی را در پُست وزیر و دیگری را در پُست معینیت وزارت تبلیغ و پرو پاگند مقرر کنند .
زمانیکه داکتر اشرف غنی و عبدالله عبدالله از تحصیل و اسناد تحصیلی اینها پرسان می

میکنند، هردو میخندند و میگویند که تا حال ما این تشریحات دادیم که در مدارس دینی و فوق العاده پیشرفته ای پاکستان درس خوانده ایم و از رهنمود های آی اس آی پاکستان تجارب غنی داریم، فکر میکنم شما بآن توجه نکرده اید و یا گوشهای شما، گفته های ما را نشنیده اند.

و اینهم یک مشکل دیگری شما است که درست گوش نمی دهید، و قتیکه درست گوش نمیدهید، پس چطور مشکلات مردم را رفع مینمایید . خیر بهر ترتیب، اسناد تحصیلی بدرجه، تخصص، بما از طرف مولوی های محترم و به اشاره آی اس آی پاکستان داریم که اگر پارلمان آنرا غور کند، هیچ اشتباهی نمیتواند بکنند. و خصوصا آنهاييکه یعنی بسیاری از اعضای پارلمان و یا بعضا نیز که در این مدرسه های مذهبی پاکستان درس خوانده اند اسناد شان نیز مانند اسناد ما میباشد، فوراً اسناد تحصیلی ما را قبول میکنند .

چون بعد از این همه گذارشات، خیر و عمری جان، آنها مور پسند رهبران دولت و حکومت وحدت ملی قرار میگیرند، هردو به آنها بغل کشی نموده و تبریگی برای آنها میدهند .

ولی این دو نفر یعنی خیر و جان و عمری جان، بعد از خارج شدن، از ارگ جمهوری با خود ها میگویند، که درست است که سخنهاي من و تو و سایر مذهبیان، تحت پوشش دین و مذهب اسلامی ما، و نصیب و قسمت گفته بدی ها را پوشانیدن و قبولاندن آنها بالای مردم اثرگذار است ولی اینها یعنی مردم، من و تو و دولت و حکومت وحدت ملی را حالا خوب دانسته اند و من و تو باید بدانیم که دیگر بازار ما بیرنگ شده و عاقبت ما به خیر باشد .

لذا هردو شان، باز هم میگویند، رای نزن تا احمق در جهان است مفلس در نمی ماند و اینرا هم میگویند تا که چلید، چلید و قتیکه نچلید، نچلید .

هر دو از هم خداحافظی میدارند و تا دیدن بعدی با هم، روی یکدیگر را بوسیده و می گویند که باید آماده گی گرفت به احراز کرسی وزارت تبلیغ و پرو پاگند .

طنز: نظر انتقادی رهبران جهادی نسبت به کار کرده هایشان!

بعد از بسیار سالها یعنی بعد از اینکه حاکمیت مجاهدین با هشتم ثور ۱۳۷۱ در میهن عزیز ما رقم خورد، دسته های مجاهدین با دیدگاه اصلی دینی و مذهبی بالاخره توانستند به کار کرده های شان که بیشتر از سه دهه رادبر گرفته است و این کار کرده های شان که از نظر مردم جرم و گناه ولی از نظر خود شان تطابق با اصل عدالت و انصاف و کاملا سازگار با نصوص قران و آیات آسمانی، واجتهادی خود آنها داشته است، به روحیه انتقادی بنگرند و آنرا به باد انتقاد بگیرند .

شروع جلسه در تا لار لویه جرگه با حضور هزاران هزار از دسته های مختلف جهادی و بعضا طرفداران شان و البته با اشتراک بعضی اپوزیسیون نیز، دایر شد جلسه در آغاز با آیاتی چند از کلام الله مجید به آواز معجزه آسای حضرت صبغت الله مجددی شروع شد. بعد از آن کار جلسه آغاز گردید. یکی از رهبران جهادی، رشته ای کلام را بدست گرفته و به حاضرین چنین خطاب نمود :

برادران جهادی و آشنایان روز های دشوار ما و سایر همدستان و طرفداران ما در این جلسه ! البته ما در این جلسه همه کردار و رفتار و عملکرد های خود ها را که در دوران حاکمیت ما و بخاطر خدمت ب مردم و آزادی شان و حفظ شرف مردم متدین و مسلمان خود ها نموده ایم و چون آفتاب به همه روشن اند، طور موجز و گذرا به آن میپردازیم:

به همه ای ماوشما معلوم است که ما برضای خداوند و شریعت اسلامی و آیات قرانی و احادیث نبوی و سایر ائمه ای کرام، و عمده تردانش سرشار خود ما، از دین و مذهب اسلام دفاع کردیم .

حکومت ظالمانه و غیر انسانی که جز تاریکی ها در بر نداشت، با قیام اسلامی هشتم ثور ۱۳۷۱ به گودال تاریخ سپردیم . دستاورد های ما در همه عرصه ها چشمگیر بوده اند . خصوصا در حصه تامین امنیت در سراسر وطن، جلب کمک های پولی از

ایالات متحدهء امریکا، و سایر وابسته گان شان و دوستان ما در منطقه و جهان و از همه مهمتر امضای پیمان امنیتی بین امریکا و دولت عزیز و مستقل و آزاده ای ما افغانستان، ایجاد و تقویه بنیه های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، و خصوصا بسط و گسترش عدالت اسلامی و دین مقدس اسلام و مذاهب رایج آن در میهن عمده ترین آنها بشمار میروند .

البته یک چیز را با کمال معذرت که باید در آغاز کلام و سخنانم در این جلسه باشکوه بعرض میرسانیدم، حالا بعرض میرسانم که جهان سپاس از دستگاه سیا و آی اس آی پاکستان و کشور های عربی ما، در راس برادران اسلامی دینی و رهبران اسلامی ما در عربستان سعودی، که ما را در هیچ عرصه، تنها نگذاشتند، تربیه نظامی، کمکهای مادی و معنوی شان، در براندازی دولت و حکومت پیش از ما مجاهدین قابل نهایت قدر و ستایش است. همه به یکصدا نعره ای تکبیر " الله و اکبر "

انتخابات سال ۱۳۹۳ برای احراز مقام ریاست جمهوری، که بتاريخ ۱۶ حمل آغاز یافت و با روحیه کاملا دیموکراسی صورت گرفت و بر نتایج حاصله برای اینکه به غرور و دقت درست تر و بهتر تر، برسیم آنرا بدور دوم یعنی ۲۴ جوزا ۱۳۹۳ بردیم و همه ای مردم با دانش ما و با استفاده از حقوق انسانی و مدنی شان به پای صندوق های رای دهی در هر دو دور انتخابات رفتند، و به کاندیدان مورد نظر در دوره دوم نیز رای دادند و در نتیجه بعضی جا و جنجال ها که در جریان هر انتخابات واقع میشود بالاخره رهبران ما تحت نام حکومت وحدت ملی، با مشوره و وساطت جان کری وزیر امور خارجهء امریکا، بدون کدام غل و غش تشکیل یافت . که بالاخر جای خوشی برای همه ای ما و شما حاضرین است که در همین جلسه با شکوه، آن دو را یعنی محترمین دکتور اشرف غنی و دکتور عبدالله عبدالله را با خود داریم .

چیزی مهمی دیگری که کردیم بمعرفی کاندیدان وزارتخانه ها، و پستهای دیگر بلند پایه دولتی بشمول والیان و دیگر مقام و موقف های مهم قضایی، اجرایی و تقنینی نیز بسیار غرور نمودیم و نتیجه همان شد که تقریبا بعد از یکسال، وزرا و والیان ولایات را و سایر پست های بلند پایه در دولت و حکومت وحدت ملی را انتخاب و به شورا بغرض رای اعتماد معرفی کردیم و شورا هم، همهء آنها را بعد از غور و جر و بحث های زیاد، تایید نمودند و آنها به کار های ایمانی و وجدانی شان، آغاز نمودند. این مثال به حال کار و پیکار ما و شما صدق میکند: که دیر آید و درست آید .

رهبران حکومت و دولت ما، سفرهای زیادی به کشورهای همسایه و سایرکشور های اروپایی و چند سفر به امریکا نیز داشتند . که در همه سفر ها، موضوع عمده را که تامین امنیت در وطن بود، در الویت قرار دادند . همه ای این اقدامات نیک ما به بخاطر تامین امنیت مورد استقبال قرار گرفت . که فضل خداوند، امنیت کرچه به شکل صد فیصد تطبیق نشده ولی به صراحت میگویم که تا ۹۹ فیصد تطبیق شده است . و این یگان انفجارات و کشتن ها و قتل و قتل و آدم ربایی ها و غیره و غیره همان یک فیصد باقیمانده را تشکیل میدهد که انشا الله آنرا نیز تکمیل نموده و درجه امنیت را به صد فیصد ارتقا میبخشیم .

یکی از دستاوردهای عظیم دیگر ما این بود، که ما با طالبان کلمات برادر را بخاطر ی بکار بردیم که یکی از شعرای بزرگ فارسی زبانان ما حضرت شیخ سعدی فرموده اند: که بادوستان مروت ، با دشمنان مدارا . لذا باساس این گفته که در جنگ نان و حلوا بخش نمیشود، با آنها از در صلح و صفا پیش آمدیم و آنها در آینده نیز به پیش می بریم اگرچندی که در اینراه بسیار قربانی بدهیم، و ما را قسم است تا آنها را در راه خودها نیاوریم والله اگرماندنی باشیم . بکشند هرچه میخواهند بکنند . مردها را قول است و به خصوص وقتیکه ما مجاهدین بگویم میکنیم، آنها را عملا انجام میدهیم . و شما شاهد این قول و قرار ما بودید که چطور عقاید و اعمال و اهداف خود ها را با انقلاب اسلامی هشتم ثور ۱۳۷۱ به کرسی نشانیدیم .

حالا ای حاضرین گرامی و نُخبگان دین و مذهب اسلامی ما حاضر در این جلسه! دشمنان ما یعنی کسانی که بر علیه این دستاورد های ما از تاریخ هشتم ثور ۱۳۷۱ تا حال بوده اند میگویند که نمیدانم ۹۰ هزار از اهالی شرافتمند کابل و برادران ملیت هزاره را در تایمنی وات کابل، افشار، تایمنی وات کابل و قرتای چنداول کابل کشتیم از نظر ما این انتقاد بجا نیست . و طوری که ما با روحیه ای انتقادی خود، این عمل خود ها را به باد انتقاد بگیریم، کدام جرم و گناه را مرتکب نشده ایم . جنگ بود و در جنگ غیر از کشتار چیزی دیگری امکان ندارد و واضحاً که ندارد . در جنگ ها طوری که در صحبت قبلی ام تذکار دادم نان و حلوا تقسیم نمیشود . باز ما و شما مسلمان هستیم و پیرو دین محمدی، آیا حضرت محمد مصطفی (ص) و حضرت شیر خدا و دیگر خلفای

راشیدین که در جنگها اشتراک میکردند و دین اسلام را به ذریعه سر نیزه و شمشیر می قبولاندند و غلبه حاصل میکردند، خطا کرده بودند که حالا ما را به باد انتقاد گرفته اند.

- دیگر اینکه ما را و مردمان دیندار ما را و خصوصا مولوی ها و ملا های محترم ما را ملامت میکنند که با دختران خورد سن و نا بالغ ازدواج میکنند. بیایید اگر واقعا به اسلام و دین و مذهب خود اعتقاد داریم، ببینیم که آیا حضرت محمد (ص) زوجه های متعدد نداشتند که البته داشته اند. و آیا در بین زوجه های شان دختران نا بالغ کمتر از سن و سال ۱۸ ساله و یا ۱۷ ساله و یا پائینتر از آنها نبود، که البته بوده است و حالا اگر بعضا ملا ها و مولوی های ما این کار را کرده اند، آیا غلط کردند؟ من به یقین می توانم بگویم که غلط نکرده اند. زیرا نه تنها که حضرت محمد (ص) و چار یار شان و دیگر مجتهدین و علمای کرام اکثرا و یا بعضا به یک زن کفایت نکرده اند بلکه تعداد زوجه های شان حد اقل به دو و سه رسیده اند و این عمل در بین شاهان دول اسلامی که به ظل الهی یعنی سایه خداوند مورد احترام بوده اند و واقعا حقدار چنین القاب بوده اند، نیز صورت گرفته است. پس خطای ما چیست؟ همه به یک صدا نعره ای تکبیر " الله و اکبر ".

بعد از اینکه این سردسته جهادی صحبت های انتقادی شانرا با دلایل مستند، ارائه نمودند محترمین داکتر اشرف غنی ریس جمهور و محترم دکتور عبدالله عبدالله یکی بعد دیگری شده ای سخن را در دست گرفته و تقریبا مشابه، همه خدمات شانرا و عملکردهای شانرا، چنانکه یک تن از رهبران جهادی شان که در آغاز جلسه سخنرانی کرده بود دنبال کردند و بهمین ترتیب یکی دو نفر از صفوف تقریبا پائین رتبه، نیز بیانیه های تاییدی شانرا ارائه کردند.

بعد از محترمین رهبران حکومت وحدت ملی و سایر سردسته های جهادی، رو بطرف یکی از حاضرین جلسه مربوط بجریان چپ یعنی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان نموده و گفت: بفرمایید محترم اگر درباره این بحث انتقادی ما چیزهای داشته باشید میتوانید آزادانه بیان بدارید، تا نگویید که ما مجاهدین خودکاشتم و خود دروهم کردیم کردیم.

یکی از اعضای برجسته ای ح د خ، اسمش را نمیخواهم بگویم، به عقب میز خطابه

قرار گرفته و بعد از قرائت آیه چند از کلام الله مجید، شروع به سخنرانی نمودند .

آفرین بر شما، و این گفتار های عالی و خردمندانه تان. من برای گفتن و اینکه شما در دوران جهاد چه کردید و چطور کردید، چیزی بگفتن ندارم زیرا همه را خود شما بروحیه انتقادی بیان کردید .

منتها تفاوت در این بود که شما چیز های را که من باید از کار کرده های بد شما ها میخواستم در این جلسه باشکوه ابراز بدارم، خود شما آنها را یکا یک در قالب کارهای مثبت خود ها، به گذارش و به بیان آوردید . جایی اضافی برای گفتار من باقی نمانده است. و من آفرین میگویم بر شما و این نوع رویه انتقادی ار کارکردهای شما . من یقین دارم که این جریان به سمع همهء وطنداران ما در داخل و خارج و حتی بگوش همدستان شما از سطح پاکستان، دستگاه سیا و آی اس آی پاکستان و سران جهادی و دیگر سر دسته های عربی در راس عربستان سعودی و بعضا سر دسته رهبران جهادی ایران میرسد .

منتها من یک بحث انتقادی مختصر بالای حزب دیموکراتیک خلق افغانستان و سایر رهبران حزب محبوبم دارم و آن اینکه ما چیز هایی کردیم که به نظر ما اسلامی و مطابق به ارزش های انسانی بود و به نظر شما خلاف آداب و شرعیت اسلامی بود که ذیلا مینگاریم .

- ما تعمیم سواد را در سراسر کشور بحیث یک جنبش لازمی و فرض آموختن سواد برای هموطنان خویش، از وظایف اصلی خود ها دانستیم . که البته این مغایرت با اهداف شما داشت.

- ما اخذ جیز و جوره ها و مصارف کمرشکن عروسی ها را منع قرار دادیم . درحالی راه ورسم اسلامی و مذهبی و دینی شما، آنها رد کرده و طبق سنن، انها را واجب الامر و واجب الاجرا دانسته بودید .

- ما برای مامورین، کارگران و اجیران، برای تقویه بنیه اقتصادی شان، فیصله کردیم که مواد کوپونی رایگان توزیع شود . که واضحا این کار از نظر شما حرام و غیرشرعی گفته شد .

- ما برای دهاقین بی زمین و کم زمین و کارگران زراعتی فیصله کردیم باساس این روحیه اسلامی فیصله کردیم، که زمین مال کسی است که بالای آن کار میکند و فکر کردیم که این کار ما اسلامی است ، در حالیکه شما سر دسته های محترم جهادی این کار ما را حرام گفتید.

- ما دهاقین و زارعین را در اتحادیه کوپراتیفهای زراعتی انسجام کردیم و برای آنها به

توزیع تخم های اصلاح شده و کود کیمیاوی بخاطر حاصل بهتر و خوبتر اقدام کردیم این حرکت هم اسلامی نبود و ما نمیدانستیم .

- ما به هنر مندان شخصیت هنری قایل شدیم و حتی بسیاری از آنان را به پست های بلند رتبه ای دولتی، موظف ساختیم که واقعا کار درست نکردیم .

- ما غرض ارتقای سطح دانش مسلکی و علمی کارگران، زمینه های تحصیلات بیشتر را در داخل کشور و خارج از آن ، برای آنها مساعد نمودیم. واقعا غلط کردیم.

- ما برای آزادی زنان کشور، در همه عرصه های شئون زنده گی شان و سهم فعال شان، اقدامات موثر اتخاذ کردیم. زمینه های تحصیل مساوی با برادران شانرا در همه موسسات عالی تحصیلی و علوم مسلکی، مساعد نمودیم . اینرا هم غلط کردیم. چون شما اصلا نمیخواستید که زنان دارای تحصیلات باشند و بحساب مذهبی و باور های دینی شما، زنان صرف برای امور خانه داری، پخت و پزوتربیه اولاد ها مکلف می باشند .

- ما فرزندان این میهن را و خاصتا اعضای حزب خود را با شمول اعضای سازمان جوانان را مکلف نمودیم که شب و روز مصروف پهره و گزمه باشند ، خصوصا در مساجد و اماکن مقدسه که مورد تجاوز دشمنان قرار نگیرید و شما مومنین و مومنات بتوانید آزادانه، وبا خاطر جمع، مصروف عبادات شوید .

- البته یک اشتباه بزرگ کردیم که بسیار از فرزندان حزب محبوب خود را به غرض دفاع از تمامیت ارضی، حاکمیت ملی حفظ استقلال، به جبهات داغ نبرد فرستادیم اگرما میدانستیم که ضرورت بدفاع از میهن نبود و شما قبلا با تماس با امریکا و دستگاه سیا و آی اس آی پاکستان و سایر کشور های عربی در راس عربستان سعودی، از قبل ها، غم حفظ ناموس وطن و حاکمیت ملی و خصوصا حفظ استقلال وطن عزیز آبایی واجدادی ما را خورده اید ، هرگز ما این ضایعات و تلفات جوانان خود ها را قبولدار نمیشدیم .

- دیگر اینکه ما مقداری زیادی پول و پیسه را، در راه اعمار مساجد جدید در سرا سر میهن، عزیز مصرف نمودیم که البته این کار ما نیز خلاف بر اراده ء شما ها بود .

بعد از اینکه این رفیق محترم، بیانیه دادند و نقاط و کار های منفی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان را، به حاضرین جلسه گفتند به کف زدنهای ممتد، روبر شد. و همه گفتند: نعره ای تکبیر " الله و اکبر".

بعد از اینکه جلسه به ختمش نزدیک میشد، محترمین داکتر اشرف غنی و عبدالله عبدالله،

بیانیهء اختتامیه شانرا ایراد کردند وبامید کار روایی های بیشتر و خدمات بیشترشان به مردم و میهن قسمیکه در آغاز کار و زار انتخاباتی شان، تذکر داده بودند، یکبار دیگر آن گفته های شانرا تجدید و روح تازه بخشیدند و در ضمن از نماینده ای حزب محبوب ما که کار کرده های شانرا با روحیه ء انتقادی بیان کردند تشکر نموده و گفتند: که به شما سپاس میکنیم، که زودتر خلاهای کار کرد های منفی تانرا دریافت کردید و حالا مردم نیز آنرا شنیدند و با مقایسه به کار کرد های اسلامی ما، که همه مثبت بوده اند و در طول بیشتر از سه دهه انجام داده ایم، قضاوت ایمانی و وجدانی میکنند.

جلسه باز هم با نعره ای تکبیر " الله و اکبر " به پایان میرسد .

طنز: سنگی که زورتان نرسید، ماچش کنید و در جایش بمانید!

مشاورین و سخن گویان حکومت وحدت ملی با نظر داشت اوضاع و احوال کنونی کشور با هم مشوره کردند و باین نتیجه رسیدند که باید از روی وظیفه نه بلکه از روی یک وجدان سالم و بحیث وطنپرستان، باید با رهبران حکومتی و دولتی که در راس شان داکتر اشرف غنی ریس جمهور و داکتر عبدالله عبدالله قرار دارند از جنابان محترم شان تقاضا کنند تا زمینه یک بحث جمعی را، با هم مساعد بسازند تا بخاطر حل قضایای پیچیده در میهن در تمام عرصه ها، راه های حلی پیدا شود و اگر نشد بهتر است جای را برای دیگران خالی بسازند تا آنها بتوانند وجیبه انسانی و ایمانی شانرا در مقابل مردم و میهن ادا سازند و ضمنا بین خود ها گفتند که تاکی بذهل اینان رقص کنیم، و اگر رقص هم کنیم باید ساز شان سُر و تال داشته باشد ولی طوریکه میدانیم، اینها بذهل خود میرقصند که نه سُر دارد و نه تال .

یکی دو تن از میان این سخنگویان و مشاورین، به دیگرانش میگویند او بیادر ها این حرکت ما یک حرکت انسانی است ولی آیا ما این جرات را داریم که به آنها این را بگوییم: که سنگی که زورتان نرسید، ماچش کنید و در جایش بمانید ولو که این گفته ما به آنان به اساس گفته های مردم است .

و آیا ما این قصه را فراموش کردیم که موش ها از دستیکه از آزار و اذیت پشک ها خسته و همیشه طعمه آنها میشدند، بین هم جلسه کردند و یک کلان موش ها باین نظریه رسید و بموش های دیگر گفت که من یک راه حل برای خلاصی از غم پشک ها سنجیده ام. همه گوش دادند و این موش کلان گفت: ما یک حلقه زنگی جور میکنیم و در گردن پشک می اندازیم، پشک هر وقتیکه بخواد دهن غار ما بیاید و یادر کمین بخاطر خوردن ما بنشینند، زنگها در صدا می آید و ما میدانم که پشک در کمین است و یا آمده، همان است که بیرون نمی رویم. یکی از هوشیاران موشها گفت: این کار خیلی عاقلانه است ولی سخن در اینجاست است که همان نری که این حلقه زنگی را به گردن پشک بیاندازد، کی خواهد بود؟

همه میخندند و میگویند نی بابا، این خو یک آمد گپ بود با هم گفتیم. ولی اگر پشت

گپ ها بگردیم، بسیار گپ ها است که ما گفتیم و این رهبران حکومت و دولت و وحدت ملی هم گفتند، کدام آنها عملی شد، که حالا این گفته ای ما عملی شود . ولی باز هم بهتر است اوضاع را بحیث سخنگویان و مشاورین، که دست مردم زیادتر به گردن ما است و ما را بنام دروغ گویان و نمیدانیم چون و چنان ها، میگویند و حالا به گپ های ما ارزش قایل نیستند، راه حلی پیدا کنیم و ببینیم که رهبران محترم ما و شما، چه نظر دارند و پلان و پروگرام شان در تمام عرصه ها، خصوصا تامین امنیت درکشور چه میباشد . خیر همه بموافقت رسیدند و تصمیم گرفتند اگر جلسه ای دایر شود باید این جلسه در یک روز مساعد و در یکی از اطاقهای کنفرانس در داخل ارگ صورت بگیرد. این پیشنهاد شانرا به رهبران حکومتی و دولتی ارائه کردند که البته با این پیشنهاد شان از طرف رهبران حکومت و دولت یعنی محترمین داکتر اشرف غنی و داکتر عبدالله عبدالله موافقت بعمل آمد.

روز موعود جلسه فرا رسید و محترمین داکتر اشرف غنی و دکتور عبدالله عبدالله با معاونین و همه مشاورین شان بخاطر بحث، در همه بخش ها، با هم گرد آمدند . در آغاز جلسه دوستانه و تقریبا نیمه رسمی و غیر رسمی، داکتر اشرف غنی از طرز کار و دستاورد های سیزده سال حاکمیت مجاهدین، بیانیه فشرده ارائه نمودند و از تمام دستاوردها در همه بخشهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و مذهبی و خاصا تحکیم امنیت در عرصه ملی و هم در عرصه مناسبات بین المللی و خاصا سیاست دوستانه شان با دولت پاکستان، مطالبی بیان داشتند که با کف زدن و نعره های الله و اکبر، طبق معمول سنتی و فرهنگی حاضرین آن جلسه روبرو شد .

خیر بعد از جر و بحث ها یکی با دیگری و صرف چای و دیگر خوردنی های لذیذ رهبران حکومتی و دولتی روبه سخن گویان شان نموده و گفتند که آفرین بر شما، شما در همه موارد، با اظهار گپ ها و سخنهای مبتنی بر حقایق و چشم دید حال و احوال مردم، نظر تانرا در موارد همه کار کرده های ما، ب مردم طور مثبت و وضاحت داده اید و قناعت آنها را در قسمتهای که حتی گنگ و مبهم هم بوده اند، با فن سخن وری و هنر نطاقی تان حاصل نموده اید و این بیانگر این است که ما، در انتخاب شما مشاورین و سخنگویان خودها اشتباه نکرده ایم و این گفته ای ما متکی به اظهارات و جوابات حقیقت بینانه ای شما نسبت به کار کرده های ما، به مردم افغانستان و سایر منابع خبری

داخلی و خارجی دیگر بوده است. که باهمان مهارتهای خاص مسلکی و ژورنالیستی شما استوار بوده است. خیر بهر ترتیب، حالا محترم داکتر اشرف غنی و داکتر عبدالله بعد از کمی خنده، میگویند حالا بیایید بگوییم که شما محترمین سخنگویان و مشاورین چه نظر دارید و طوریکه ما قبلا میدانیم شما به اتکای گفته های مردم که "سنگی که زورتان نرسید ما چش کنید و درجایش بمانید" میخواهید پیشنهادات و نظریاتتان را به ما ارائه نمایید. حالا برای شما ما با همان خصلت دیموکراتیک که داریم قول و وعده میدهیم که با شما ها در صورتیکه پیشنهادات شما معقول باشد، آنرا قبول نماییم و در معرض اجرا قرار دهیم. طوریکه شما میدانید که ما در کمپاین انتخاباتی خودها، هرچه مردم میهن و رای دهنده گان ما، گفتیم همه را یک به یک عملی نمودیم که در این گفته های ما جای شک و شبه نیست. دیگر اینکه آیا این از اندیشه های مترقی و خصال وطنپرستانه ای ما نیست که مردم بمانند ما بمانند ما ناکاره ها استید و ما را فریب دادید و نمیدانیم چون و چرا، دیدید که همه را از یک گوش شنیده و از دیگری خارج کردیم، بدون اینکه مردم چیزی بگویم و عصبانی شویم تجاها عارفانه اختیار نمودیم و خود ها را، باین گفته که: " چپ شما و خپ ما" قناعت دادیم .

همه مشاورین و خاصتا سخنگویان، آنرا تایید میکنند ولی میگویند که این گفته " که سنگی که زورتان نرسد، ما چش کنید و بجایش بمانید" از ما نیست بلکه اعتراض و گفته های مردم بما میباشد که از طریق تیلفونها، پیامها و مصاحبه های شان با دستگاه های اطلاعات جمعی و فردی و حتی اعضای پارلمان بما گفته میشود و شما نیز شاهد چنین سخن های مردم استید و منتها ما وظیفتا این گفته ها را بشما میگوییم .

حضار مجلس خاصتا محترمین داکتر اشرف غنی و عبدالله سران حکومتی و دولتی، به سخنگویان شان میگویند که شما را بلا خو نرده که بجواب شان بگویید و طوریکه همیشه جواب شانرا داده اید، به آنها نیز اینبار جواب بدهید: که رهبران ما میدانند که سنگی که زور شان نرسد ما چ کرده و بجایش میگذارند زیرا آنها میدانند و باین گفته باور دارند که "سنگ در جایش سنگین است" و از همین خاطر آنرا زور نمی زنند که از یکطرف سنگینی سنگ بجایش بماند و از طرف دیگر

ناف شان نرود و اگر ناف شان رفت، باز مجبور میشوند که در چنین حال واحوال یکتعداد از اشخاصی دیگر را در تشکیل حکومت جای بدهند که بتوانند نافهای شان را بگیرند.

و ادامه میدهند که بگویند که هنوز خیلی وقت است که اصلاحات بیاورند و باید دقیقاً سعی کنند تا کارها و فعالیت ها را مطابق به مرام خودها، عیار سازند و عملی کنند که نفع مردم و میهن هم در آنها باشد. ببینید آقایون مشاورین و سخنگویان ما که ما بعد از غور و تلاش که ماه ها را گرفت، باین نتیجه رسیدیم که امور استخباراتی خود ها را با پاکستان شریک بسازیم و شمانعکاسات خوب آنرا هم دیدید که مردم از ما استقبال کردند و پارلمان نیز با ما هم نوا بودند. مثال دگر: ببینید که ما تقریباً یکسال روی معرفی اعضای حکومت بخاطریکه اشخاص مستحق و تحصیل کرده و مسلکی را پیدا کنیم و به پارلمان معرفی کنیم، معطل شدیم و آخر کار هم نتیجه مثبت داد. و باز هم آیا مردم این گفته را نشنیده و یا نمیدانند: که دیر آید درست آید.

و باز ندیدید که کمپاین انتخاباتی بخاطر زعیم دولتی، گرچه در دور اول نتایج آن معلوم شد باز هم بخاطریکه دقیقاً معلوم شود، بدور دوم رفتیم و در دور دوم هم بخاطریکه شفافیت در انتخابات دور دوم بیشتر بعمل آید، و کشمکش ها و اختلافات بین ما دوکاندید حل گردد، خواستیم که یک حکومت وحدت ملی را ایجاد کنیم و بخاطریکه باز هم تشنج زیادتیر عاید نشود، دوست بزرگ و کمک کننده ای زمان های سخت و دشواری های خود ها را که در دور جهاد که به پاکستان همه ای ما مجاهدین مسکن گزین بودیم و بما کمک های سر شار پولی و نظامی کردند تا ما مجاهدین بقدرت برسیم که بقدرت هم رسیدیم، از جان کری وزیر امور خارجه امریکا، تقاضا کردیم که بیاید نظرش را بگوید که بالاخره به اساس هدایت و صلاح آنها حکومت وحدت ملی را تشکیل دادیم که در تاریخ مبارزات انتخاباتی وطن ما، چنین یک حکومت وحدت ملی که حتی در قانون اساسی ما هم پیش بینی نشده بودو بمیان نیامده بود که خوشبختانه ما این نوع حکومت را بمیان آوردیم.

دیگر اینکه اگر مردم میگویند بیکاری است، غم اینرا هم خورده ایم که با ایجاد وزارت

جدیدی بنام وزارت گپ بتی وگپ بخور که بتاريخ ۲۰۱۵-۰۳-۰۱ در یک سایت بنام اصالت نیز نشر شده است ، اهداف آنرا تشریح کرده ایم و یقینا قابل قبول برای مردم میهن ما و خصوصا جوانانی که برای کاریابی، در تلاش اند سودمند میباشد .

باز ببینیم که این مردم با تقوا و مسلمان ما خود ها را مسلمان میگویند و از این آیه شریف مگر نمیدانند که صراحت دارد: ان الله يحب الصابرين : یعنی خداوند صابرين را دوست دارد . حالا ببینید که دوست داشتن خدا، نسبت به دوست داشتن یک وظیفه بیشتر ارزش ندارد ؟ ما به صراحت میگوییم که نی گفتار خداوند بیشتر ارزش دارد تا بی حوصله شدن برای یافتن یک وظیفه .

باز او سخنگویان ما، و او مشاورین محترم ما! آیا ما و شما به قناعت دادن مردم به اساسات اسلامی بلدیت نداریم و آیا در مدارس عالی دینی پاکستان، بما و شما نیاموخته شده که چطور درحالاتی که زور ما و شما به قناعت مردم نرسید، چطور از آیات واحادیث نبوی استفاده کنیم. و آیا این بهترین سلاح و بهترین پیروزی ما برای بقای ما نیست. البته که واقعا بوده و است و خواهد بود. آیا فراموش کردید که زور و برکات همین آیات واحادیث نبود که بمردم گفتیم که باید جهاد کنیم و این حکومت کافر ها را از بین ببریم که از بین هم بردیم .

با شنیدن این گپها و سخنانهای رهبران حکومتی و دولتی یعنی محترم داکتر اشرف غنی و داکتر عبدالله و بعضی مشاورین ، سخنگویان قناعت کردند و اظهار داشتند که حالا ما دانستیم که چطور باید از شمشیر بران اسلام و دین و مذهب استفاده کنیم. آن چنان به قناعت شان پردازیم که خط گلیم شان برود و نگویند که شما برواید. زیرا مردم با تقوا و مسلمان ما، مسلمانان بسیار صادق بوده و رویه نیاکانی شان را که در براندازی حکومت امان الله خان کافر و جریانات سیاسی و مترقی بعدی، موثر بود، از یاد نبرده اند. اگر میبردند ما یقین داریم که ما و شما مجاهدین ولو کمکهای زیاد پولی و نظامی و سایر کمک های مادی و معنوی دیگر از امریکا و پاکستان و کشورهای عربی نیز حاصل کرده بودیم، به پیروزی نمیرسیدیم ، اگر مردم در پشت سرما ایستاده نمیشدند. این سخنگویان، بعد از اینکه اظهارات رهبران حکومتی و دولتی را شنیدند و دیدند بعد

در وقت وقفه و خدا حافظی از رهبران، اینها برای بحث ثانی روی این موضوع یعنی سخنان محترمین داکتر اشرف غنی و عبدالله عبدالله، بخانه یکی از هم مسلمان شأن رفتند و بین هم فیصله کردند:

که برادران سخنگوی! ما و شما دیدیم و از گفتار اینان معلوم شد که اینها به گفت ما و شما نمیکنند، والله خو اگر مردم صرف حرفها و سخنان را به هر طریقی که باشد به آنها برسانند، جایی رانمیگردد، زیرا تا حرف و عمل یکجا نشود، فایده و ثمری متصور نیست و نخواهد بود، زیرا حال این مردم ما دیگر آن مردمان زمان شاه امان الله خان و دوره های بعدی نیستند، حالا اینها خوب فهمیده اند که قدرت گرفتن توسط دین به رهبران جهادی، صرفا یک وسیله بوده است. این انکشافات سیانس و تکنالوژی و بالاخره دسترسی شان خصوصا نسل جوان به صفحات انترنتی، چنان آنها را آگاه و بیدار کرده که دیگر مشکل است آنها را بازی بدهیم. بالاخره بحساب و وطنپرستی و از آنجاییکه نمیخواستند، نام این سخنگویان تحت نام این رهبران حکومتی و دولتی وحدت ملی و دارودسته های جهادی شان زیادتیر خدشه دار نشوند، تصمیم میگیرند که از ادامه بوظایف شان استعفا دهند.

و با خودها میگویند که اینروز را بیاد داشته باشیم که دیر یا زود گلیم این مجا هدین که که طشت رسوایی های شان از بام افتیده، جمع میشود و جوانان فهمیده و وطنپرست زمام امور را به رهبری احزاب مترقی و با اتحاد خاصتا نیروهای چپ مترقی، بدست میگیرند و آنگاه اگر آنها ما را بحیث سخنگویان شان قبول کنند که حتما قبول میکنند، زیرا از این به بعد هویت و شخصیت ژورنالیستی ما را میدانند و این را میدانند که ما به خطا های خود ها زودتر متوجه شده ایم، و ما را در یکی از وظایف شان جلب و جذب خواهند کرد. آنگاه وظایف ما به واقعیت، وظایف ایمانی و وجدانی خواهد بود که هرچه واقعیت داشته باشد، همان را بمردم بگوییم.

امین الله مفکر امینی ۰۷-۱۳-۲۰۱۵

سروده ای طنزی: دوست دارم این وطن را!

دوست دارم این وطن را
خلقی خفته در خواب گران اورا
دوست دارم این وطن را
مردمی درگیر مذهب وادیان اورا
دوست دارم این وطن را
ملا و مولوی بیخبر ز ادیان اورا
دوست دارم این وطن را
رهبانانی ما ر های آستان اورا
دوست دارم این وطن را
رهبان سر زده ز پاکستان او را
دوست دارم این وطن را
سران خم شده به پاکستان او را
دوست دارم این وطن را
بخون گرفته دشت و دامان او را
دوست دارم این وطن را
صدای شغالان بجای شیران او را
دوست دارم این وطن را
سخنهای میان خالی ز رهبان او را
دوست دارم این وطن را
زاغانی بر نوا، جای بلبلان او را

دوست دارم این وطن را
دوست دارم این وطن را

طنز: گفتگوی داکتر اشرف غنی و عبدالله عبدالله به خاطر بهبود امور بین خود شان !

داکتر اشرف غنی رئیس جمهوری اسلامی افغانستان و دکتور عبدالله عبدالله رئیس حکومت وحدت ملی، بالاخره با اثر فشار های روز نامه نگاران و سر و صدا های مردم، و منابع خبری داخلی و خارجی میهن و مصاحبه های بعضی از اعضای پارلمان با تیلویزیون طلوع نیوز، باین نتیجه رسیدند که باید هر دو با هم در یک نشست شخصی دوستانه در قصر ریاست جمهوری بدون حضور داشت سخن گویند، روی کار کرده های گذشته و خط مشی آینده ای شان و ارزیابی کار کرده های شان در طی مدتی که بقدرت رسیده اند، غور نمایند تا به قناعت خود شان و بقناعت دیگران یعنی مردم، اعضای پارلمان و ژورنالستان داخلی و خارجی و غیره مراجع بپردازند .

باین نسبت هر دو با تمام مصروفیت هایی که بخاطر رفع مشکلات اقتصادی، سیاسی فرهنگی، مذهبی و غیره خاصا موضوع تامین امنیت و کاریابی برای بیکاران مردم میهن، همیشه مصروف اند یکروزی را انتخاب میکنند تا چنین صحبت ها را در فضای آرام بین خود ها ادامه بدهند .

لذا یکی از روز های جمعه را انتخاب میکنند تا بتوانند بخاطر جمع با هم تعاطی افکار نمایند .

خیر هر دو فعلا در یکی از اطاقهای کنفرانس ریاست جمهوری تشریف دارند و هر دو شروع به مباحثه مینمایند .

در آغاز دکتور عبدالله عبدالله با مقابل شدن با داکتر اشرف غنی چنین ادامه میدهند:

داکتر عبدالله عبدالله : اسلام علیکم داکتر جان اشرف غنی دوست قدیم وزعیم ملی میهن عزیز. چقدر جایی خوشی است که هر دو بعد از این همه مصروفیت ها حد اقل وقت پیدا کردیم تا همدیگر را شکم سیر ببینیم و ضمنا روی مشکلات عدیده نیز گفتگو کنیم .

دکتور اشرف غنی : وعلیکم السلام، چطور استی عبدالله عبدالله جان. این جای خوشی است که باهم بعد از دیرمدت می بینیم و ادامه میدهد بیا بیا عبدالله جان که بنشینیم و با خاطر آرام، صحبت کنیم .

داکتر اشرف غنی میگوید که از کجا شروع کنیم بیا که از همان آغازی که مردم بما

رای دادند و هر دو بالاخره خود ها را بقدرت رسانیدیم و باوساطت جان کیری بالاخره بعد از تلاشهای زیاد، به تشکیل حکومت وحدت ملی نیز نایل شدیم، شروع کنیم :
داکتر اشرف غنی بادامه میگوید : **ببین عبدالله عبدالله جان :** مردم بما رای دادند و آنها به اساس گفتار های مردمی هر دوی ما، که همه ای آن در باره اصلاحات و تغییرات مثبت در حباب اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و غیره و غیره و خاصتا حمایت ما از دین مبین اسلام بود، دلشاد شدند و رای مردم را گرفتیم گرچه هر دوی ما اشتباهاتی هم کردیم ولی طوریکه میدانی هر انسان اشتباه میکند و من و تو هم انسان هستیم و این غلطی ها و اشتباهات را مرتکب شدیم. به هر حال بعد از انتخابات که به کرسیها نشستیم و اعضای حکومت وحدت ملی را که انتخاب شان بیشتر از یکسال را گرفت و این درازی مدت هم ضرورت بود که اشخاص تحصیلکرده و صادق را انتخاب کنیم به کار شروع کردیم .

- **دکتور عبدالله عبدالله :** والله راست گفتید و عین گپ های که من میخواستم توگفتی و این گفته ما دقیقا وحدت حرف و عمل ما را میرساند. در این قسمت مردم ما باید بسیار خوش باشند.

- **داکتر اشرف غنی :** بکلی راست گفتی **عبدالله جان**، اگرچه در آغاز انتخابات دور اول و دوم یکدیگر را خوب کوفتیم و مجبور هم بودیم که بگویم، ولی ببین که نتیجه این کوبیدن های لفظی که بفضل خداوند کریم جزبه دو دشنام و یکدیگر را متهم کردن به نفهمیدن و فساد گذشته پیوند دادن، به برخورد فزیزی تمام نشد و موفقیت به بار آورد و بالاخره به تشکیل حکومت وحدت ملی که در قانون اساسی هم پیش بینی نشده بود و این کار فوق العاده ما نیز یکی از ابتکارات و دستاوردهای ما در همان روزهای نخستین ما میباشد، موفق شدیم ..

- **داکتر عبدالله عبدالله :** والله اینرا خو راست گفتی، من هم تایید میکنم. وگرنه طرفداران من و تو هر دو طرف، آماده نبردی بودند که در آنصورت مردم و میهن یکبار دیگر بخون آغشته میشدند .

داکتر اشرف غنی : او عبدالله جان خوب شد که صلح کردیم و حکومت وحدت ملی را بوجود آوردیم . ولی اگر موفق هم نمی شدیم ، مردم میهن ما قبل ها در زمان جنگ و جهاد اسلامی ما بخاطر گرفتن قدرت، به این کشت و کشتار ها عادت کرده بودند و اگر یکبار دیگر، این جنگ و چنگوی هم رخ میداد، برای آنها بی تفاوت میبود .

داکتر عبدالله عبدالله شروع میکند : **ببین داکتر صاحب اشرف غنی** که من و تو بآن حرف ها و سخنهایی که گفته بودیم و همه بخاطر سعادت مردم و میهن ما بود، عملی کردیم چقدر کمکهای پولی و مادی از کشور های دوست خود و خاصتا امریکا که در زمان جهاد ما را بخاطر بدست آوردن قدرت و سقوط حکومت جمهوری حزبی ها که ما آنها را بنام حکومت کمونیستان، وضد دین و مذهب تاپه زدیم، بدست آوردیم.

دستگاه سیا و آی اس آی پاکستان و کشورهای عربی یعنی برادران دینی و مذهبی ما خصوصا عربستان سعودی، در این زمینه ها خیلی بما رسیدگی نمودند یعنی چقدر

ما را مجهز به سخنان تاثیر کننده که بدل و دماغ مردم میهن ما موثر بود، نمودند .
داکتر عبدالله عبدالله ادامه میدهد: والله دین و مذهب چه یک چیز قوی و یک حربه ای
بران بود که از آن استفاده ای زیاد بردیم و الا سقوط این حکومت حزبی ها کار آسان
نبود .

داکتر اشرف غنی: او **عبدالله بچیم اوجان بیادر!** اینها خوهمه راست بود والا کرزی و
دیگران بشمول من و تو، آنقدر درخورکاری ها نبودیم تا بمقابل حزبیها و سایر وطن
پرستان صدیق دیگر میهن ما کامیاب میشدیم . زیرا آنها همه بطور عموم اشخاص
با تجربه و تحصیل کرده ها بودند. حالا خدا کند قهرت نیامده باشد که من آنها را فهمیده
ها و کار فهمان در امور لشکری و کشوری، دانسته و کار آگاه میگویم.
داکتر عبدالله عبدالله: حالا راست بگویم هر دو بین خود استیم و باز هر دوی ما اینرا می
دانیم که گفته اند کج بنشین و راست بگو .

گپ هایت همه راست است و ببین که ما یعنی همین من و تو و دار و دسته ای مجاهدین
حربه بهتر از دین و مذهب، راه دیگری نداشتیم که اینها را از بین ببریم. اجداد جهادی
ما را بیاد داریم که **چطور شروع از حکومت امان الله خان که خودش از جمله مشروطه
خواهان هم بود بنام اینکه امان الله کافر است از بین بردند و این میراث شانرا که بسیار
کمک کننده و تاثیر گذار بود، ما نیز بکار بردیم و گر نه این بیچاره ها خو مصالحه ای
ملی را هم اعلان کرده بودند و ما را به اشتراک در حکومت نیز دعوت کرده بودند و
اما پاکستان یعنی دستگاه آی اس آی و سیا و عربستان سعودی و ضمنا ایران بسیار آگاه
بودند که نگذاشتند موافقات زینو طور صلح آمیز به کرسی بنشینند .**

داکتر اشرف غنی: او **عبدالله جان** اینجا خود خدا هم حاضر و شاهد است که ما بهانه ای
دیگر بجز تهمت بستن به آنها یعنی همین حکومت حزبی دیگر راهی نداشتیم . خیر حالا
که قدرت را بدست گرفتیم طی بیشتر دو دهه، شروع از حکومت کرزی و طالبان و
حالا حکومت وحدت ملی ، همه ما را محکوم به جنایات، چور و چپاولها، آتش سوزیها
اختطاف ها، ارتشا و فساد اداری و خاصا عدم استقرار امنیت و غیره میدارند .
داکتر عبدالله عبدالله: رای نزن **داکتر صاحب غنی جان!** این تجارب که ما و شما همه از
پاکستان و دستگاه سیا گرفته ایم و آنرا در حال حاضر نیز پی در پی تعقیب میکنیم کسی
زورشان بما نمیرسد سابق ها مردم میگفتند که تا خدا باما است کامیابی از ما است ولی
حالا میگوییم تا دین و مذهب با ما است، کامیابی با ما است .

داکتر اشرف غنی: والله همین گپت خو خوشم آمد : ولی بیا بین خود هر دو ارزیابی
کنیم که ایا بعد از اخذ قدرت من بحیث ریس جمهور اسلامی و تو بحیث ریس حکومت
وحدت ملی ، هیچ کار نکرده ایم ؟ بیا حالا یک بیک بتو میگویم و اگر من چیزی را به
فراموشی گذاشتم تو بیادم بتی :

ببین عبدالله جان: در قدم اول امنیت را اگر صد فیصد توانستیم حد اقل نود و نه فیصد
تامین و عملی کردیم. این انفجارت، قتلها و کشتارها و اختطاف ها و رشوت خوری ها

و فساد اداری و غیره نا بسامانی ها را خو من و تو نکرده ایم . همه به گروه طالبان و القاعده و در این اواخر داعشی ها ارتباط دارند ، پاکستانیها و یا اگرکشور های عربی و یا ایران در این زمینه ها دست دارند بمن و تو چی .

مردم عوض اینکه از این کسانیکه در فوق گفتم گلایه کنند پشت ما و ترا گرفته اند من و تو وظایف خود را انجام داده ایم و میدهیم . به سفرهای داخلی و خارجی خصوصا به سفر های خارجی میرویم به هر ترتیب شده کمک های شانرا چه پولی و چه معنوی به دست می آوریم ، دست فقیری من و تو بدامن کشور های خارجی، از پاکستان گرفته تا هندوستان، ایران، امریکا، جاپان، جرمنی، عربستان سعودی، انگلستان، فرانسه ، چین روسیه و خلاصه هر جاه که بتوانیم بدست می آوریم دراز است . و به غرض اخذ این کمکها، حتی در مراسم حادثات و مصیبت هاییکه بوطن و مردم عاید شده هم بعضا و یا اکثرا اشتراک نتوانسته ایم .

و اگر در وطن غارت میشود و یا از بانکها سرقت میشود و یا دارودسته های جهادی ما از آن مشتی بر میدارند بمن و تو چی . بروند مردم آنها را قایم بگیرند . و باز مهم اینکه اگر یک چار قران بجیب خود میکنند البته باز هم به نظر من حق دارند در غیر آن ما و آنها خو دیوانه نبودیم که سالها در کوه ها و تپه ها با لباس های چرکین و جیب های خالی و دور از دیگر چیزها، مصروف جنگ و چنگوی باشیم و القاب اشرار را به جای مجاهدین داشته باشیم .

- بیکاری در وطن اگر است چی پروا دارد . اگر جایی کار و بار نیست ما و تو خو مسئول آن نیستیم . بروند مردم خود تلاش کنند و حتما یک کار نه یک کاری پیدا می کنند . اگر در وطن پیدا نشد در خارج از کشور خو پیدا میشود ، ما و تو خو راه شان را بند نکرده ایم و اگر غیر قانونی میخواهند بروند ، میتوانند بروند و اگر در آنها زمانی که میخواهند به کشور های مورد نظر بروند غرق میشوند گناه من و تو نیست از آب و موجهای خروشان آن آنها است .

- میگویند که ملا ها و مجاهدین بعضا با خورد سالان و صغیران ازدواج میکنند . این مردم فکر کرده اند که من و تو آنها را یاد میدهیم . مطابق شریعت اسلامی هر که حق دارد که زنها زیاد داشته باشند و دیگر اینکه آیا پیشوایان اسلام ما به شمول حضرت محمد مصطفی (ص) چندین زوجه نداشته بودند ، البته که داشته بودند .

- میگویند امنیت نیست حالا تو بگو عبدالله جان که اگر مقامات مسئول امنیتی و دفاعی ما نمیتوانند امنیت بگیرند ما و تو بکجا خود ها را برسانیم تا امنیت بگیریم و آنها نمی دانند که ما و تو بخاطر آرامی، و کاریابی و صحت مردم و حمایه دین و مذهب شان شب و روز در تلاش استیم . و اینکه من در این اواخر مریض شده و به بستر افتادم از خاطر کمر دردی خو نیست ، از خاطر همین غمهای مردم مریض شدم و به بستر افتادم .

داکتر عبدالله عبدالله : نی بابا من صد فیصد با شما **داکتر صاحب اشرف غنی** در این گفته های شما شریک استم و آنرا تایید میکنم . حکومت وحدت ملی هم همین چیز است که در هر خوبی و خرابی هر دوی ما، خود ها را شریک دانسته و کارها را درست انجام دهیم و بفضل خداوند انجام هم داده ایم .

- میگویند که معاشات مامورین کم است آیا این معاشات که بوزیران، و مقامات عالی رتبه و والیها ، اعضای پارلمان و دیگر مقامات عالیرتبه میپردازیم و همه بدالر است کم است.

آیا اینها بحساب قانون مامورین دولت، مامور گفته نمیشوند. و اگر اینها مامورین دولت گفته میشوند ، پس شکایت مردم نا روا اند.

- میگویند که مردم به مواد مخدره معتاد اند . این هم یک تهمت دیگر به من و تو . من و تو خود آنها را نگفته ایم که بروید در زیر پل و پلچک ها نشه کنید و درگ استفاده کنید نمیدانم آنها را بلا زده که در یک جای پاک و منازل شان رفته یکنفری، دونفری و حتی چندین نفری و حتی گروهی نشه کنند.

- دیگر اینکه مردم و خصوصا در این اواخر ما را زیرباد انتقاد گرفتند بخاطر امضای پیمان امنیتی با پاکستان . خو اینرا باید امضا میکردیم . ما و شما که مدتها در کمپ ها بودیم اگر چه منی اشرف غنی در آن کمپ ها نبودم، آیا با پاکستان پیش از به قدرت رسیدن ، قول نداده بودیم که چنین قرارداد را امضا میکنیم . همان بود که امضا کردیم و قول مردانگی خود ها را بجا آوردیم.

- دیگر اینکه میگویند ما طالبان را برادر خطاب کردیم . خوب کردیم که برادر خطاب کردیم والا اگر برادر نمی گفتیم و بعضا جاه ها را رسما به آنها واگذار نمی کردیم والله خو اگر از گیر شان روز خوبی میدیدیم . و این یگانه سیاست مادر راه تامین امنیت می باشد .

دراخیر داکتر اشرف غنی که واقعا مغز متفکر است و تحصیل کرده و متخصص در هر فن و مسلک است به عبدالله میگوید :

بیا عبدالله جان تو هم چرتت را خبر نکن و من یک قصه میکنم برایت یک داستان از اتابکان که وقتی در تاریخ میهن بنام شاهان اتا بک یاد شده اند. و قصه از این قرار است

البته برای معلومات تو عبدالله عبدالله جان که گرچه **داکتر چشم استی ولی یگان وقت** ها چشمت بعضی چیز را نمی بیند و نه گوشه ایت میشوند پیش از شروع قصه درباره اتابک یعنی بزرگ و پدر معنوی از لحاظ لغوی معلومات میدهم .

اتا بک یا اتا بکان از لحاظ لغت یک لغت تر کی بوده و مفهوم اتا بمعنی پدر و بک یا بیگ معنی بزرگ را میدهد. آنها زمانی که قدرت را در نیمه قرن ۶ هجری گرفتند و به پادشاهی رسیدند . قصه از این قرار بود که روزی فکر میکنم یکی از شاهان سلجوقی پسرش را خواست به یکی از تا بیگ ها و یا یکی از اتابکان شاگرد بنشانند .

یکی از آنها را خواست و گفت این شهزاده را یعنی پسر من را درس بده. اتابک یعنی معلم گفت به چشم. اتابک یعنی معلم یا پدر معنوی، پسر شاه را با خود برده و شروع به تربیه اش کرد باین جمله " تا که چلید، چلید و گر نچلید، نچلید و اینرا به تکرار همیشه با و میگفت .

بعد از مدتها شاه خواست پسرش را با معلمش یکجا. وقتی شاه از پسرش پرسان کرد که بگو استاد بتو چه آموخته است شهزاده شروع کرد به این قسم :
تا که چلید، چلید که نچلید نچلید. تا که چلید چلید که نچلید نه چلید و همین جمله را بار بار تکرار میکرد. شاه خیلی به غضب شد و رویش را به معلم کرد و گفت این چه درسی است که به شهزاده داده ای اضافه کرد که من با احترام و عزتی که به اتابک یا اتا بیگ ها دارم بتو چیز نمیگویم و برو درست به شهزاده درس بته. معلم قبول کرد و با شهزاده دو باره به منزلش یا مدرسه رفت و این جمله را با او آموخت :
تا که چلید، چلید حالا که نچلید نچلید و به تکرار باز هم این جمله نو را با او میآموخت .
خوب بعد از مدتی باز شاه پسرش را با معلمش در حضور پذیرفت و از پسرش پرسید که بگو حالا چه آموخته ای.

پسر یعنی شهزاده این بار چنین میگوید :
تا که چلید، چلید حالا که نچلید نچلید و این جمله را باز هم تکرار در تکرار میگفت شاه خیلی قهر شده و گفت دیگر این چه بیهوده گی است که به شهزاده یعنی پسر من درس آموختی.

معلم شهزاده گفت : تا که چلید چلید حالا که نچلید نچلید و راهش را گرفته و بدور شد. حالا من تو از این روش استفاده میکنیم، بگذار مردم و مراجع و مطبوعات و روز نامه نگار ها و اعضای پارلمان هر چه بگویند بگذار بگویند .
و ما از این شعاری تا که چلید چلید حالا که نچلید نچلید استفاده میکنیم و فرار را بر قرار ترجیح میدهیم .

با این گفتار هر دو خنده کرده و بعد از اینکه غذای چاشت و شب را با انواع حوردنی های لذیذ صرف میکنند خدا حافظی نموده و تا دیدار آینده معطل میگردند .

طنز: والله راه گم شده ام!

فدا محمد مشهور بمشکل کشا با یکی از دوستان بنام بسم الله جان مشهور به سرگردان بعد از مدتها در یکی از کوچه های پر ازدحام کابل در پل باغ عمومی آن ، تصادفا با هم می بینند .

فدا محمد مشکل کشا: واه واه چه یک تصادف خوبی که با تو بسم الله جان سرگردان ملاقی شدم و هیچ باورم نمیشد که تو سرگردان جان را اینجا ببینم .
بسم الله جان سر گردان : بچیم اوفدا جان مشکل کشا! به خدا من هم چنان تو مشکل کشا را خوب شد که دیدم و حالا با تو اگر وقت داری میخوام ، مشکل مرا حل کنی و حق دوستی را که بالای یکدیگر داریم، ادا کنی .
فدا محمد مشکل کشا! او عزیزم او دیوانه جان! بیا که بریم خانه ، آنجا هر دو با خاطر جمع نشسته و هر مشکل که داری انشا الله راه حل پیدا میشه و اگر نشد والله که تخلص مشکل کشا را به سر گردان تبدیل نکنم بخدا.
بسم الله جان سرگردان ! موافقه میکند وبا دوستش **فدا محمد مشکل کشا** راهی منزل او واقع در چاراهی قمبر علی، میشوند .

فدا محمد به دوستش بسم الله جان سرگردان: حالا اینجا در این خانه نشیمن ما لحظه باش که مادر اولاد ها را بگویم که یک چای نشه ای دم کند و همراهی همو گر هاییکه مساله دار میگفتیم ، نوش جان کنیم و تا وقت نان یعنی نام شب وقت زیاد است با هم صحبت میکنیم .

بسم الله سر گردان : والله او بیادر و او گل بیادر و او دوست شیرین گذشته هایم، دُر گفتی و دُر سفتی، درست است .

همان است که چای چند لحظه بعد با همان گُر های مساله دار مشرقی و یامزاری آورده میشود و هر دو مصروف نوشیدن چای و خوردن گُر های مساله دار میشوند .

فدا محمد مشکل کشا: خو حالا بگو او دوست سرگردان او یارقدم چه غم داری معلوم میشه از رنگ و رخت که بسیار خسته و در کدام غم غرق استی .

بسم الله سر گردان : او فدا جان مشکل کشا! از تو چه پت و پنهان که هیچ کاری برابم پیدا نشد و حیف آن دگری تحصیلی که از فاکولته ای حقوق گرفتم . از بس که کار

پیدانشد و ضرورت به پول هم بودیک چارپیسه قرض و وام کردم ویک کراچی خریدم که بالای آن بعضی سبزی جات و بعضا میوه های خرید شده را بفروشم برسایم . ولی باید بگویم که چندان عاید نداشتیم و آنرا به قیمتی که میفروختم عایدش سر و نوک بود و مفادی نداشتیم و قسم میخورم که والله راه گم شده ام.

فدا محمد مشکل کشا! ببین جان بیادر! چرا عاید نداشتی و چرا پولت سرو نوک بود اگر هرچه میخریدی میتوانستی که به سه یا چار چند بفروشی و حتی اگر آنقدر خود را

حقوق دان میدانستی و ظلم نمیکردی بالای مشتریها، باید دو چند خو حتما میفروختی . **بسم الله سرگردان:** او **فدا جان مشکل کشا!** گپ فروختن یک چند یا دو چند را خوب یکطرف بان بخدا که به نیم چند قیمت هم کسی حاضر نبود که بخرد . بالاخره مواد خریداری شده ام از قبیل سبزیجات و میوه جات که باقی می ماند و خانه می بردم به فردای آن ، آنها گنده میشدند و مجبور بودم باقیمانده ها را ضایع می کردم .

فدا محمد مشکل کشا: والله بسم الله جان سرگردان! نمیدانم که تودراین دولت و حکومت وحدت ملی دم از بیکاری میزنی تعجب میکنم . والله دراین حکومت بسیار کار است و حتی نظر به حکومت های قبلی و خصوصا زمان حزبی ها .

بسم الله سر گردان: او **فدا محمد جان مشکل کشا!** تو بگو در کجا کار است و چطور در زمان حزبی ها کار نبود و حالا است .

فدا محمد مشکل کشا! او دوست دیوانه او سر گردان من نگفتم که در زمان حزبی ها کار نبود، من گفتم که اینقدر کاری که فعلا است در زمان حزبی ها باین تناسب که حالا

کار است ، کار نبود، یعنی اینکه حالا هر کار میتوانی داشته باشی یعنی مقصد کار است که باشد مهم نیست قانونی غیرقانونی و باین خاطر من گفتم که در زمان حزبی ها مثل

حالا هر کار پیدا نمیشد . زیرا آنها قانون گفته خود را کشته بودند ولی حالا اینها هر قسم کار را جواز میدهند یعنی اینکه این حکومت فعلی وحدت ملی ما دیموکراسی گفته به فضل خداوند کریم ، زمینهء هر کار را مساعد ساخته اند .

بسم الله جان سرگردان: ببخشی **فدا محمد جان مشکل کشا!** البته من درست جستجو و

تلاش نکرده ام و یا لست کار و وظایف پت و پنهان است که باطلاع ما نمیرسد و به طور مخفی مانده شده تا به اقارب و دوستان و واسطه داران سر دسته های جهادی و اعضای حکومت وحدت ملی داده شود ؟

فدا محمد مشکل کشا! او دوست عزیزم بلی کمی راست گفتی، حالا باید بگویم که مغز تو کار داد .

بسم الله سر گردان: او دوست مشکل کشا زود بگو و مرا از این سرگردانی و تخلص

سرگردان خلاص کن ، نشان بده که در کجا کار است . و چه نوع کار است .
فدا محمد مشکل کشا! او بسم الله جان سر گردان! توحقوق خوانده ای و از همین ملک
و وطن هم استی و از هر چیز خبر داری و نمیدانم چرا نمیدانی که چه رقم کار.
فدا محمد مشکل کشا ادامه میدهد : حال برایت میگویم:

- برو واسطه داد و ستد رفع مشکل مردم با ادارات دولتی شو. بخاطر اجرای کار
نیازمندان یعنی مردم. همان است که یکمقدار پول یعنی کمیشن بدست می آوری و
مشکل کار هم برطرف میشه و رضای کسیکه واسط اش میشوی هم میشود و تو یک
مبلغ به نام شریینی و یا بخشش نیز میگیری که آلبته شیرینی گرفتن و بخششی قطعاً
رشوت گفته نمیشود و نه غیر قانونی .

- برو چرس و تریاک و مواد مخدره را بخر و بیا برای جوانان، و پیران و دیگران
که فضل خدا تعداد شان در زیر هر پل و پلچک و هر کوچه و بازار زیاد است و نظربه
پلان انکشافی دولت روز تا روز بسط و گسترش نیز می یابند، حسابکار و پارتو نیز
چوک شده میروود بفروش برسان .

- یک چیز دیگر، طوریکه اودوست عزیز میدانی که اجناس وارداتی از ساخت پاکستان
در وطن کم شده زیرا مردمان وطن دوست فیصله کرده اند که دیگر امتعه و یا اجناس
پاکستانی را نمیخرند و نمیفروشند. تو فکر نکن که همه هموطنان ما نمک به حرام اند
آنها بیکه به پاکستان و حکومت پاکستان و دستگاه آی اس آی آن بستگی ها دارند به
طور قاچاق آنرا وارد میکنند و به قیمت ارزان که نه سیخ بسوزد و نه کباب، برای
مردم میفروشند . تو هم با آنها ارتباط پیدا کن و چاره ای کار و بیکاری ات را بکن و
باز مره یعنی منی فدا محمد مشکل کشا را یاد کرده و دعا خواهی کرد .

- دیگر اینکه طوریکه میدانی قلت پاسپورت است . این باین معنی نیست که پاسپورت
خلاص شده، پاسپورت به بوجی بوجی است ، برو از صاحبان با صلاحیت منظور م
همان کارمندان که پاسپورت نزد شان است یکنعداد را بگیرو به نیازمندان که بخاطر
پیدا کردن کار، میخواهند پاسپورت اخذ و از ملک فرار کنند با اخذ یک کمیشن معینه،
بفروش برسان که هم ثواب است و هم خرما . یعنی که هم چاره ای تو میشود، و هم
کسی که پاسپورت ذخیره زیاد دارد و هم چاره ای کسانیکه میخواهند پاسپورت بگیرند

- یک کار دیگر میگویم که خدا کند مرا غلط فکر نکنی.

بسم الله سر گردان: بگواو فدا محمد جان مشکل کشا! بد کنم که خفه شوم . تو رهنمایی
کنی و من خفه شوم ، ابدانه و بگو که آن چیست .
فدا محمد مشکل کشا! او دوستم واو عزیزم بسم الله جان سر گردان! و آخرین کاری

که میگویم اینست که برویک لباس کهنه و فرسوده پیدا کن و یک لنگ خود را لنگ کن یعنی مقصدم ساختگی خود را لنگ بساز و در کنج و یا گوشه ای مزدحم شهر دراز بکش و یک گلچله گک و یا یک کاسه گک و هر چه که در اختیار داری و پول رامی تواند نگهداری کند، پیدا کن . و بگو برلحاظ خدا یک پیسه کمک کنید . همان است که مردم دیندار ما به تو پول میدهند یعنی ذکات و صدقه ای شانرا بگیر . و باز اگر به لحاظ خدا نکنند، رسول الله را یاد کن و بهمین ترتیب به هر نامی که زیاد میتوانی پول پیدا کنی همان اسم را تکرار کن اگر نشد آخری نام اشرف غنی و عبدالله عبدالله را بگیر و بگو به لحاظ اشرف غنی و عبدالله عبدالله یک قران بتیم که مسکین استم و غریب استم ، کس ندارم، باز ببین که مردم بدون اینکه ترا کنجکاو می کنند که واقعا لنگ استی یا نیستی بتو پول میدهند مثلی که رای خود ها را بدون اینکه بدانند داکتر اشرف غنی و داکتر عبدالله عبدالله راست میگویند و یا دروغ، رای شانرا دادند این کار را بتو نیز میکنند و باید بتو بگویم که گدایی ننگ نیست زیرا مجبوریت است و تو ببین که آیا پول و پیسه و کمک های که حکومت وحدت ملی، از پولداران هر که باشد یعنی دول پیشرفته و سرمایه دار، برای سعادت مردم میگیرند آید بد است!

- باز اگر نشد برو ریش بان و یک کالای سفید و پاک و با تسبیح و سجاده پیدا کن و یک دوکان و یا محل برای رفع هر نوع ضرر و ریات مردم ، از قبیل کار یافتن و زن یافتن و از مریضی ها خلاص شدن، خلاصه رفع مشکل خارج رفتن مردم، تعویذ و طومار نوشته کن و چشمان خود را نیز به هر زن و دختر مقبول که آمد آب بته . باز ببین که اگر پول های بدست آورده به اصطلاح دامننت را پرنکرد بازگو لعنت به تو فدا محمد مشکل کشا .

و فدا محمد مشکل کشا ادامه میدهد : حالا ببین او دوست عزیزم که در زمان حزبیها چنین کار ها بود و چنین بسط و گسترش کار ها را دیده بودی ؟
بسم الله جان سرگردان : او فدا محمد مشکل کشا! حالا تصدیق کردم که توبکلی ماهر کار پیدا کردن استی . مرا قسم است که اگر بازار سخی صاحب که در مزار شریف ما است و بنام مشکل کشا مردم آنرا می شناسند و به هر وقت و نا وقت بزیرات آن میروند شکست ندادم و ترا جای نشین او نکردم، باز تو هم مرا بگو که بسم الله جان سرگردان نیستی .

فدا محمد مشکل کشا ! تشکر دوست عزیزم او بسم الله جان سرگردان ! حق نمک دوستی را ادا کردم من هم مانند این مجاهدین گرامی و سردسته های شان و مهمتر اینکه تربیه

شده ای آنها استم و آنها بما یاد داده بودند که باید حق دوستی را ادا کنیم و مثل اینکه آنها بعد از سر آمدن قدرت ، حق نمک پاکستان و امریکا و کشور های عربی را

انجام داده اند و من تو هم باید این حق نمک را ادا کنیم .

فدا محمد مشکل کشا ادامه میدهد: او دوست گلم بسم الله جان سرگردان با ز

یک چیز دیگر را میگویم که گفته های مرا تایید میکند، گفته اند:

که ما را سیب در کار است چه از درخت سیب چه از درخت بید . حالا بگو که

هدف من برای تو کار پیدا کردن بود که نشان دادم . مهم نیست چه کار .

بسم الله سرگردان : والله دوست گلم فدا محمد مشکل کشا ! همه چیز را شنیدم و بتو

و مهارت تو و رهنمایی تو نسبت بمن، متشکرم خیلی متشکرم .

و بسم الله سرگردان ادامه میدهد : والله او فدا محمد مشکل کشا! ببین که همه چیز برا ه

است و این همه کار و بار که مثال هایش را بر ایم گفتمی بخدا قسم که با این حد و پیمان

نه در حکومت حزبی ها بود و نه در حکومت سابق و اگر هم بود به این پیمان و وسعت

و گسترش نداشت.

فدا محمد مشکل کشا! بلی او دوست من او بسم الله جان سرگردان! ببین که من چقدر

دید وسیع دارم و خوب راز بد تشخیص میکنم و حالا شکر که تو هم قناعت کردی که

این حکومت وحدت ملی ما، چقدر در غم مردم اند و چقدر کار های حتی آزاد و بدون

غل و غش آماده کرده اند. و باید گفت که بیشک که پلانها و پروگرامهاییکه بمردم و عده

داده بودند، یکایک عملی کردند و عملی کرده میروند .

لذا هر دو دوستان قدیم یعنی فدا محمد مشکل کشا و بسم الله سرگردان، بعد از تحلیل ها

و ارزیابی امور دولتی بطور مثبت از هم خدا حافظی کرده جدا میشوند ولی در آخر

تذکر میدهند که حالا همه چیز ها طبق پلان شان در همه عرصه های امور زنده گی

مردم و میهن به وجه احسن پیش میرود و باز اگر خرابی در کار ها پیدا شد و من باز

بیکار شدم، حتما با هم می بینیم و راه حلی پیدا میکنیم .

سروده ای طنزی : اعلامیهء حکومت وحدت ملی

ای مردم بگوئید هرچه توانید
ما را گنهی نیست که شما بدانید
گوئید که بوطن جنگ است بما چی
ور فیر توپ و تفنگ است بما چی
ز جنگ مگوئید که بمشرف ما جنگ
که جنگسالار بی جنگ است دلتنگ
بوحدت ما همه کار ها شد رو براه
ز فیض جان کری، نگشتیم روسیاه
این خیروبرکات ز فیض جهاد است
جهادی نباشد همه جا ها فساد است
مفکر هر چه گوید ز رهبران گوید
این گفته ها ظاهر و پنهان گوید
که چون رهبران نباشند در جهان
که اعمال شان چو آفتاب است عیان

امین الله مفکر امینی ۱۲-۳۰-۲۰۱۵

سروده ای طنزی: تیم اشرف غنی و عبدالله

تیم اشرف غنی و عبدالله قصه پرداز شده
بسکه آنها بدرد و مشکل مردم دمساز شده
نبوده چنین رهبر و هادی مردم بتاریخ وطن
افسون ایندو بخدا چو ستمگردلبر طناز شده
باین خصال چرا به طنازی نشوند مشهو جهان
بگوش همه قصه و داستان انها دلنواز شده
بیایید بگویم همه ز اوصاف آنها باین پند ار
کاین افسون آنها ز آغاز بمردم آغاز شده
مفکر به چنین اوصاف رهبر، مرحبا گویند مردم
باطن مملوبریا و همچو مجا هد بنماز شده

طنز خدایی خدمتگار!

طنز: گزارش نامه از کار کرد های داکتر اشرف غنی ودکتور عبدالله عبدالله توسط قدووجانو، دوخوش خدمت ویا دوخدایی خدمتگار داکتر اشرف غنی ودکتور عبدالله عبدالله!

قدووجانو همانطوریکه از لحاظ قیافه باهم مشابه استند از لحاظ هوش و خرد نیز دست کمی از یکدیگر ندارند. آنها که بدون کدام حق الزحمه و دریافت مزد ، بحیث جارچی های تیم اشرف غنی و عبدالله عبدالله مانند عده ای دیگر، کار میکنند، درختم سال ۲۰۱۵ عیسوی و آغاز ماه جنوری سال ۲۰۱۶ خواستند، نتایج کار و پیکار خود ها را وخوش خدمتهای که بخاطر انجام وظایف رهبران حکومت وحدت ملی ودار ودسته های شان نموده بودند، به سمع آنها برسانند .

هر دو درحالیکه در منزل قدو واقع در کلالی دهمزنگ کابل، با هم صحبت هایی مربوط زنده گی شخصی شان داشتند، بحساب ادای حق نمک و خوش خدمتی به رهبران حکومت وحدت مولی، خواستند تشکر نامه ای به نماینده گی از مردم میهن به نسبت اجرای خدمات صادقانه این دور رهبرتهیه کنند و آنرا به پیشگاه دولت خدا داد و تاج و تخت خداداد این دو رهبردر کاخ سلطنتی شان ، شخصا تقدیم بدارند. به این منظور بعد از طی سلسلهء مراتب، موفق گردیدند و بروز موعود بمركز قوما نده آنها یعنی همان کاخ سلطنتی تشریف بردند. بعد از ادای احترام و انجام رسم تعظیم، بداخل اطاق کنفرانس مخصوص این دور رهبر رهنمایی گردیدند و اینست جریان بعدی:

هر دوه اتفاق نظر چنین گزارش راکه قبلا قالب بندی کرده بودند باین شرح وبسط به سمع جلالتمآبان شان رسانیدند:

جنابان داکتر صاحب اشرف غنی ریس جمهوراسلامی افغانستان ومحتـرم داکتر

صاحب عبدالله عبدالله!

شما البته طوریکه میدانید که ما دونفر خوش خدمت شما، در حالیکه هیچ پول و پیسسه از شما طلب نکرده ایم و بخاطر انسانیت و وجبیه و وطنی خودها، در اختیار شما بوده ایم باساس ارزیابی که در مورد اجرات شما طی سال ۲۰۱۵ میلادی نموده ایم و در این راه زیاد سعی و تلاش کرده ایم تا حقایق را همان طوریکه است بشما نسبت به کار کرد های فوق العاده انسانی و وظیفوی و وجیبوی شما ارایه کنیم . لذا ما بر تجمعات مردم در ساحات مختلف شهر کابل حتی ولایات توسط دیگر خوش خدمت های شما تماس حاصل نمودیم ، که در نتیجه بفضل خداوند شما سر فراز و کامیاب از آن بدر آمده اید:

الف - ما از محل انسانهای که آزادانه از برکت دیموکراسی شما، در زیر پل و پلچک های میهن خاصتا در شهر کابل در زیر پل سوخته مصروف دنیای خیالی خود ها استند و بدون ترس و لرز بمواد مخدره چرس و تریاک و غیره، اعتیاد اند رفته ایم آنها همه میگویند که خدا این حکومت وحت مولی را خیر بدهد که به پولیسان و دیگر مراجع قانونی امر کرده اند که بگذارند ما به آرامی مصروف دنیای خیالی خود ها باشیم زیرا به هوش آمدن ما، باعث درد سر شان میگردد. یعنی اینکه ما در دنیای تغافل که زنده گی داریم نه در فکر کار استیم و نه روزگار ، نه درس و نه تحصیل والا اگر ما هم، بیدار و هوشیار شویم، به مشکلات آنها افزوده میشود. زیرا آنها هنوز برای دیگرانی که از خواب غفلت بیدار اند تا حال کدام تدارکاتی از لحاظ مادی و معنوی مهیا کرده نتوانستند و چه رسد بما.

زیرا جمعیت ما حداقل خوراکه های که از فضل های کثافات بدست می آید و یا به دست میآوریم و با مواد نشه ای که از اینطرف و آنطرف کمایی میکنیم چاره ای کار خود ها را کرده میتوانیم .

ب- در باره ای امنیت بفضل خداوند بکلی آرامی است . یگان انفجارک اینطرف و آن طرف که میشود مردم میگویند که پروا ندارد تعداد و نفوس ما بفضل خداوند زیاد اند اگر چار یا پنج تایی ما روزانه کشته میشوند، پروا ندارد. ما فکر میکنیم طوریکه پول دار ها باید صدقهء مال و منال خود ها را بدهند ما نیز این کشت و کشتار و از بین رفتن چند نفر را توسط بمب و انفجار و یا قتل توسط طالبان و القاعده و داعش، نکات گفته تصور میکنیم و آرام استیم.

لذا از جهت امنیت نیز کار کرد های شما قابل تمجید است . زیرا کسی آواز خود ها را نمیکشند و میگویند که از گلو پاره کردند خموشی بهتر است . زیرا اگر ما

چیغ و فریاد کنیم و گلوهای ما پاره شود و یا اگر اشکها بریزیم و چشمان ما کور گردد، دوا و علاج ما یک بار اضافی دیگر بدوش این حکومت وحدت مولی خواهد بود

ج- در قسمت فساد اداری: طوریکه با کارکنان ادارات دولتی و خصوصا کارکنان محاکم تماس حاصل کردیم، کارهای روزمره به طور شایسته جریان دارد، مردم به بسیار خوشی در محاکم بدون اینکه بخاطر اجرای کارشان ماها انتظار بکشند با دادن یک چارقران کارشانرا میکنند و مردم میگویند ما خوش استیم باینطریق اجراء بدرستی انجام میشود و الا در غیر این اگر این کارهای ما که هم ثواب است و هم خرما چارقران ندادنها نمیبود، مسئولین مربوطه ما را به اصطلاح پشت نخود سیاه روان میکردند و شما میدانید که نخود زرد به مشکل پیدا میشود و چه رسد به نخود سیاه

د- در قسمت اینکه زارعین چه میکنند یا نمیکند، طوریکه با آنها تماس گرفتیم و آنها را قسم دادیم که رضایت و عدم رضایت شانرا در قسمت اینکه دولت در کشت و زراعت شان کمک میکند یا نه بما بگویند، آنها گفتند که بخدا ما در عمر پدرکلانهای خود ندیده بودیم که از یک خاشه زمین، اینقدر عاید بدست بیاوریم

زمانیکه ما سوال کردیم که حتما دولت تخمهای اصلاح شده و کود کیمیاوی برای شما داده، گفتند نی بابا، ما اینطور تخمهای اصلاح شدهء کوکنار داریم که بدون کود کیمیاوی زمانیکه بزمین میکاریم و زمانیکه به ثمر میرسد زر درو میکنیم و خدا این مواد نشه آور یعنی زرغ کوکنار را نگیرد که خیر و برکتش هم بحکومت وحدت ملی میرسد و هم جیب برادران پاکستانی ما را پر میکند و هم جیب های دیگر کسان را و اضافه کردند که گپ مهم اینست که منابع بین المللی سالانه بسیار پول بدولت میدهد که در اینراه یعنی کنترل کشت مواد مخدر یعنی چرس و تریاک، اقدامات لازم بعمل آورند و شما می بیند که دولت خدا داد ما و شما، زیاد کنترل میکنند و یگان کسانی راکه مفهوم کنترل را عدم کشت زرغ و تریاک میدانند، علنی و مخفی مجازات میدارند

ه- در قسمت ادای فرایض دینی و حمایت دولت و حکومت وحدت مولی، طوریکه از ملا امامها، و طالبان و دیگر مذهبیبون پرسیدیم، دستان شانرا بطرف آسمان بالا کرده ودعا نمودند که از برکت این حکومت وحدت مولی هر کدام ما صاحب چندین زن استیم ولی در سابق به سختی میتوانستیم که یکی دو تا زن بدست آریم. و دیگر اینکه محافل شب نشینی ما هم خیلی گرم است. زمانیکه به منبر میرویم و تبلیغ میکنیم که زن بازی و بچه باریها از لحاظ شریعت گناه است و دیگر اینکارها بس است

چون در انجام این وظایف خطیر مذهبی خیلی خسته میشویم و همان است که ما شبهای خودها را برقصاندن بچه ها و دخترها سپری میکنیم. خدا خیر بدهد این دولت و حکومت وحدت مولی را، که مشکلات ما را میدانند و بما چیزی نمیگویند. زیرا خود آنها نیز نفس دارند .

و- در باره نرخ و نوا! دوکانداران ، ترکاری فروشان، قصابان و غله فروشان ، تکه فروشان و سایر کسبه کاران، هم رضایت دارند و میگویند، که سابق نرخنامه وجود داشت و کنترل، حالا بفضل خداوند بدون نرخنامه هر چه دل ما شد میفروشیم نه حکومت به کار ما غرضدارند و نه ما به کار آنها . این قانونیت و طرز تطبیق قانون اولین بار است که صرف از طرف این دولت و حکومت وحدت مولی و رهبران دسته های مربوط به آنها عملی میشود. زیرا آنها میخواهند تجارت رونق بگیرد و همان است که ما به آنها مالیه میدهیم و دیگر آنها چه میخواهند از ما.

ز- طوریکه با اعضای پارلمان بعضی مصاحبه ها و گفتگو ها شخصی انجام دادیم یک قدری شکایت داشتند و میگفتند که این حکومت وحدت مولی بدرد بخور نیستند آنها همه ای آنها نه فقط چند نفر شان. ولی عده ای زیادی گفتند که آنها بیکه از حد خود بیشتر تجاوز میکنند و این کار کرد های ما را و حکومت وحدت ملی ما را نا دیده میگیرند چاره ای کار آنها را با ترورها که کس خبر نشود که کار ما و اعضای حکومت وحدت مولی است کرده ایم، اگر یگان تایی شان از گیر ما خطا خورده است و یا که آقای سعیدی عضو پارلمان را که بسیار خود را گم کرده بود و بهمه میتاخت مورد نشانه قرار دادیم ولی از جنگ ما نجات یافت.

ح – یگان ذره در مورد تعیین بعضی وزرا که مدت زیادی را گرفت مردم و هم بعضی اعضای پارلمان و منابع خبری شکایت داشتند و خصوصا که وزیر دفاع تا حال مقرر نگردیده است . ولی در این حصه گفتیم که او بیادری ها و او هموطنان شرافتمند ما تعیین وزیر دفاع خود کار آسان نیست . باید زیاد غور شود که کسی وزیر دفاع شود که مرامهای حکومت وحدت ملی را و خاصتا از داکتر صاحب اشرف غنی رابتواند برآورده کند همان بود که به قناعت مردم و حتی پارلمان و منابع خبری نیز پرداختیم.

زمانیکه داکتر اشرف غنی و دکتور عبدالله عبدالله، این گذارشات قدو و جانو خوش خدمتگاران را شنیدند، خیلی اظهار رضائیت کردند و فوراً به سخن گوی های شان

هدایت دادند که همه این گفتار های واقعیت قدو و جانو را جمع بندی کنند و با همان شیوه های ژورنالیستی ، آنرا در منابع خبری مربوطه ای ما نشر کنند . تا مردم ما بدانند که ما خدمتگار واقعی شان بودیم و استیم. به گفت دشمنان ما نکنند و ببینند که این ما بودیم که در همه عرصه های امورسیاسی،اقتصادی وفرهنگی و خاصتا مذهبی این همه اقدامات نیک را کرده ایم ودستاورد های ما در این زمینه مشهود اند.

درخاتمه هر دو رهبر حکومت وحدت ملی، به پاس اینکه خدمات جانو وقدو تقدیر شود، برگ سبز تحفه ای درویش گفته دو قطعه چک را که عنوان هر دوی شان یعنی قد و و جانو ترتیب شده بود، برسم ادای حق نمک به آنها دادند . ولی اضافه کردند که در سال ۲۰۱۶ عیسوی نیز با همین فراست که حالا کار کرده اند و این گذارش راتهییه کرده اند، مشغول کار و فعالیت خود ها باشند . همین بود که هر دو یعنی جانو و قدو چک های نقدی را گرفته و بیکدیگر گفتند ببین که چطوراین گفته ای وطنداران ما و یا بهتر بگوییم این گفته که با خدا داده گان ستیزه مکن که . خدا داده گانرا خدا داده درست از آب در آمد.

ولی بعدا هر دو آهسته بین هم میگویند که احتیاط که این گپ بین من و تو باشد و الا مردم حالا آنقدر هوشیار استند که میدانند که این چیز ها را خداوند بکسی نداده . درنزد خداوند متعال حقوق همه بنده گان یکسان است.

سروده ای طنزی از نام داکتر اشرف غنی و داکتر عبدالله عبدالله و دار و دسته های
جهادیهای بنام شان .

چقدر شیرین است

دامان ارتجاع چقدر پر فیض و شیرین است
کاین تاج و تخت خداداد ثمرش زهمین است
غلظ نکردیم که گر بستیم عهد وفا با سیا
آنها بدادند ما را سیم و زر، به ظاهر و خفا
جهاد در رهی خدا آموختند بما این آس آس آس
چندی بودیم آنجا با هم عقیده و رای
جیبها پر است ز پول کدار و هم دالر
قصر ها داریم یکی نی، بیرون ز حد شمار
ز خورد و نوش و پوشاک نباشد کمی، یاران
ز چه خاطر سخن بازکنیم ز نا شکری بردهان
حالا گذشت وقت سیروسفر به کوه ها و دمن
زیبید بما دریشی و یخن قاق، کلاه و چین
باین مقام که رسیدیم ، ز فکر و رای مردم
قناعت ز کار ها دیدیم ز شور و نوای مردم
مردم و ملک که هیچ نداشت ز نزدیک و قدیم
ز کار ما آباد شدند، شدند یار و ندیم
بگذار مفکر هرچه گوید، نداریم بآن کا ری
همه بخوشی غرقیم ونیست حساب دارونداری

حالت مردم و میهن ز خوشی مزده دهد این
پیروزیم در همه حالات ز فیض مذهب و دین

طنز : از ساز ها کدام ساز خوب و از چنگها ، کدام جنگ خوب اند !

روزی در محفلی خوشی، تعدادی از پدران با فرزندان شان جمع بودند، هر یک از پدران فکاهی های خنده دار و سخنهاى دلنشین بین هم میگفتند و ضمنا از پسران شان همه سوال هاي مینمودند و هریک از پسران هم بالنوبه به سوال های پدران شان جواب میگفتند .

در جمع، پدری هم از پسرش سوال کرد:

بگو پسرم ار چنگها کدام جنگ خوب است و از ساز ها کدام ساز خوب است .

پسرش بفکر رفت و بعد از لحظه ای یادش آمد که پدرش در این دو مورد، روزی دریک

محل دیگری چنین جواب گفته بود لذا به حاضرین در جواب پدر گفت :

پدر جان از چنگها جنگ شکم

و از ساز ها، ساز کفگیر

همه خندیدند و پسر که وارخطا شده بود از جوابش، رو به پدرش کرده گفت :

حالا دانستم که چرا من از خاطر همین جواب شما که در برابر عین سوال معلم، با و گفته بودم که از سازها ساز کفگیر و از جنگ ها جنگ شکم خوب است و همین بود که معلم من سرم قهر شده و اینطور گفت :

بچیم چیزیکه تو گفتی در هیچ قاموس جنگ و ساز نیست . و اضافه کرد که بچیم اینککه من پسران کردم که از چنگها کدام جنگ خوب است مرادم خوبی جنگ ملا ها، طالبان و القاعده و داعش و دسته های دیگر مذهبی و ما مسلمانان است که هر روز بخاطر رفتن به بهشت که وعده ای خداوند بما مسلمین و مومنان است صورت میگیرد زیرا هریک و هر دسته خود ها را مستحق تر از دیگری میدانیم . پس جنگ بخاطر اسلام و رفتن به بهشت از بهترین جنگهاست و این همه انفجارات، آتش سوزیها، قتل و قتل بخاطریکه شرعیت محمدی تطبیق شود و رضای خداوند نیز حاصل شود، جایز است .

و سوال دیگرم که پرسیدم : از ساز ها کدام ساز خوب است منظورم این بود که وقتی که

یک محفل خوشی از هر جهتی که باشد در یک جایی بر پا میشود و تعدادی از مردان و زنان و کودکان و همه در آن اشتراک میورزند و ملا ها و مولوی ها هم آنجا حضوز دارند و در آنجا برکات رو نما میگردد، ساز و آهنگ آن محفل خیلی خوب است که بروج

و روان حاضرین مجلس، خوبی و خوشی میبخشد. لذا از سازها ساز همان محفلها خوبترین است.

شاگرد یعنی پسر آن پدر که چنین سوال از همین پدرش کرده بود و جوابش را هم گرفته بود، از معلم معذرت خواست و علاوه نمود که جواب را پدرم گفته بود که از سازها ساز کفگیر و از جنگها، جنگ شکم خوبترین است.

پدرش بعد از شنیدن جواب پرسس که از قول معلمش گفته بود باو چنین گفت: برو بچیم معلمت فکر میکنم البته زن نداشت که میدانست در روز عروسی صدای برخورد کفگیر با دیک را و در هنگام شب، از جنگ شکم میدانست و یکبار دیگر همه خندیدند و به پسر گفتند:

معلمت هم درست گفته و پدر جانت هم درست گفته و زمانیکه تو جوان شدی باز جواب پدرت را طور درست و صحیح خواهی دانست که از جنگها، جنگ شکم و از سازها ساز کفگیر بهترین است.

محفل در وقت خلاصی بود که یکدم یک صدای دلخراش انفجار شنیده شد و همه سراسیمه در حویلی دویدند و از حویلی به کوچه دویدند و دیدند که تعدادی در خون غرقه اند و بعضی از بچه های جوان همسایه به شهادت رسیده اند.

پسران جوانی که تا لحظه ای قبل در محفل خوشی با پدران شان بودند و از این طرف و آنطرف قصه میکردند بین همه گفتند: عجیب پدران و عجیب استادان که همه در غم محفل و محفل بازی اند و آن استاد دینی ما بهشت را به قیمت جنگ و خونریزی و کشت و کشتار دانسته و خونریزی و قتل و قتل را در اسلام جواز دانسته و آنرا بهترین جنگها میگوید

و همه پسران آن پدران بفریاد و ناله گفتند و ای به حال پدران ما، و ای بحال چنین معلمان ما که خوبی و نیک نامی را در قتل و قتال و جنگ و غارت و چوروچپاول و عصمت

دریها میدانند. و محافل عروسی را که همه ملا ضد اسلام میگویند، چون عده ای از ملاها که در آن بخاطر خوردن غذا های متنوع و شنیدن و لذت بردن از ساز و بخصوص چند پولی که بخاطر عقد نکاح بدست می آورند حلال دانسته و ساز و نوای آنرا جواز میدانند.

امین الله مفکر مینی ۰۵-۰۸-۲۰۲۰

سروده ای طنزی برای رهبران جهادی بنام!

با این همه جد و جهد ما به خیر مردم، ملامت میشویم
مردم گر ندانند، خدا داند که بر صلح چاره میجوئیم
سالها نوکری کردیم و بوسیدیم دست سران پاکستان دوست
کمی هم نکردیم در خدمتگذاری آخوند های ایران دوست
نظام مردمی هفت ثور تغییر بدادیم با نظام هشت ثور
چنین تغییر بر مردم و دوستان ما بوده است بس خوش خبر
ز تاریخ سُلطه گرایی تحت دین و مذهب زیب دادیم میهن
چه فرق گر در اینراه کشتیم بیگناه و سرها کردیم در کفن
گر بر سُکوی افتخارات تکیه کردیم نباشد هیچ عجب
که در اسلام به هر رسمی بقدرت رسیدن نباشد عیب
ندانند مردمی که گویند کشت و کشتار و فساد زشت است
ولی بر ما چنین بربادی و خلاف رفتاری سرشت است
بگوئیم بر شما ای بیخبر از کار و پیکار و جهاد
کیها دیده در یک میهن و مُلک واحد دور هیر در نهاد
و گر غارت کردیم دالر و کددار و صد ها کمک دوستان
چون اجرت دوران ما جهادیان بود نیستیم زان پشیمان
خدمت ما از حد بیرون است ولی کمش گوئیم بر شما ها
چور، کشتار، عصمت دری، فساد و آدم ربایی کار نیک ما
و گر با این همه خدمت، ما بد کرده ایم خموشی بهر چیست
این بدان معنی بوده که غیر زما بهتر دیگر کسان نیست
مفکر مرحبا گو بر جهاد رهبران جهادی بنام
که با سُلطه ای اینان مردم و میهن رسیده اند بکام

لست جدید طنزها، مطابق به تقدم تاريخ تحرير آنها كه همه ای انها نشر شده اند: در سایت های انترنتی اصالت، وطندار، صلح، آزادی دیموکراسی و عدالت اجتماعی، سپیده دم. و بعضا از طریق بعضی این سایت ها در صفحات فیس بوک نیز گذاشته شده اند .

- ۱- او هم نتوانست : (سایت اصالت) ۰۱-۰۸-۲۰۱۱
- ۲- کاکا نصر و جان عقل کل (بخش اول) (سایت اصالت) ۰۸-۰۲-۲۰۱۱
- ۳- منتقد آزرده خاطر (سایت اصالت) ۱۱- ۰۵-۲۰۱۲
- ۴- ادعای طالبان مبنی بر کرده های خوب شان (اصالت) ۰۱-۰۱-۲۰۱۳
- ۵- میخوام رهبر شوم (سایت اصالت) ۰۱-۱۴-۲۰۱۳
- ۶- گروه هنری خوش صدا (اصالت) ۰۱-۱۷-۲۰۱۳
- ۷- جان آغای اقتصاد دان (اصالت) ۰۱-۲۸-۲۰۱۳
- ۸- میروم که به حزب ثبت نام کنم (اصالت) ۰۳-۱۶-۲۰۱۳
- ۹- میروم که گل بخرم (اصالت) ۰۵-۰۸-۲۰۱۳
- ۱۰- ملا صاحب در گوش این طفلک آذان بتین(اصالت) ۰۵-۱۹-۲۰۱۳
- ۱۱- سروده طنزی: طالب آمده (درسایت اصالت) ۰۶-۱۹-۲۰۱۳
- ۱۲- قانون جنگل (اصالت) ۰۷-۲۰-۲۰۱۳
- ۱۳- باقیمانده صحبت های کاکا نصر و جان عقل کل
بخش دوم : آخرین قسمت (اصالت) ۰۷-۲۲-۲۰۱۳
- ۱۴- طرز دید خردمندانء اخیر طالبان و دسته های
راستگرا های افراطی در باره رهایی زنان از
خشونت و تامین حقوق مساوی آنها با مردان (اصالت)
- ۱۵- او بیاد چه رقم زمانه شده (اصالت) (سپیده دم) ۰۹-۲۴-۲۰۱۳
- ۱۶- چاره بیکاری (سایت وطندار و سایت اصالت) ۱۰-۱۶-۲۰۱۳

- ۱۱-۰۲-۲۰۱۳ ۱۷- دریخ نوشته کن و درافتو بان (اصالت)
- ۱۱-۰۳-۲۰۱۳ ۱۸- جلسهء خران (اصالت)
- ۱۱-۱۲-۲۰۱۳ ۱۹- بیداد ز مجاهد و طالب (اصالت)
- ۱۱-۲۷-۲۰۱۳ ۲۰- کاکا جگرخون و سرخوش (اصالت)
- ۱۲-۰۹-۲۰۱۳ ۲۱- اگر بگویم در غم بمانم و گرنگویم چطور کنم(وطندار)
- ۰۱-۲۴-۲۰۱۴ ۲۲- برو بیادر، صدای دُهل از دور خوش است (وطندار)
- ۰۲-۰۴-۲۰۱۴ ۲۳- خدایا شکرکه خواب های مردم تحقق یافت (وطندار)
- ۰۲-۱۱-۲۰۱۴ ۲۴- سید مراد در مانگر (وطندار)
- ۰۲-۲۰-۲۰۱۴ ۲۵- ملا محمد مجاهد و طالب خدا شناس (وطندار)
- ۰۲-۲۲-۲۰۱۴ ۲۶- سرودهء طنزی: امید های بسته بر سرآب (وطندار و اصالت)
- ۰۳-۰۱-۲۰۱۴ ۲۷- جلسهء میراث خوران دین و مذهب (اصالت)
- ۰۴-۰۲-۲۰۱۴ ۲۸- چطور کنم که مشهور شوم (اصالت)
- ۰۴-۲۲-۲۰۱۴ ۲۹- مصاحبهء تیلیفونی آغا بلی جان با دوستش مردم دوست (سایت اصالت)
- ۰۴-۲۴-۲۰۱۴ ۳۰- مناظرهء وطنپرستان با گروه چپا ولگران . (وطندار)
- ۰۵-۰۴-۲۰۱۴ ۳۱- لفاظی های رهبران و دارودسته های جهادی ۸ ثور ۱۳۷۱ نسبت پرده پوشی بر جنایات شان که طی بیش از دو دهه حاکمیت شان مرتکب شده اند، در یک نشست دوستانه و غیر رسمی با رهبران حزب دیموکراتیک خلق افغانستان در تالار لویه جرگه. (سایت وطندار)
- ۰۵-۰۹-۲۰۱۴ ۳۲- باید صبر و حوصله کرد. (وطندار)
- ۰۵-۲۰-۲۰۱۴ ۳۳- گفتگوی دو مجاهد (وطندار)
- ۰۵-۲۰-۲۰۱۴ ۳۴- سروده ای طنزی: گرمی بازار

- ۳۵- همو خرک و همو درک (وطندار) ۰۵-۲۸-۲۰۱۴
- ۳۶- شکر خدا که بازارم چوک است (وطندار) ۰۷-۰۱-۲۰۱۴
- ۳۷- دلم زن شده (وطندار) ۰۹-۰۴-۲۰۱۴
- ۳۸- آش مردها دیر پخته میشه (سایت صلح، آزادی، دیموکراسی). ۰۹-۱۷-۲۰۱۴
- ۳۹- ساختاریک وزارت جدید (بنام وزارت گپ بتی وگپ بخور) ۰۱-۰۳-۲۰۱۴
- درتشکیل حکومت وحدت مولی ع و غ (اصالت)
- ۴۰- طنز: وای دلم کفید (سایت وطندار) ۰۱-۰۵-۲۰۱۵
- ۴۱- طنز: دیر آید خوش آید (سایت صلح، آزادی، دیموکراسی و عدالت اجتماعی) ۰۱-۲۲-۲۰۱۵
- ۴۲- طنز: در شهر کورها یک چشمه پاچاست سایت: (اصالت) ۰۱-۲۶-۲۰۱۵
- ۴۳- طنز: پابندی به وظیفه (سایت اصالت) ۰۱-۳۰-۲۰۱۵
- ۴۴- طنز: گوشهای شنوا، دیده های تیزبین و زبان حق گو سایت: (سپیده دم) ۰۲-۰۱-۲۰۱۵
- ۴۵- طنز: چیزیکه ما داریم، حق ما است و مارا خدا داده سایت: (سپیده دم) ۰۲-۱۳-۲۰۱۵
- ۴۶- طنز: بی روزگاری گروه دزدان سایت: (صلح، آزادی، دیموکراسی و ترقی اجتماعی) ۰۲-۲۱-۲۰۱۵
- ۴۷- طنز: شنیده کی بود مانند دیده (سایت سپیده دم) ۰۲-۲۵-۲۰۱۵
- ۴۸- طنز: برو بیادر هرچه میکنی بکن، جای ما مسلمانها در بهشت است (سایت وطندار) ۰۳-۲۱-۲۰۱۵
- ۴۹- طنز: بیا که زور آزمایی کنیم (سایت اصالت) ۰۴-۰۲-۲۰۱۵
- ۵۰- طنز: از زیر پلو مُلی برآمد سایت (صلح، آزادی، دیموکراسی و عدالت اجتماعی) ۰۴-۰۹-۲۰۱۵

- ۵۱- طنز: نظر انتقادی رهبران جهادی نسبت به کارکرده های شان ۲۰۱۵-۲۲-۰۴
(سایت وطندار)
- ۵۲- طنز : سنگی که زورتان نرسید، ماچش کنید ودرجایش بمانید ۲۰۱۵-۰۱-۰۷
(سایت: صلح، آزادی یموکراسی و عدالت اجتماعی)
- ۵۳- سروده ای طنزی: دوست دارم این وطن را(صفحه ای
فیس بوکم)
- ۵۴- طنز: گفتگوی داکتر اشرف غنی و عبدالله عبدالله بخاطر
بهبود امور بین خود شان (سایت مشعل)
- ۵۵- طنز: والله را گم شده ام (وطندار)
- ۵۶- سروده طنزی : اعلامیه حکومت و حدت ملی نشر
شده در صفحه فیس بوکم.
- ۵۷- سروده ای طنزی بنام : تیم اشرف غنی و عبدالله قصه
پرداز شده . (نشر شده در صفحه ای فیس بوکم)
- ۵۸- طنز خدایی خدمتگار! گذارش نامه از کار کرد های
اشرف غنی و دکتور عبدالله عبدالله توسط قدو جا نو
دو خوش خدمت ویا دو خدایی خدمتگار دکتور اشرف
غنی و دکتور عبدالله عبدالله (سایت مشعل بخش شعر
و ادب و عرفان و صفحه ای فیس بوکم).
- ۵۹- سروده ای طنزی از نام داکتر اشرف غنی و داکتر
عبدالله عبدالله و دارو دسته های جهادی های بنام شان:
جقدر شیرین است .
(سایت مشعل و سایت اصالت)

۶۰- طنز: از سازها کدام ساز و از جنگها کدام جنگ خوب
اند . ۲۰۱۶-۰۹-۰۲

۶۱- سروده ای طنزی : سروده ای طنزی برای رهبران جهادی
بنام . ۲۰۲۰-۰۸-۰۵

(سایت مشعل و صفحه ای فیس بوکم)